



سوزشک

منجی ایرانویج

منجی و آخرالزمان در ادبیات پیشگویانه زرتشتی
با مقدمه استاد پروفیسور کریستین بونو

گزارش سید حسن آصف آگاه

سوشیانٹ منجے ایرانویج

سیدمس آصف آگاہ

سیرشناسه	: آصف آگاه، حسن، ۱۳۴۶.
عنوان و نام پدیدآور	: سوشیانت منجی ایرانویج/حسن آصف آگاه
مشخصات نشر	: قم: مؤسسه آینده روشن، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	: XIV، ۳۱۸ص.
شابک	: 978-600-5073-02-7
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه
یادداشت	: نمایه
موضوع	: سوشیانت (اساطیر زردشتی)
موضوع	: آخرالزمان
موضوع	: رستاخیز (زردشتی)
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۶ آ۹۶ س/۱۵۹۰ BL
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۵/۶۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۱۸۰۸۶۳



سوشیانت منجی ایرانویج

- گزارش: سید حسن آصف آگاه
- ناشر: انتشارات آینده روشن
- صفحه‌آرایی: حسین عبدالله‌پور، علی قنبری
- طرح جلد: رسول محمدی
- حروف‌نگاری: ناصر احمدپور، حسن محسنی
- چاپ و صحافی: نگار
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۷
- شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
- قیمت: ۳۲۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۳-۰۲-۷

مرکز پخش:

◀ قم: ۴۵ متری صدوق، ۲۰ متری فجر، پلاک ۱۱۲، تلفن: ۲۹۴۰۹۰۲
 ◀ تهران: خیابان حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نبش کوچه
 بامشاد، شماره ۵۲۵، پخش کتاب پکتا، تلفن ۸۸۹۴۰۲۰۳

همه حقوق محفوظ است

فهرست

الف	ترجمه مقدمه استاد کریستین بونو
۱	پیش‌گفتار
۱۱	فرگرد نخست - موعود در دین زرتشت
۲۲	هزاره اوشیدر
۲۳	هزاره اوشیدرماه
۲۴	پیدایی سوشیانس
۳۱	فرگرد دوم - آخر الزمان در ادبیات پیش‌گویانه زرتشتی
۳۷	علائم آخر الزمان - نشانه‌های ظهور منجی زرتشتی
۴۵	جهان و اوضاع آن پیش از ظهور منجیان
۵۲	جهان و اوضاع آن پس از ظهور منجیان
۵۲	گاه هوشیدر
۵۶	گاه هوشیدرماه
۵۸	گاه سوشیانس
۷۵	فرگرد سوم - متون مکاشف‌های و پیش‌گویانه
۸۳	بخش اول: بهمن یشت
۱۰۷	بخش دوم: زند بهمن یسن
۱۳۳	بخش سوم: پیش‌گویی‌های جاماسپ

۱۳۷.....	جاماسب نامه فارسی
۱۵۹.....	بخش چهارم: یادگار جاماسب
۱۶۹.....	بخش پنجم: زراتشت نامه
۱۷۰.....	بی مرگی خواستن زراتشت
۱۷۱.....	تمثیل درخت هفت شاخ و پیش گویی های یزدان برای زرتشت
۱۷۲.....	دور آهمن گمیخت (پیش گویی های یزدان برای زرتشت)
۱۷۴.....	سرآمدن هزاره و علایم آخر زمان
۱۷۵.....	روزگار ایران و ایرانیان پس از ساسانیان
۱۷۵.....	آگاه کردن زراتشت را در آخر هزاره
۱۷۶.....	پرسیدن زراتشت دگربار از یزدان
۱۸۳.....	بخش ششم: هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس
۱۸۹.....	درباره رستاخیز و تن پسین
۱۹۷.....	بخش هفتم: درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد
۲۰۵.....	بخش هشتم: آخر هزاره
۲۱۹.....	بخش نهم: نشان های زادن منجی
۲۲۵.....	بخش دهم: ادبیات پیش گوینده ایرانی و رای مرزهای ایران
۲۲۷.....	سروش های غیبی هیستاسب (پیشگویی گشتاسب)
۲۲۹.....	فرجام شناسی ایرانی در «سروش های غیبی هیستاسب»
۲۲۹.....	لاکتانیوس، نهاد های الهی
۲۳۳.....	تولد منجی در وقایع نامه زوکنن
۲۴۱.....	فرگرد چهارم - از ایران زرتشتی تا ایران اسلامی
۲۵۱.....	علل گرایش ایرانیان به اسلام
۲۵۴.....	دستکاری در متون زرتشتی
۲۶۷.....	فرگرد پنجم - پیش گویی های زرتشتی
۲۷۵.....	بهمن یشت و تحریفات آن
۲۸۹.....	کتابنامه
۲۸۹.....	زبان های فارسی و عربی
۲۹۵.....	زبان های اروپایی
۲۹۹.....	نمایه
i.....	مقدمه استاد کریستین یونو

مقدمه استاد کریستین بونو

«به طور قطع، چشمگیرترین و پربهرترین رویدادها در آنجا [در قاره آسیا] به وقوع پیوست. بزرگترین افکار و اندیشه‌ها در آنجا تولید شد؛ فیلسوفان همه اعصار و دوران‌ها، مانند بازرگانانی که به جستجوی ثروت رهسپار آن دیار می‌شدند، آئین و مکتب خویش را در آنجا جستند. [...] هر آنچه که در جهان یافت می‌شود از آنجاست و چیزی نیست که از جای دیگر آمده باشد؛ و هر آنچه از آنجا برآمد بهتر شد، تغییر کرد، فزونی یا کاستی یافت. [...] زندگی در آفرینندگی و ابداع است، جز آن هر آنچه هست فرع است. پس آسیا به خلق و ابداع برخاست و اینک خستگی این زایمان و آفرینش سترگ را از تن به در می‌کند.

اما باید اعتراف کرد که آسیا همیشه از یک مزیت عقلانی بی‌بهره بوده است: این فضیلت، قوه نقدی است که ما داریم و به کار می‌گیریم. شاید که این کاستی خود از شرایط ابتکار و آفرینندگی باشد؛ شاید برآستی نمی‌توان هر دو فضیلت را با هم داشت. [...] امروز، این قوه نقد، توانایی اصلی و صفت غالب ماست، به طبع و سرشت ما شکل می‌بخشد؛ و سرچشمه همه غرور و مباحثات ماست. هرگز کسی نتوانسته است چون ما بیاموزد که چگونه باید طبقه بندی، مقایسه، ارزشیابی و قضاوت کرد. اما در حقیقت، کافی است که یک خطای کوچک و ناچیز در ابتدای راه مرتکب شویم تا تمام نتیجه‌گیری‌های ما غلط از آب در بیاید. به همین دلیل است که هر ده سال یکبار همه این نتیجه‌گیری‌ها را تغییر می‌دهیم، اما هرگز نه در مزیت و کمال کارمان و نه در برتری جهانی روشمان شک نمی‌کنیم. [...]

من نمی‌گویم که اروپایی‌ها طرز تفکر غلطی دارند، اما وقتی توانایی فطری یا بهتر است بگوییم غریزه آسیایی‌ها را برای به تصور آوردن چیزهایی به این عظمت و بزرگی [...] در نظر بگیریم، من فکر می‌کنم که روش زندگی آنها به همان اندازه قابل احترام است زیرا اگر غریزه آنها وجود نداشت و به کار نیافتاده بود، ما چیزی برای تجزیه و تحلیل، پذیرش و انکار، فهمیدن و دریافتن نداشتیم.»

این ملاحظات که محصول اقامت کوتاه اما پربار کنت آرتور دو گوبینو^۱ در ایران است، در

خاتمه سفرنامه او به نام «سه سال در آسیا»^۲ آمده است. بی‌آنکه ابدأ نظریه گسست بنیادی میان شرق و غرب^۳ را بپذیریم، باید اذعان کنیم که بین این دو منش و روحیه تعارضی وجود دارد که ترجیح می‌دهیم به سیاق رنه گنون^۴ آن را تعارض میان «مدرن» و «سنتی» بنامیم. منش مدرن قصد داشت که «طوق سحر و افسون» را از گردن خود بردارد و از هر اسطوره، افسانه، دین و خرافات فارغ شود. طبعاً برای این کار، منش مدرن می‌بایست گفتمان‌های مناسب را ابداع می‌کرد تا بتواند به طریق عقلی «خردگریزی» در منش سنتی را که منشاء مبهم و اسرارآمیز بودن «تقدس» است، بازشناسد. این خردگریزی‌ها به همه افق‌های بینش

۲. روحانیون کاتولیک راست‌اندیش گوبینو را به خاطر نوشتن اثر ناشایستی به نام رساله‌ای در باب نابرابری نژادها طرد و تکفیر کردند. اما در آن دوران، گوبینو تنها کسی نبود که سوار موجی شد که از آزمایشگاه‌های لینه (Linne) و بوفون (Buffon) بیرون آمد و سرانجام با انتشار آثار داروین (Darwin) این موج به اوج خود رسید. فرضیه‌های جدید تحول (transformisme) و تکامل (evolutionnisme) که آمیزه‌ای از مطالعات و ملاحظات زبان‌شناختی بودند، خیالات و هذیان‌های به ظاهر علمی را در مورد برتری نژاد آریایی (aryanisme) به دنبال داشت که حتی شخصیت‌های برجسته‌ای چون رنان (Renan) و میشله (Michelet) جذب آن شدند. البته قصد نداریم به این بهانه این شخصیت‌های ممتاز را از سکوی افتخار پائین بکشیم، زیرا بر خلاف مأموران تفتیش عقاید، حتی اگر مدرن و لائیک باشند، معتقدیم که آنچه برای عده‌ای گناهی مرگبار و نابخشودنی است، می‌تواند برای دیگران خطایی کوچک و قابل اغماض باشد. آنچه رنان‌ها و میشله‌ها را تقریباً با همه هم‌عصرانشان پیوند می‌داد این تصور مشترک بود که اروپا مبلغ برگزیده خداوند برای اشاعه انوار تمدن در جهان است، همان طور که در گذشته رسالت تبلیغ و اشاعه دین راستین را بر عهده داشت. اما آنچه مشکل گوبینو را در چشم هم‌عصرانش وخیم جلوه می‌داد، حمله او به عقاید استعمارگرانه و اروپا محوری (européocentrisme) بود. گوبینو می‌نویسد: «از نگاه اکثر کسانی که امروز در جایگاه قضاوت نشسته‌اند، اروپا مرکز جهان است و هر کس که اروپایی نیست فاقد هر گونه حقی است و در واقع سهم اروپا را از هوا و خورشید غصب کرده است. این کسان، در جهالت بزرگ خویش، برای هر سوء استفاده‌ای از زور و قدرت کف می‌زنند، بی‌آنکه جنبه‌های هولناک و نفرت انگیز آن را بفهمند؛ و تاج افتخار بر سر ظفرمندی‌هایی می‌نهند که برآستی بوجی و بیهودگی آنها را در نمی‌یابند، با بی‌رحمی و قساوتی که می‌توان در کودکان کودن سراغ کرد، در نگاه این افراد، هر آسیایی بینوا، خانه خراب، تیرباران شده یا به دار آویخته، یک قربانی است که، به حق، به پیشگاه آینده تقدیم می‌شود. زمانی که بلا و مصیبت این سرزمین‌های دوردست را به آنها یادآوری می‌کنیم، مثل پیشگوها خبر از پیروزی قریب الوقوع مسیحیت و تمدن می‌دهند و از این کار خسته نمی‌شوند» (سه سال در آسیا)

۳. در حقیقت، این گسست یکی از اسطوره‌های جدید تشکیل دهنده «تخیل» مدرن است که مولود روند ظاهری و گول زننده سکولاریسم به شمار می‌رود که مبنای آن «واژگون جلوه دادن اسطوره‌های بنیادی کتاب مقدس و انتقال آنها از نظام دینی به نظام غیردینی، در عصر روشنگری و دوران انقلاب کبیر فرانسه» است. (ژرژ کورم: شرق-غرب، گسست خیالی، ص ۲۰، همراه با ارجاعات اساسی و مهم به تفسیر سکولاریسم و اسطوره عقلی غرب)

سنتی نسبت داده می‌شد و تصور بر این بود که در بینش مدرن، این نقیصه کاملاً برطرف خواهد شد.^۵ به این ترتیب، علمی متولد شدند که از زوایای مختلف (تاریخ، جامعه‌شناسی، روانشناسی، انسان‌شناسی و غیره) به مطالعه اعتقادات و اعمال معنوی، دینی و یا شبه دینی بشریت پرداختند.

اما اشکال در این است که به طور کلی، این علوم با کنار گذاشتن عنصری که ماهیت امر دینی بر آن استوار است - یعنی روحیه دینی که مبداء و مقصد امر دینی است و معنای امر دینی به آن وابسته است - خود را اصولاً از امکان دسترسی به موضوعی که قصد مطالعه آن را داشتند محروم کردند. حقیقت این است که همه عناصر نظری و عملی تشکیل دهنده یک بینش اسطوره‌ای یا دینی فقط برای روحیه و منشی معنا می‌یابند که این بینش را پذیرفته و برای او این بینش عین حقیقت است. اینکه بخواهیم این پدیده را، با کنار گذاشتن باطن و روح آن، مورد انواع و اقسام مطالعات خارجی - تاریخی، اقتصادی، جامعه‌شناختی، روانشناختی و غیره - قرار بدهیم درست مثل این است که یک موجود زنده را از حیات محروم کنیم، سپس کالبد آن را تشریح کنیم تا بفهمیم این موجود چگونه زندگی می‌کند، یا اینکه شهری را از سکنه خالی کنیم و آن را با خاک یکسان نماییم تا بعداً در همان محل، با روش‌های باستانشناسی، چشم‌اندازهایی را که ساکنان این شهر مشاهده می‌کردند مجدداً بازسازی کنیم... وقتی کارشناسان این علوم متوجه شدند که مجموعه این ملاحظات و مشاهدات خارجی برای درک امر دینی یا اسطوره‌ای ناکافی است و به هیچ وجه امکان شناخت جوهر آنها را فراهم نمی‌کند، مجدداً مطالعات خود را بر موضوع اولیه خود متمرکز کردند تا در آن معنایی ذاتی و درونی را بیابند.

رویکرد ساختارگرایانه^۶ که کلود لوی-استروس^۷ آن را بر اساس پیشرفت‌های زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی^۸ بسط و گسترش داده بود، به شکلی برق‌آسا وارد صحنه شد و به حدی

۵. میرچا الیاده (Mircea Eliade) در تکه یادداشت‌های روزانه می‌نویسد: «انسان مدرن که عمیقاً سکولار شده است، خود را ملحد، بدون دین یا حداقل بی‌تفاوت به دین می‌داند یا می‌خواهد چنین باشد؛ اما او در اشتباه است. انسان مدرن هنوز نتوانسته/انسان دینی را که در اوست از بین ببرد؛ او فقط توانسته است که/انسان مسیحی را (البته اگر برآستی روزی مسیحی بوده است) از میان بردارد. این بدان معناست که او، بی‌آنکه بداند، همچنان «بت‌پرست» باقی مانده. یک معنای دیگر هم وجود دارد: جامعه بدون دین هنوز وجود ندارد (به نظر من، چنین جامعه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد، و اگر هم روزی چنین چیزی تحقق پیدا کند، پس از چند نسل، از ملال و روان‌خستگی یا خودکشی جمعی، به زوال خواهد انجامید) ...»

6. structuralisme

7. Claude Lévi-Strauss

8. sémiologie

ضروری و آنقدر غیرقابل چشم پوشی جلوه کرد که برای مدتی تمام توجهات را معطوف به خود ساخت. اما دیری نپایید که ساختارگرایی پاورچین پاورچین از صحنه خارج شد.^۹ برخلاف ساختارگرایی، رویکردهای دیگری نیز مطرح شدند که به موفقیت‌های درازمدت‌تری دست یافتند و پیروان آنها هنوز حرف‌هایی برای گفتن دارند. این جریان توسط شخصیت‌های بزرگی به راه افتاد که هسته اصلی محفل کوچک ایرانوس^{۱۰} را تشکیل می‌دادند و تقریباً همه آنها منشاء افکار و اندیشه‌ها و پژوهش‌های انقلابی، پردامنه و پرسود شدند.^{۱۱} دستاوردهای آنها سبب شد تا به گفته میرچا الیاده، انسان کشف می‌کند که پیش از آنکه موجودی ابزار ساز یا موجودی اندیشمند باشد، موجودی دینی است. روانکاو معروف، کارل گوستاو یونگ^{۱۲} نیز با اعضای محفل ایرانوس حشر و نشر داشت. رویکرد نمادین یونگ روانشناسی را از قیومیت پدرسالارانه فروید و اعماق تاریک «ناخودآگاه» آزاد کرد تا روانشناسی توجه خود را معطوف به روشنایی‌های لایه‌های بالایی «خودآگاهی» کند. به این ترتیب، یونگ راه را برای پیشرفت روانشناسی فراشخصی^{۱۳} گشود.

۹. شاید دلیل این عدم توفیق این بود که ساختارگرایی فقط به گفتمان (discours) و کالبدشکافی آن توجه نشان داد، و از توجه به کسانی که این گفتمان در تمامیت خود برایشان معنادار بود غافل ماند. به عبارت دیگر، اگر رویکرد ساختارگرایانه واقعاً قصد داشت عناصر بیرونی را کنار بگذارد و به سراغ معنای درونی گفتمان دینی یا اسطوره‌ای برود، باز هم نمی‌توانست از ابزارهای لازم برای دسترسی به این معنا برخوردار شود، زیرا ساختارگرایی در جایی که این معنا وجود داشت آن را جستجو نمی‌کرد - ضمیر انسانهایی که این گفتمان را به صورت معنادار دریافت می‌کنند - بلکه این معنا را در نوعی انتزاع گفتمانی می‌جست که از مکان طبیعی خود بیرون کشیده شده بود و به مثابه یک پدیده فرعی در نظر گرفته می‌شد که از ساختارهای متشکل از افکار و اندیشه‌های ثابت و پایدار و تعیین کننده ساخته شده‌اند.

10. Eranos

۱۱. با الهام گرفتن از رودلف اوتو (Rudolf Otto)، اولگا فروبه-کاپتین (Olga Froebe-Kapteyn) (۱۹۵۵-۱۸۸۱) در سال ۱۹۳۳، در شهر آسکونا (Ascona) در سوئیس، بنیاد ایرانوس را بنا نهاد که فعالیت‌های آن تقریباً بدون وقفه تا دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت. در سال ۱۹۷۲، پس از درگذشت آدولف پورتمن (Adolf Portmann) و آغاز دوران ریاست رودلف ریتسما (Rudolf Ritsema)، تغییرات بنیادی در فعالیت‌های این بنیاد پدید آمد. از سال ۱۹۸۸ به بعد، کنفرانس‌ها جهت‌گیری تازه‌ای پیدا کردند و روی «یی کینگ Yi King» متمرکز شدند.

12. Karl Gustav Jung

۱۲. مکتب روانشناسی فراشخصی (psychologie transpersonnelle) چهارمین مکتب بزرگ روانشناسی، پس از روانکاو فرویدی، رفتارگرایی (behaviorisme) و رویکرد اومانستی، محسوب می‌شود. این مکتب بهترین جنبه‌های روانشناسی را برمی‌گزیند و ابعاد معنوی را به عنوان جنبه‌های تفکیک‌ناپذیر انسان به آن می‌افزاید، و تلاش می‌کند که داده‌های روانشناسی‌های فردگرای غرب را با برداشت‌های شهودی و عرفانی روانشناسی‌های شرق در یکجا جمع کند. مکتب روانشناسی فراشخصی در سال ۱۹۶۹، زمانی که روانشناس

میرچا الیاده نیز از اعضای محفل اِرانوس بود. پژوهش‌های تطبیقی خستگی ناپذیر او دربارهٔ اسطوره‌ها و ادیان منجر به تلفیق باشکوهی شد که در آن عمق نظر، دانش وسیع و سادگی در کنار یکدیگر قرار گرفتند.^{۱۴} کارهای او نقطهٔ عطف مهمی در پژوهش‌های تاریخی و علم ادیان ایجاد کرد به گونه‌ای که دیگر هرگز نمی‌توان این پژوهش‌ها را در قالب تنگ پوزیتیویسم^{۱۵} محصور نگه داشت.

توشی هیکو ایزوتسو^{۱۶} نیز از دیگر کسانی بود که در این کانون فکری رفت و آمد می‌کرد. این فیلسوف اسلام شناس ژاپنی به اصل متون دینی به زبان‌های چینی، ژاپنی، سانسکریت، یونانی، لاتین، فارسی و عربی دسترسی داشت. گرشوم شولم^{۱۷}، پیشتاز پژوهش در جریان‌های بزرگ عرفان یهودی و ژیلبر دوران^{۱۸} از دیگر اعضای این محفل بودند. ژیلبر دوران کسی بود که جایگاه محوری و واسطه‌ای «تخیل نمادین» را در میان عقل و معنا احیاء کرد؛ و می‌خواست انسان غربی را از سرگردانی میان این دو قطب رهایی بخشد و وحدت را به او بازگرداند. او قصد داشت کاری کند که انسان شناسی به جای تکه تکه کردن انسان بین «علوم انسانی» دانشی واحد یعنی «علم انسان» باشد.^{۱۹} کسان دیگری نیز در این محفل آمد و شد داشتند^{۲۰} ...

و سرانجام در قلب این محفل فکری، نام کسی می‌درخشید که روح این گروه، یا به تعبیری

اومانیست آمریکایی، آ. مسلاو (A. Maslow) نشریهٔ روانشناسی فراشخصی (Journal of Transpersonal Psychology) را بنیاد گذاشت، ظهور کرد. اندیشه‌های سی. تارت (C. Tart)، اس گراف (S. Grof)، ار. والش (R. Walsh) و کی. ویلبر (K. Wilber) که به حق نظریه پرداز اصلی این مکتب به شمار می‌رود، موجبات توسعه و رواج روانشناسی فراشخصی را فراهم کرد.

۱۴. برجسته‌ترین نمونهٔ کارهای او اثری به نام تاریخ عقاید و اندیشه‌های دینی است که «از عصر حجر تا آئین‌های الحادی معاصر» را در بر می‌گیرد.

15. positivisme

16. Toshihiko Izutsu

17. Gershom Scholem

18. Gilbert Durand

۱۹. ژیلبر دوران در اثر خود به نام مقدمه‌ای بر اسطوره شناسی می‌نویسد: «در آنجا [در اِرانوس] بود که - بر کنار از همهٔ دانشگاه‌های دنیا - برجسته‌ترین شخصیت‌های دانشگاهی آزادانه دانش انسان‌شناسی جدید را بر اساس قابلیت و توانایی بنیادی انسان اندیشمند برای تفکر آفریدند: یعنی توانایی غیرقابل چشم پوشی انسان برای نمادی نکردن امور، با استفاده از قوهٔ تخیل نمادین.»

۲۰. افرادی چون ارنست بنز (Ernst Benz)، آدولف پورتمن (Adolf Portmann)، مارتین بوبر (Martin

Buber)، هانری-شارل پوک (Henri-Charles Puech) و غیره. با این وجود، از میان تقریباً ۱۸۰ استادی که در این محفل رفت و آمد کردند، فقط گروه کوچکی به آرمان اصلی این محفل دست یافتند و این افراد انگشت شمار تکیه‌گاه و پشتوانهٔ اصلی اِرانوس شدند.

فرشته آن محسوب می‌شد: هانری کوربن.^{۲۱} برای اینکه بتوان امر دینی را در جای خود بررسی کرد، کوربن معتقد بود که تنها رویکرد ممکن رویکرد «پدیدارشناسی»^{۲۲} است تا از طریق آن بتوان در آن واحد میزبان و میهمان دنیای معنویات شد:

«نجات دادن پدیده‌ها» همان چیزی است که کوربن «برنامه و وصیت نامه»^{۲۳} خود تلقی می‌کرد. منظور او ملاقات و دیدار با پدیده‌ها در محلی بود که پدیده‌ها به وقوع می‌پیوندند، محلی که پدیده‌ها در آن واقع هستند. در علوم دینی، ملاقات با امر دینی در روح مؤمنان روی می‌دهد نه در بنای رفیع علم و دانش انتقادی یا در پژوهش‌های محدود در چارچوب اوضاع و مقتضیات. باید گذاشت که آنچه بر روح مؤمنان تجلی کرده است خود را به ما بنمایاند، زیرا امر دینی همین است.^{۲۴}

در اینجا، مشاهده‌گر که یک پدیدارشناس است باید میهمان معنوی کسانی شود که این چیز خود را به آنان می‌نمایاند؛ و باید در تحمل این بار با آنان سهیم شود.^{۲۵}

اما میهمان یک جهان معنوی شدن، سرآغاز میزبانی از این جهان معنوی در خویشتن است. ممکن نیست که بتوان در جهان معنوی تشیع، یا هر جهان معنوی دیگر، زیست و روش زیستن در آن را درک کرد، مگر اینکه این جهان معنوی نیز به نوبه خود در درون شما زندگی کند. بدون این فرایند درونی، تنها می‌توان از بیرون این پدیده سخن گفت و به احتمال زیاد به زاه خطا رفت، زیرا نمی‌توانیم بنایی را که هرگز به درون آن پای ننهادیم توصیف کنیم.^{۲۶}

مهمان‌نوازی معنوی همیشه دوسویه است؛ میهمان همیشه در درون خود میزبان است. در حقیقت، بدون این دوسویگی امیدی برای فهم نیست.^{۲۷}

به موازات این جریان (البته با وجود تداخل‌های سید حسین نصر^{۲۸} که یکی از نمایندگان

21. Henry Corbin

22. phénoménologie

۲۳. هانری کوربن: *در اسلام ایرانی*، پاریس، انتشارات گالیمار، ۷۲-۱۹۷۱، مجلد یکم، ص ۱۲.

۲۴. همان، مجلد یکم، ص ۱۹. همچنین نگاه کنید به ص ۹ و به ویژه ص ۱۰: «آیا برآستی این کار علمی است که ادعا کنیم می‌توانیم دلایل دیدن چیزی را، به کسانی که آن را می‌بینند، توضیح بدهیم، حال آنکه خود از دیدن ناتوان هستیم؟ چه چیزی از آن می‌دانیم، وقتی نمی‌توانیم چیزی را که آنها می‌بینند مشاهده کنیم؟ در این زمان، این چیز برای ما با ناموجود یکی می‌شود. چگونه می‌توان این هیچ را از طریق چیز دیگر توضیح داد - یا پدیده متافیزیکی را با اوضاع و مقتضیات اجتماعی بیان کرد؟».

۲۵. همان، مجلد یکم، ص ۲۸.

۲۶. همان، مجلد یکم، ص ۷-۸.

۲۷. همان، مجلد چهارم، ص ۵۶۰.

۲۸. این اندیشمند ایرانی که بنیانگذار و مدیر مجله سنت گرای ایرانی به نام *جاویدان خرد* بود، هم به جریان فکری که رنه گنون آغازگر آن بود تعلق داشت، و هم از همکاران نزدیک هانری کوربن، بویژه در امر نگارش

مهم آن است) شاهد کارهای متفکران و اندیشمندان متعددی هستیم که راهی را که رنه گنون گشوده بود پی گرفتند؛ و عمداً و عمیقاً «سنت» را برگزیدند. در مطالعه سنت، آنها سنت را به آداب و رسوم اطلاق نمی‌کردند، بلکه آن را مجموعه شناخت و معرفت مقدس و فراعقلانی می‌دانستند که بشریت از راه وحی، درک متافیزیکی و یا شهود فکری دریافت کرده است. آنها هم مدرنیته عقلانی و ماتریالیست، هم پست مدرنیته غیرعقلانی و شبه معنوی را خبط و خطا می‌شمردند. قصد آنان این نبود که میهمان یک جهان معنوی و روحانی شود تا آن را درک کنند و بشناسند، بلکه می‌خواستند با گزیدن جاده‌های روشنایی‌های شرق، از سردرگمی‌ها و سرگشتگی‌های مدرنیسم بگریزند. به عبارت دیگر، می‌خواستند کاملاً به سنت معنوی ملحق شوند و خود را از هر آنچه از روحیه و منش مدرن برآمده است خلاص کنند. اما تناقض کار آنها در این است که اراده و عزم آنها برای «دوباره فرزند سنت شدن» آنان را انسان‌های «سنتی» نمی‌کند، بلکه نتیجه‌گزینش انفرادی است که ویژگی انسان عصر جدید است. در حقیقت، انسان سنتی ثمره و محصول سنت خویش است، از آن پیروی می‌کند و آن را انتقال می‌دهد، بی‌آنکه انتخاب و گزینشی در میان باشد. برعکس، انسان مدرن خود را از ریشه‌ها رها می‌کند و برمی‌گزیند. به این ترتیب، «سنت‌گرایی» یکی از گونه‌های - هر چند نامألوف منش مدرن - است: غم غربت کسی که دیگر نمی‌تواند آن چیزی باشد که در گذشته بود.

اما این رویکردها خواه ناخواه با مقاومت‌هایی مواجه می‌شد و دیر یا زود، واکنش تند پیروان نئوپوزیتیویسم^{۲۹} را برمی‌انگیخت. به این ترتیب، استیون ام. واسراستروم،^{۳۰} کارشناس آمریکایی سرشناس علم ادیان، به هانری کوربن و همراهان او که به کاوش و اکتشاف راه‌های اسطوره و جاده‌های ایمان برخاسته بودند، تاخت و آنان را متهم کرد که پیامبران جدید «دین پس از دین»^{۳۱} شده‌اند. به نظر او، با اعاده حیثیت کردن از اسطوره‌ها، نمادها و تجربه‌های عرفانی در قالبی علمی، کوربن، الیاده، شولم و دار و دسته‌شان شکل جدیدی از بینش دینی را ارائه می‌کردند؛ و تلاش می‌کردند این بینش را، از دیدگاه فلسفی و علمی، با بهانه قرار دادن «پدیدارشناسی» و به پشتوانه زرق و برق نقد علمی، «مشروع» جلوه دهند. به نظر واسراستروم، این امر باعث انحراف علم ادیان از آنچه «باید باشد» می‌شد و راه را برای اشکال تازه فلسفه باطنی^{۳۲} در دوران جدید می‌گشود. بنابراین، کوربن یک «استاد دوزیست» معرفی

اثر تاریخ فلسفه اسلامی (پاریس، انتشارات گالیمار، ۱۹۸۶) بود.

29. néopositivisme

30. Steven M. Wasserstrom

۳۱. استیون ام. واسراستروم: دین پس از دین، گرشوم شولم، میرچا الیاده و هانری کوربن در ایرانوس، پرینستون، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۹.

32. ésotérisme

شد که فقط به این خاطر کرسی استادی دانشگاه سوربون را در اختیار گرفته تا رسالت خود را به عنوان «مبلغ دینی در کلاس درس» بهتر به انجام برساند؛ و به نام «حکمت غیبی»، «جنگ شخصی بر ضد خرد» را پیش ببرد. حال آنکه به زعم واسراستروم، تاریخ ادیان چیزی جز پژوهش تاریخی نیست، و گرنه اصلاً پژوهش نیست.

خلاصه، هر رویکرد غیرتاریخی به دین، بویژه رویکرد فلسفه دین بگونه‌ای که مراد کوربن بود، هیچ سخن جدی در مورد ادیان ندارد، و همانطور که پی‌یر لوری^{۳۳} در نقد خود از این کتاب^{۳۴} گفته است، هیچ یک از مسائلی که شایسته طرح هستند، مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است: «آیا می‌توان ادیان را به مثابه پدیده‌های قائم بالذات که فی نفسه معنادار هستند مورد بررسی قرار داد؟ آیا پدیدارشناسی رویکردی قانع کننده در زمینه مطالعه ادیان است؟ آیا روند و رویه دینی می‌تواند مستقلاً معنای خود را تولید کند؟ آیا روند و رویه دینی نباید هیچ حسابی به سایر رشته‌های علوم انسانی پس بدهد؟ آیا روانشناسی و روانکاوی نمی‌توانند هیچ کمکی به درک و فهم تجربه عرفانی بکنند؟» و غیره.

پس آیا باید دنبال دلیل بگردیم و به فرضیه‌ای که گوینو مطرح کرده بود رضایت بدهیم: «شاید که این کاستی [در نقد] خود از شرایط ابتکار و آفرینندگی باشد؛ شاید براستی نمی‌توان هر دو فضیلت [روحیه خلاق و روحیه انتقادی] را با هم داشت؟» آیا براستی میان روحیه عرفانی که در دنیای مدرن به اشکال مختلف از جمله سنت‌گرایی گنون یا پدیدارشناسی کوربن تولد تازه یافته است از یک سو، و روحیه علمی (که می‌گویند فقط می‌تواند پوزیتیویست باشد) از سوی دیگر، تعارضی آستی ناپذیر برقرار است؟ آیا در افق دید ما، هیچ آمیدی نیست که سرانجام روزی شرق و غرب به یک نقطه تلاقی برسند؟

جستجوی چنین افقی محرک و انگیزه کارهای جالب توجه یکی از اندیشمندان معاصر ایرانی، مصطفی ملکیان، است که می‌گوید: «اگر [برای انسان] راهی به سوی آزادی متصور باشد، این راه را باید در تلفیق و تلاقی عقلانیت و معنویت جستجو کرد، و حق هر یک از این دو فضیلت بزرگ را به درستی ادا نمود.»^{۳۵} تحت تأثیر اندیشه‌های ملکیان، در سال ۱۳۷۵ سید ابوالحسن نواب مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب را در شهر مقدس قم بنیان نهاد که

33. Pierre Lory

۳۴. این کتاب در پایگاه اینترنتی انجمن دوستداران هانری و استلا کوربن موجود است:

<http://www.amiscorbin.com/textes/francais/religion.htm>

۳۵. مصطفی ملکیان: راهی به رهایی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰، ص ۷. گفتگوی نگارنده این سطور با این فیلسوف ایرانی درباره زندگی‌نامه فکری او و معنای رویکرد فلسفی‌اش در کتاب جهان‌های شیعه و ایران (پاریس-بیروت، انتشارات Karthala-IFPO، ۲۰۰۷) به چاپ رسید.

می‌توانیم تأسیس آن را یکی از مهم‌ترین رویدادها در تاریخ ادیان - و تاریخچه تاریخ ادیان - از زمان شکل‌گیری محفل اِرانوس تا به امروز بدانیم. وجود چنین مرکزی خودبخود یک پدیده استثنائی و بی‌نظیر در جهان اسلام، حتی در کل مشرق زمین است، و قرار گرفتن آن در مرکز اندیشه و کانون تجدید حیات تشیع، خود یکی از جنبه‌های شگفت‌انگیز وجود این مرکز محسوب می‌شود. در زمان کوتاهی که از تأسیس این مرکز می‌گذرد، ده‌ها اثر دربارهٔ ادیان ابراهیمی یا سایر ادیان توسط این مرکز به زیور طبع آراسته شده است. از سال ۱۳۷۸، این مرکز فصلنامه‌ای به نام *هفت آسمان* را منتشر می‌کند که امروزه یکی از جالب‌ترین مجلات دنیا در زمینه علم ادیان است.

این مرکز می‌تواند یکی از منزلگاه‌های راهی باشد که شاید ما را به افق تلیق و تلاقی میان عقلانیت «غربی» و معنویت «شرقی» - در معنای نمادین این واژگان - رهنمون سازد. برای تحقق این هدف، این مرکز باید، از یک سو، روحی را که در زمان تأسیس در آن دمیده شد حفظ کند و نگذارد که وسوسهٔ وجهه و «پرستیژ» (که در این گونه موارد غالباً به چشم می‌خورد) این مرکز را به یک صدف زیبا اما تهی تبدیل کند. از سوی دیگر، این مرکز نباید تسلیم این آسان‌خواهی شود که در مرحلهٔ مقدماتی - و البته ضروری - ترجمهٔ میوه‌های به بر نشسته علم ادیان باقی بماند؛ بلکه باید تلاش کند که این مرحله را پشت سر بگذارد و مطالعات و پژوهش‌های خود را سامان دهد و نتایج آنها را منتشر سازد. متأسفانه برخی نشانه‌ها حاکی از آن است که خطر رکود و به گِل نشستگی از حد فرضیه فراتر می‌رود، و شاید دلیل این امر، از یک سو موفقیت‌هایی است که به دست آمده، و از سوی دیگر تحلیل عزم و ارادهٔ اولیه یا تغییر مسیر آن.

یکی از همکاران این مرکز، سید حسن آصف آگاه حسینی اشکوری^{۳۶} مؤلف کتاب حاضر *سوشیانت منجی ایرانویج* است که به طور خستگی‌ناپذیر بر ضرورت اکتفا نکردن به ترجمهٔ آثار موجود و ارائهٔ کارهای نو اصرار می‌ورزد. در این زمینه، او خود یک الگو و مثال زنده است: در ابتدا، او کار خود را صرف رسالاتی در تجزیه و تحلیل جزئی مطالعات و پژوهش‌های

۳۶. پدر او، سید احمد حسینی اشکوری، یکی از بزرگ‌ترین کارشناسان معاصر در زمینهٔ نسخ خطی اسلامی است. از آثار او می‌توان به فهرست کتابخانهٔ معروف مرعشی نجفی و دیگر مجموعه‌های مهم اشاره کرد. در حال حاضر، او مدیر مجمع ذخایر اسلامی در شهر قم است که بنیادی برای نشر میراث خطی اسلامی امنظور استاد اشاره به «مرکز احیاء میراث اسلامی» بوده که امروزه این مؤسسه در زمینه حفظ و جمع‌آوری نسخ خطی در زمینه‌های مختلف علمی و فرهنگی و ارائه خدمات به محققین و پژوهشگران بصورتی آسان و گسترده به یک مرکز جهانی تبدیل شده است [محسوب می‌شود. - «آصف» تخلص شاعری سید حسن است که مجموعهٔ سکوت در ملکوت (مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۸۴) از او منتشر شده است.

اسطوره‌شناسی تطبیقی کرد و اثری درباره‌ی اسطوره‌های آفرینش نزد سرخپوستان آمریکا،^{۳۷} همچنین مقالاتی در باب موضوعات گوناگون تاریخ اسطوره‌ها و ادیان^{۳۸} به چاپ رساند. سید حسن آصف آگاه بر این نکته واقف بود که بدون متخصص شدن در یک زمینه و آموختن زبان‌های ادیان مورد مطالعه خود^{۳۹}، نمی‌توانست از مرحله‌ی تجزیه و تحلیل به مرحله‌ی تحقیق شخصی و پژوهندگی برسد. به همین خاطر تصمیم گرفت که فعالیت‌هایش را به طور ویژه بر آئین زرتشتی^{۴۰} متمرکز کند و تلاش کرد که زبان‌های باستانی ایران را فرا بگیرد. پس انتخاب او برآستی شایسته‌ی تحسین و تلاش‌هایش سزاوار تشویق است.

نکته نخست اینکه، بر خلاف انتظار، در یک مرکز مطالعات که در قلب ایران واقع شده است، حتی یک کارشناس برای این دین و زبان‌های ایران باستان وجود ندارد!! نکته مهم‌تر این است که گرچه این دین هنوز در ایران و هندوستان به حیات خود ادامه می‌دهد و می‌توان

۳۷. آفرینش در اساطیر آمریکا، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۳. برای تکمیل این اثر، چهار مجلد زیر چاپ است که اختصاص به روایات آفرینش در ادیان و اسطوره‌شناسی‌های گوناگون جهان (۲ مجلد)، بویژه ایران باستان (۱ مجلد) و هندوستان (۱ مجلد) دارد.

۳۸. از جمله:

- موعود در آئین زرتشتی، هفت آسمان، شماره ۴ (۱۳۷۸)، ص ۱۰۷-۱۲۲.
- طوفان نوح در اسطوره‌های بین‌النهرین و تورات، همان، شماره ۶ (۱۳۷۹)، ص ۱۶۵-۱۸۲.
- سپنته آرمنی‌تی (سپندار مذ)، همان، شماره ۱۹ (۱۳۸۲)، ص ۲۰۲-۲۰۴.
- کیهان‌شناخت و فرضیه‌ی ادوار جهانی هندو، همان، شماره ۲۰ (۱۳۸۳)، ص ۴۷-۶۶.
- رشن (رشنو)، ایزد دادگری و آزمایش ایزدی، همان، شماره ۲۰ (۱۳۸۲)، ص ۲۱۵-۲۱۸.
- درجات گناه، تاوان و پت در دین زرتشت، همان، شماره ۲۸ (۱۳۸۴)، ص ۱۸۷-۲۲۳.
- داستان‌های آسمانی، دین‌نامه‌ی جعلی زرتشتیان، همان، شماره ۳۳ (۱۳۸۶).

۳۹. متأسفانه مسئولین و پژوهشگران مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب عموماً زبان‌های مقدس و آئینی زمینه‌های مورد مطالعه خود را نمی‌دانند - البته به استثناء کارشناسان و پژوهشگران اسلام. به عنوان مثال، کسانی که روی مسیحیت کار می‌کنند، لاتین یا یونانی نمی‌دانند. در این میان، حسین توفیقی، کارشناس دین یهودی و زبان عبری یک استثناء ستایش برانگیز است. اما جایزه ویژه‌ای را باید - بی‌آنکه نام او را در اینجا ذکر کنیم - به مسئول بخش ادیان هندی اختصاص داد که نه سانسکریت می‌داند و نه هیچ یک از زبان‌های هندی را بلد است، اما در حضور من ادعا می‌کرد که «هندوئیسم را بهتر از خود هندوها» می‌شناسد! اگر یک «شرق‌شناس» که نمی‌تواند قرآن را بخواند و سایر متون دینی اسلامی را فقط از روی ترجمه‌هایی که به زبان‌های غربی موجود است مطالعه کرده، ادعا می‌کرد که «اسلام را بهتر از مسلمانان» می‌شناسد، همین «کارشناس هندوئیسم» - که البته یک روحانی باتقوای مسلمان است - چه می‌گفت؟

۴۰. در حال حاضر، او، در کنار فعالیت‌های دیگر خود، مشغول تدارک یک کتابشناسی جامع از منابع زرتشتی، مطالعه (تصحیح کتاب) «داستان‌های آسمانی» مجعول که به فرقه‌ی آذر کیوانیه نسبت داده می‌شود؛ و کار روی آداب تدفین در ایران باستان است.

آن را هم در کتب قدیمی و هم در بستر واقعیت کنونی‌اش مورد مطالعه قرار داد، اما در تاریخ ادیان آئین زرتشتی تنها نمونه‌ای است که ما شاهد فقدان تقریباً کامل هر گونه اجماع و اتفاق نظر در میان کارشناسان این آئین هستیم. همانطور که ژان دو مناس^{۴۱} تذکر داده است، تفسیر و تأویل اسناد قدیمی و مطابقت دادن آنها با متون زرتشتی غالباً دشوار است، مضافاً بر اینکه متون اصلی زرتشتی مشخصاً مبهم و پیچیده هستند. دانشمندان تقریباً در تمام مسائل مهم اختلاف نظرهای اساسی دارند - واقعیت تاریخی، زمان و مکان حیات زرتشت، وضوح و صراحت متون بنیادی در باب مجموعه اعتقادات و آداب و رسوم، و غیره. سرانجام، مسئله رابطه میان آئین زرتشتی، دین «آریایی‌ها»، با اسلام، دین «سامی‌ها»، یک گره بازنشدنی است که تا به امروز کسی نتوانسته نه آن را رد کند و نه آن را توضیح بدهد. ریشه این مشکل که اغتشاش و سردرگمی‌های فراوانی را به دنبال داشته است در این نکته ساده نهفته است که مسائل همیشه به طور وارونه مورد توجه قرار گرفته‌اند، و سید حسن آصف آگاه این مسئله را به صورت اصیل و بدیع در اثر حاضر **سوشیانت منجی ایرانویج**، که به موضوع «منجی موعود در آخر الزمان» در آئین زرتشتی اختصاص دارد، بررسی می‌کند.^{۴۲}

موضوع منجی از جمله مسائلی است که می‌گویند از آئین زرتشتی وارد دین یهودی شده، سپس به مسیحیت و سرانجام به اسلام انتقال یافته است. اما سید حسن آصف آگاه به شایستگی تذکر می‌دهد که به احتمال زیاد، در واقع این مسیر در جهت عکس آنچه غالباً تصور می‌شود، طی شده است؛ یعنی اعتقاد آئین زرتشتی به منجی موعود در آخر زمان - چه به صورت خودجوش، چه به صورت وجود هسته اولیه این تفکر که امکان تفکیک آن از تحولات بعدی بسیار دشوار است - تحت تأثیر بینش ادیان ابراهیمی، بویژه اسلام شکل گرفته است. با معکوس دانستن جهت تأثیر و نفوذ، که در اثر حاضر روی یک موضوع واحد مورد بررسی قرار گرفته است، می‌توان به سراغ سایر مضامین اسطوره‌ای رفت که تا به امروز اصل و منشاء آنها زرتشتی دانسته شده است.

مسلماً این ایراد مطرح خواهد شد که این تأثیر و نفوذ در جهت عکس، آشکارا با واقعیت بازگشت ناپذیر بودن زمان در تناقض است، زیرا میان ظهور اسلام و ظهور آئین زرتشتی صدها بلکه هزاران سال فاصله زمانی وجود دارد. در گاهشماری سنتی زرتشتی، دوران حیات زرتشت

۴۱. دایرة المعارف جهانی (Encyclopædia Universalis)، مقاله مربوط به آئین زرتشتی.

۴۲. او قبلاً در مورد این مسئله مقالاتی منتشر کرده است، از جمله مقاله اول در پی نوشت شماره ۳۸، همچنین دو مقاله زیر:

- باور شناخت موعود در ادیان و مکاتب گوناگون، انتظار موعود، شماره ۱۵ (۱۳۸۴)، ص ۱۶۶-۱۴۹.

- منجی و آخر الزمان در آئین زرتشتی، مشرق موعود، شماره ۳ (۱۳۸۶).

بین حدود ۶۶۰ تا ۵۸۳ پیش از میلاد دانسته می‌شود؛ تاریخ نگاری اسطوره‌ای یونانی حیات او را به ۶۰۰۰ سال پیش از اسکندر باز می‌گرداند؛ بسیاری از دانشمندان اروپایی قائل به حد وسط هستند و حیات زرتشت را در حدود هزارهٔ دوم پیش از میلاد می‌دانند. نظریه دیگر این است که این نفوذ معکوس می‌توانسته بین آئین زرتشتی و دین یهودی نیز وجود داشته باشد. این دو دین، طی یک دوران طولانی، در امپراتوری هخامنشی همزیستی داشته‌اند. کورش کبیر یهودیان را از اسارت در بابل آزاد کرد، سخاوتمندانه به آنان پناه داد، و مستحق آن شد که در کتاب مقدس^{۴۳} که بنا بر شواهد تاریخی چندین بخش آن در سرزمین ایران نگاشته شده است^{۴۴}، لقب مسیح به کورش داده شود (در زبان عبری، مسیح به معنی «مسح شده» است، که به یونانی «کریستوس»^{۴۵} ترجمه شد). اما رابطهٔ آئین زرتشتی با اسلام چیست؟

در تاریخ مقدس زرتشتی نام سه منجی در متونی یافت می‌شود که متون مؤخر زرتشتی به حساب می‌آیند.^{۴۶} نام سوشیانت که بر آنها نهاده شده است به معنی مفید و سودمند است و پیشتر در گات‌ها - متنی که مقدس‌ترین بخش ادبیات اوستایی است و گفته می‌شود که بهتر از متون دیگر حفظ شده و به طور سنتی آن را منصوب به خود زرتشت می‌دانند - به عنوان «قهرمانی که زرتشت می‌تواند به او تکیه کند» آورده شده. البته شخصیت این منجی به روشنی و وضوح ترسیم نمی‌شود اما به طور قطع به قسمتی از تاریخ نگاری زرتشتی تعلق دارد که آن را قدیمی‌ترین بخش می‌دانند.

اما سید حسن آصف آگاه تذکر می‌دهد که امروزه معلوم شده است که تمام ادبیات دینی زرتشتی که در دسترس ماست، از جمله گات‌ها و سایر متون اوستایی، بعد از فتوحات اعراب، طی سه قرن اول استیلای اسلام (از قرن هفتم تا دهم میلادی)، در هندوستان و ایران نوشته شده است. بنابر این، قدیمی‌ترین نسخ خطی موجود حداکثر ۱۴ قرن قدمت دارند. پیش از این

۴۳. کتاب [اشعیاء نبی، ۱:۴۵]، از کورش با این تعبیر یاد می‌کند: «خداوند با مسح شده خود چنین سخن گفت.»

۴۴. مزار چندین پیامبر که نام آنها در عهد عتیق آمده است، از جمله دانیال نبی در شوش، حبقوق نبی در توپسرکان، امروزه زیارتگاه مسلمانان ایرانی است؛ مزار استر و عمویش مردخای در شهر همدان یکی از مهم‌ترین زیارتگاه‌های یهودیان است.

45. christos

۴۶. در این متون که به زبان پهلوی و منصوب به عصر ساسانی هستند، گفته شده است که نطفه‌ای از کمر زرتشت برگرفته شده و در ژرفای دریاچه‌ای [کیانسیه (هامون)] حفظ می‌شود، که طی قرون، سه دختر باکره را بارور خواهد کرد، و این دختران در فواصل زمانی هزار ساله، سه منجی به دنیا خواهند آورد و با هر یک از آنها، یک عصر اصلاح و بهبود در امور آغاز می‌گردد. در آخرین عصر که آخر زمان است، تغییر شکل نهایی در جهان پدید می‌آید و کالبد انسان‌ها به رستاخیز قیام می‌کنند.

بازنویسی‌ها، فقط انتقال شفاهی متون مقدس وجود داشت. از سوی دیگر هیچ مدرک معتبری در مورد دینکرد^{۴۷} از روی نسخه‌ای از اوستا که پیش از دوران اسکندر نوشته شده بود و در زمان اسکندر ناپدید شد، وجود ندارد. حتی اگر فرض کنیم که چنین نسخه‌ای از اوستا وجود داشته، بهر حال این نسخه در دوران اسکندر مفقود شده و در عصر ساسانیان بازنویسی شده است. وانگهی گیبون^{۴۸} متذکر می‌شود که در این نسخه بازنویسی شده، «کمتر اثری از آموزه‌های زرتشت باقی مانده است».

کوتاه سخن اینکه ادبیات اوستایی در قرون اولیه استیلای مسلمانان نوشته یا بازنویسی شده، مورد دخل و تصرف قرار گرفته است. به این ترتیب، می‌توان دریافت که روحانیون زرتشتی برای جلوگیری کردن از جریان سریع گرویدن ایرانیان به اسلام، برخی عناصر اسلامی را در ادبیات مقدس خود وارد کردند؛ عناصری که به زعم آنها - چه درست و چه غلط - انگیزه گرایش به اسلام را تقویت می‌کرد و گنجاندن آنها در قالب متون دینی بازنویسی شده می‌توانست مانع از گرویدن ایرانیان به دین جدید شود؛ به آنها بقبولاند که این مضامین در دین اولیه آنها نیز وجود داشته است. به این ترتیب، روحانیون زرتشتی می‌خواستند از تقدم زمانی آئین خود نسبت به اسلام بهره ببرند؛ ادعا کنند که اوستا چیزی از قرآن کم ندارد و کتاب مقدس مسلمانان مطلب تازه‌ای را عرضه نکرده است. با این کار، روحانیون زرتشتی هدف دیگری را نیز دنبال می‌کردند که دستیابی به آن خالی از فایده نبود: به رسمیت شناخته شدن از سوی مسلمانان به عنوان «اهل کتاب»، زیرا مدعی بودند که کتاب مقدس آنان از جانب اهورا مزدا، خداوندگار خرد، به زرتشت وحی شده، و حتی مضامینی مشابه با مضامین وحی قرآنی در این کتاب وجود دارد. بنابر این، می‌توان به آسانی فهمید که در بین این مضامین وام گرفته از اسلام، مسئله پیروزی بر مرگ و شر به عنوان غایت بشر و بشریت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده. این غایت هم به شکل رستگاری فردی پس از مرگ، و هم به شکل سعادت جمعی که منجی آخر الزمان در جهان برقرار می‌کند، مطرح شده است.

با توجه به آنچه گفته شد، تلاش برای نجات آئین زرتشتی با موفقیت همراه نبود و حتی می‌توان گفت که به این آئین شکست سختی را وارد کرد، به این معنا که بر کالبد پیر این دین عناصری افزوده شده که با آن بیگانه بودند تا آنجا که دیگر سخن گفتن، به قطع و یقین، از اصول بنیادی آئین اولیه زرتشتی غیرممکن است. این مسئله در مورد سیمای منجی آخر الزمان

۴۷. یکی از متون اصلی زرتشتی که از یک سو شامل نوعی خلاصه‌نویسی بجا مانده از ادبیات دینی باستانی است، و از سوی دیگر الهیات دوگانگی در آئین زرتشتی را تبیین می‌کند و انتقادات تندی از اسلام نیز در آن گنجانده شده است.

در آئین اولیة زرتشتی نیز صادق است زیرا لایه‌های متعددی از تأثیر و نفوذ اعتقاد مسلمانان به مهدی موعود در متون دینی زرتشتی تشکیل شده، تا آنجا که باز شناختن عنصر اولیه و تمایز آن با مطالب افزوده شده غیر ممکن است. سید حسن آصف آگاه نیز مثل هر محقق دیگری نمی‌تواند سیمای اولیة منجی در آئین زرتشتی را به ما بنمایاند. اما او با استادی و چیره دستی، در تابلویی تمام نما، تمامیت حماسه آخر الزمان و سوشیانت منجی ایرانی را در ادبیات دینی زرتشتی به نمایش می‌گذارد. در این اثر، سید حسن آصف آگاه ما را در مطالعات و پژوهش‌های کارشناسان این رشته سهیم می‌کند، افق چشم‌انداز نویدبخش و غیرمنتظره‌ای را که تحقیقات خود او گشوده است به ما نشان می‌دهد.

فرگرد اول کتاب حاضر به نام «موعود در آئین زرتشتی» (ص ۲۹ - ۱۳) خلاصه‌ای است از داده‌های پراکنده متون زرتشتی در باره اعتقاد به دوره دوازده هزار ساله تاریخ بشریت و اعتقاد به ظهور سه سوشیانت، که هر سه پسران زرتشت هستند. دو سوشیانت هر یک در ابتدای دو هزاره آخر ظهور می‌کنند، و آخرین سوشیانت در آخر الزمان ظهور می‌کند.

در فرگرد دوم کتاب که حدود چهل صفحه است و پی‌نوشت‌های آن تقریباً یازده صفحه هستند، سید حسن آصف آگاه وارد جزئیات و مشخصه‌های آخرین دوره‌های هزار ساله و موضوع «آخر الزمان در ادبیات زرتشتی» (ص ۷۳ - ۳۳) می‌شود: نشانه‌های آگاه کننده، وضعیت جهان قبل و بعد از ظهور منجی‌ها، زندگی سه سوشیانت.

فرگرد سوم کتاب «متون مکاشفه‌ای و پیشگویانه» (ص ۲۳۹ - ۷۷) طولانی‌تر از دو فرگرد پیشین است. در این فرگرد ترجمه فارسی همه متون ادبیات آخر زمانی آئین زرتشتی گردآوری شده است. پی‌نوشت‌های قابل توجی نیز برای هر متن ارائه می‌شود: ۱. بهمن یشت (ص ۱۰۶ - ۸۳)؛ ۲. زند بهمن یسن (ص ۱۳۱ - ۱۰۷)؛ ۳. پیشگویی‌های جاماسپ (ص ۱۵۸ - ۱۳۳)؛ ۴. یادگار جاماسپ (یا دقیق‌تر بگوییم دو فصل پایانی این متن که شبیه و مکمل پیشگویی‌های زند وهومن یسن است؛ ص ۱۶۸ - ۱۵۹)؛ ۵. زراتشت نامه (ص ۱۸۲ - ۱۶۹)؛ ۶. بخش‌هایی از متون پهلوی مربوط به دوران سه سوشیانت که مبنای نگارش دو فرگرد اول بوده‌اند (ص ۱۹۵ - ۱۸۳)؛ ۷. بخش هجدهم بندهش مربوط به هزاره‌های واپسین و ظهور سه منجی موعود (ص ۲۰۴ - ۱۹۷)؛ ۸. متنی موسوم به آخر هزاره (ص ۲۱۷ - ۲۰۵)؛ ۹. نشانه‌های زادن منجی (ص ۲۲۳ - ۲۱۹)؛ ۱۰. «ادبیات پیشگویانه ایرانی و رای مرزهای ایران» شامل متون کوتاه یهودی و مسیحی که حتی یکی از آنها به زبان سریانی نوشته شده، اما محتوای آن نزدیک به ادبیات آخر زمانی ایرانی است (ص ۲۳۹ - ۲۲۵).

در فرگرد چهارم «از اوستای پارسی (اشکانی) تا اوستای اسلامی» (ص ۲۶۶ - ۲۴۳) و فرگرد پنجم «ادبیات آخر الزمانی و نقش آن» (۲۸۷ - ۲۶۹)؛ سید حسن آصف آگاه ملاحظات خود را در مورد موضوعاتی که پیشتر به آنها اشاره کردیم شرح و بسط می‌دهد: احتیاط درباره ادبیات اوستایی که طی قرون اولیه استیلای اسلام و تحت تأثیر اسلامی نوشته شده - یا بازنویسی شده - است؛ احتیاط درباره آنچه تا به امروز در مورد تأثیر و نفوذ متون اوستایی و آئین زرتشتی بر ادیان ابراهیمی گفته شده است. همانطور که سید حسن آصف آگاه نشان می‌دهد، احتمالاً در آئین اولیه زرتشتی هیچ اثری از منجی‌ها، بگونه‌ای که زرتشتیان امروزی به آن اعتقاد دارند، وجود نداشت (ص ۲۸۲). در حقیقت، سیمای اولیه منجی بعدها تحت تأثیر سیمای مهدی در اسلام، بویژه تشیع، تغییر کرد.

اثر حاضر کاری اصیل و بدیع است و بجاست که ضمن تشکر از نویسندۀ آن، از مؤسسۀ آیندۀ روشن^{۴۹} نیز قدردانی کنیم. در خاتمه، خاطر نشان می‌کنم که سید حسن آصف آگاه در دو فرگرد آخر اثر حاضر راهی را به روی پژوهش‌های تازه گشوده است که می‌تواند منشاء پیشرفت‌های جالبی در علم و تاریخ ادیان گردد. پس امیدوارانه و بی‌صبرانه، به انتظار کارهای تازه‌تر و ترجمۀ آنها به زبان‌های اروپایی هستیم.

مشهد مقدس

۱۰ جمادی الثانی ۱۴۲۷

۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ / ۴ تیر ۱۳۸۶

کریستین بونو Christian Bonaud

پیش‌گفتار

به جرأت می‌توان گفت بشر از آغاز پیدایش، و از آن هنگام که پا به عرصه وجود نهاد و ابتدایی‌ترین جوامع را پیرامون خود تشکیل داد، همواره در اندیشه خویش آرزومند آرمان شهر و به تبع آن جستجوگر شخصیتی بوده که بتواند معمار و سازنده چنین جامعه‌ای آرمانی باشد. جامعه‌ای که مردمانش بی هیچ دغدغه و رنجی در کمال صلح و آرامش به سر برند، و با سعادت و خوشبختی زندگی کنند. در راستای رسیدن به چنین هدف والایی، ایشان ابتدا شخصیت قهرمانان ایزدگونه خود را که به باور آنان می‌توانستند سازنده آرمان شهر یا یوتوپیا (Utopia)ی آرمانی باشند، در قالب اساطیر و افسانه‌هایی به ظاهر دور از واقعیت به نمایش گذاشتند، آن‌گاه در طی ادوار متوالی و رفته رفته این قهرمانان تبدیل به ایزدان مورد پرستش، و پس از آن در بازگشتی دوباره مبدل به شخصیت‌هایی شدند که می‌توانستند در اندک زمانی با ظهور در آینده‌ای نامعلوم (و بعضاً زمانی مشخص و معلوم) نقش منجی و رهایی بخشی را برای مردمان خویش ایفا نمایند. بنابراین با اندکی غور و بررسی در ادیان و فرهنگ‌های مختلف بشری می‌بینیم تمامی آنها با تلقی و نگرش‌های گوناگون، معتقد و منتظر آمدن مصلح و نجات‌بخشی جهانی‌اند که در آخرالزمان ظهور میکند تا هادی جامعه خویش به نجات (Salvation) و رستگاری باشد.

ظاهراً دین زرتشتی اولین و قدیمی‌ترین دین شناخته شده‌ای است که در آن به مفاهیمی چون سوشیانس یا استوت ارته (= سودمند، سودرساننده) و نجات‌بخشی در آخرالزمان برمی‌خوریم، و به باور بسیاری از دین پژوهان، ادیان دیگر چون مسیحیت و یهودیت در چنین مباحثی و به‌ویژه مبحث هزاره‌گرایی (Millenarianism=Millennianism) که به باور آنها در ابتدای هر هزار سال احتمال ظهور منجی و نجات‌بخشی می‌رود، وامدار دین زرتشت بوده‌اند. اما کتاب حاضر در پی آن است تا نشان دهد هر چند - از نظر زمانی و تقدم و تاخر ادیان نسبت به یکدیگر باید چنین فرضی را پذیرفت - ولی از سوی دیگر پس از ظهور اسلام و تبدیل ایران زرتشتی به ایران اسلامی، موبدان و روحانیان در ساختار دین خویش، از سر سیاست و گاه اجباراً و تعمداً دخل و تصرف‌های بسیاری نمودند که حاصل آن دین زرتشتی کنونی و اوستای متأخر است که کمتر شباهتی به دین زرتشتی زمان ساسانیان دارد. رسیدن به نتیجه دلخواه را به شما خواننده عزیز و پس از مطالعه دقیق کتاب واگذار می‌نماییم. لازم به ذکر است که نگارنده در فرگردهای ۱-۳ به بیان عقاید زرتشتیان در خصوص مسئله موعود و آخرالزمان در ادبیات پیش‌گویانه زرتشتی با استناد به متون پهلوی، آن چنان که بوده و هست، پرداخته و به‌ویژه در فرگرد ۳ اصل متون ارائه شده است. در فرگرد ۴ و ۵ به بیان اختلافات و تضادهای موجود و چگونگی جعل و دستکاری در متون زرتشتی به خصوص در سده‌های دوم تا چهارم هجری توجه شده است. و اینک توجه شما را به خلاصه مطالب کتاب جلب می‌نماییم.

در فرگرد نخست کتاب، موعود (سوشیانت) زرتشتی با توجه به آنچه در اوستا و دیگر منابع پهلوی آمده، معرفی می‌شود. در این مبحث به کلیه مواردی که در اوستا از سوشیانت (سوشیانس) یاد می‌شود (هم‌چون گائاه‌ها، یسنا، یشت‌ها) اشاره شده، آن‌گاه با توجه به روایات و کتب پهلوی موضوع شرح و بسط می‌یابد. در این فرگرد پس از معرفی سه پسر آینده زرتشت - که همانا موعودهای نجات‌بخش هستند و بنا به معتقدات زرتشتی هر یک در سر هزاره‌ای ظهور می‌یابند - از شش پارسای جاودانی که همانا یاران و فرمانروایان معنوی و روحانی سوشیانت‌اند، نیز ذکری به میان آمده است. آن‌گاه با توجه به مطالب یشت‌ها و روایت دین‌کرد، مادران هر یک از این موعودها معرفی شده و در آخر شرح مفصل و جامعی درباره پیدایش و ظهور نجات‌بخشان و وقایعی که در هر هزاره اتفاق می‌افتد، به روایت صد در بندهش آمده است.

در فرگرد دوم با عنوان «آخرالزمان در ادبیات پیش‌گویانه زرتشتی»، چنان که از نامش پیداست به موضوع آخرالزمان بنابر آنچه در روایات و کتب پهلوی آمده، توجه شده است. در این قسمت قبل از هر چیز از دو تن از زمینه‌سازان ظهور یعنی پشوتن و بهرام ورجاوند یاد شده

که بنابر متون پهلوی خود از بی‌مرگان و نجات‌بخشان‌اند، که در پایان هزاره و قبل از پیدایش سوشیانت، جهت ترویج، بازسازی و برپا داشتن آیین‌های دین بهی قیام می‌کنند تا زمینه‌ساز ظهور منجیان و موعودان آینده اصلی باشند. آن‌گاه به موضوع علائم آخرالزمان یعنی نشانه‌های ظهور منجی زرتشتی با استناد به روایات و متون پهلوی هم‌چون بهمن یشت، دین کرد، مینوی خرد، بندهش، گزیده‌های زادسپرم، جاماسپ‌نامه و جز آن پرداخته شده است. این نشانه‌ها شامل تمامی تغییرات شگفت در طبیعت و چهارچوب ادوار جهانی و وقوع انقلابات سماوی و کیهانی است که بعضاً بنابر روایات، آن نشانه‌ها بی‌هیچ تردیدی واقع خواهد شد. به هر سو می‌نگری زمین و زمان دچار انواع بلاها، وبا، قحط و نیاز و به طور کلی حوادثی است که وقوع آنها سبب ویرانی، تباهی زندگی زمینی انسان‌ها و دیگر موجودات است.

در ذکر این نشانه‌ها، قسمتی مربوط به نشانه‌هایی است که در پیش از ظهور موعودان در جهان و پیرامون انسان‌ها اتفاق می‌افتد. جهان در پیش از ظهور منجیان، جهانی است انباشته از ظلم و ستم، سیاهی و تباهی که در آن همه کس و همه چیز گرفتار انواع سختی‌ها، زشتی‌ها و نابسامانی‌هاست و راهی جز فساد و نابودی نمی‌پیماید. همه چیز بازگشته و نه تنها شیرازه امور فردی و اجتماعی از هم گسیخته است بلکه نظام طبیعت نیز جریان طبیعی و همیشگی خود را از دست داده است. ظهور ابرهای بی‌باران در آسمان، وزش بادهای بی‌موقع سرد و گرم و ایجاد فصول نامنظم سال همراه با گرما و سرماهای سخت و طاقت‌فرسا، خشک شدن چشمه‌ها و بی‌بر شدن دانه‌ها و غله‌ها از آن جمله‌اند که عرصه زندگی را بر آدمیان تنگ و تنگ‌تر می‌کند. در آن زمانه پست همه مردم هم‌چون حاکمان‌شان فریفتار و ناراست‌اند و دیو از بر همگان چیره شده و آنان را به سختی و گناه‌کاری کشیده است. کار نیک و کرفه به دست مردمان کمتر رود و کسی حرمت نان و نمک نگه ندارد، و شگفت‌تر این که دین‌داران و روحانیون مذهبی آن چنان به فساد و تباهی کشانیده می‌شوند که در میان خلق، گناه‌کارترین مردم‌اند به طوری که از پنج گناه، سه گناه را ایشان مرتکب می‌شوند.

در بخش دیگر، جهان و اوضاع آن پس از ظهور هر یک از سه موعود زرتشتی یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. در روایات و متون پهلوی در چگونگی پیدایش و تولد هر یک از این سه تن و ویژگی آنها و نیز اوضاع جهان در زمانه‌ای که ظهور می‌کنند، مطالب نسبتاً مفصلی ذکر شده است، که ما خلاصه‌ای از تلفیق این روایات را بر اساس سه کتاب بندهش، دین کرد و روایات پهلوی برگزیده و نقل کرده‌ایم.

فرگرد سوم کتاب با عنوان «متون مکاشفه‌ای و پیش‌گویانه» اختصاص به کلیه متون فارسی میانه دارد که در آنها از موضوعات مذکور، سخن به میان آمده است. از متون مهم پیشگویانه می‌توان از زند بهمن یسن و جاماسپ‌نامه یاد نمود که در این فرگرد متن آنها به

طور کامل آمده، و دیگر متن‌ها هم‌چون (زراتشت نامه، روایت پهلوی، بندهش، یادگار جاماسپ و جز آن) که بخش‌هایی از آنها به مسئله موعود و نجات‌بخشی اختصاص دارد، تنها مطالب مربوطه همان بخش‌ها جهت آگاهی خوانندگان ذکر شده است.

این فرگرد برای دانشجویان و اساتیدی که خواهان استفاده از اصل متون و دسترسی و تطبیق آنهایند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در سراسر کتاب همواره سعی نگارنده بر آن بوده تا از ترجمه‌ها و متونی استفاده شود که از اعتبار، صحت و مقبولیت بیشتری در میان توده دانشوران برخوردار بوده باشد. هم‌چنین با درخواست بعضی از دوستان و پیشنهاد اساتید محترم جهت استفاده هر چه بیشتر و بهتر علاقمندان و خوانندگان غیر متخصص، نگارنده با تلاشی بسیار برای کلیه اعلام و واژگان نامانوس و گاه غیر آشنا و مبهم، در بخش پی‌نوشت‌های هر فرگرد یا بخش، یادداشت‌هایی افزوده که مطمئناً راه‌گشا بوده و خواننده عزیز را از سرگردانی و پریشانی در دهلیز هزارتوی منابع مختلف و بعضاً نایاب و کمیاب می‌رهاند.

چنان‌که اشاره کردیم از میان مهم‌ترین متون پیش‌گویانه زرتشتی می‌توان به زند بهمن یشت و جاماسپ‌نامه اشاره نمود که در این خصوص از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. متن بهمن یشت چنان‌که امروزه در دسترس می‌باشد به دو صورت ذکر شده: ویدن گرن آن را در سه فصل و با عنوان «بهمن یشت» آورده است اما بنا بر متن ویراسته انکلساریا دارای نه فصل و عنوان «زند بهمن یسن» است. ما به دلیل اهمیت موضوع هر دو متن را بی‌کم و کاست (البته با افزوده‌های بسیار در پی‌نوشت‌ها و تطبیق مطالب با شواهد گوناگون) ذکر کرده‌ایم. درباره زند بهمن یسن نیز باید گفت در این فرگرد ترجمه استاد محمدتقی راشد محصل انتخاب شده، ولی در پی‌نوشت‌ها و دیگر فرگردها و بخش‌های کتاب هر جا که احتیاج به شاهد مثالی از زند بهمن یسن بوده، از ترجمه صادق هدایت استفاده شده، تا خوانندگان نمونه هر دو ترجمه را در دست داشته باشند.

با توجه به توضیحات ارائه شده، فرگرد سوم دارای بخش‌های گوناگونی است: بخش اول بهمن یشت با سه فصل ترجمه ویدن گرن؛ بخش دوم زند بهمن یسن ویراسته انکلساریا و ترجمه محمدتقی راشد محصل؛ بخش سوم اختصاص به پیش‌گویی‌های جاماسپ دارد که در محافل غیر ایرانی به عنوان پیش‌گویی‌های هیستاسپ شهرت یافت و با پیش‌گویی‌های بهمن یشت همانندی بسیاری دارد. حتی اکثر دانشمندان و اوستا‌شناسان منشاء این دو را یکی دانسته‌اند که بیانگر علائم و نشانه‌های ظهور منجی زرتشتی یعنی سوشیانس در اوایل عصر پارتی (اشکانی) است. پیش‌گویی‌های جاماسپ در دو بخش آمده: یکی به عنوان «جاماسپ‌نامه» درباره پایان هزاره زرتشت و در پاسخ به ویشتاسپ شاه در چهار فصل و دیگری به عنوان «یادگار جاماسپی» درباره تاریخ جهانی ایران، که از تلفیق این دو اثر می‌توان

به روایت نسبتاً کاملی از پیش‌گویی‌های جاماسپ دست یافت؛ البته با دخل و تصرف‌های بسیار که در آن تغییرات فراوانی راه یافته است. در این باره تاوادیا می‌نویسد: «این کتاب با نام جاماسپی جذابیت مردم پسندانه‌ای به دست آورد و سبب شد که با افزوده‌های خیال پردازانه‌ای، به حسب روح زمان، رفته رفته انباشته و پرحجم شود، تا جایی که نسخه گجراتی آن اندک شباهتی با اصل دارد».

در این بخش ابتدا متن جاماسپ نامه فارسی ویراسته مودی نقل شده، آن‌گاه در بخش چهارم یادگار جاماسپی (در شانزدهم به بعد) ترجمه فارسی صادق هدایت که خود بر اساس متن چاپ مسینا (G. Messina) است، نقل می‌شود. قسمت آخر یادگار جاماسپ مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش‌آمدهایی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح می‌دهد و پیش‌گویی‌های زرتشت را از زبان جاماسپ نقل می‌کند. این قسمت با پیش‌گویی‌های زند بهمن یسن شباهت تامی دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

در بخش پنجم بخشی از منظومه زراتشت نامه (حدود ۱۵۷۰ بیت) را آورده‌ایم، که سراینده آن کی کاووس کی خسرو پوردارا است و این منظومه در نزد زرتشتیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. زراتشت نامه چون یکی دیگر از متونی است که در آن به مسئله موعود و آخرالزمان زرتشتی توجه شده، ما نیز جهت آگاهی خوانندگان کلیه ابیاتی را که به این موضوع اشاره دارد، یعنی از بیت ۱۲۷۶ به بعد را برگزیدیم؛ باشد که مورد توجه علاقمندان قرار گیرد. این منظومه بر اساس چاپ روزنبرگ به سال ۱۹۰۴ میلادی است.

در بخش ششم که قسمتی از روایت پهلوی با عنوان «هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس» است، درباره هزاره‌ها و چگونگی اوضاع و احوال مردمان در آخرالزمان و هر یک از هزاره‌ها مطالبی بیان شده است. این بخش ترجمه روانشاد استاد مهرداد بهار است.

در بخش هفتم با عنوان «درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد» از بخش هیجدهم بندهش، ترجمه استاد مهرداد بهار نقل می‌شود که در آن نیز به چگونگی هزاره‌ها و پیدایش موعودهای سه‌گانه زرتشتی و وقایعی که در طول هر هزاره اتفاق می‌افتد توجه شده است.

بخش هشتم نیز با عنوان «آخر هزاره» در توصیف اوضاع جهان در آخرالزمان است. «آخرالزمان» عنوان قطعه‌ای است در دست نویس م.او ۲۹ که چنان‌که از نامش پیداست، همانند روایت زند بهمن یسن و دیگر روایات از این دست، جزئی تفکیک‌ناپذیر از ادبیات پیش‌گویانه زرتشتی یا «ادبیات بد زمانگی» در توصیف زمانه و شرح چگونگی هزاره‌ها و به طور کلی اوضاع جهان و مردمان است. این قطعه با روایت زند بهمن یسن و جاماسپ‌نامه

فارسی شباهت بسیار دارد.

بخش نهم با عنوان «نشان‌های زادن منجی» ترجمه سرکار خانم کتایون مزداپور، قطعه یا پاره نوشتاری بی عنوان است که دارای زبانی از سبک و سیاق عادی دست نویس م.ا و ۲۹ می‌باشد که همانند یادگار جاماسپ در آن به علائم و نشانه‌هایی اشاره می‌شود که در آخرالزمان (آخر هزاره) به هنگام زادن و ظهور منجی بروز می‌کند. «زرتشت از هرمزد می‌پرسد که نشان زایش سوشیانس، آن پسر خود وی که رهاننده و رستگاری بخش است، چیست؟ هرمزد در پاسخ شانزده نشانه را برمی‌شمارد. بسیاری از این نشانه‌ها با علائم «بد زمانگی» و آخر هزاره مشابهت دارد.

بخش دهم با عنوان «ادبیات پیش‌گویانه ایرانی و رای مرزهای ایران» اختصاص به مجموعه روایات و متون پیش‌گویانه‌ای دارد که در آن سوی مرزهای ایران نشو و نما یافته، اما به باور بسیاری از دانشمندان همه این پیش‌گویی‌ها اصلی ایرانی داشته و چندین قرن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و بر سراسر آسیای غربی نفوذ و تأثیر بسیار عظیمی داشته است. کهن‌ترین متن پیشگویی ایرانی در مجموعه‌ای تحت عنوان پیش‌گویی‌های سیبولایی (سی‌بیل) است که مجموعه‌ای اعتراض آمیز و ضد هلنی بوده و پیشگویی ایرانی آن در کتاب سوم مجموعه، در سطرهای ۳۸۸-۳۹۵ جای دارد. «سروش‌های غیبی هیستاسپ» (پیشگویی گشتاسپ) عنوان مجموعه‌ای دیگر از پیش‌گویی‌های برجاست مانده در خلال دو قرن پیش از میلاد است که با اسامی کتاب هیستاسپ و یا به شکل مشهور در زبان فارسی پیش‌گویی‌های گشتاسپ نامیده می‌شود. این کتاب از ابتدا مورد توجه همگان بود و بنا به اعتقاد دانشمندان، اصلی ایرانی دارد و تاریخ تدوین آن را سال‌های میان ۱۰۰۰ ق.م و ۵۰ ب.م گفته‌اند. قدیمی‌ترین منابعی که از هیستاسپ نقل قول کرده‌اند، یکی کتاب یوستینوس شهید و دیگری لاکتانتیوس (Lactantius) است که این پیش‌گویی‌ها را در اثر خویش نهادهای الهی (Institutiones Divinae) آورده و ما امروزه این پیش‌گویی‌ها را از اثر وی باز می‌شناسیم. به طور کلی در سروش‌های غیبی هیستاسپ می‌توان تمام مضامین مکاشفهای مشهور ایرانی را بازیافت. بنابر روایت لاکتانتیوس از آغاز جهان تا روزی که رستاخیز تن پسین گردد، و میان آدمیان با آتش داوری کرده شود، شش هزار سال است. چون هزاره آخر فرا رسد، بدی و گناه افزون گردد. بنابر آنچه در پیشگویی آمده، این هزاره، همین دوره‌ای است که ما در آنیم.

«وقایع‌نامه زوکنن» عنوان کتابی مسیحی به زبان سریانی است که مطالب آن در اثری تاریخی بازمانده، که در اصل نوشته‌ای مستقل است که در آن به تفصیل درباره تولد منجی،

ستاره و مغان در شرق گزارشی آمده، و به آسانی می‌توان در آن ردپای یک روایت محضاً ایرانی را تشخیص داد. تولد منجی طبق اظهارنظرهای گوناگون در ادبیات مسیحی که آشکارا به روایت ایرانی بازمی‌گردد، توسط شخص زرتشت پیشگویی شده است. او به سه شاگردش اعلام می‌کند که در آخرت (پایان دوران)، پادشاه بزرگ از باکره‌ای زاده خواهد شد؛ و بنا به روایات این منجی از خاندان زرتشت است و نشانه اش ستاره درخشانی است که در آسمان نمودار می‌شود و در درخشش از خورشید برتر است. مغ‌ها هر ساله، پس از آیین‌های ویژه تطهیر و یک دعای خاموش، سه روز تولد شاه منجی را انتظار می‌کشند و در آسمان برای کشف علامت او، ستاره درخشان، غور می‌کنند. هنگامی که شاه متولد می‌گردد، مغ‌ها به درون «غار گنج» وارد می‌شوند و به نشانه ادای احترام تاج‌های خود را به او تقدیم می‌کنند و روی پاهای وی می‌گذارند.

فرگرد چهارم با بحثی تحت عنوان «از اوستای اشکانی تا اوستای اسلامی» آغاز می‌شود که در آن به پیدایش اوستا و چگونگی تغییرات راه یافته در آن از آغاز تاکنون پرداخته شده و نشان می‌دهیم روایات سنتی محفوظ در آثار پهلوی و به‌ویژه مطالب دین‌کرد درباره چگونگی پیدایش متن کامل اوستا و زند آن در دو نسخه به فرمان داریوش سوم، خالی از حقایق تاریخی است. به گفته پروفیسور کای بار تمامی این تاریخ‌نگاری‌ها بدون شک به دوران خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) یعنی همان دوره‌ای که قسمت اعظم دین‌کرد تدوین شد، مربوط می‌گردد و هدف آن بوده که اصالت و صحت مجموعه آثار مذهبی و تعالیم موجود را که اساس و پایه معتقدات روحانیان زرتشتی آن روز بود، ثابت و مدلل دارد. وی در ادامه چنین اظهارنظر می‌کند که کلیه آثار مذهبی زرتشتی حتی آنها که بعد از حیات زرتشت به وجود آمد، به خود زرتشت منسوب می‌گردد. برای ساسانیان ایجاد این عقیده در مردم کمال ضرورت را داشت که قبل از حمله اسکندر گجسته و غلبه او بر ایران، نسخ و متون موثق و کامل اوستا وجود داشته و به دنبال پراکندگی آن مجدداً جمع‌آوری گردیده و سنن و مطالب دیگر بدانها اضافه شده است.

لذا می‌بینیم چگونه روحانیت زرتشتی در قرون اولیه تسلط اسلام می‌کوشید تا با اصلاحات خود احکام تازه‌ای در قالبی متشکل به دست دهد و عقاید اصیل دین زرتشتی را به صورتی خالی از زواید و شوائب درآورد، در نتیجه به گفته اشپولر روحانیت در این زمان از عقیده به «زروان» دست کشید و ایمان به «اورمزد» را به صورتی تا حد امکان منزّه تقریر کرد. از سوی دیگر جامعه زرتشتی در این دوران برای فرار از اتهام تأثیرپذیری، به شدت از بیگانگان به‌ویژه مسلمانان احتراز می‌کردند و این خود ثمرات و نتایجی در بر داشت که از آن جمله می‌توان به نفوذ افکار اسلامی به خصوص معتزلی در شالوده بنای دین زرتشت توجه نمود.

بنابراین حتی اگر فرض کنیم اوستای اولیه بر ۱۲۰۰۰ پوست گاو وجود داشته و تماماً گفته‌ها و آموزه‌های اشو زرتشت بوده است، باز بنابر روایات پس از حمله اسکندر از بین رفته و دوباره در دوران ساسانی جمع آوری شده و پس از آن این مجموعه مقدس در چند نوبت و توسط افراد مختلف جرح و تعدیل‌های بسیاری در آن راه یافته است. بنابراین آیا می‌توان این سؤال را مطرح نمود: چگونه می‌توان به اوستای متأخر که امروزه در میان زرتشتیان مطرح و تماماً پس از نفوذ و گسترش اسلام تهیه و تدوین شده، و در سراسر آن ردپای افکار و عقاید اسلامی آشکارا مشاهده می‌شود، به عنوان یک منبع دست اول و قابل اعتماد (مثلاً در موضوع مورد نظر ما یعنی موعود) استناد نمود؟!

در بخشی دیگر با عنوان «از ایران زرتشتی تا ایران اسلامی» به علل شکست و مغلوبیت ملت ایران در برابر تازیان و دین جدید پرداخته شده تا خواننده محترم به علل اصلی تغییرات راه یافته در دین زرتشتی و به تبع آن در اوستای متأخر موجود و کتب پهلوی هر چه بیشتر و بهتر آگاه شود. در ادامه در بخشی با عنوان «دستکاری در متون زرتشتی» نشان داده‌ایم چگونه در قرون نخستین اسلامی، روحانیون و کاتبان زرتشتی از سر اجبار در متون جمع آوری شده در زمان‌های مختلف جرح و تعدیل‌های بسیاری انجام دادند تا این کتاب مقدس و روایات آن بیش از پیش با نیازهای زمان همسو گردد. در این دوران روحانیان و موبدان در شاخ و برگ دادن و جعل روایات متون اوستایی تا آنجا پیش رفتند که می‌خواستند از یک سو به مردم و پیروان دین بهی، آسمانی بودن، قدمت، اصالت و اعتبار معنوی دین و بنیانگذار آن را گوشزد نمایند و از دیگر سو نشان دهند که اوستا در این موارد نیز با داستان‌های مشهور اسلامی هماهنگ و همسو بوده و به اصطلاح اوستا چیزی از کتاب آسمانی مسلمانان کم ندارد. به عبارتی دیگر این موبدان در صدد بودند تا به پیروان دین خویش و نومسلمانان بقبولانند در حقیقت دین اسلام پیام آور اصول و دستورات تازه‌ای نیست و هر آنچه در قرآن آمده، قبلاً و به شکلی دیگر و بعضاً بهتر و کامل‌تر در اوستا ذکر شده است. در اینجا بود که موبدان به شدت کمبود و نبود اوستای مکتوب (هرچند بنابر روایات اگر در گذشته چنین چیزی موجود بوده باشد) را احساس کردند، و در نتیجه بین سده‌های دوم تا چهارم هجری موبدان مشهوری چون آذرفرنبغ فرخزادان، امید اشوهیشت و دو برادر منوچهر و زادسپرم جوان جمان و دیگران دست به تهیه و نسخه برداری از کتب مقدس و مجموعه‌ای از تعالیم و احکام دینی در متون و رسالاتی به زبان‌های فارسی میانه (پهلوی) و فارسی نو جهت استفاده پیروان دین بهی زدند، و در این راه اجباراً یا از سر آگاهی و سیاست و دخیل کردن سلايق شخصی تا آنجا که می‌توانستند در این متون و روایات دخل و تصرف نمودند تا با انجام تغییرات در دین باستانی، مشترکاتی خلق کنند که بیش از پیش نشان دهنده اصالت و الهی بودن دین زرتشت باشد. به

عقیده نگارنده، چنین تلاش‌هایی نه تنها زخم را التیام نبخشید بلکه بزرگ‌ترین ضربات را بر پیکر دین مزدیسنا فرود آورد. این نوشته‌ها و منابع که غالباً مربوط به دوران سلطه اسلام با موضوعات مذهبی و اجتماعی است، در طی ادوار دیدگاه‌هایی بسیار انحرافی در دین زرتشتی ایجاد کردند به نحوی که پیروان این دین به چند گرایش و فرقه‌های مختلف منشعب شدند، و امروزه متأسفانه با اتکاء به اوستای متأخر حتی نمی‌توان از اساسی‌ترین اصول دین زرتشتی با اطمینان سخن گفت.

پنجمین فرگرد و آخرین فرگرد اختصاص به بررسی ادبیات پیش‌گویانه و نقش آن و به طور کلی چگونگی سیر تکاملی اندیشه موعود در پیش‌گویی‌های زرتشتی دارد که در آن با استناد به منابع پهلوی و به‌ویژه زند بهمن یسن، اولاً تغییرات راه یافته در این رساله را نشان می‌دهیم و ثانیاً تغییر در شخصیت‌های موعودهای سه‌گانه در دوره‌های مختلف و نیز ویژگی‌ها و علائم قبل و بعد از ظهور منجیان چنان چه در روایات آمده، پرداخته شده است. ما در فرگردهای مختلف، تناقضات و دخل و تصرف‌های راه یافته در متون را باز نمودیم، دیگر نتیجه نهایی به عهده شما خواننده عزیز: «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».



در آخر لازم می‌دانم از دوست فرزانه و استاد عزیزم جناب پروفیسور کریستین بونو که همیشه مهربانانه و با تبسم از هیچ کمکی به نگارنده فروگذار نبودند و زحمت مقدمه به زبان فرانسه را با رویی گشاده پذیرفتند از صمیم قلب سپاسگزاری کنم. هم‌چنین از حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای پور سید آقایی، مدیر و مسئول مؤسسه آینده روشن، صمیمانه سپاسگزارم، و باید اعتراف کنم انرژی بی‌نظیر و شور و اشتیاق و علاقه مفرط ایشان به این مسئله و موضوعاتی از این دست، انگیزه نگارنده را در به ثمر رسانیدن هر چه بهتر کتاب حاضر دو چندان نمود. اینان نیز شایسته تقدیر و سپاس فراوان‌اند: دوست عزیزم جناب آقای بابک ارشادی که زحمت ترجمه مقدمه فرانسه را با دقت هرچه تمام تر به انجام رساندند، و نیز دوست عزیزم جناب آقای حبیب مقیمی که با نهایت حوصله و صبر امور چاپ کتاب را به عهده داشته‌اند.

هم‌چنین به همسر مهربانم از صمیم قلب درود می‌فرستم و خود را وامدار محبت‌های بیدریغ او می‌دانم که در این راه پر نشیب و فراز با ایجاد محیطی آرام و بی‌دغدغه و بازخوانی قسمت‌هایی از کتاب همواره تنها یار و مددکارم بوده، و در نهایت به پاس زحمات بی‌دریغ و

مهرورزیهای پرفروغ و عاشقانه پدر و مادرم، به دستان پُر مهرشان بوسه می‌زنم و امیدوارم
دادارِ رایومندِ گیتی‌دارِ فرهمند تا گاهِ واپسین و ظهورِ موعود به فرّه‌ خویش جان و تن‌شان را از
هر گزند و آفتی بدور دارد، این کتاب را به نامِ نامی این سه عزیز (پدر، مادر و همسر) تقدیم
می‌کنم.

شادی و بهروزی تا همیشه جاودان به کامشان باد.

سیدحسین آصف آگاه ۱۳۸۶/۱/۲

فکر و نخواست

موجود در دین زرتشت

موعود در دین زرتشت

بشر از هنگام آشنایی با مقوله دین و دینداری و زندگی در جامعه دینی و در برابر برخورد با آفات و بلاهای طبیعی از یک سو و ظلم و ستم و بیداد حاکمان و جباران ستمگر از دیگر سو، همواره چشم انتظار موعود و نجاتبخشی اصلاحگر بوده تا شاید جامعه‌ای آرمانی بسازد که در آن ماه و خورشید و فلک بر مدار خویش، بی هیچ آفت و گزند در گردش بوده، و مردمان در زیر سایه چتر حمایتی حاکمان راستین و درستکار در کمال نیکی، آرامش و خوشبختی، و بدون هیچ تبعیض و ظلم و ستمی زندگانی کنند. این موعود که در دین زرتشتی «سوشیانس» خوانده می‌شود، به صورتی همان کالکی هندوان (دهمین تجلی ویشنو)، بودای پنجم بوداییان، ماشیح یهودیان، مسیح مسیحیان و حضرت مهدی علیه السلام مسلمانان است. البته چنین اندیشه‌ای تنها مختص این ادیان نیست، چنین روایاتی در اشکال مختلف از قصص مذهبی گرفته تا اساطیر و افسانه‌ها، بلکه در میان اکثر اقوام و ملل متمدن و غیر متمدن جهان و حتی قبایل بدوی وجود داشته است؛ مثلاً در میان سرخپوستان امریکای میانی، آزتک‌ها از کتسال کوآتل (Quetzal Coatl) و تولتک‌ها از سه آکاتل توپیلتسین (Ce Acatl Topiltzin) و مایاها از کوکولکان (Kukulcan) در اساطیر خویش یاد می‌کنند، که احتمالاً منشأ هر سه یکی است. ایشان بر این باور بودند که این شخصیت‌های اسطوره‌ای، که تدریجاً به مقام خدایی ارتقا

یافتند، همان گونه که به شکل ناگهانی و اسرارآمیزی ناپدید شدند، دوباره روزی مراجعت می‌کنند و باعث نجات مردم و سامان بخشیدن به اوضاع جامعه خویش خواهند شد.^۱

ایتکاهای نیز از ایزدی آفریننده موسوم به ویراکوچا (Virakocha) نام می‌برند و معتقدند پس از آن که کار آفرینش به دست وی پایان یافت، دستورهایی برای مردمش بر جای گذاشت؛ و قبل از آن که در آسمان ناپدید شود، قول داد که روزی مراجعت خواهد کرد.^۲

ساکنان جزایر ملانئید (Melaneid)، واقع در جنوب اقیانوس آرام، در این باره افسانه‌ای دارند مبنی بر این که در زمان‌های دور، پادشاه یک سرزمین ناشناس - که امریکا نام داشت - به دیدار آنها آمده بود. نام این خدا جان فرام (John Frum) بود، که به آنها قول داد در روزی از روزها با پنجاه هزار تن از پیروان آسمانی اش از دهانه آتشفشان مازور (Masur) بیرون آید و زندگی فقیرانه بومیان را بهبود بخشد و برای آنها خوشبختی به ارمغان آورد. ولی بومیان می‌گویند این خدا فقط در صورتی نزد آنها باز خواهد گشت که آنها سنت‌ها را زنده نگاه داشته و خدایان را پرستش کنند.^۳ گذشته از اینها، چنین معتقداتی را می‌توان در اساطیر کهن مصر باستان، چین و یا افسانه‌های یونانی بازشناخت.

اعتقاد به موعود در عقاید مانوی نیز خودنمایی می‌کند. در قطعه شماره ۹ اسناد مکشوفه تورقان (کلکسیون لنینگراد) پرسش‌هایی درباره آخرالزمان و علامات آن مطرح می‌شود. این اسناد سال‌ها پس از زمان مانی نوشته شده است، ولی از آنها چنین برمی‌آید که پیروان مانی به ظهور وی در آخرالزمان معتقد بوده‌اند.^۴ تکه‌هایی از کتاب شاپورگان مانی وجود دارد که در آنها اشاره به ظهور مانی نمی‌شود، اما از قراینی چنین به دست می‌آید که انتظار ظهور عیسی را دارند.^۵ در شاپورگان،^۶ ترجمه مولر، نام «خرد شهر ایزد» [خردیشهر یزد/ ایزد جهان خرد - xradišahryazd] آمده که در آخرالزمان باید ظهور بکند. جکسون عقیده دارد که بی شک عیسی به این لقب نامیده شده است. در قطعات پهلوی لنینگراد به «آمدش‌یه ییشو زندگر» و در جای دیگر «مردان پوسر» اشاراتی شده است.

به هر حال، وقایعی که با ظهور مصادف می‌شود، عبارت از علامات شگفت‌انگیزی است که در آسمان پدید می‌آید و بر آمدن «خرد شهر ایزد» دلالت می‌کند، و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد به دنیا می‌آورد. فرشتگانی از شرق و غرب به فرمان او فرستاده می‌شوند و به همه اهل دنیا پیام می‌فرستند. اما اشخاص شرور او را انکار می‌کنند و کاذب می‌شمارند. از طرف دیگر، پنج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان‌ها و زمین‌ها با پرهیزگاران و دیوان فروتن به پرستش او سر فرود می‌آورند.^۷

بر خلاف دیگر ادیان، که معمولاً منتظر یک موعود نجات‌بخش‌اند، - زرتشتیان منتظر سه موعود هستند که هر یک از آنها به فاصله هزار سال از دیگری ظهور خواهد کرد. در این جا

لازم است قبل از پرداختن به مسئله سه موعود، اشاره‌ای گذرا به بحث ادوار جهانی یا سال کیهانی در آیین زرتشت داشته باشیم، که افسانه ظهور این موعودهای سه‌گانه در چنین چارچوبی جای داده شده است. البته باید یادآور شویم که متن‌های زرتشتی درباره این که «سال کیهانی» از چند هزاره تشکیل می‌شود همسخن نیستند. پاره‌ای می‌گویند از نه هزاره، و برخی این دوره جهانی را به مناسبت دوازده برج سال طبیعی و دوازده نشان منطقه البروج متشکل از دوازده هزاره می‌دانند. قرآینی نیز حکایت می‌کند رقم اصلی شش هزار سال بوده و به تدریج به نه هزار سال و دوازده هزار سال افزایش یافته است.^۸

امیل بنونیست (Emil Benveniste) در این باره می‌نویسد: نه هزار سال عقیده زروانیان و دوازده هزار سال اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی است.^۹ اما نیبرگ (Nyberg) عقیده دارد که عمر جهان بنا بر رأی زروانیان دوازده هزاره، و بنا بر اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی نه هزار سال است.^{۱۰} با این همه، سال کیهانی کامل، چنان که مشروحاً در فصل اول بندهش مندرج است، دوازده هزار سال است، که خود به چهار دوره یا عهد سه هزارساله تقسیم می‌شود.^{۱۱}

در سه هزاره اول، اهورامزدا عالم فروهر، یعنی عالم روحانی را بیافرید، که عصر مینوی جهان بوده است. در سه هزاره دوم از روی صور عالم روحانی، جهان جسمانی خلقت یافت. در این دوره امور جهان و زندگی مردمان فارغ از گزند و آسیب بود و به همین دلیل عصر طلایی تاریخ دینی مزدیسنان نامیده می‌شود. سه هزاره سوم، دوران شهریار شهریاران و خلقت بشر و طغیان و تسلط اهریمن است. زرتشت درست در آغاز هزاره اول از دوران چهارم زاده شد؛ یعنی هنگامی که بنا بر سنت دوران واپسین از چهار دوره عمر جهان بود.^{۱۲}

به موجب روایات زرتشتی، و بنا به یشت نوزدهم، در آخرالزمان از زرتشت سه پسر متولد می‌شود که با نام عمومی سوشیانس خوانده می‌شوند. این نام بخصوص برای تعیین آخرین موعود تخصیص یافته و او آخرین مخلوق اهورامزدا خواهد بود. کلمه «سوشیانس» که از ریشه «سو» به معنی سودمند است، در اوستا سوشیانت (Saošyant) آمده و در پهلوی به اشکال گوناگونی چون: سوشیانت، سوشیانس، سوشانس، سوشیوس یا سیوشوس آمده است. در فروردین یشت، بند ۱۲۹، در معنی سوشیانت چنین آمده است: «او را از این جهت سوشیانت خوانند؛ برای آن که او به کلیه جهان مادی سود خواهد بخشید».^{۱۳}

این کلمه چندین بار در گاتاها برای شخص زرتشت به کار رفته و پیامبر خود را سوشیانت خوانده؛ یعنی کسی که از وجودش سود و نفع برمی‌خیزد و سود رساننده است.^{۱۴} همچنین چندبار دیگر در سرودها این واژه به صورت جمع آمده و زرتشت خود و یارانش را «سودرسانندگان» معرفی کرده است (یسنا، ۱۳/۳۴، ۳/۴۶، ۱۲/۴۸).^{۱۵} در سایر قسمت‌های

اوستا نیز غالباً سوشیانس‌ها به صورت جمع آمده و منظور از آنها پیشوایان و جانشینان زرتشت است که در تبلیغ کردن دین کوشا هستند و مردم را به راه راست هدایت می‌کنند.^{۱۶} در یسنا (۱۰/۲۶)، که از ستایش فروشی نیاکان یاد شده، آمده است: «همهٔ فروهرهای نیک توانای مقدس پاکان را می‌ستاییم از آن (فروهر) کیومرث تا سوشیانت پیروزگر».^{۱۷} همین موضوع در یسنا (۲۸/۵۹) نیز تکرار شده است.

در یسنا (۵/۲۴) از سوشیانس‌ها با عنوان نوکنندگان جهان و مردانی که هنوز متولد نشده‌اند یاد می‌شود:

«ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین با فروهرهای همه پاکان؛ آن پاکانی که مرده‌اند و آن پاکانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاییده نشده، سوشیانت‌های نوکننده‌اند».^{۱۸}

و در فروردین یشت کرده ۱ فقره ۷ آمده است:

«ای سپنتمان! فروهرهای نخستین آموزگاران دین و فروهرهای مردانی که هنوز متولد نشدند و در آینده سوشیانس‌های نوکننده جهان خواهند بود، از فروهرهای سایر مردمان قوی‌تر هستند».^{۱۹}

در گزارش پهلوی وندیداد (۵/۱۹) سوشیانت به صورت «Sut aumand» سودمند آمده و از آن هنگامی سخن رفته که میان زرتشت و اهریمن (انگرمینو) جدالی سخت بوده است. اهریمن دیوان را برمی‌انگیزد تا زرتشت را هلاک کند، اما زرتشت با خواندن ادعیه و توسل به کلام مقدس دیوان را می‌راند و بر آن می‌شود تا آفرینش شر اهریمنی را تابود سازد. اهریمن به تمنا می‌خواهد زرتشت را منصرف کند، اما زرتشت در جوابش می‌گوید:

«ای اهریمن بدسگال! من آفریده‌های دیو ساخته را تباه می‌کنم؛ دیو نسو (Nasu) [دیو لاشه و مردار] را برمی‌افکنم؛ پری خنتائیتی^{۲۰} را هلاک می‌کنم؛ تا آن گاه سوشیانت پیروزمندان از آب‌های دریاچهٔ کسو (Kasu)^{۲۱} در جانب مشرق از سوی خاورگاهان زاییده شود».^{۲۲}

اما عمدهٔ مطالب دربارهٔ سوشیانس‌ها در یشت‌های سیزدهم و به‌ویژه نوزدهم آمده است. در یشت ۱۹، بند ۸۸ به بعد، دربارهٔ ظهور سوشیانس در آخرالزمان و نو شدن گیتی و سپری شدن جهان چنین آمده است:

«فر کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما می‌ستاییم؛ (آن فر) بسیار ستودهٔ زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است؛ که به سوشیانت

پیروزمند و به سایر دوستانش تعلق خواهد داشت.^{۳۳} در هنگامی که گیتی را نو سازد؛ (یک گیتی) پیرنشدنی، نمردنی، نگنیدنی، نیوسیدنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا. در آن هنگامی که مردگان دگرباره برخیزند و به زندگان بی‌مرگی روی کند. پس آن گاه او (سوشیانت) به درآید و جهان را به آرزوی خود تازه کند.

پس جهانی که فرمانبردار راستی است فناناپذیر گردد. دروغ دگرباره به همان جایی رانده شود که از آن جا برای آسیب رساندن به راستی پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود. تباهاکار نابود خواهد گردید؛ فریفتار رانده خواهد شد.

در هنگامی که استوت اِرتَه (= سوشیانت) پیک اهورامزدا، پسر «ویسپَه تئوروتیری»^{۳۴} از آب کیانسیه به در آید، گرز پیروزمند آرنده؛ (گرزی) که فریدون دلیر داشت در هنگامی که اژی دهاک (ضحاک) کشته شد.

که افراسیاب تورانی داشت در هنگامی که زنگیاب^{۳۵} دروغ گو کشته شد، که کی خسرو داشت در هنگامی که افراسیاب تورانی کشته شد، که کی گشتاسب داشت (آن) آموزگار راستی از برای سپاهش، با این (گرز) او (استوت اِرتَه) دروغ را این جا از گیتی بیرون خواهد کرد.

او (استوت اِرتَه = سوشیانس) با دیدگان خرد بنگرد. به همه آفریدگان او نگاه خواهد کرد؛ آنچه زشت نژاد است، او با دیدگان بخشایش سراسر جهان مادی را خواهد نگریست و نظرش سراسر جهان را فناناپذیر خواهد ساخت.

یاران استوت اِرتَه پیروزمند به در خواهند آمد. نیک پندار، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین‌اند و هرگز سخن دروغ به زبان نیاورند. در مقابل آنان خشم خونین سلاح بی‌فرّ رو به گریز نهد. راستی به دروغ زشت تیره بدنژاد غلبه کند.

منش بد شکست خواهد یافت. منش خوب به آن چیره شود. (سخن) دروغ گفته شده، شکست خواهد یافت. سخن راست گفته شده به آن چیره خواهد شد. خرداد و آمداد هر دو را شکست دهند: گرسنگی و تشنگی را. خرداد و آمداد گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند. اهریمن ناتوان بدکنش رو به گریز خواهد نهاد.^{۳۶}

بر اساس روایات پهلوی، نطفه زرتشت در دریاچه هامون، [کیانسیه یا کسه آیه (Kasaoya)] قرار دارد. در آخرین هزاره از عمر جهان (هزاره دوازدهم) سه دوشیزه از این نطفه بارور می‌شوند و سه موعود مزدیسنان را می‌زایند. در یشت سیزدهم، بند ۶۲ آمده است:

«فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستاییم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار (یعنی ۹۹۹۹۹) از آنان نطفه سپنتمان زرتشت مقدس را

پاسبانی می کنند.»^{۲۷}

اما در یشت سیزدهم، بندهای ۱۲۸ و ۱۲۹ مهم و قابل توجه هستند. در بند ۱۲۸ مجموعاً از نه پارسا - که شش تن از آنها یاران سوشیانس و سه تن دیگر موعودهای آینده‌اند - یاد شده و فروشی‌شان ستوده شده است.

بنا به مندرجات کتاب پهلوی دادستان دینیک، هنگامی که در آخرالزمان سوشیانس ظهور کند، قیامت مردگان به مدت ۵۷ سال به طول می‌انجامد. در این مدت، سوشیانس در کشور مرکزی، یعنی خونیرس،^{۲۸} فرمانروا خواهد بود، و شش تن از یارانش در شش کشور دیگر. اینان در طی مدت فرمانروایی‌شان، که باید به نوعی فرمانروایی معنوی و روحانی تلقی شود، همواره در حال اطاعت از سوشیانس و مجری فرمان‌های وی خواهند بود. این شش پارسای جاودانی عبارت‌اند از:

۱. رَگُوچَسْ چَیْشَمَن (Raočas-Čaešman) یعنی روشنی پاشنده، که در دادستان دینیک (فرگرد ۳۶، فقره ۴) روشن چشم (Rošan Čašm) یاد شده است، و در کشور آرزه (Arezah) یعنی کشور غربی فرمانده خواهد بود.

۲. هَوَرِچَیْشَمَن (Hvare-Čaešman) یعنی فروغ خورشید پاشنده، که در دادستان دینیک خور چشم (Xor Čašm) آمده است، و در سَوَه (Savah) یعنی کشور شرقی، فرمانده خواهد بود.

۳. فَرَادَتِ خَوَارِنَه (Frādāt Xvārenah) یعنی فرپرور، که در دادستان دینیک فَرَادَت - فَرَه (Frādat Frrah) آمده است، و در کشور فَرَدَذَفَش (Fradažafš) یعنی کشور جنوب شرقی فرمانده خواهد بود.

۴. وِیْدَتِ خَوَارِنَه (Vidhat Xvārenah) یعنی از فر برخوردار، که در دادستان دینیک وِرِدَتِ فَرَه (Varedat Farrah) آمده است، و در کشور وِیْدَ دَفَش (Vida žafš) یعنی کشور جنوب غربی فرمانروا خواهد بود.

۵. وُتُورُو - نِمَه (Vouru Nemah) یعنی فراخ نیایش، که در دادستان دینیک کامک نیایش (Kāmak Vaxšišn) آمده است، و در کشور وُروِبَرِشَت (Vorubarešt) یعنی کشور شمال غربی فرمانروا خواهد بود.

۶. وُتُورُو - سَوَه (Vouru Savah) یعنی فراخ سود، که در دادستان دینیک کامک سود (Kāmak Sud) آمده است، و در کشور وُروَجَرِشَت (Vorujarešt) یعنی کشور شمال شرقی فرمانده خواهد بود.^{۲۹}

پس از این شش نام، در بند ۱۲۸، یشت سیزدهم، از سه تن دیگر نیز یاد شده و فروشی‌شان

مورد ستایش قرار گرفته است. اینها در اصل همان سه پسر آینده زرتشت یا موعودهای نجات‌بخشی هستند که در هزاره آخر عمر جهان، به فاصله هزارسال از همدیگر، ظهور خواهند کرد. این سه تن عبارت‌اند از:^{۳۰}

اوخشیت اِرتَه (Ukhšyat ereta) یعنی پروراننده قانون مقدس (نیرو دهنده و رواکننده قانون دین و داد زرتشت).^{۳۱} امروزه این نام را اوشیدر یا هوشیدر گویند، و در کتب پهلوی به صورت خورشیتدر یا اوشیتدر آمده است. گاه کلمه بامی را به آن افزوده، هوشیدربامی می‌گویند، که به معنی هوشیدر درخشان است.

اوخشیت نِمَه (Ukhšyat nemah) یا اوخشیت نِمَنگه، یعنی پروراننده نماز و نیایش. امروزه آن را اوشیدرماه یا هوشیدرماه گویند، ولی در کتب پهلوی به صورت خورشیتماه و اوشیترمه ضبط شده است. استاد پورداود می‌نویسد: «در واقع بایستی اوشیدرنامه بگویند؛ چه، کلمه نِمَنگه به معنی نماز است».^{۳۲}

اَسْتَوْت اِرتَه (Astvat ereta)، یعنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است. در خود اوستا نیز به معنی لفظی این کلمه اشاره شده و در بند ۱۲۹، یشت سیزدهم، می‌خوانیم:

«کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد و اَسْتَوْت اِرتَه نامیده خواهد شد. از این جهت سوشیانت، برای این که او به سراسر جهان مادی سود خواهد بخشید؛ از این جهت اَسْتَوْت اِرتَه، برای این که او آن‌چه را جسم و جانی است پیکر فناپذیر خواهد بخشید، از برای مقاومت کردن بر ضد دروغ جنس دویا (بشر). از برای مقاومت کردن در ستیزه‌ای که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد».^{۳۳}

و این اَسْتَوْت اِرتَه همان سوشیانس، یعنی سومین و آخرین موعود در آیین مزدیسناست. در اوستا هر جا که سوشیانت به صورت مفرد آمده، از او آخرین موعود، یعنی اَسْتَوْت اِرتَه اراده گردیده است؛ چنان که امروزه نیز هر وقت به طور عام سوشیانس می‌گوییم، مقصود همان آخرین نجات‌بخش و موعود است؛ مثلاً در یسنا که ذکرش گذشت (۱۰/۲۶)، در آن جایی که به فروهر نخستین بشر کیومرث تا به سوشیانت درود فرستاده می‌شود. و یا در یسنا (۲۸/۵۹) که آمده است: «به سوشیانت پیروزگر درود می‌فرستیم». هم‌چنین در ویسپرد (۵/۲) به کسی درود فرستاده می‌شود که به کلام سوشیانت - که از پرتوش جهان راستی برپا خواهد شد - متکی باشد. بی شک مقصود از سوشیانت در فقرات مذکور، همان اَسْتَوْت اِرتَه یا آخرین موعود است.^{۳۴}

چنان که اشارت رفت، این سه برادر از پشت و نطفه زرتشت پیامبر ایران هستند. بنا بر سنت نطفه زرتشت را ایزد نریوسنگ برگرفت و به فرشته آب ناهید سپرد، که آن را در دریاچه

کیانسیه (هامون) حفظ کرد. در آغاز هزاره یازدهم دوشیزه‌های از خاندان بهروز خدایپرست و پرهیزگار در آن دریاچه آبتنی می‌کند و از آن نطفه آبستن می‌شود. پس از سپری شدن نه ماه، هوشیدر پا به عرصه دنیا خواهد گذاشت. این پسر در سی سالگی از طرف اهورامزدا برانگیخته می‌شود و دین در پرتو ظهور وی جان می‌گیرد. از جمله علامات ظهور وی این است که خورشید ده شبانه روز غیرمتحرک در آسمان خواهد ماند و به هفت کشور روی زمین خواهد تابید. آن که دلش با خدا نیست، با دیدن این شگفتی، از هول و هراس، جان خواهد باخت و زمین از ناپاکان تهی خواهد گشت.

در آغاز هزاره دوازدهم دگرباره دوشیزه‌های از خاندان بهروز در دریاچه هامون تن خود را می‌شوید و از نطفه زرتشت بارور می‌شود، و از او هوشیدرماه زاده خواهد شد و در سی سالگی به رسالت خواهد رسید. در هنگام ظهور وی، خورشید بیست شبانه روز میان آسمان می‌ایستد. در دوران شهریاری روحانی هوشیدرماه، ضحاک از کوه دماوند زنجیر گسیخته، و به ستم‌گری و بیداد می‌پردازد. به فرمان اهورامزدا یل نامور، گرشاسب، از دشت زابلستان به پا می‌خیزد و آن ناپاک را هلاک می‌کند.

در پایان هزاره دوازدهم، باز از خاندان بهروز، دوشیزه‌های در آب هامون شست و شو می‌کند و بارور می‌شود و از او سوشیانس، آخرین آفریده اهورامزدا، متولد می‌شود. در سی سالگی مزدیسنا امانت رسالت را به وی واگذار می‌کند. به واسطه نشانه متوقف شدن خورشید در وسط آسمان، به عالمیان ظهور سوشیانس و نوکننده جهان بشارت داده خواهد شد. از ظهور وی اهریمن و دیو دروغ نیست و نابود گردد. یاران آن موعود، که از جاودانان هستند، قیام می‌کنند و همراه وی خواهند بود تا مردگان برخیزند و جهان معنوی روی نماید.^{۲۵}

اسامی مادران این سه موعود در اوستا محفوظ مانده، چنان‌که در یشت سیزدهم، بند ۱۴۱ - ۱۴۲، در این باره آمده است:

«فروهر پاکدین دوشیزه سروتت فذری را می‌ستاییم. فروهر پاکدین دوشیزه ونگهو فذری را می‌ستاییم. فروهر پاکدین دوشیزه یردت فذری را می‌ستاییم. کسی که هم‌چنین ویسپه توروئیری نامیده (خواهد شد). از این جهت ویسپه توروئیری، برای این که کسی را خواهد زاید که همه آزارهای دیوها و مردمان را دور خواهد نمود.»^{۳۴}

شرح اسامی مذکور به ترتیب ذکر نام ایشان چنین است: سروتت فذری (Srutat fedhri)، مادر هوشیدر، و به معنای کسی که پدرش نامی و مشهور است. ونگهو فذری (Vanghu fedhri)، مادر هوشیدرماه، و به معنای کسی که از پدری شریف و نیک است. یردت فذری

(Eredat fedhri)، مادر سوشیانس، و به معنای کسی که موجب آبروی پدر و شرف اوست. ویسپه تئوروئیری (Vispa taurvairi) نام دیگر وی است، و به معنای کسی که همه را شکست می‌دهد.^{۳۷}

گفتنی است که در یشت سیزدهم هیچ گونه اشاره‌ای به این موضوع که این دوشیزدگان مادران سه موعودند وجود ندارد. اما در یشت نوزدهم، مادر سوشیانس، یعنی سومین موعود، با صراحت مشخص گردیده است؛ آن جا که می‌گوید:

«در هنگامی که آستوت اِرتَه پیک اهورامزدا، پسر ویسپه تئوروئیری از آب کیانسیه (هامون) به در آید...»

چنان که گفته شد، ویسپه تئوروئیری نام دیگر مادر سوشیانس (آستوت اِرتَه) یعنی اِردت فذری است.

در کتاب هفتم دین کرد (فصول ۷-۱۰) شرحی درباره موعودها و مادران آنها است. در کتاب مذکور این دوشیزدگان پانزده ساله، که هر کدام مادر یکی از موعودها خواهند بود، از خاندان بهروز پسر فریان‌اند. اسامی این مادران در روایت دین کرد به ترتیب: شمیگ ابو (Shemig-abu)، شپیر ابو (Shapir-abu)، گوباک ابو (Gubak-abu) ذکر گردیده‌اند.^{۳۸} اما در رساله صد در بندهش این اسامی به صورت «بُد»، «وه بُد» و «اردد بُد» ضبط شده است.^{۳۹}

بنا به روایات، زرتشت در آغاز هزاره دهم یا در آغاز دوران چهارم متولد شده است. پس از وی سه پسر آینده او، که موعودهای نجاتبخش در آیین مزدیسنا هستند، به ترتیب: هوشیدر در آغاز هزاره یازدهم، هوشیدرماه در آغاز هزاره دوازدهم و سوشیانس در پایان هزاره دوازدهم ظهور می‌کنند. ایشان می‌آیند تا ادامه دهنده راه زرتشت، زداینده پیرایه‌ها از دین او و پالاینده جهان از فساد و تباهی، و سرانجام، منجیان مردمان و برپاکننده رستاخیز مردگان باشند. در مینوی خرد (پرسش ۱، بند ۹۵) می‌خوانیم:

«اگر کی خسرو بتکده (ساحل) دریاچه چیچست^{۴۰} را نکنده بود، در این سه هزاره هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس که جدا جدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را بازآراید و پیمان‌شکنان و بت‌پرستان را در کشور بزند، آن گاه آن بدکار (= اهریمن) چنین قوی‌تر می‌شد که رستاخیز و تن‌پسین^{۴۱} کردن ممکن نبود.»

در بندهش (بهار، ص ۱۴۲) آن جا که از هزاره‌ها یاد شده، درباره چگونگی ظهور این سه موعود توضیحاتی داده شده است. در زند و هومن یسن (فرگرد ۹۷) نیز پیرامون ظهور اوشیدر و زمان ظهور و وقایعی که رخ می‌دهد، مطالبی آمده است. هم‌چنین در روایت پهلوی (فرگرد

(۴۸) نیز دربارهٔ این سه موعود شرحی مفصل نقل شده، اما شرحی که در صد در بندهش آمده مفصل‌تر و جامع است و تحول شفاهی روایت و تغییرات تازه آن را نیز به نیکی نشان می‌دهد.

هزارهٔ اوشیدر

اندر دین پیداست که زراتشت اسفنتمان از نزدیک ایزدتعالی بیامد و گفت: ای دادار و او افزونی بعد از این، که باشد که بدین منزلت رسند که من رسیده‌ام و از تو چیزها نتوانند پرسیدن؟ ایزدتعالی گفت تا آن که اوشیدر سی ساله شود به نزدیک من بیاید و این دین دیگر باره از من پذیرد و هیچ کس به مناجات من نتواند رسیدن و سخن گفتن الا اوشیدر. و اکنون باید دانستن آن گاه که زراتشت اسفنتمان انوشه روان باد، دین در جهان رو بکرد، و آشکار. و دیگر به هفت کشور زمین برسید و مردمان بر دین استوار و بی‌گمان شدند. زراتشت برخاست که به ایران ویج شود. در مدت سه ماه با زن خویش نزدیکی کرد، هر بار که آن زن برخاستی و برفتی و چشمه آب هست از آن قهستان (کوهستان) و آن را «کانفسه» خوانند و در آن آب نشستی و سر و تن بشستی و منی در آن آب بگمیختی.

دادار اورمزد نه بیور و نه هزار و نه صد و نه [۹۹۹۹۹] فروهر آشوان بر آن منی موکل کرده است تا آن منی نگاه می‌دارند. چون هزارهٔ زراتشت اسفنتمان برآید، جایی و کوهی است که آن جا را کوه خدا خوانند و قومی بسیار از جمله بهدینان آن جا نشسته‌اند و هر سال روز نوروز و چون مهر جان آید، آن مردمان دختران خانه را بفرستند تا در آن آب نشینند.^{۴۲} چه، زراتشت اسفنتمان آن حال به ایشان گفته است که اوشیدر و اوشیدرماه و سیاوشانس از دختران شما پدیدار خواهند آمدن. و پس چون دختران در آن آب نشینند و سر بشویند، چون آن دختران بیایند، پدران و مادران ایشان را نگاه می‌دارند تا آن گاه که وقت دشتان و بی‌نمازی ایشان باشد. پس چون گاه اوشیدر و اوشیدرماه پدیدار آمدن باشد، دختران بر قاعده هر سال بروند و اندر آن آب نشینند. و دختری باشد که او را «نامی بُد»^{۴۳} باشد، و آن دختر از آن آب آبستن شود. - و چون دشتان باشد نیز دشتان شود، مادر داند - او را نگاه دارند تا نه ماه برآید. پس اوشیدر از او بزاید. و چون سی ساله شود، به نزدیک اورمزد شود، و با ایزدتعالی همپرسی کند. و ده شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد و فرونشود تا همه کس بدانند که کار نو پدیدار خواهد آمدن.

پس چون دین بپذیرد و بیاید به ایران شهر روا بکند و دیگر باره دین تازه شود. همچنان که در آن روزگار که کسی چیزی از کسی نیایش نکند یا گاهنبار نسازد او را به داور برند و باد آفراه نمایند و مردم در راحت و ایمنی باشند. و چون تیرست (۱۰۰) سال از روزگار اوشیدر بگذرد،

همه دَد و دام هلاک و نیست شوند. پس چون گرگی پدیدار آید سخت بزرگ و سهمناک، و مردمان از سبب آن گرگ به رنج آیند و بنالند و بسیار کسی هلاک کند. پس به اوشیدر شکایت کنند و اوشیدر یزشن یزدان بکند و مردمان را گوید شما سلاح بردارید و به جنگ او شوید. مردم به جنگ او روند و آن گرگ را هلاک کنند. و بعد از آن هیچ دَد و دام، چون گرگ و شیر و پلنگ و مانند ایشان، هیچ نباشند و جهان از همه بلاها پاکیزه و صافی شود.

و چون تیرست (۱۰۰) سال از روزگار اوشیدر بگذرد، دیوی پدیدار آید که آن دیو را «مَلکوس»^{۴۴} خوانند. و مردمان را گوید پادشاهی عالم به من دهید. و مردمان او را گویند دین بپذیر تا پادشاهی تو را دهیم. او نپذیرد و قبول نکند. پس بر آن ستیزه و لجاج سه سال به جادویی، برف و باران پدیدار آورد و این جهان خراب کند؛ چنان که هیچ کس در این جایگاه نماند. و چون سه سال برآید، آن دیو بمیرد و برف و باران بازایستد و از «وَرِ جَمکرد»^{۴۵} و ایران ویج و کنگ دژ و کشمیر اندرون راهها و گذرها گشاده شود، بدین کشور آیند و عالم آبادان کنند و دیگر باره دین در ایران شهر روا شود.

هزاره اوشیدرماه

و چون هزاره برآید، سی سال مانده باشد، دیگر باره دختران در آب نشینند. دختری باشد که او را نام «وه بُد»^{۴۶} باشد. از آن رو آبستن شود. چون نه ماه برآید، اوشیدرماه از وی بزاید. چون سی سال شود، به همپرسه دادار اورمزد شود. بیست روز و شبان خورشید در میان آسمان بایستد و فرونشود و مردم عالم بدانند دیگر باره عجایی پدیدار خواهد آمدن. و چون دین بپذیرد و بیاید و در همه جهان روا بکند و مار سرده (= انواع مار) جمله هلاک شوند. و ازدهایی پدیدار آید سخت بزرگ. مردمان به رنج شوند. بیایند و معلوم کنند. و اوشیدرماه یزشن امشاسفندان بکند و مردمان را فرماید شما سلاح برگیرید و به کارزار شوید. و مردمان به حرب او روند و او را بکشند و جهان از همه خَرَقَسْتَران (= جانوران موزی) و جمبندگان پاکیزه و پاک شود و مردم از بلاها ایمن شوند. - و دار و درخت که در جهان بوده باشد باز دیدار آید و دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز بر جای باشد. و مردمان چنان سیر شوند که هیچ حرکتی و قوتی در ایشان نباشد. و اگر بنمیرند و نان و آب به کار نیاید و بی آن که چیزی خورند سیر شوند. و همه مردم دین به مازدَیسنان دارند. به پیغامبری زرتشت اسفتمان انوشه روان باد را اوشیدر - اوشیدرماه اقرار آورند. دین به مازدَیسنان بستایند و بپذیرند و کیشهای دیگر همه باطل شود، و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند و مردم اندر راحت و آسانی باشند.

پیدایی سوشیانس

و چون روزگار اوشیدرماه به سر شود، دختران بروند بر آب کانفسه نشینند. دختری باشد که نام او «اردد بُد»^{۴۷} باشد، از آن آب آبستن شود. و چون نه ماه برآید، سیاوشانس از وی بزاید. و چون سی ساله شود، به همپرسگی اورمزدِ وه افزونی رسد. و سی شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد و فرونشود. و مردمان بدانند که دیگرباره شگفتی پدیدار خواهد شدن. پس سیاوشانس بیاید و مردم به یک بارگی دین مازدیسنان بپذیرند و هر جایگاهی که منافقی یا آشموغی باشد نیست شود و همه مردمان به یک بارگی بر دین به مازدیسنان بایستند. پس ایزد تعالی به قدرت خویش اهرمن را نیست کند. و سیاوشانس فرماید تا یزشن کند. - به گاه اوشهن ساخته گرداند که بامداد باشد؛ گاه هاون گیرد و مردم همه جمع باشند. به گاه هاون حرکت و جنبش تمام برد؛ پدیدار آید؛ - و چون نماز پیشین باشد همه زنده شوند و خرم و بانشاط باشند. و بعد از آن نماز، دیگر شب نباشد. مردمان همه به نزدیک دادار اورمزد باشند و جمله دین بپذیرند. پاکیزه شوند و از همه بلاها و دردها برهند. کی خسرو و گیو و طوس و پشوتن و سام و نریمان و جمله آهوشان [= بی مرگان، جاودانان] آن جا حاضر باشند.^{۴۸}

پی نوشتها:

۱. دین و اسطوره در آمریکای وسطا، مهران کندری ۱۳۷۲، ص ۱۲۴-۱۱۸؛ تاریخ ادیان، هاشم رضی ۱۳۴۵، ج ۵، ص ۶۷۸-۶۸۰، ۷۳۴؛ آفرینش در اساطیر آمریکا، حسینی (أصف) ۱۳۸۳، ص ۱۲۹-۱۳۲ پاورقی.
۲. در جستجوی افسانه‌های قدیمی، فون دانیکن ۱۳۷۲، ص ۱۰۱؛ فرهنگ و تمدن آمریکای جنوبی، مهران کندری، ص ۲۵۰-۲۵۲؛ آفرینش در اساطیر آمریکا، حسینی (أصف) ۱۳۸۳، ص ۲۵۷-۲۶۳.
۳. پیام‌آور گذشته‌ها، فون دانیکن (بدون تاریخ)، ص ۲۴۴.
۴. بنابر نوشته بیرونی، مانی در انجیلش که بیست و دو باب است و مطابق حروف ابجد وضع کرده چنین پنداشته فارقلیط که مسیح بدو مژده می دهد اوست و او خاتم پیغمبران است. ر.ک: آثارالباقیه، داناسرشت ۱۳۵۲، ص ۲۶۸.
۵. دکتر احسان یارشاطر پژوهش‌گر برجسته ایرانی، در تحقیقی که درباره پندار ماتویان درباره حضرت عیسی

به عمل آورده است چنین می نگارد: مانویان حضرت مسیح را به دو صورت تصور می کردند: یکی مسیحی که عموماً بنام «مسیح تابان» خوانده می شود و از ایزدان مانوی است که در دوره سوم خلقت برای نجات آدمی از خداوند نخستین (شهریار بهشت روشنایی) منبعث می شود. دیگر مسیح فرزند مریم است که به دست یهودا کشته شد و سرگذشت او نشانی از سرگذشت ارواح پاک است که در این جهان تاریکی بردار ماده (ظلمت)، رنج می برند. سوگواری بر مسیح، با این تعبیر مجازی در آثار مانوی مکرر دیده می شود. به عبارت دیگر مانویان حضرت عیسی علیه السلام را به دو وجه در نظر می آورند: یکی عیسی پسر مریم، دیگر به صورت یکی از خدایان مانوی، «شهریار روشنایی» که سایر خدایان از تجلی وی منبعث می شوند، سه ایزد پدید می آورد که نخستین آنها «عیسی» است. همین عیسی است که به موجب متون مانوی منجی بشر است؛ بر «آدم» ظاهر می شود و او را از خواب غفلت بیدار می کند و حال او و چگونگی خلقت را بر وی آشکار می سازد. باز همین ایزد است که گاه با «نور» یکسان فرض شده است و در ماه مسکن دارد، و ذرات وجودش در این عالم پراکنده است و از گرفتاری در چنگ ظلمت (ماده) رنج می برد و از این رو با عیسی مُعَذَّب (Jesus Patibilis) عیسویان برابر است. به نقل از: ثنویان در عهد باستان، جلالی نائینی ۱۳۸۴، ص ۲۳۵-۲۳۶.

۶. اولین تألیف مانی که مبین اصول عقاید اوست کتاب شاپورگان یا شاهپورگان است که به زبان پهلوی ساسانی نوشته شده است. این کتاب به نام شاپور اول پسر اردشیر بابکان، و حاکی از مطالب متعلق به فرضیه اصول آفرینش و به ویژه مبحث مبدأ و معاد بود. بعضی از قسمت های آن و ترجمه پهلوی انجیل، در ضمن قطعات مکشوفه تورفان به دست آمده است. عرب ها شاپورگان را شبورقان گفته اند. ر.ک: ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن ۱۳۷۴، ص ۲۸۴؛ دانشنامه مزدیسنا، اوشیدری ۱۳۷۱، ص ۳۴۲؛ مانی و تعلیمات او، ویدن گرن ۱۳۷۶، ص ۱۰۲.

۷. هدایت (بدون تاریخ)، ص ۲۵-۲۶ پیش گفتار.

۸. تاریخ کیش زرتشت، مری بویس، ص ۳۹۱.

۹. دین ایرانی بر پایه متن های معتبر یونانی، بتونیست، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۷۰ به بعد.

۱۰. ر.ک: دین های ایران باستان، ساموئیل نیبرگ، ص ۳۸۷؛ ارتور کریستن سن درباره این اختلاف می نویسد: «به نظر من اختلاف در عدد سنوات حاکی از اختلافات این دو فرقه نیست؛ سبب این تفاوت آن است که چه زروانیان و چه مزدیسنان گاهی سه هزار سال آغاز جهان را، که کاینات در حال امکانی و جنینی بوده، به حساب می آورند و گاهی نمی آورند. در تمام روایات، اعم از زروانی و غیر زروانی مدت جنگ بین اهریمن و اهورامزدا را نه هزار سال گفته اند. اما این که در تواریخ از نیک (Eznik) و الیزه (Elisee) آمده است که زروان قبل از تولد اهریمن و اهورامزدا هزار سال قربانی داد، دلیل این است که زروانیان قبل از نه هزار سال باز به یک مدتی از عمر جهان قائل بوده اند». ر.ک: ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۲۱.

۱۱. درباره سال شمار تا زمان تازیان، که دوازده هزار سال بود؛ ر.ک: بندهش، بهار، فصل ۲۲، ص ۱۵۵-۱۵۶؛ بندهش هندی، رقیه بهزادی، فصل ۲۹، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۱۲. ر.ک: فرهنگ نام های اوستا، هاشم رضی ۲: ۷۷۱-۷۷۲؛ همچنین درباره ادوار جهانی در آیین زروانی نگاه کنید به: توضیحات ویدن گرن در دین های ایران، ص ۳۹۰-۳۹۶. وی پس از توضیحات مشروح، درباره سه هزاره در (ص ۳۹۶) می نویسد: «در نوشته های پهلوی بسیاری زمان ها مسئله سه زمان مطرح است: این

مجموعه آثار برای ما نقل می کنند که اورمزد «هست، بود و خواهد بود»: *Kē hast, būt ut bavēt*. همین طور است در باب زروان (زمان). این همان است «که همه چیز بود و خواهد بود». در چهارچوب آیین زرتشتی، «زمان اهرمزُد *Zamān i Ohrmazd*» موجودی است که «بود و هست و همیشه خواهد بود» *but ut hast ut hamē bavēt*. اما این عبارت سه زمان نیاکان هندو ایرانی دارد، زیرا در اوپانیشادهای هم دیده می شود. ایجاد ارتباط میان این عبارت متداول و ۹۰۰۰ سال به روش زیر امکان پذیر به نظر می رسد: بود *būt* برابر است با سه هزارسال نخستین، هست *hast* مساوی است با دومین سه هزاره و بود *bavēt* برابر است با سال-هایی که هنوز انتظار می رود. در نتیجه بدین معناست که ما در واپسین دوره ۳۰۰۰ سال وجود نداریم. زمان کل ۹۰۰۰ سال خواهد بود و هر یک از نمودهایش ۳۰۰۰ سال به درازا می کشد.

۱۳. یشت‌ها، پورداود، ۲: ۱۰۱.

۱۴. یسنا، ۱۱/۴۵، ۹/۴۸، ۲/۵۳.

۱۵. ر.ک: رساله سوشیانس، پور داوود، ص ۷-۱۳؛ فرهنگ نام‌های اوستا، هاشم رضی، ۲: ۷۶۹-۷۷۰. همچنین درباره کلمه سوشیانس و اشتقاق آن و کاربرد مفرد و جمع آن در اوستای گاهانی و جدید نگاه کنید به: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۴-۹.

۱۶. ر.ک: یسنا، ۷/۱۲، ۳/۱۳، ۱/۱۴، ۳/۲۰، ۵/۶۱، ۴/۷۰؛ ویسپرد، ۱/۵، ۱۳/۱۱، ۱/۲۲؛ سروش یشت ۱۷؛

فروردین یشت ۳۸. به نقل از رساله سوشیانس، ص ۱۰-۱۱.

۱۷. یسنا، پورداود ۱: ۲۲۹.

۱۸. همان، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۱۹. رساله سوشیانس، ص ۱۲-۱۳.

۲۰. خنثائیتی *Khnatāiti*، خنثائیتی یا خنه تئیتی *Khathaiti*، نام یکی از پری‌هایی است که گرشاسب را فریفته است. معنی لفظی این کلمه معلوم نیست و بارتولومه آن را یک واژه اوستایی یا ایرانی نمی‌داند. گزارش تفسیرهای پهلوی این نام را به ساحره‌ای نسبت می‌دهند که گرشاسب را به سوی بت‌پرستی سوق داده است. در وندیداد فرگرد ۱۹، بند ۵ و نیز در نهمین فرگرد از این پری یاد شده و در فرگرد ۱۹ از خنثائیتی یک زن بدعمل اراده شده است. ر.ک: دانشنامه مزدیسنا، جهانگیر اوشیدری، ص ۲۶۲؛ وندیداد، هاشم رضی ۱: ۲۲۲.

۲۱. دریاچه کسو، کسویه *Kasavya* یا کسه آیه *Kasaoya*، همان دریاچه هامون امروزی واقع در سیستان است. این دریاچه در اوستا کنس آیه *Kansaoya* و در پهلوی کیانسیه *Kyānsih* و در کتب فارسی همچون صد در بندهش و روایات هرمزدیار به صورت کانفسه ضبط شده است. این نام با قرائت دیگری در اوستا کنسو (*Kansu*) و در پهلوی و پازندکانسیه خوانده شده است. در اوستا از این دریاچه در سه جا (یشت، ۶۶/۱۹ و ۹۲؛ وندیداد، ۵/۱۹) نام برده شده، و تصریح شده است که سوشیانس‌ها از این محل ظهور خواهند کرد. ر.ک: یشت‌ها، ۲: ۳۹۹؛ رساله سوشیانس، ص ۱۹-۲۵؛ جستار درباره مهر و ناهید، محمد مقدم، ص ۲۵-۲۹؛ فرهنگ نام‌های اوستا، ۲: ۹۵۰-۹۵۸.

بنابر روایت بندهش (بهار، ص ۷۴) دریاچه کیانسه در سیستان قرار دارد و در آغاز خرفستر و مار و وزغ در آن نبود و آبش شیرین بوده است. در روایت دیگر همین کتاب (ص ۷۶ و ۷۷) افراسیاب هزار چشمه آب کوچک و بزرگ از جمله رود هیرمند و واتئتی و شش رودخانه دیگر قابل کشتی‌رانی را که به این دریاچه می‌ریخت از

میان برد و مردمان را از سواحل آنها به بیرون راند. با ظهور اوشیدر این رودخانه‌ها دوباره به جریان خواهد افتاد.
۲۲. فرهنگ نام‌های اوستا، ۲: ۷۸۱.

۲۳. دوستان سوشیانس جاودان‌هایی هستند که در روز واپسین رستاخیز کرده و وی را در کار نو نمودن جهان و تازه ساختن گیتی یاری خواهند کرد؛ مانند کی خسرو، نرسی، طوس، گودرز، پشوتن، آغریرت و گرشاسب.

۲۴. مادر استوت ارته، اردت فذری نام دارد که عنوانش ویسپه تئوروئیری است.

۲۵. زنگیاب در اوستا به صورت زئینیگاو Zainigao و در پهلوی زین گاو Zenigav و در فارسی زنگیاب یا زنگیاب آمده است. وی یکی از دشمنان ایران در دوره کیکاووس بود که سرانجام به دست افراسیاب کشته شد. معنی لفظی این واژه معلوم نیست اما یوستی (Yusti) آن را دارنده گاو زنده معنی کرده است. ر.ک: یشت‌ها، ۲: ۳۵۰؛ اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۵۴۷؛ فرهنگ نام‌های اوستا ۲: ۵۷۱ - ۵۷۵.

۲۶. ر.ک: یشت‌ها ۲: ۳۴۸-۳۵۱.

۲۷. همان، ۲: ۷۳.

۲۸. خونیرس، نام کشور میانه از هفت کشور زمین است که بنا به اساطیر ایرانی در هزاره هفتم پدید آمده است. این نام در اوستا به صورت خونیرث Xvanērea و در پهلوی خونیرس Xvanēras و در نوشته‌های فارسی خنیره یا خونیره Xvanērah، خنیرث و خنیرس آمده، و صفتی که برای آن آورده شده، نامی به معنی درخشان است. در بندهش آمده: در آغاز هزاره هفتم پس از تازش اهریمن بر آسمان و زمین، ایزدتشر با جام ابر از آب‌هایی که در آغاز آفریده شده بود آب برداشت، باد آن آب را به آسمان برد و بر زمین بیارائید، در پی این باران‌بزرگ نیمه زیرین زمین نمناک شد و به هفت پاره گشت، هر پاره را کشور (= اقلیم) خواندند. پاره میانه را خونیرس نام دادند و آن به بزرگی شش کشور دیگر است، در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و زیباتر است. اهریمن در این کشور آسیب و گزند بسیار پدید آورد، زیرا که در این کشور، کیانیان و دلیران به وجود آمدند و دین به مزدیسنا از این‌جا برخاست و به سایر ممالک نفوذ کرد و سوشیانس از آنجا ظهور خواهد نمود. برای آگاهی بیشتر درباره هفت کشور، یادداشت ۲۰ فصل بعد و ر.ک: اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۵۰۵؛ یشت‌ها ۱: ۴۳۱-۴۳۳؛ زند آکاسیه، ص ۹۰ و ۲۵۲؛ ویسپرد، ص ۱۰۹-۱۱۷؛ فرهنگ نام‌های اوستا ۳: ۱۴۲۸-۱۴۴۰.

۲۹. یشت‌ها، ۲: ۱۰۰، پاورقی ۱؛ وندیداد، ۴: ۱۷۷۵-۱۷۷۶.

۳۰. ر.ک: رساله سوشیانس، ص ۱۴-۱۶؛ یشت‌ها، ۲: ۱۰۰-۱۰۱؛ فرهنگ نام‌های اوستا، ۲: ۷۷۷.

۳۱. وندیداد، ۴: ۱۷۵۷.

۳۲. رساله سوشیانس، ص ۱۵.

۳۳. ر.ک: یشت‌ها، ۲: ۱۰۱-۱۰۲.

۳۴. رساله سوشیانس، ص ۱۶-۱۷؛ یشت‌ها، ۲: ۹۱.

۳۵. یشت‌ها، ۲: ۱۰۱؛ وندیداد، ۴: ۱۷۵۷-۱۷۵۸.

۳۶. ر.ک: یشت‌ها، ۲: ۱۰۷-۱۰۸.

۳۷. همان، ۲: ۱۰۸، پاورقی ۱.

۳۸. رساله سوشیانتس، ص ۱۸-۱۹. کلمه «ابو» در اسامی مذکور به معنی پدر است.

۳۹. صد در بندهش، در ۳۵، بندهای ۱۰، ۲۷ و ۴۰. شادروان استاد یوردادود در رساله سوشیانتس ص ۱۸ درباره

این اسامی می‌نویسد: «در این کلمات بُد به معنی دارنده و صاحب است مثل بُد در سپهد و موبد».

۴۰. چیچست Caečast، نام دریاچه ارومیه است. این نام در اوستا به صورت چیچسته Caečasta به معنی

تابان و درخشان است و صفاتی که برای آن آمده، ژرف، پهن و دورکرانه است. این دریاچه را کبودان و دریاچه

ارمیه و ارمینیه و شاهی و دریاچه تلا و شوردریا هم خوانده‌اند. در این چند سال اخیر دریاچه رضائیه نامیده شده

است. در بندهش (بند ۹۲) و گزیده‌های زادسپرم (فصل ۳، بند ۲۴) این دریاچه چنین وصف شده است: آب آن

گرم و شور و هیچ جانوری در آن زیست نمی‌کند. بنش به دریای فراخکرد پیوسته است. آتشکده اذرگشسب در

ساحل آن قرار داشته، و در ساحل همین دریاچه است که بنا به روایات کی خسرو، ایزد ناهید و درواسپ را نیاز

می‌برد (یشت، ۵۲-۴۹/۵، ۲۳-۲۰/۹) و از آنان می‌خواهد که او را یاری دهند تا بتکده‌ای را که در کرانه آن است

ویران سازد. در بندهش (بند ۱۲۵) و دینکرد (ص ۹۹) نیز به برانداختن این بتکده اشاره شده است. ر.ک: اساطیر

و فرهنگ ایران، ص ۴۹۴؛ یسنا، پوردادود ۲: ۱۴۴ به بعد؛ فرهنگ نام‌های اوستا، ۱: ۴۱۹-۴۲۶.

۳۱. تن پسین یا آخرین بدن، تنی است که در روز قیامت مردگان با آن برمی‌خیزند و برای همیشه در آن

باقی می‌مانند. تن پسین کردن معمولاً مترادف با رستاخیز و فرشگرد کردن (به کمال رسانیدن موجودات) به کار

رفته است. در زند و هومن یسن (ص ۳۳) اهورامزدا به زرتشت می‌گوید: «اگر تو را انوشه (= بی‌مرگ) کنم تور

برادروش (= کشنده زرتشت) هم انوشه باشد و رستاخیز و تن پسین کردن نشاید...» ر.ک: اساطیر و فرهنگ

ایران، ص ۴۷۶-۴۷۷؛ مینوی خرد، ص ۱۱، پاورقی ۲.

۴۲. درباره چگونگی انجام این مراسم در نوروز میان مردم سیستان و ساکن کنار دریاچه هامون، ر.ک: علی

خوروش دیلمانی، جشن‌های باستانی ایران، ص ۳۰ به بعد؛ گاه شماری و جشن‌های ایران باستان، هاشم رضی،

ص ۲۸۶-۲۸۸.

۴۳. پهلوی: نامیگ پد namig-pid به معنای کسی که دارای پدر نام‌دار است.

۴۴. پهلوی: malkūs اوستا: mahrkūša، از ریشه marək، به معنای کشتن و میراندن. نام موجودی

اهریمنی است که در پایان هزاره هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد و در مدت سه سال زمین را دچار باران و

تگرگ و برف و باد و سرما نماید. آشکار شدن این دیو در منابع مختلف یکسان نیامده: دین کرد ظهور وی را در

سده پنجم از هزاره هوشیدر می‌داند، روایت پهلوی (ف ۴۸، ب ۱۰)، سده چهارم نقل شده، در بندهش (ص ۱۴۲)

پایان هزاره هوشیدر و در صد در بندهش (در سی و پنجم)، سده سوم ذکر گردیده است.

۴۵. پهلوی: Warījamkard، به معنای باروی جم ساخته. بنایی است منتسب به جمشید که بنا به روایت

وتدیداد (فرگرد دوم) جمشید آن را می‌سازد تا گزیده‌ای از موجودات را در برابر گزند برف و سرمای عظیمی که

در عصر او اتفاق می‌افتد، حفظ کند. بنا به دیگر روایت‌ها، بدان سبب آن را می‌سازد تا گزیده‌ای از مردم را در آن

حفظ نماید تا در پایان هزاره هوشیدر که بر اثر گزندهای ملکوس، مردم و جانوران مفید نابود شده‌اند، درهای

این بارو را بکشایند و جهان از نو پُر مردم و گوسفند شود. در هر دو مورد برف سنگینی می‌افتد. مرحوم مهرداد

بهار می‌نویسد: به احتمال، در اصل بارو در ارتباط با همین منظور واپسین بوده است. سپس بر اثر تأثیر اساطیر

سامی بر اساطیر ایرانی و اختلاط داستان نوح و کشتی وی با داستان جمشید و باروی او، داستان وندیدادی شکل گرفته است. ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۰۱.

۴۶. پهلوی: وه پد weh-pid، به معنای کسی که دارای پدر خوب است.

۴۷. پهلوی: گواگ پد gawag-pid، به معنای کسی که دارای پدر موفق است.

۴۸. به نقل از: وندیداد، ۴: ۱۷۶۰-۱۷۶۳.

فکر دوم

احسن الزمان
ادبیات پیشگو یا نه زرتشتی

آخر الزمان در ادبیات پیشگویانه زرتشتی

در بخش اول چنان که اشاره کردیم، در جهان بینی زرتشتی عمر جهان (سال کیهانی) - آغاز و انجام آفرینش در زمانی محدود به دوازده هزار سال صورت می‌پذیرد که خود به چهار دوره یا عهد سه هزار ساله تقسیم می‌شود. براساس تقسیم‌بندی چهار دوره، دوره اول (سه هزار سال اول) آفرینش مینوی است یعنی امشاسپندان، ایزدان، فروهرها آفریده می‌شوند. در دوره دوم (سه هزار سال دوم) این آفرینش مینوی صورت مادی به خود می‌گیرد اما حرکت و جنبش در این آفریده‌ها وجود ندارد. دوره سوم (سه هزار سال سوم) که با هفتمین هزاره از آغاز آفرینش شروع می‌شود، دوره آمیختگی خوبی و بدی، روشنی و تاریکی و به طور کلی آمیزش اراده هر مزد و اهریمن است. در آغاز این دوره است که اهریمن از تاریکی به مرز روشنی می‌آید و آفریدگان روشن هرمزد را می‌بیند و به فکر مبارزه با هرمزد و نابودی آفریدگان او می‌افتد و به دنبال این اندیشه به آفریدگان او حمله می‌کند و با هر یک از آنان به نوعی نبرد می‌کند و جهان مادی را می‌آلاید. در این دوره، که در متون فارسی میانه از آن به *gumēzišn* «آمیزش» تعبیر می‌شود، گاه کامه هرمزد رواست و زمانی کامه اهریمن. آخرین دوره (یعنی سه هزار سال چهارم) با ظهور زرتشت آغاز می‌شود، این هزاره دهمین هزاره از آغاز آفرینش و چهارمین هزاره از آغاز آفرینش مادی متحرک یا هفتمین هزاره پس از آفرینش مادی غیرمتحرک است. در هزاره چهارم و به تعبیری هفتم و به تعبیر دیگر دهم دین بهی در زمین

رواج می‌یابد و زرتشت گستراننده این آیین از حمایت گشتاسپ نیز برخوردار است. پس از زرتشت، سه پسر آینده او که موعوده‌های نجاتبخش آخرالزمان در آیین مزدیسنا هستند و با نام عمومی سوشیانس خوانده می‌شوند، به ترتیب: هوشیدر در آغاز هزاره یازدهم، هوشیدرماه در آغاز هزاره دوازدهم و سوشیانس در پایان هزاره دوازدهم ظهور می‌کنند. ایشان می‌آیند تا ادامه دهنده راه زرتشت، زداینده پیرایه‌ها از دین او و پالاینده جهان از فساد و تباهی و سرانجام منجیان مردمان و برپاکننده رستاخیز مردگان باشند:

«...در این سه هزاره هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس که جدا جدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را بازآراید و پیمان‌شکنان و بت‌پرستان را در کشور بزند، آنگاه آن بدکار (=هریمن) چنین قویتر می‌شد که رستاخیز و تن‌پسین کردن ممکن نبود».^۱

بنابر نوشته‌های پهلوی و چنان که گذشت در پایان هر هزاره از آخرین دوره از عمر جهان، یکی از پسران زردشت هم‌چون رهایی‌بخشی برای یاری رساندن به دین بهی و شکست اهریمن و یارانش پدیدار می‌گردد. اندکی پیش از ظهور اولین منجی یعنی هوشیدر، دو نجات‌بخش دیگر که بنابر متون زرتشتی از جاودانان و بی‌مرگان^۲ هستند، قیام می‌کنند و زمینه را برای ظهور و آمدن هوشیدر آماده می‌سازند. این دو یکی بهرام ورجاوند^۳ و دیگری پشیوتن یا پشوتن^۴ است که بنابر متون موجود هر یک نقش ویژه و رسالتی خاص بر عهده دارند و با سخت‌کوشی و فداکاری کلیه آشوب‌ها و نابسامانی‌های برهم زنده آرامش و آسایش مزدیسنان را فرو می‌نشانند.

«...آن هنگام، از سوی کابلستان یکی آید که بدو فره از دوده بغان است و (او را) کی بهرام خوانند. همه مردم با او بازشوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سوی، پادشایی کند، همه بد گروشان را بردارد، دین زردشت را برپا دارد. کس به هیچ گروشی پیدا نتواند آمدن. به همان سرزمین پشیوتن گشتاسپان از سوی کنگدژ^۵ آید، با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار، و آن بتکده را که زادگاه ایشان بود، بکند و آتش بهرام^۶ را به جای آن بنشانند. دین را همه درست فرماید و برپا دارد».^۷

در پایان هزاره دهم و اندکی پیش از ظهور هوشیدر، پشوتن یا چهرومیان پسر شاه گشتاسپ که بنابر روایات خود یکی از بی‌مرگان و نجات‌بخشان است، جهت ترویج، بازسازی و برپا داشتن آیین‌های دینی قیام می‌کند و رهبری مؤمنان را به دست می‌گیرد. وی به همراه یکصد و پنجاه شاگرد گزیده‌اش - مردان پرهیزگاری که جامه سمور سیاه پوشیده‌اند - از کنگدژ

بیرون می‌آیند و تمامی نیروهای اهریمن را شکست داده و جهان را از آلودگی پاک می‌کند. طبق مستندات زردشتی روز قیام پشوتن روز ششم فروردین ماه است:

«ماه فروردین، روز خرداد،^۸ بهرام ورجاوند از هندوگان به پیدایی آید. ماه فروردین، روز خرداد، پشوتن ویشتاسپان، از کنگدژ به ایرانشهر آید و دین مزدیستان رواکند».^۹

بنابر متون پهلوی برای ظهور بهرام ورجاوند نشانه‌هایی ذکر شده که بیشتر آنها همانند وقایع و رخدادهایی است که در ابتدای هر یک از هزاره‌ها (به‌ویژه هزاره هوشیدر) از آنها یاد می‌شود. در یک قصیده پهلوی در توصیف وی چنین آمده:

«بیاید آن شاه بهرام ورجاوند از دوده کیان،

بیاوریم کین تازیان چنان که رستم آورد صد کین جهان؛

نیز مسجدهای آنها را فرود آوریم و برنشایم آتش‌ها.

بتکده‌ها برکنیم و پاک سازیم از جهان،

تا ناپدید شوند دروغ‌ها و گشودگان (بستگان دروغ) از این جهان».^{۱۰}

و در جاماسب‌نامه فارسی (ص ۸۸) نشانه‌های ظهورش چنین یاد شده است:

«... آن چه در باب آن پرسیدی که نشان و علامت و شمار فرزندان ورجاوند هم‌اوند چه باشد یک علامت خروج رومیان که مختصر گفتم، دیگر علامت‌ها چون از دین پیداست که یکیک یاد کنم:

الف) که اول آن که شب روشن‌تر باشد. ب) دیگر بنات‌النش یعنی هفتورنگ^{۱۱} به میان آسمان آید و جایگاه خویشتن رها کند و سر سوی خراسان کند. ج) سدیگر نیک‌مردان و دستوران به سختی و بیچارگی رسند و خیرات بر دست ایشان کمتر رود. د) آن که بدان بر نیکان افسوس کنند و خیرات و مزد نکنند. ه) آن که مردم با یکدیگر کین و عداوت و حسد برند. و) آن که گرگان و ددان گناه بیشتر کنند و آن که نشان‌های آسمان پدیدار آید یعنی ستارگان گناهکار از بند رسته شوند و علامت دیگر. ز) آن که مرد جوانان بیماری‌ها و نکبت‌ها و آفت‌ها هرچه آفریده است ایزد عزاسمه بیشتر بد رسد. ح) آن که بدگوهران چابکتر و کامگارتر باشند. ط) آن که بدان با نیکان هیچ نیکی نکنند و هم بدان نفرمایند تا آن که مال و خواسته ایران (=آزادگان) و آنچه در زمین نهان کرده باشند پیدا شود به دست بدان و گنهکاران رسند».^{۱۲}

زرتشتیان ایران براساس پیش‌گویی‌ها و بشارت‌هایی که در منابع مختلف دینی درباره‌ی ظهور بهرام ورجاوند شده بود، دائماً چشم انتظار ظهور و قیام وی در سده‌ی دهم هجری بودند که در واقع سده‌ی پایانی هزاره است. چونان بنا بر پیش‌گویی‌ها ظهور بهرام ورجاوند در آخر هزاره در سرزمین هندوستان است، بنابراین در این باره زرتشتیان به هم‌کیشان خود در هندوستان نامه‌های متعددی نوشتند که در آنها جویای خبر از ظهور و قیام بهرام ورجاوند بودند. به بعضی از این پرسش و پاسخ‌ها در کتاب روایات داراب هرمزدیار (۲: ۶۸-۷۰) اشاره شده:

«پرسش این که بهرام کی خواهد آمدن؟ جواب آن که آفتاب آمدن در میانه‌ی هندوچین، در آن جانب گفته‌اند و نشان زاییدن ایشان آن‌چه در دین معلوم شده ستاره باریدن. آن‌چه در این جانب معلوم شده نه‌صد و سه‌پارسی از یزدجرد شهریار معلوم شد. باقی غیب‌دان خداست.»

(از روایت کامدین شاپور)

<p>یکی شاه باشد ز هند و ز چین مر او را یکی پور شایسته کام نشان آن‌که چون زاید اندر جهان به هنگام آبان مه و روز باد</p>	<p>ز تخم کیان اندر آن وقت کین نهاده بر آن پور بهرام نام ستاره فرو بارد از آسمان بزاید همان خسرو پاکزاد</p>
--	--

(از روایت کامدین شاپور)

«دیگر در ضمیر منیر دستوران و هیربدان و موبدان جانب هندوستان روشن گردد که هزاره‌ی اهریمنی آخر شده و هزاره‌ی اورمزدی نزدیک شد. امید به دیدار ورجاوند شاهی فیروزگر است و هُشیدر و پشوتن بی‌شک و شبهه باشند و یقین و بی‌گمان که خوره ورجاوند دیده شود؛ بیت:

<p>بدارند از حق همه کس امید شب تار بگذشت و آمد سحر</p>	<p>که تا این شب تیره گردد سفید سحر هم به زودی نماید بسر</p>
--	---

(از روایت بهمن پونجیه)

«دیگر آن‌که در آمدن اوشیدر زرتشت و پشوتن وشتاسپان و بهرام هماوند، و در دین چند نشانه گفته بودند جمله نشان‌های، یک نشانه تحقیق واقع شده که پادشاه از کوهستان ترکستان خروج کند و نشانه‌ی او تاج سرخ بود. به مذهب حق مدد فرماید و تا به زمین بابل رسد. اکنون قبل از این تاریخ تا غایت نه سال است

که با دولت و سعادت این پادشاه خروج کرده است، و درباره این فقیران شفقت تمام امداد نموده و در دین چنین می‌نماید که آن ورجاوند از شهر تبت بیرون آید و کینکان شهر نیز گویند. تحقیق آن که این شهر میانه خطا و هند است. التماس آن که پیش آن عزیزان آنچه معلوم است نبشته باز نمایند و دیگر سخنان در باب این مهمات بود که نبستن آن مصلحت ندید.»

(از روایت نریمان هوشنگ)

«در آمدن ورجاوند که هر گروهی او را به نامی خوانند، همه کس چشم انتظار به راه داریم. هروسپ آگاه می‌داند که کی [در چه زمانی] ظهور خواهد کرد، اما نشانی چند پیش از آمدن ورجاوند گفته‌اند و نشانه‌ها بعضی اثر کرده. امیدواری چنان است که در این زودی ظهور خواهد کرد.»

(از روایت دستور بُرزو)

علائم آخرالزمان - نشانه‌های ظهور منجی زرتشتی

«و همه آفریدگان اورمزد باز چنان بی‌آفت شوند که در آغاز وی آنان را آفرید و خلق کرد.»

(مینوی خرد، پرسش ۷، بند ۱۶)

«هنگامی که سه ماه به رستاخیز مانده است همانا نبردی بزرگ باشد، همچنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانروز با اهریمن کارزار بود. کارزاری که سی شبانروز آن به صورت باران خرفسترکش (=کشنده جانداران زیان‌کار) [بود]، سی شبانروز به صورت تابش شبیم(?) که بدان گیاه روید، سی شبانروز به صورت باد که آب را براند، زمین را زیردار (=پست) و زبرددار (=بلند)، گود و تخت (=هموار) بکرد.

اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و [وزیدن] باد، آب‌افزای بود، آن که [در پایان است] با تابش و تَف (=گرما) آتش و باد سخت، آتش‌افروز است.

چنان که آن نبرد و جنگ‌های ایزدان با دیوان در نود شبانروز بود، در آن پایان، آشکاره به پیدایی (=به وضوح) شب‌ها در فضا، باره آتشین، اسب مانند [و] آتش‌پیکر، مرددیس (=به شکل مرد)، دارای اندیشه مینوی دیده شود، [جهانیان

به رستاخیز] سخت بی‌گمان شوند (=یقین حاصل کنند)».

(گزیده‌های زادسپرم، ۵۲-۳۳/۳۲؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ص ۹۹)

«درباره رستاخیز و تن‌پسین»^{۱۳} عنوان بخش نوزدهم از بندهش است، که در آن از این رویداد عظیم و نقش انسان در برپایی آن سخن رفته است. در آغاز این بخش، چگونگی تغذیه انسان‌ها از مهم‌ترین نشانه‌های پایان هزاره‌ها و فرارسیدن آخرالزمان و منجی آن است. در آخرین هزاره از عمر ۱۲ هزارساله جهان (هزاره اوشیدرماه) آدمیان به تدریج خوردن را رها می‌کنند:

«گوید به (نامه) دین که از آن جای که مشی و مشیانه،^{۱۴} هنگامی که از زمین بررُستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند. مردم نیز به هنگام مُردنشان، نخست از گوشت و (سپس از) شیر و سپس از نان خوردن نیز بایستند و تنها، تا به مردن، آب خورند. ایدون نیز به هزاره اوشیدرماه نیروی از ایدون بکاهد که مردم به یک خوراک خوردن سه شبانروز به سیری ایستند. پس از آن، از گوشت خوردن بایستند و گیاه و شیر گوسپندان خورند، سپس، از آن شیرخواری نیز ایستند، سپس، از گیاه‌خواری نیز ایستند و آب خوار بوند. ده سال پیش از آن که سوشیانس آید، به ناخوردن ایستند و نمیرند. سپس سوشیانس مرده برخیزاند».^{۱۵}

در متن فارسی بهمن یشت آمده که وقتی هوشیدرماه ظهور می‌کند و هزاره‌اش آغاز می‌شود چگونه بدی و پتیاره از جهان ناپدید می‌شود به طوری که ده نفر از شیر گاوی سیر می‌شوند:

«و هزاره اوشیدر چون بسر شود زمانه اوشیدرماه بامی درآید و اوشیدرماه بهم پرسه اورمزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکند. بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان بازایستد و مردم جهان چون آن معجزه ببینند دو سه یک بدین استوان شوند و منش بر داد یزدان دارند و در زمان اوشیدرماه بامی دروج پتیاره آشموغ با ماری ازدها سهمگین در جهان رسد و چنان سطر باشد که بسیاری مردم و چهارپای و پرنده تباه کند و اوشیدرماه بخره و رج ایزدی و نیرنگ اوستا بزند و از جهان مردم بازدارد و جهان پاک کند و بعد از آن هیچ خرفستر و گزنده مار و کژدم و مگس و پشه و هیچ جهنده و گزنده در جهان نباشد و بنماند و دروج آشموغ^{۱۶} فریفتاری از جهان بشود و چون زمانه اوشیدرماه بسر شود پس زمانه ساسان پرخره باشد، ورجاوند به سی سالگی بهم پرسه اورمزد شود و دین زرتشت

در جهان آورد و آفتاب سی روز در میان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین به تمام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین بپذیرند و ساسان دین اوشیدرماه در جهان افروخته‌تر کند و همه زور و نیرو و دیوان درجان از جهان ببرد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهشن آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بهشت پاک و پاکیزه‌تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمان را برانگیزاند و آهرمن دروند را با دام او نیست کند، فیروزباد خره گوه اویژه دین مازدیسنان».^{۱۷}

در دنباله ظهور هوشیدرماه در متن فارسی شرح می‌دهد که به محض شروع هزاره او ده نفر از شیر گاوی سیر می‌شوند و چون از هم پرسه خود با اورمزد برمی‌گردد خورشید به مدت ۲۰ شبانه‌روز در آسمان می‌ایستد، در نتیجه دوثلث مردم دنیا به دین زرتشت می‌گروند. از این به بعد خوردن گوشت متروک می‌شود و مردم فقط شیر و کره می‌خورند و هزارنفر از شیر گاوی سیر می‌شوند. هوشیدرماه مار سهمگین را که دنبال آشموغ است به وسیله خوره خود و کلمات اوستایی می‌کشد و هرگونه خرفستر را از جهان نابود می‌سازد. در آن زمان جانوران درنده بی آن که زیانی برسانند در میان مردم زندگی می‌کنند. بدی و آشموگی و فریفتاری ناپدید می‌شود و جهان پر از جمعیت و خوشنما شده، مردم از دروغ می‌پرهیزند. پس از آن که پانصدسال از زمان هوشیدرماه گذشت، سوشیانس آخرین منجی ظهور کرده و همه دروج‌هایی که آتش را می‌زدند، تباہ می‌کند. خورشید سی شبانه‌روز می‌ایستد و همه مردمان به دین زرتشت می‌گروند و سال ۳۶۰ روز تمام می‌شود. دهاک (ضحاک) از بند آزاد گشته و یک روز و نیم فرمانروایی جابرانه نماید. سوشیانس، سام نریمان را بیدار کند که دین را بپذیرد و بی‌مرگ بشود. سام به دهاک پیشنهاد کند که دین بپذیرد اما او می‌گوید که هر دو ما باید که با آسمان برابری کنیم. سام او را می‌کشد و همه بدی‌ها از جهان ناپدید شود. مردم مانند فرشتگان بشوند و آغاز رستاخیز باشد، چنان که در بندهش شرح آن آمده است.

چنان که قبلاً اشاره شد، دست کشیدن از گوشت‌خواری مقدمه‌ای است بر فرارسیدن رستاخیز. در روایت پهلوی (۱۰۵/۴۸) در خصوص گوشت‌خواری در آخرالزمان آمده:

«به طوری که ایشان را پس از آن گوشت‌خواری نباید (= مطلوب نباشد)، زیرا همیشه مزه و لذت همه گوشت‌ها در دهان ایشان ایستد».

و در زادسپرم می‌خوانیم:

«هنگامی که نزدیک فرشگرد کرداری باشد، نیوشیداران (= پذیرندگان) فرمان اردیبهشت از گوسپندکشی [و] گوشت‌خواری بگردند (= صرفنظر کنند) و یک

چهارم نیروی از کاسته شود و گندگی که همانا در تن است، نابود شود. تاری و تیرگی به تدریج کاسته شود، مینوی پاک بیشتر به چهر پوشیده شود، دانش‌ها روشن‌تر یافته شود».

(زادسپرم، ۳۹/۳۴)

مردمانی که دیگر از خوردن بی‌نیازند دارای طبیعتی روحانی و چهره‌هایی نورانی‌اند: «نیز آن زاده‌شدگان به سبب نخوردن، خوشبوی، کم تاری (= دارای تاریکی کمتر)، مینوچهر و نازا باشند».

(همان، ۴۱/۳۴)

بنابر سنت و آیین زروانی، خوردن و به‌ویژه خوردن گوشت، از اثر و نفوذ از در آدمی است؛ گوشت‌خواری لازمه کشتن و بی‌جان کردن حیوانات بی‌آزار و اورمزدی است و همانا عملی اهریمنی به شمار می‌رود برای مبارزه با از و اهریمن باید از کشتن و خوردن گوشت جانوران دست کشید و از سویی چون از به انتخاب اهریمن به سپهسالاری نیروهای اهریمنی برگزیده شد، وظیفه همه آدمیان است که برای نابودی قطعی و نهایی اهریمن ابتدا برگزیده‌اش را قلع و قمع نمایند، زیرا از بیشترین نیرودهنده به اهریمن است:

«در فرشگرد نخست چاره از خواسته شود زیرا که سپاهبد سالار است. اهریمن بد دین را از او بیشتر از دیگر دروجان (= دیوان) نیرو است».

(زادسپرم، ۳۴/۳۴)

پس در آخرالزمان هنگامی که انسان‌ها از خوردن دست می‌کشند، از نیرویش را به سوی اهریمن برمی‌گرداند تا دیوان را نابود کند. بدینسان آفرینش شریر، به سبب تعارضی که در درون آن وجود دارد خود را نابود می‌کند و در نتیجه اورمزد بر اهریمن ظفر یافته و یگانه نیروی پاک جهان خواهد شد:

«(زروان به اهریمن) گفت که: اگر در سر نه هزار سال چنان که تهدید کردی، پیمان کردی و زمان کردی به پایان نرسانی، [دیو] از با این سلاح آفرینش تو را بخورد و خود [نیز] به گرسنگی فرو میرد».

(زادسپرم، ۳۰/۱)

و در جای دیگر آمده:

«و پس دیو از [به سبب] نیافتن نیرو از آفریدگان اورمزد، با اهریمن - که او را به

عنوان سپهسالار تعیین کرد و از نظر آز، در میان آفریدگان رد است - مجادله کند که: مرا سیر کن و پر کن زیرا از آفریدگان اورمزد خوراک زوران (=نیروهای دیوی) را نیابم. به فرمان اهریمن خرده دیوان (=دیوهای کوچک) را نابود کند. سرانجام آن چهار سپاهبد بمانند و دیگر دو، که اهریمن و آز است، به زمین فراز آیند. اورمزد، اهریمن، سروش، آز [برای این که] آن اورمزد اهریمن را بکشد [اما] تا آنگاه که آز با اهریمن متحد باشد، چاره نیابد - نیز از آنرو که اورمزد آفریننده همه روشنی‌هاست تاریکی اهریمن دشمن اوست، سروش پرهیزگار، متعادل است [یعنی] مینوی تعادل است و افراط و تفریط از دشمن اوست [اینان] دوش به دوش در جنگ‌اند. اما چون [اهریمن] با آز متحد نباشد، اهریمن تنهاست و او را سه دشمن است، دو جداگانه که اورمزد و سروش است و یک هم سرشت که متحدترین [همدست] او بود، که آز است. هنگامی که یاوری او (=آز) به دشمنی مبدل شد، دشمن (=اورمزد و سروش) پیروز شود».

(زادسپرم، ۳۴/۴۵-۴۲)

این اتفاقات و تحول عظیم در زمانی خواهد بود که سوشیانس و به عبارتی آخرین منجی موعود ظهور کرده باشد. بنابر روایات دینی پنجاه و هفت سال مانده به فرشگرد،^{۱۸} سوشیانس زاده خواهد شد، به عبارت دیگر «هزاره او که تن کردار است، پنجاه و هفت سال بود».^{۱۹} در زادسپرم درباره ظهور سوشیانس و زمان و نشان رستاخیز می‌خوانیم:

«پنجاه و هفت سال به فرشگرد کرداری مانده سوشیانس زاده شود [برای] به انجام رسانیدن آنچه که با زردشت آفریده شد. درباره زردشت چنان پیداست که در سی سالگی به دیدار اورمزد آمد و دین پذیرفت و قانون را رواج داد. در طول پنجاه و هفت سال به تدریج دین به هفت کشور^{۲۰} بیامد. چون دین به رواج آمد، دروغ (=اهریمن) از آشکارگی به زیر زمین [گریخت]. به تدریج نیروی ایشان (=دیوان) ناکار (=بی اثر) شد. هنگامی که آن فرسته (=پیام‌آور) به فرجام رسانده، که سوشیانس است، به راهنمایی اهریمن به زمین پیدا شود، به همین اندازه در سی سالگی با مینویان دیدار کند داد فرشگرد کرداری (=قانون زندگی نو) هم در طول پنجاه و هفت سال با رواج کامل [دین] به هفت کشور برود و با رواج کامل آن، دروغ (=اهریمن) از [میان] آفریدگان نابود شود. از هنگامی که اهریمن به سوی آفرینش آمد، تاکنون شش هزارسال شمردنی (=غیرکیسه) است، [که هر سال] از فروردین ماه اورمزد روز (=روز یکم) است تا آن گاه که دوباره فروردین ماه اورمزد روز شود، که به سپری شدن شش هزارسال وهیزگی (=کیسه) چهارسال

مانده است،^{۲۱} زیرا هر چهارسال یک روز کیسه افزوده نشده است و در شش هزارسال چهارسال باشد. در آن هنگام نشان رستاخیز [آشکار] باشد و سپهر بجنبند، سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کند. و در فضا یکی شوند مانند سپهرگردان و چهره دریاها [و] همه ساکنان زمین تغییر کند. در زمین بسیار جای‌ها چشمه‌های آتش مانند چشمه‌های آب بیرون آیند. زیرا که آن‌چه را که اورمزد با آب آفرید، با آتش پایان داده شود. زیرا آب طبعی دارد که روشن‌کننده و رویاننده است [اما] آتش سوزنده و بازدارنده تخم است».

(گزیده‌های زادسپرم، ۳۴/۵۰-۴۶)

برای پاک شدن زمین از تمامی موجودات اهریمن آفریده و آماده شدن جهان هستی برای انقلاب نهایی به وسیله منجی موعود به گاه رستاخیز و ظهور سوشیانس، آتش‌سوزی‌های مهیبی زمین را فراگیرد، چنان که در بسیاری جای‌ها چشمه‌های آتش همانند چشمه‌های آب از زمین می‌جوشد. همچنین بنا بر متنی که گذشت یکی از نشانه‌های رستاخیز، وقوع انقلابات کیهانی و سماوی از جمله تغییر مسیر خورشید، ماه و ستارگان است که در دیگر متون پهلوی نیز به صورتهای مختلف بدان اشاره شده است. به طور مثال در زند و هومن یسن چنان که قبلاً ذکر شد به هنگام ظهور هر یک از منجیان زرتشتی خورشید به ترتیب: به گاه هوشیدر ۱۰ شبانه‌روز؛ به گاه هوشیدر ماه ۲۰ شبانه‌روز و به گاه سوشیانس یعنی آخرین موعود ۳۰ شبانه‌روز در آسمان بایستد. جاماسب‌نامه توقف خورشید در آسمان را از معجزات هوشیدر دانسته که با وقوع آن مردمان جهان به دین حق می‌گروند:

«جماعتی از او (=هوشیدر) معجزه خواهند و او دعا کند و آفتاب ده روز در میان آسمان بایستد، سر به بالا کند چون مردم جهان آن معجز بینند در دین حق بی‌گمان شوند. پس خورشید برود و طراق عظیم آید، آن‌جا که آفتاب است، و هرکس که دلش با خدای تعالی راست نباشد زهره او بترقد و جهان از گناه‌کاران صافی شوند».

(جاماسب‌نامه فارسی، ص ۸۹)

به روایتی دیگر که در دین‌کرد^{۲۲} ذکر شده، هنگامی که اهریمن زمانه خویش را رو به پایان می‌بیند، می‌کوشد تا خورشید را که برشمارنده روزها و سال‌ها است، از حرکت بازدارد تا مگر واپسین روز فرا نرسد:

«اهریمن پلید را کوشش متوجه سپری نشدن این درنگ^{۲۳} است به [وسیله] بازآهیختن

خورشید و از حرکت افکندن [آن]. [بدین روی]، شگفت‌تر، به آغاز آفرینش نود شبانه‌روز کوشیدن و [به] فرجام، به نیروی دادار، اندر این کوشش شکست یافتن و خورشید از بالا [به] همان‌گونه برفتن.

دیگر نزدیک به پایان هزاره زردشت، باز به این کوشش آمدن و شگفت کوشیدن و نیز بدان روی است ده شبانه‌روز درنگ [خورشید به] فرجام هزاره زردشت و آغاز رسیدن اوشیدر به همپرسگی هرمزد، که ایستادن خورشید است به بالا [به] همان‌گونه. به نیروی دادار، [اهریمن] در آن کوشش نیز شکست یافتن و خورشید از همان جای باز به حرکت و سپری کردن آن درنگ آمدن.

از آن پس نزدیک به فرجام هزاره اوشیدر [اهریمن] باز به کوشش آمدن و شگفت کوشیدن، نیز بدان روی است بیست شبانه‌روز درنگ [خورشید به] فرجام هزاره اوشیدر و آغاز رسیدن اوشیدرماه به همپرسگی هرمزد و ایستادن خورشید به بالا، [به] همان‌گونه. به نیروی دادار، [اهریمن] اندر آن کوشش نیز شکست یافتن و خورشید از همان جای [باز به] حرکت و سپری کردن آن درنگ کردن.

از آن پس نزدیک به فرجام هزاره اوشیدرماه، [اهریمن] باز به این کوشش آمدن و شگفت‌تر کوشیدن. نیز بدان روی است سی شبانه‌روز درنگ [خورشید به] فرجام هزاره اوشیدرماه و آغاز رسیدن سوشیانس پیروزگر به همپرسگی هرمزد و ایستادن خورشید به بالا [به] همان‌گونه. به نیروی دادار، [اهریمن] اندر کوشش به کلی شکست یافتن و خورشید از بالا [به] همان‌گونه برفتن.^{۲۴}

علاوه بر ایستادن خورشید در آسمان، در آخرالزمان تغییرات شگفتی در آسمان و جهان ناکی رخ می‌دهد که خود باعث بروز دگرگونی‌های اساسی در نظام طبیعت است. از آن جمله می‌توان به: رنگ باختن خورشید و ماه، کوتاه شدن سال و ماه و روز، بروز زمین لرزه‌های شدید، و باران‌های نابهنگام اشاره نمود:

«...خورشید نشان سهمناکی بنمایاند و ماه از رنگ بگردد، و در جهان سهمناکی و تیرگی و تاریکی باشد؛^{۲۵} به آسمان نشان‌های گوناگون پیدا آید، و زمین لرزه بسیار باشد؛ و باد سخت‌تر آید و به جهان نیاز و تنگی و دشواری بیشتر پدیدار آید...».

(زند وهومن یسن ۴/۶)

«و در آن هنگام سخت، شب روشن‌تر و سال و ماه و روز سه یک بکاهد، و سپندارمذ زمین برآید و آفت و مرگ و نیازمندی به جهان سخت‌تر

باشد».

(زند و هومن یسن ۶۲/۴)

و نیز:

«خورشید راست‌تر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد».

(همان، ۱۶/۴)

«و اندر وای (اتم‌سفر - در هوا) آسفتگی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروران (نباتات) کم بباشد و زمین از بر بشود و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار بباشد و بس ویرانی بکند و باران بی‌هنگام بارد و آن که بارد بی‌سود باریده شود، و ابر بر آسمان گردد».

(جاماسب‌نامه فارسی، در ۱۶ بند ۱۳-۱۲)

در آن هنگام بادهای سرد و گرم فراوان می‌وزند و نظم فصول سال به هم می‌خورد، ابرهای بی‌باران بر فراز آسمان ظاهر می‌شود و به جای آب از ابرها جانوران زیان‌کار می‌بارد:

«و باد سرد و زیانکار [و پرزیان] بس وزد و به هنگام گرما، باد گرم بر شود [و بوزد، چنان] که تخم و بر [و بار] خورش (= گیاهان خوردنی) بسوزد و باران به هنگام خویش نبارد و [اگر] بارد، [با آن] خرفستر بس زیانکار [و پرزیان] به پیدایی آیند».

(م.ا و ۲۹، ص ۳۰۹)

«و ابر کامکار و باد تندرو، به هنگام و زمان خویش باران نشانند کرد. ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند. باد گرم و باد سرد بیاید و بر و تخمه دانه‌ها را ببرد. باران نیز به هنگام خویش نبارد و بیشتر خرفستر (= جانوران زیانکار) ببارد تا آب. و آب رودخانه‌ها و جویباران بکاهد و آن را افزایش نباشد».

(زند و هومن یسن، ۴۲-۲۶/۴)

بدان هنگام ستارگان گناهکار (= سیارات هفتگانه) از بند رها می‌شوند و با رهاشدن آنها، آشوب و ویرانی افزایش یافته و جهان را فرامی‌گیرد:

«... نشان‌های آسمان پدیدار آید یعنی ستارگان گناهکار از بند رسته شوند».

(جاماسب‌نامه فارسی، ص ۸۸)^{۲۶}

«...در یک ماه، خورشید [از یک سوی] آسمان به [سوی دیگر] آسمان آید. همه مردم و این جهان مرگمند [و میرنده] شود و پس [بر] این زمین دیوان پراکنده شوند [و آن را آکنده کنند]».

(م.ا.و. ۲۹، ص ۲۵۸)

در آن دنیای وانفسا، تقدیر ستارگان سرنوشت‌ساز نیز وارونه گردد و تیر و اورمزد سامان بخش امور بدان می‌شوند:

«...و نیاز و تنگی و دشواری در جهان بیشتر پدیدار آید و [ستاره] تیر (=عطارد) و اورمزد (= مشتری) پادشاهی بدان را سامان بخشند».

(زند بهمن یسن، ۴/۶)

به هر حال به هر سو می‌نگری زمین و زمان دچار انواع بلاها، وبا، قحط و نیاز و به طور کلی حوادثی است که وقوع آنها سبب ویرانی و تباهی زندگی زمینی انسان‌ها و موجودات است.

جهان و اوضاع آن پیش از ظهور منجیان

جهان در پیش از ظهور منجیان جهانی است انباشته از ظلم و ستم، سیاهی و تباهی که در آن همه کس و همه چیز گرفتار سختی‌ها، زشتی‌ها و نابسامانی‌هاست و راهی جز فساد و نابودی نمی‌پیماید. بنابر متن زند وهومن یسن در ابتدای هزاره زرتشت که از آن با عبارت «پست‌ترین زمان» یاد شده، دیوان گشاده موی خشم تخمه بر ایران چیره می‌شوند و به زشت‌کامی و ستم فرمانروایی کنند و همه چیز را تباه و ویران سازند:

«ای زرتشت سپیتمان! در آن زمان شگفت یعنی پادشاهی خشم خونین درفش و دیو گشاده موی خشم تخمه، پست‌ترین بندگان به فرمانروایی نواحی ایران فراز روند».

«...چنان که بسیار چیز سوزند و خانه خانه‌داران، ده دهقانان، آبادی و بزرگی و دهقانی و راست دینی و پیمان و زنهار و رامش و همه آفرینش، که من اورمزد آفریدم، تباه کنند. این دین پاک مزدیسنان، آتش بهرام [که] در دادگاه (=آتشکده) نشانده شده است، به نیستی رسد و زنگان و آوارگان به پیدایی رسند. و آن ناحیه شهری، و آن شهر بزرگ دهی و آن ده بزرگ دوده‌ای و آن دوده بزرگ استخوانی (=فردی) باشد».

ای زردشت سپیتمان! این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، به زشت کامی و ستم و فرمانروایی بد بکتند (=خراب کنند). دیوان گشاده موی، فریفتار هستند یعنی آن چه گویند، نکتند. و بد دین هستند یعنی آن چه نگویند، کنند».

(زند بهمن یسن، ۲۶/۴ و ۱۰-۷)

«پس بر همه شهرها در ایران، بدی و رنج و ویرانی بسی [به] پیدایی آید».

«و بسیار زر و سیم بر دست آنیران [و نایرانیان] افتد و بر [مصرف] گناه مرگزبان^{۳۷} رسد. به جز زر و سیم، [دیگر] فلزات [نیز] همه به دست بدکرداران به پیدایی شود [و پدید آید] و [ایشان] توانگر شود. جز این پادشاهی از دست ایرانیان به [دست] بتران رسد».

(م.ا و ۲۹، ص ۳۰۶ و ۳۱۱-۳۱۰)

در آن زمانه پست همه مردم نیز چون حاکمانشان فریفتار و ناراستاند و دیو آز بر همگان چیره شده و آنان را به سختی و گناه‌کاری کشیده است:

«ای زرتشت سپیتمان! در آن زمان همه مردم فریفتار باشند یعنی بد یکدیگر خواهند و دوستی بزرگ دیگرگون شود. و آزر و عشق و دوستی روان از جهان برود. مهر پدر از [دل] پسر و برادر از [دل] برادر برود، داماد از خسر (=پدرزن) جدا خواسته باشد و مادر از دختر جدا و جداگامه (=جا خواست و نیاز متفاوت) باشند».

«ای سپیتمان زرتشت! اندر آن سده دهم که هزاره تو به پایان رسد، همه مردم آزیروست [و] ناراست دین باشند».

«و چشم از ایشان از خواسته پر نباشد، خواسته جهان گرد کنند و در زیر زمین نهان کنند و به سبب گناه‌کاری، لواط و دشتان مرزی (=نزدیکی در حالت ناپاکی زنانه) بسیار کنند و بسیار شهوت زشت ورزند».

(زند بهمن یسن، ۱۳/۴، ۴۱، ۶۲)

«پس چنان در آن هنگام شگفت [و سخت] همه مردم فریفتار باشند و بدی کنند که بر دهان [و زبان] با یکدیگر مهر ورزند و در دل کین دارند و بدخواه یکدیگر باشند و آزر هومت [و اندیشه نیک] ورزیداری و مهر [ورزیدن] از جهان بر بشود [و برود] و مهر دروجی در گیتی بسیار شود و دوستی روان [و عشق به رستگاری آن] از جهان بشود [و برود]. و پدران از فرزندان مهر ندارد و فرزند خویش را بر

جدایی [از خود و دور از زن پادشایی خود] پدید آورد و [یا آن] که بر [رسم] جُد دینی [فرزند] پدید آید؛ و پس زر و سیم، کم اصلان [و نااصلان] بس دارند و مردم مهتر و بهتر، دوستی با ایشان کنند».

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۰۶)

همه چیز بازگفته شده و نه تنها شیرازه امور فردی و اجتماعی از هم گسیخته است بلکه نظام طبیعت نیز جریان طبیعی و همیشگی خود را از دست داده است. ظهور ابرهای بی باران در آسمان، وزش بادهای بی موقع سرد و گرم و ایجاد فصول نامنظم سال همراه با گرما و سرماهای سخت و طاقت فرسا، خشک شدن چشمه ها و بی بر شدن دانه ها و غله ها از آن جمله اند که پیش از این بدانها اشاره شد.

انسانها نیز همانند گیاهان کمتر زاد و ولد کنند و این تغییرات به چارپایان نیز راه یافته است، به طوری که چهارپایان اهلی چون گاو و گوسفند و اسب کمتر می زاینند و شیر آنها کم چربی و موی آنان کمتر و پوستشان تُنکتر است و اسب کارزاری زور و نیروی کمتری دارد:

«و تخم، بر ندهد و بر دانه ها در ده، هشت بکاهد [و] دو بیفزاید و آن که بیفزاید سپید نباشد. و خوردنی و دار و درخت بکاهد، اگر یکصد بگیرد، نود بکاهد [و] ده بیفزاید، آن را که بیفزاید، طعم و مزه نباشد.

مردم کمتر زاینند و هنر و نیروی ایشان کم [باشد] و فریفتار و بد دادتر (=ستمگتر) باشند و سپاس و آزرمان و نمک ندارند، ایشان در نود [سالگی] نیز محبت ندارند».

(زند بهمن یسن، ۱۸۲۰/۴)

«و ستور و گاو و گوسفند کمتر زاینند و بد هنرتر زاینند و بار کمتر گیرند و موی [آنان] کمتر و پوست [آنان] تُنکتر باشد و شیر [شان] نیفزاید و چربی کم دارد. و گاو ورزا را نیرو کم و اسب اروند (=تندرو) را هنر کم [باشد] و به تاخت کم برَد».

(زند بهمن یسن، ۴۷-۴۸/۴)

«و ستوران و گاوان کمتر زاید؛ شیر ایشان کمتر شود و نیز اگر زاید، [شیر آنان] چربی کمتر داشته باشد؛ و گاو ورزای نیرومند که زاید و اسب کارزاری بار کمتر کشد. و مردمان گمانور [و بدگمان] شوند».

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۱۰-۳۰۹)

کسی حرمت نان و نمک نگه ندارد و مردم نسبت به یکدیگر مهر و محبت کمتر دارند:

«و مردم را که در آن زمان زاید، زور و نیرو کمتر باشد و بدگمانتر و فریفتارتر بس شوند، که مهر روان [و دلبستگی به رستگاری روان] کمتر دارند و آزر [و حرمت] نان و نمک ندارند. پس چون مردم بتر و بداندیش و بدکیش اهل موغ^{۲۸} [باشند]، آن [مردم] را دوست خویش شمارند.»

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۰۷)

در آن زمان کشتن مرغی و انسانی نیک، برابر شود. کار نیک و کرفه (=ثواب) از دست مردمان کمتر رود. خردان به بزرگی و پادشاهی رسند و بزرگان به بندگی و بینوایی:

«در آن زمانه بد، مرغی بیش از مردم آزاده دین بردار آزر دارد. و مزد ایشان در برابر کار کم است و کار و کرفه از دست ایشان کم رود و انواع جداکیشان برای ایشان خواستار بدی باشند.»

«آزادگان و بزرگان و مخ مردان به شکوهی (=بینوایی) و بندگی رسند. و [مردمان] تندخو و خرد به بزرگی و فرمانروایی رسند. و خردان آواره به پیشگامی و راینداری (=حکومت و اداره کشور) رسند.»

(زند بهمن یسن، ۲۱/۴ و ۳۶)

«...و مردم خرده [و پست] به بزرگی رسند و بنده، آزاد [و] آزاد بنده شوند...»

«آزادگان و بزرگان به درویشی رسند و بندگان [و] مردم خرده [و پست و ناداشت] به بزرگی و پادشاهی رسند.»

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۰۵ و ۳۰۸)

«این که مردم بتر و بدکار و دژآگاه و بیدادتر در جهان، تواناتر [و مقتدرتر] بشود و فرمانروای گیتی باشد.»

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۴۷)

دفن مردگان در همه جا رایج شده و انجام آیین‌ها و آداب و رسوم دینی (هم‌چون کستی بستن، برش‌نوم و غیره) به دست فراموشی سپرده شده، احکام دین واژگونه گردد و به‌دینان آرزوی مرگ کنند:

«و [در] همه جهان دفن مرده و پوشانیدن مرده (=کفن کردن) رایج باشد. و دفن کردن و شستن و سوختن و به آب و آتش بردن مرده و خوردن مرده را به داد دارند و [از آن] نپرهیزند».

«و دین‌دارانی که کستی (=کمر بند ویژه دین زرتشتی)^{۳۶} به کمر دارند پادیابی (=تطهیر) داشتن نتوانند. زیرا در آن پست‌ترین زمان، مردار و نجاست آن‌گونه بسیار باشد که [هرگاه] مرد گام بر گام نهد، بر مردار رود، یا اگر [خود را] به برش‌نوم شوید [چون] پای از مغ بیرون نهد،^{۳۷} بر مردار رود. یا اگر در نساکده (=جای مرده) بدون فراز گستردن برسم،^{۳۸} درون^{۳۹} یزند جایز باشد».

(زند بهمن یسن، ۲۳-۲۴/۴ و ۲۷-۳۰)

«ای زرتشت سپیتمان! در آن زمان شگفت مردمی که کستی بر میان (=کمر) دارند [به سبب] بدخواهی و فرمانروایی بد و داوری دروغ بسیار که بر ایشان آمده است، زندگی ایشان را بایسته نیست [و] مرگ را به آرزو خواهند».

(زند بهمن یسن، ۴۹/۴)

در آن دنیای وانفسا دین و دینداری و روحانیون مذهبی که نگهدارندگان قوانین دینی محسوب می‌شوند و داعیه‌دار صیانت از آداب و رسوم و آیین‌های مذهبی هستند آنچنان به فساد و تباهی کشانیده می‌شوند که دین‌داران و روحانیون در میان خلق، گناه‌کارترین مردم‌اند به طوری که از پنج گناه، سه گناه را ایشان مرتکب می‌شوند. آنان بدون هیچ دغدغه‌ای از انجام وظایف دینی خویش سرباز زنند و بیمی از دوزخ ندارند. در حق هم بدگویی کنند و یکدیگر را به سخره گیرند و به همین دلیل مردم نیز به قول و فعل‌شان بی‌اعتمادند و گفتار و فتوای دروغ‌زنان و افسوس‌گران را به جای ایشان ارج می‌نهند:

«و گفتار دین‌برداران، مهر و فتوای داور راست (=قاضی عادل)، گفتار راستان و پرهیزگاران تحریک‌شمرده شود. گفتار خردان، بدگویان، واژگونگان (=نابکاران) و افسوس‌گران (=دلک‌ها) و داوری‌های دروغ را راست و باور دارند و بدان سوگند دروغ‌خورند و بدان گواهی دروغ دهند و دروغ و ناراست درباره من، اورمزد، گویند».

ایشان که به هیربندی و هاوشتی (=آموزگاری و شاگردی) نامورند، بد یکدیگر خواهند و آهو (=عیب) گویند و آهو بینند. اهریمن و دیوان بر ایشان بیشتر پتیاره برده است. و از گناهی که مردمان کنند، سه گناه از پنج گناه هیربدان و هاوشتان

کنند و دشمن نیکان باشند یعنی که دربارهٔ یکدیگر بد و عیب گویند و یزش که پذیرند، نکنند (عبادتی که انجام دادن آن را بپذیرند، انجام ندهند) [و] از دوزخ بیم ندارند».

(زند بهمن یسن، ۴/۳۰-۳۷)

«...این که مردِ دُرْآگاه بر دستوران [و پیشوایان] دین - که با آگاهی از دین، اوستا و زند بدانند - افسوس‌گری [و تمسخر] و ریشخند بیش کند؛ که [این افسوس‌گری] بر راه [و از روی] گناه‌کاری [باشد]».

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۴۸)

«و فتوا گفتن دین‌داران و رَدان را بشکنند [و آن را نپذیرند] و گفتارِ دروغ‌زنان و افسوس‌گران (=تمسخرکنندگان و خوارشمرندگان) [دین را] به رَدی دارند [و از آن پیروی کنند] و دروغ‌گویی پیش دارند [و آن را رجحان نهند]؛ و سوگند دروغ بس خورند و من، که اورمزد، به زور - [یعنی] که دروغ - بر [نام] من بس [سوگند] گویند، و کسی اگر هیربد شد و یشتِ ایزدان کنند، [دیگران] نتوانند دید [یا] که اگر [کسی هیربد شد، بر او] افسوس‌گری کنند. و هیربدان برای یکدیگر بد خواهند [و بدخواهی کنند] و کار اهل‌موغی دیوان (=بدعت‌های ناروا و اهریمنی) را بیشتر کنند [و مقدم دارند و رجحان نهند]؛ پس [آن‌که] سه گناه هیربدان و هاوشتان است، [آن را] بسی پیش دارند [و پیش گیرند] که چنین [است]: دشمنی با نیکان؛ و [به] بیداد [و نادرست] یزشن را کنند؛ و بیم از دوزخ نبرند [و ندارند]».

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۰۸-۳۰۹)

در آن هنگامه از هر هزار یا ده هزار تن، تنها یک نفر به دین گرود و آن یک نیز بدان عمل نکند. در نتیجه دین به طور کلی نزار و ناتوان شود و فساد، تباهی، روسپی‌گری، غلامبارگی، دروغ و مرگ همه جهان را فرامی‌گیرد:

«و فروتنی و رامش و دوستی از همهٔ آفرینش اورمزد و از این جهان بشود [و برود] و از آن، دین بهی نزار و بی‌توان شود و بر آن تباهی رسد».

(م.ا.و. ۲۹، ص ۳۰۵)

«یا که در آن پست‌ترین زمان، یزش کردن با دو مرد جایز باشد، تا که این دین به نیستی و نزاری نرسد، در یکصد، در یک هزار، در ده هزار یکی باشد که به این

دین گرود. آن که گرود، نیز از آن کار نگیرد (=بر طبق آن عمل نکند). آتش بهرام به نیستی و نزاری رسد از یک هزار [آتش] یکی را نگهدارند، آن [یکی] را نیز، چنان که باید، هیزم و بوی ندهند. یا اگر مردی یشت کرده باشد، و نیرنگستان^{۳۳} نداند به نیک اندیشی [آتش] بیفروزد، جایز باشد».

(زند بهمن یسن، ۳۱-۳۲/۴)

«ای زرتشت! دیگر تو را گویم که مردم دیندار و اشو که در آن زمان بتر [در حیات] باشند، کار کرفه^{۳۴} را کمتر توانند کردن و کار ایزدی [و خیر] بر دست ایشان کمتر رود [و انجام گیرد]؛ زیرا که جدکیش و دشمن دین بسیار و فریفتار باشد؛ از این روی، مردم دین دوست را رنج و سختی و بدی رسد و همه جهان، بدخواه ایشان باشد».

پس آن گاه، مردم در [کار] نساخوران و نساسوزان و نساپوشان^{۳۵} بسی باشد و [نسا را به] آتش برند [و این کار را] منطبق بر داد [و قانون دینی] دارند [و شمارند] و بر بدی و ابارونی^{۳۶} (=نادرستی و ناراستی و گناه)، [به] راه دوزخ شوند. و مردم دینی که کشتی [بر میان] بندد و یزشن ایزدان کنند [نیز آن نیایش را] به پادیابی [و پاکیزگی] ندارند [و به پاکی برگزار نمی کنند]؛ و در آن هنگام که مردم گیتی، از صدهزار و بیور هزار، یکی به راه دین رود، [نیز] پس آن [یکی] هم کار دین را کمتر کرده، بی توانی آتش بهرام را خواهد [و روادارد]. و مردان [و] زنان آزادگان و نیک کرداران کرفه کمتر کنند و گشاده کشتی^{۳۷} [و بی سدره و کشتی راه] روند [و باشند]. و آزادگان، دیگر گوهران [و بیگانگان و بدنژادان] را دخت (=دختر دیگر گوهران را)، خود به روایی [و با میل و رغبت] به زنی کنند تا [آن] که مردم دینی را، بر پایه [و اساس] جد دینی، فرزند به چه کاری (=فحشا) زاده شود و به ایشان [نیز] مردم دینی، دخت خویش به زنی دهند...».

(م.ا.و. ۲۹، ص. ۳۰۸-۳۰۷)

«پس همه خواسته گیتی را در زیر زمین نهان کنند و در آن زمان، کار روسپی و چه مرزی^{۳۸} و غلامبارگی و همخوابگی با زنان حائض در جهان بسی آشکارا [و نمایان و رایج] شوند و سیج^{۳۹} نهان و مرگ و وبا و نیاز در جهان بیشتر شود و تباهی و کام اهل موغ دیوان و دروجان چیره تر شود [و غالب آید]».

(م.ا.و. ۲۹، ص. ۳۱۱)

جهان و اوضاع آن پس از ظهور منجیان

همان‌طور که در ابتدای این گفتار اشاره شد، سه موعود زرتشتی یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس که سه فرزند زرتشت محسوب می‌شوند، هر یک در سر هزاره‌ای ظهور می‌کنند تا سامان‌بخش اوضاع نابسامان جهان و مردمان باشند. در روایات و متون زرتشتی در چگونگی پیدایش و تولد هر یک از این سه تن و ویژگی آنها و نیز اوضاع جهان در زمانه‌ای که ظهور می‌کنند مطالب نسبتاً مفصلی ذکر گردیده که در اینجا خلاصه‌ای از تلفیق این روایات براساس سه کتاب بندهش، دین‌کرد و روایات پهلوی^{۴۰} نقل می‌گردد:

بنابر روایات زرتشت سه بار با زن خود «هَوُو» hvōv نزدیکی کرد و نطفه او به زمین رفت. ایزد نریوسنگ روشنی و زور آن نطفه را گرفت و برای نگهداری به ایزد ناهید سپرد تا به هنگام آن در آخرین هزاره از عمر جهان (هزاره دوازدهم) به ترتیب سه دوشیزه از این نطفه‌ها بارور شوند و سه موعود زرتشتی به پیدایی رسند. برای پاسبانی از این نطفه‌ها ۹۹۹۹۹ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسان گماشته شده‌اند.^{۴۱} جای نگهداری این نطفه‌ها دریاچه کیانسیه (=هامون) است و گویند مانند سه چراغ در بُن این دریاچه می‌درخشند.^{۴۲}

گاه هوشیدر

سی سال^{۴۳} به پایان سده دهم از هزاره چهارم یعنی هزاره زرتشت، دوشیزه‌ای پانزده ساله موسوم به «نامیگ پد» (نامی پد) در آب دریاچه می‌رود و می‌نشیند و از آن می‌خورد. نطفه زرتشت او را بارور کرده و از آن هوشیدر به وجود می‌آید و این همان نطفه‌ای است که مرتبه سوم قبل از آخرین بار زرتشت در هَوُو^{۴۴} نهاده بود. آن دوشیزه نه قبل از پانزده سالگی و نه پس از آن با هیچ مردی هم‌بستر نمی‌شود تا هوشیدر متولد شود:

آن‌گاه سی زمستان [از] آن دهمین سده سپری نشده - یعنی سی زمستان باقی مانده - دوشیزه‌ای که [نامش] «نامی پد» است، یعنی مادر آن هوشیدر نامی - از دوده ایست و استر،^{۴۵} پسر زردشت - به آن آب رود و اندر آن آب نشیند و [از آن] خورد و آن نطفه ایشان به بالا تابد [همان نطفه‌ای که] زردشت سدیگر بار از پایان (=سوم از آخر) به بن «هَوُو» فراز هشت و آن پسر در آن داده شد که او را نام بالنده پرهیزگاری^{۴۶} است اگرچه آن کنیز (دوشیزه) پانزده ساله است نه پیش از آن با مردان خوابید و نه پس از آن تا [آن] هنگام که آبستن بود (=شد) تا آن که او (هوشیدر) بزاد.

(دین‌کرد هفتم مدن، ص ۶۶۶؛ سنجانا، ج ۷، ف ۷ بند ۵۶) ۴۷

در آن هنگام کشور گرفتار نابسامانی و آشوب است. با زادن هوشیدر، مردی سیاه درفش در خراسان پیدا می‌شود^{۴۸} و پدشخواریان را بیرون رانده و کشور ایران را به پریشانی و بی‌سامانی می‌کشد و چندسالی پادشاهی بد کند. پس از او هیون و ترک به ایران تاخته و چندسالی با ویرانی و تباهی حکومت می‌کنند تا این که مردی از سوی کابلستان یا هندوستان که او را «کی بهرام خوانند» برمی‌خیزد و زمام امور را در دست می‌گیرد.

پس از بهرام ورجاوند، و به قولی یک سال پیش از او، پشیوتن گشتاسپان از کنگدژ قیام می‌کند و دین مزدیسنان را روا کند. در این هنگام هوشیدر به سی‌سالگی می‌رسد و با آغاز هزاره وی خورشید به مدت ده شبانه‌روز در اوج آسمان در همان جایی که در ابتدای خلقت آفریده شده بود، می‌ایستد. بدین ترتیب مؤمنان می‌دانند که هزاره زرتشت به پایان رسیده و بر ناباوران و همگان روشن می‌گردد که پدیده‌ای شگفت و خارق‌العاده به وقوع پیوسته است.^{۴۹}

در همین زمان هوشیدر (در روز ششم ماه فروردین در هندوستان یا چین) با اورمزد و امشاسپندان به گفتگو (=همپرسی) می‌نشیند و فردای آن روز، روزی روشن و بارانی است:^{۵۰}

«ماه فروردین، روز خرداد (=روز ششم فروردین) هوشیدر زرتشتیان به دیدار و هم‌پرسی هرمزد خدای رسد و دین مزدیسنان از هرمزد به یک‌باره به آموزد و ورم (=حفظ) بکند و خورشید را به میان آسمان بر نیمروز، ده شبانروز بازگیرد و مردمان را به دین مزدیسنان بی‌گمان بکند و هزاره هوشیدران بن بود و آن زرتشتان (=هزاره زرتشتان) به سر بُود».

(ماه فروردین روز خرداد، بند ۳۰)

پس از این دیدار، هوشیدر به انجام رساننده همان وظایفی است که پیش از او به پدرش زرتشت محول شده بود.^{۵۱} وی پاک‌سازی دین را براساس هادمانسری^{۵۲} به عهده می‌گیرد.^{۵۳} آفرینش هرمزد را می‌گستراند و جهان را از زشتی‌ها پاک کرده و بدفعلان و بدتخمگان را نابود می‌سازد. در هزاره او آشتی و مهرورزی به جای دشمنی و کین رواگردد و خشکی و تنگی از جهان بکاهد. مردمان در پرتو مهر او در کمال ایمنی و آسایش زندگی می‌کنند، بدی کاهش یافته و کارهای نیک می‌افزاید. در ایران زمین به جای دروندی (=شرک) دگر بار نور دین فروزان می‌شود.^{۵۴}

در دوران هوشیدر وقایع شگفت‌انگیزی رخ می‌دهد که عمده آنها عبارت است از: ایستادن خورشید و ایزدمهر به مدت ده شبانروز در اوج آسمان؛ به مدت سه سال گیاهانی که به کار نیابند خشک نمی‌شوند و یا به روایت دین‌کرد برای گیاهان سه سال همیشه بهار خواهد بود.^{۵۵} سیصدسال پس از آغاز هزاره، انواع درندگان و جانوران وحشی به هلاکت می‌رسند و گرگ

سردگان (=انواع گرگ) نابود می‌شوند:

«چون تیرست سال از روزگار اوشیدر بگذرد، همه دَد و دام هلاک و نیست شوند».

(صد در بندهش، در سی و پنجم ب ۱۶)

«گرگ سرده در ایام او (=هوشیدر) نیست».

(جاماسب‌نامه فارسی، ص ۸۹)

انواع گرگ‌ها در یک جا گرد آیند و از اجتماع آنها گرگی واحد پدید آید به درازای چهارصد و سی و سه گام و پهنای چهارصد و پانزده گام. مردم به دستور هوشیدر ابتدا می‌خواهند این جانور را با یزش (=دعا) نابود سازند، اما با دعا‌های دینی از عهده او بر نمی‌آیند. سرانجام سپاهی می‌آریند و با اشتر، کارد، گرز، شمشیر، نیزه، تیر و سلاح‌های دیگر آن دروج (=دیو) را از پای درمی‌آورند. زهر این حیوان تا یک فرسنگ پیرامون زمین و گیاهان موجود را می‌سوزاند. از آن دیو، جهی بدکاره‌ای به پیک ابر یا مگس سیاه بیرون می‌جهد و برای انجام کارها به پیش مار می‌رود و در مار جایگزین می‌شود و بدین سبب ستمگری و آزارش کاهش می‌یابد. به عبارتی از این پس چند نوع از ماران دین مزدیسنا را می‌ستایند.^{۵۶}

افراط و تفریط دیوآفریده ضعیف و نزار می‌شود و پیمان (=اعتدال) نیرومند می‌گردد. وی مَزَنها^{۵۷} را که از نژاد دیوان‌اند سرکوب می‌کند:

«شگفتی [زمان] هوشیدر... نزارشدن افراط و تفریط و زورمند شدن پیمان... و نابودکردن مزن‌هاست».

(دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۸، بند ۱، دین‌کرد مدن، ص ۶۶۸)

یکی از رویدادهای شگفت‌انگیز هزاره هوشیدر رسیدن دیو ملکوس خطرناک، جادوگر چهار یا هفت‌ساله است. او که از تخمه «تور برادرش»^{۵۸} قاتل زرتشت است در سده چهارم یا پنجم و یا بنابه روایتی در پایان هزاره هوشیدر ظهور می‌کند و به جادویی سرما و باران ایجاد می‌کند. روحانیان و دین‌داران به هنگام فرارسیدن زمان باران، به مردم توصیه می‌کنند که آذوقه و مایحتاج خویش را انبار کنند. اما برخلاف پیش‌بینی و انتظار، آن سال بارانی نمی‌بارد و سال دوم و سوم نیز بدینسان سپری می‌شود. سال چهارم ناباوران سست ایمان گفته دین‌داران را گزافه و بی‌اساس دانسته و می‌گویند: امسال (=سال چهارم) نیز هم‌چون سال‌های گذشته بارانی نخواهد بارید و توشه‌ای که ذخیره کرده‌ایم به مدت ده سال کافی است. آن سال نکارند

و آذوقه‌ای ذخیره نسازند. اما در آن سال باران بیارد. سال اول سه بار در تابستان و سه بار در زمستان باران بازایستد و سال دوم دوبار در زمستان و دوبار در تابستان و سال سوم یک بار در زمستان و یک بار در تابستان. سال چهارم در ماه خرداد، روز «دی به مهر» برف شروع می‌شود و تا ماه دی، روز «دی به مهر» بازمی‌ایستد. در اثر این آفات چهارساله، بیشتر مردم و گوسفندان (=چهارپایان اهلی) می‌میرند و گوسفند چنان کمیاب می‌شود که اگر کسی جای پای گوسفندی را ببیند شگفت‌زده می‌شود. سرانجام این دیو در زمستان چهارم به نفرین مزدیستان (به روایت دین کرد به وسیله «دهمان آفرین») به هلاکت می‌رسد. آن‌گاه مردمان و چارپایان از وِژ جمع‌کرد^{۵۹} بیرون می‌آیند و در جاهای مختلف اقامت می‌کنند و نسلشان فزونی می‌یابد. این نسل از نظر بدن و جثه بزرگتر و شایسته‌تر و نیکوکارترند، زیرا که آن دروج (=دیو) نیرومند نمی‌تواند آنان را در کارزار بکشد. گوسفندان نیز از نظر جسمی بهتر و شایسته‌ترند و شیر فراوانی می‌دهند. این فراوانی شیر سبب افزایش مردمان می‌شود.

دَد کوهی و دشتی ایمن می‌شوند و چنین می‌پندارند که آدمیان آنان را به سان فرزند خویش می‌شمارند و بدین سبب به آنان روی می‌آورند. ایزد اردیبهشت، نگهبان چارپایان، بر مردم بانگ می‌زند که: «گوسفندان را چونان گذشته مکشید زیرا نژادشان رو به کاهش است. دَد کوهی و دشتی چون به سن پیری و ناتوانی رسند، نزد آدمیان آیند و به رغبت تن به کشتن دهند تا از شر مار گزنده (و یا مار خزنده) و طعمه او شدن، در امان باشند»^{۶۰}.

پس از گذشتن سده پنجم از این هزاره دوسوم مردم جهان پرهیزگار و پارسای‌اند و یک سوم گنهکار و بدکاراند:

«این را نیز گوید که هنگامی که پنج سده بگذرد... دوسوم ایرانشهر پرهیزگارند و یک سوم دروند و هم آیدون (=همچنین) توران [و] آن پیرامون ایران».

(دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۸، بند ۱۳)

بنابر روایات دوران هوشیدر در زمین یکصد و پنجاه سال طول می‌کشد و در این مدت و دیگر هزاره‌ها بلاهای جانکاهی چون قحط و نیاز گران، برف سیاه و تگرگ سرخ^{۶۱} و نیز چندین بار جنگ و خونریزی روی می‌دهد:

«اوشیدر بامی صد و پنجاه سال بماند و هزاره او پانصد سال^{۶۲} باشد».

(جاماسب‌نامه فارسی، ص ۸۹)

گاه هوشیدرماه

سی سال مانده به پایان هزاره هوشیدر، دوشیزه‌ای به نام «وهپد» که نسبش به زرتشت می‌رسد، در آب دریاچه کیانسه رفته، می‌نشیند و می‌خورد و نطفه زرتشت در بدن وی جای می‌گیرد و از آن هوشیدرماه متولد می‌شود:

«آن‌گاه سی زمستان از آن دهمین سده سپری نشده کنیز [ی] که [نام او] وهپد است، به آب می‌رود، که او [مادر] هوشیدرماه است - و از دوده «ایستواستر»، پسر زردشت... آن‌گاه اندر آن آب نشیند [و از آن] بخورد و آن نطفه به بالا رود که زردشت پرهیزگار پیش از آخرین بار در بن «هوو» هشت و آن پسر از آن آفریده شود که او را نام «بالنده نیایش»^{۶۳} است، - زیرا که رادی را می‌افزاید - اگرچه آن کنیز پانزده ساله است نه پیش از آن با مردان خوابیده است و نه پس از آن که آبستن بود تا آن که آن [فرزند] بزاد».

(دین‌کرد مدن، ص ۶۷۲، دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۸، بند ۲۰-۱۸)

هوشیدرماه نیز همچون هوشیدر، در سن سی سالگی به دیدار هرمزد و امشاسپندان نایل می‌شود و به نشانه این دیدار خورشید به مدت بیست شبانه‌روز در اوج آسمان توقف می‌کند.^{۶۴} با وقوع این حادثه مؤمنان متوجه می‌شوند که هزاره هوشیدر به پایان رسیده و ناباوران نیز شاهد تغییراتی در آسمان می‌شوند. فردای آن روز روشن و بارانی است (دین‌کرد مدن، ص ۶۷۱).

اتفاقات عمده زمان هوشیدرماه عبارتند از: خورشید به مدت بیست شبانه‌روز در میان آسمان می‌ایستد. شش سال گیاهانی که به کار نیایند، خشک نمی‌گردند،^{۶۵} یا به روایت بندهش شش سال به گیاهان سرسبزی داده می‌شود.^{۶۶} شیر گوسفندان و چهارپایان اهلی به حداکثر افزایش می‌رسد به طوری که شیر یک گاو برای هزار نفر کافی است (دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۹، بند ۱). دیو گرسنگی و تشنگی نزار می‌گردند به گونه‌ای که مردم به یک وعده غذا به مدت سه شبانه‌روز سیر می‌شوند:

«شگفتی هوشیدرماه... نزاری [دیو] گرسنگی و تشنگی است، چنان که گوید که از یک غذا سه شبانه‌روز سیر باشند».

(دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۹، بند ۱)

پیری و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کاستی می‌پذیرد و آشتی، دوستی، رادی و رامش افزایش می‌یابد:

«... کمی پیری و افزونی زندگی، رشد آزادگی و آشتی بهترین رادی و رامش».

(دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۹، بند ۲ و ۳)

در آن دوران به روایت صد در بندهش، همه کیش‌ها و آیین‌ها جز کیش مزدیسنی باطل می‌شود و همه مردم به پیغامبری زرتشت و رسالت موعودهایش ایمان می‌آورند:

«...و همه مردم دین به مزدیسنان دارند به پیغامبری زردشت اسفنتمان انوشروان باد را، اوشیدر، اوشیدرماه اقرار آورند. دین به مزدیسنان بستایند و بپذیرند و کیش‌های دیگر همه باطل شود و خشم و کین و آز و نیاز و شهوت کم شوند، مردم اندر راحتی و آسانی باشند».

(صد در بندهش، در سی و پنجم، ب ۳۸)

چون ده سال از هزاره آخر بگذرد مزدیسنان احتیاج کمتری به خوراک و پوشاک دارند و دوستی‌شان به گوسفندان کامل‌تر می‌شود. در هزاره آخرین کسی نمی‌میرد مگر این که او را با اسلحه بکشند و یا از پیری بمیرد.^{۶۷} پنجاه و سه سال به پایان این هزاره مانده شیرینی و چربی در شیر و گیاه چنان کامل می‌گردد که مردم به علت بی‌نیازی از گوشت، گوشت‌خواری را رها می‌کنند و خوراک آنان شیر و گیاه باشد. سه سال مانده به پایان هزاره، شیرخواری را نیز رها کنند و آشامیدن و خوراکشان از گیاه است:

«هنگامی که از آن هزاره (=هزاره هوشیدرماه) پنجاه و سه سال مانده، شیرینی و چربی [که] اندر شیر و گیاه است ایدون کامل شود که به سبب بی‌نیازی از گوشت، مردم گوشت خوردن را رها کنند و خورش ایشان شیر و گیاه بود. هنگامی که سه سال مانده است، شیر خوردن را نیز رها کنند و آشامیدنی و خوردنی ایشان آب و گیاه بود».

(دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۹، بند ۸ و ۹)

در این هزاره انواع مار به یک جای گرد آیند و به هم آمیزند و ماری به پهنای ۸۳۳ گام و به درازای ۱۶۵۶ گام به وجود آید. مزدیسنان به دستور هوشیدرماه سپاه آریند و به کارزار آن مار روند و یزش (=اجرای مراسم دینی و دعا) کنند تا آن دیو را نابود کنند.^{۶۸} بر اثر یزش بهدینان دیو گداخته شود و زهری که از او بیرون می‌آید تا یک فرسنگ زمین و گیاهان را می‌سوزاند. پس جهی (=زن بدکاره) سیاه، به شکل مگس یا ابر از دیو بیرون می‌آید و در دروجی که از تخمه و نژاد دو پایان (=آدمیان) است درمی‌آمیزد و بدین سبب آزارش کمتر می‌شود.^{۶۹}

ضحاک که در کوه دماوند به بند کشیده شده است، در اواخر دوران هوشیدرماه از بند

فریدون رها می‌شود و فرمانروایی خود را بر دیوان و مردمان از سر می‌گیرد و دستور می‌دهد که هر که آب و آتش و گیاه را نرنجاند به نزد او آورند تا او را بچود. پس آب و آتش و گیاه از بدی مردم، پیش هرمزد گله کنند و گویند که فریدون را برخیزان تا ضحاک را بزند، در غیر این صورت در زمین نمی‌مانیم. هرمزد به همراه امشاسپندان به سوی روان فریدون رود و او را گوید که: «برخیز و ضحاک را بکش!» روان فریدون گوید که: «من نمی‌توانم، نزد گرشاسپ روید».^{۷۰} اورمزد همراه امشاسپندان پیش روان گرشاسپ رود تا او را برخیزاند، هرمزد به سروش و نریوسنگ ایزد فرمان دهد که: «تن گرشاسپ را بجنبانید تا برخیزد»، سه بار بانگ کنند و برنخیزد اما چهارم بار برخیزد و به جنگ ضحاک رود و گرز پیروزگر به سرش کوبد و او را بکشد و این پیروزی در روز ششم ماه فروردین باشد:

«ماه فروردین، روز خرداد سام نریمانان آزدهاک را به کشد و خود به هفت کشور خدایی به نشیند، تا کی خسرو به دیدار آید».

(ماه فروردین روز خرداد، ص ۶۹، بند ۳۱)

ضحاک در این مدت آن قدر باقی می‌ماند که یک چهارم یا یک سوم گوسفندان (= چهارپایان اهلی کوچک) را بخورد^{۷۱} و آب و آتش را نابود کند؛ اما با مرگ او بار دیگر آشوب و پریشانی و ظلم و ستم از جهان و به‌ویژه ایرانشهر رخت بریندند.^{۷۲}

گاه سوشیانس

سی سال مانده به پایان دهمین سده از هزاره هوشیدرماه، دوشیزه‌ای پانزده ساله به نام «گواگ‌پد» که از نسل زرتشت است به دریاچه کیانسه می‌رود و در آب می‌نشیند و از آن می‌خورد. این دوشیزه که هرگز با مردی هم‌بستر نشده است، از نطفه زرتشت بارور شده و سوشیانس از او متولد می‌گردد. وی آخرین نجات‌بخشی است که به زمین می‌آید تا جهان را از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها، پاک کند.^{۷۳} سوشیانس همانند خورشید نورانی است که فره کیانی با اوست. با ظهور او دین مزدیسنی کمال می‌پذیرد و استوار می‌ماند. با ششم چشم به هر طرف می‌نگرد و چاره درد ناشی از دروج را می‌یابد. دوران او فقط پنجاه و هفت سال است. سوشیانس نیز هم‌چون دو موعود دیگر، در سی سالگی به دیدار هرمزد و امشاسپندان می‌شتابد و با آنان گفتگو می‌کند. به نشانه این دیدار، خورشید به مدت سی شبانه‌روز در میانه آسمان می‌ایستد، درست به همان گونه که در آغاز آفرینش بود، و مردمان می‌فهمند که بار دیگر با حادثه شگفت‌انگیزی روبرو خواهند شد:

«چون سی ساله شود، به همپرسه (=دیدار) اورمزد افزونی رسد و سی شبانه‌روز خورشید در میان آسمان بایستد، فرونشود و مردمان بدانند که دیگر باره شگفتی پدیدار خواهد آمدن».

(صد در بندهش، در ۳۵، ب ۲۵-۲۲)

به هنگام بازگشت از این گفتگو، کی خسرو سوار بر «وای درنگ خدای»^{۷۴} به استقبال سوشیانس می‌آید و کارها و افتخارات خویش را از قبیل برافکندن بتکده کنار چیچست و کشتن افراسیاب تورانی برای وی بازگو می‌کند. سوشیانس او را ستوده و از او می‌خواهد دین را بستاید. کی خسرو دین را ستایش می‌کند. در طول مدت پنجاه و هفت سال (دوران سوشیانس) کی خسرو فرمانروای هفت کشور و سوشیانس موبدان موبد است:

«پنجاه و هفت سال کی خسرو هفت کشور [را] خدایی بُود و سوشیانس موبدان موبد بُود».

(ماه فروردین روز خرداد، ص ۶۹، ب ۳۲)

سوشیانس برگزیده‌ای همانند زرتشت است و هر آن چه با زرتشت آغاز شده، مأمور به انجام رسانیدن آن است. در طول هزاره‌ی وی کلیه کارها بر مبنای گاهان جریان می‌یابد.^{۷۵} او سودمند است و تن کردار، یعنی همه‌ی جهان مادی را سود می‌بخشد و همه‌ی مردمان تن‌دار و جاندار را بی‌رنجی:

«...ایدون سودمند که همه‌ی جهان مادی را سود دهد و ایدون تن‌کردار که همه‌ی مردمان تن‌دار و جاندار را بی‌رنجی بخشد».

(دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۹، بند ۱۷)

بنا به روایات در زمان سوشیانس، سال ۳۶۵ روز کامل است و کیسه ندارد:

«در روزگار سوشیوس «ل» روز (=۳۰روز) خورشید در میان آسمان ایستد و این دفعه خورشید به جایگاه خویش شود و بعد از آن سال ۳۶۵روز راست شود و آفتاب از سر حمل تا سر حمل رسد چنان که اکنون چهار یک شبان روز بازپس افتد، آن زمان نباشد، کیسه نکند».

(جاماسب‌نامه فارسی، ص ۸۹)

در زمان اوست که طوس به نزد گرشاسب می‌رود و او را می‌گوید به گاهانی یشت کن و گرز بیفکن چه اگر چنین نکنی تو را بکشم. گرشاسب از بیم تیر طوس گرز خود را بر زمین

افکنده و دین را پذیرا می‌شود.^{۷۶}

پس از آن هیچ انسان زنده‌ای نمیرد. همه مردمان دین بهی را برگزینند و با یکدیگر به دوستی و مهربانی رفتار کنند. پیش از برانگیختن مردگان سوشیانس سپاهی برمی‌انگیزد و به کارزار با دیو بدعت (=اهلموخی) می‌رود، یشتی می‌خواند و آن دیو به بالا و پایین زمین می‌دود و سرانجام در سوراخ زمین می‌رود و شهریور امشاسپند، که پاسدار و نگهدارنده فلزات در جهان مادی است، بر این سوراخ فلز گذاخته می‌ریزد و او را محبوس می‌کند و سرانجام این دیو به قعر دوزخ فرومی‌افتد.^{۷۷}

سوشیانس بعد از به کیفر رسانیدن گناهکاران، پنج بار یشت می‌کند و هر بار یک پنجم دیوان را نابود می‌سازد، و بدین ترتیب همه دیوان از میان رفته و تنها دیو از^{۷۸} و اهریمن باقی می‌مانند. ایزد سروش به نابودی دیو از برمی‌خیزد و هرمزد اهریمن را با تمام مظاهر پلیدش، یعنی تاریکی و بدی، از طریق همان سوراخی که در آغاز آفرینش از آنجا آمده بود، از آسمان بیرون می‌کند و برای همیشه از کار می‌افکند به گونه‌ای که دیگر نتواند بازگردد و این پایان کار اوست.^{۷۹}

دوره پنجاه و هفت ساله هزاره سوشیانس، دوره کمال و رشد موجودات اورمزدی است. همه دیوان از نسل دوپایان و چهارپایان نابود می‌شوند، و همه زشتی و دروغ دیو آفریده از میان می‌رود. بیماری، پیری، مرگ، آزار، ظلم، بدعت و همه بدی‌ها از میان می‌رود و مردمان مطیع فرمان‌های دینی هستند و همه در کنار یکدیگر به خوشی و شادمانی زیست می‌کنند. گیاهان همیشه در رویش‌اند و سرسبز و خرم. از پنجاه و هفت سال دوره او، هفده سال خوراک مردم گیاه است، سی سال آب می‌خورند و ده سال پایانی خوراکشان مینوی است:

«و این نیز [گفته شده است] که اندر پنجاه و هفت سال او (دوره سوشیانس)، نابودی دروغ دوپای تخمه است و [نابودی] بیماری، پیری مرگ، درد و همه بدی و ستم و کفر. گیاه همیشه زریون بود و همه آفرینش به شادی باشند، هفده سال خوراک گیاه، سی سال خوراک آب و ده سال خوراک مینوی باشد.»

(دین‌کرد سنجانا، ج ۷، ف ۱۰، بند ۳)

پی‌نوشت‌ها:

۱. مینوی خرد، احمد تفضلی، پرسش ۱، بند ۹۵.
۲. در متون فارسی میانه و روایات پهلوی نام جاودانان و بی‌مرگان با یکدیگر یکسان نیست و در آخرالزمان همه بی‌مرگان با شیوه واحدی زنده نمی‌شوند. در ادبیات مذهبی پهلوی درباره آنها به دفعات سخن رفته، لیکن در منابع درباره اسامی و عدد آنها اختلافات مهمی وجود دارد. کریستن سن به این اختلافات این گونه اشاره می‌کند: «نقش ظهور در دوره آخرالزمان و کوشش در نجات عالم را در تاریخ آیین زرتشتی قدیم و تاریخ داستانی ایرانی به افراد مختلفی نسبت داده‌اند. مفسران این افراد مختلف را از لحاظ تقدس عدد هفت، در یک دسته هفت نفری منحصر کرده و مذکور داشته‌اند، لیکن چون عدد مه‌دیان مذکور در موارد مختلف اوستایی ساسانی از این حد متجاوز بوده، ناگزیر در کیفیت تشکیل دسته‌های هفت نفری میان آنان اختلاف قول افتاد. مؤلف بندهش به عدد هفت توجه نکرده بلکه نخست در بندهای (۴-۵) شش تن را که از شش جای معین هستند، و سپس در بند ۶ سام یعنی کرساسپ را که وظیفه او در دوره آخرالزمان معین و مشخص است، ذکر کرده» (کیانیان، ص ۸۰-۸۱). در بندهش، نسخه هندی، فرگرد ۲۹، بند ۴ به بعد (نسخه ایرانی چاپ انکلساریا، ص ۱۹۷ به بعد) خدیوان جاویدان که در خونیرس به سر می‌برند، بدین قرارند: دسته اول، پشوتن چهارمینوگ در کنگ دز؛ آغریوت گویت شاه در سکوگوستان (بهار؛ سیستان)؛ فرداخشتر خومیگان؛ اشم یخمی هوشت در رودخانه ناوتاک؛ ون یوت بیش در ایران و یج؛ اوزوتت نر Urvatat-nar در ورجمگرد؛ دسته دوم، نرسیه پسر ویوتگهان Vivanghan؛ توس پسر نوذر؛ ویو (گیو) پسر گوترز (گودرز)؛ بیرزد، برانگیزاننده جنگ؛ آشوزد پسر پوروداخشست؛ دسته سوم، سام. در روایت پهلوی (ف ۵۴) بی‌مرگان به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول، گروه بی‌مرگ و بی‌نوشند یعنی هم تن دارند و هم جان و اینان‌اند: ون جُد بیش wan ī jud bēš، گوبدشاه gobadša(h)، پشیوتن pēšyōtan؛ گروه دوم بی‌مرگانی هستند که فقط جان دارند و از این گروه فقط «یوشت فریان» نام برده شده است. گروه سوم بی‌مرگانی هستند که تن دارند اما فاقد جان می‌باشند و اینان توس، گرشاسب و گیو هستند. در دین کرد، کتاب نهم، فرگرد ۱۶، بند ۱۲ (کتاب نهم، فرگرد ۱۵، بند ۱۱، چاپ پشوتن سنجانا) هفت جاویدان خونیرس این گونه ذکر شده: ون یوت بیش (درخت رنج زدا) در ایرانویج؛ گویت (گوبدشاه) در انیران؛ پشیوتن در کنگ دز؛ فرتاخشست خومیگ Fradaxšt ī Xumbīg در آب‌های کاریزها؛ آشوزد Ašawazad پسر پوروتخشست Pōrudaxšt در دشت پیشانسی Pēšanse؛ برزد Barazd (بیرزد) Bairazd که جنگ برمی‌انگیزاند؛ کی خسرو. و اما در دین کرد نهم، فرگرد ۲۳ (کتاب نهم، فرگرد ۲۲ چاپ سنجانا) از این جاودانان نام برده شده: هئوئیشت Haoišt پسر گئورو Gēurva؛ توس؛ کی اپیوه؛ کی خسرو و گرشاسب. در دانستان دینیگ، فرگرد ۹۰، بند ۳-۸ هفت خدیو جاویدان که در خونیرس به سر می‌برند، اینان‌اند: یوشت فریان (به اعتقاد کریستن سن Yošt e Fryan شاید همان هئوئیشت پسر گئورو باشد)؛ اشم یخمای اوشت Ašam ē Yaxmāy-hušt؛ فرتاخشست خومیگان Fradaxšt ī Xumbīgān؛ آشوزد پسر پوروداخشست یا آشوزنگ پوروداخشست توییه Ašavazang ī Pōrudaxšt tōēh؛ ون یوت بیش؛ گویت شاه در سرزمین گویت مجاور

ایرانویج؛ پشیوتن چهارمیهن در کنگ دژ. در همین کتاب فرگرد ۳۶ این گونه آمده: گیومرت؛ ییم؛ زردشت؛ کرشاسپ؛ کی خسرو؛ توس؛ ویون Vēvan (= گیو). در مینوگ خیرت فرگرد ۶۲ آمده: سام در دشت پیشانسی؛ گوپت شاه در ایرانویج؛ هوم در دریاچه وو روکش. و در زند وهومن یشت، فرگرد ۲، بند ۱: ون یوت بیش؛ گوپت شاه؛ یوشت فریان؛ پشیوتن چهارمیهن. و بر اساس نسخه کتابخانه مونیخ (نسخه ۵۲، شماره ۲۶ فارسی از فهرست بارتولومه)، جاویدانانی که همراه کی خسرو خواهند بود عبارتند از: گیو پسر گودرز؛ توس پسر نوذر؛ گستههم (ویستختم) پسر نوذر؛ و هزار و یک جاویدان دیگر که در این فهرست‌ها از آنان نامی برده نشده است. ر.ک: کیانیان، ص ۸۴-۸۷ و ۲۱۹-۲۲۴؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۹۰؛ نجات‌بخشی در ادیان، ص ۸۹.

۳. بهرام ورجاوند، پهلوی: kay wahrām، که لقب او به پهلوی warzāwand است. وی یکی از نجات‌بخشان زرتشتی است. کریستن سن (کیانیان، ص ۲۲۴) درباره وی می‌گوید: وهرام ورجاوند vahrām ē varčāvand پهلوان بزرگی که در حوادث مقدم بر زمان رستاخیز کارهای بزرگی بر دست او خواهد رفت، در شمار جاویدانان نیست بلکه در زمان مقدر ولادت خواهد یافت. درباره این وهرام ر.ک: «کتاب زردشت» تألیف فردریک روزنبرگ، چاپ سن پترزبورگ؛

Fr. Rosenberg, Le Livre Zoroastre, st.pet.1940, p.76, Not2.

مارکوارت عقیده دارد وهرام ورجاوند همان ثریت پدر کیرساسپ است. ر.ک: یادنامه مودی، ص ۷۵۸ و ۷۶۰ به بعد:

Markwatt, Dans Le Modi Mem. Vol., p.758.760 sqq.

۴. پهلوی: pēšōtan، اوستا: pešō.tanū پسر گشتاسپ کیانی. از او یک بار در ویشتاسپ یشت (بند ۴) یاد شده است. در دیگر متن‌های اوستایی از او یاد شده است. او در اواخر هزاره زرتشت، به نجات‌بخشی از کنگ دژ به ایران شهر می‌آید. ولی ظاهراً اسطوره‌های مربوط به این قدیس دلاور زرتشتی نباید قدمت زیادی داشته باشد و چون پشوتن به دنبال قیام بهرام ورجاوند ظاهر می‌شود، بعید نیست که در اصل تنها بهرام ورجاوند در اسطوره‌ها بوده است و بعدها زرتشتیان نام این پسر گشتاسپ را هم به سبب علاقه به گشتاسپ در شمار جاویدانان قرار داده و بعضی اسطوره‌های بهرام ورجاوند را به او نسبت داده باشند. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۹، یادداشت ۴۶. کریستن سن در کیانیان (ص ۸۵) می‌نویسد: «پشیوتن» پسر ویشتاسپ همان «پیشی شی اثن pišišyaotna در یشت ۱۳، بند ۱۰۳ ملقب به «چهرمینوگ» است. به نقل از نیبرگ Nyberg در:

Le Monde Oriental, 1929, p.345.

۵. کنگ دژ، پهلوی: Kang diz، اوستا: Kangha. مرحوم مهرداد بهار می‌نویسد: گمان بر آن است که کنگ دژ شهری آسمانی است که در پایان جهان کی خسرو آن را بر زمین فرود می‌آورد و بر روی سیاوشگرد قرار می‌دهد. پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۵، یادداشت ۲۷. بنا بر روایات کنگ دژ، دژی است که سیاوش پسر کاووس در سیاوشگرد ساخته است. بر مبنای آنچه در بندهش (۱۲۸) و روایت پهلوی (فرگرد ۴۹) آمده، این دژ بر سر دیوان ساخته شده و تا زمان ظهور کی خسرو متحرک بود، وقتی کی خسرو آمد مینوی کنگ را خواهر خویش خواند، زیرا سیاوش پدر کی خسرو آن را با دست ساخته بود، کنگ از آسمان به زمین آمد و در زمین توران آن‌جا که سیاوشگرد است بایستاد و دیگر حرکت نکرد و کی خسرو مردم ایران را در آن‌جا استقرار بخشید. کنگ دژ هفت دیوار دارد، دیوار نخست سنگین و یا زرین است، دیوار دوم پولادین و یا سیمین، دیوار

سوم آبگینه‌ای یا پولادین، دیوار چهارم سیمین یا برنجین، دیوار پنجم زرین یا آهنین، دیوار ششم کهربایی یا شیشه‌ای و دیوار هفتم یاقوتی و یا لاجوردی است. پنجاه دروازه دارد و از هر دروازه تا دروازه دیگر هفتصد فرسنگ فاصله است. پشوتن پسر گشتاسب با هزار شاگرد که همگی قبای سمور سیاه دربردارند، درون آن است و از آن جاست که برای بازآرایی دین به همراه شاگردان خویش بیرون می‌آید و دشمن را از ایران شهر بازمی‌دارد (زند بهمن یسن، ص ۴۱، یادداشت ۸۱).

بنابر روایات پهلوی و یشت‌ها این قلعه در شمال و میان کوه‌ها واقع شده و رودخانه «چهرومیان» از آن جا می‌گذرد و آرامگاه خورشید چهر یکی از پسران زرتشت می‌باشد. مردمان کنگ شاد و خرم و دیندار هستند و به ایران شهر بر نمی‌گردند مگر روزی که پشوتن آنها را به جنگ دشمنان ایران شهر راهنمایی بکند و دست به کار اصلاح بزند. زند و هومن یسن، ص ۷۵، و نگاه کنید به:

A. Christensen, *Les Kayanides*, p.82-85.

ع در حال حاضر در آیین زرتشتی و در میان زرتشتیان سه آتش مقدس وجود دارد که برحسب درجه احترام و تقدس به ترتیب عبارتند از: آتش بهرام، آتش آذران، آتش دادگاه. آتش بهرام قرن‌ها مقدس‌ترین آتش به شمار می‌رفته و به «آتش پادشاه پیروزگر Pādixša Pērōzgar Adurān» موسوم است. شکوه و فر این آتش است که با دروغ و تباهی می‌جنگد و بدون حفاظت این آتش برای هیچ بهدینی زندگی در روی زمین میسر نیست. آتش بهرام از ترکیب شانزده نوع آتش به وجود آمده و ترکیب و تقدیس آن عملی بسیار مهم و مشکل و طولانی است. پس از آن که آتش به دست آمد مراسم «تخت نشین» انجام می‌گیرد و آتش را با مراسم پرشکوهی به آتشکده برده و در محل خاص خود قرار می‌دهند. چهار موبد در حالی که چتری بالای آتش دارند آن را حمل می‌نمایند و جلوی آنان موبدانی که شمشیر و گرز می‌گیرند که سر آن شکل گاو نری دارد در دست گرفته‌اند حرکت می‌نمایند و به دنبال آنان شخصیت‌های برجسته و سایر بهدینان با وقار گام برمی‌دارند. پس از آن که مراسم تخت نشین به اتمام رسید موبدان چند عدد از شمشیرها و گرزها را به دیوار حریم آتش آویزان می‌کنند تا اولاً نشانی از جنگ دائمی بر ضد بدی باشد و ثانیاً در مواقع لزوم در محافظت و دفاع از آتش به کار آید. آتش بهرام در هند آخرین بار در سال ۱۷۶۵ در نوساری تقدیس و برپا داشته شد و از آن روز تاکنون همراه با پنج آتش بهرام دیگر در آن سرزمین مورد ستایش و احترام است. فقط موبدانی که دارای رتبه مخصوص و حائز شرایط خاص باشند حق دخول در حریم آتش و خدمتگزاری بدان را دارند و مراسم خدمت به این آتش و تشریفات دینی که مخصوص آن است در نهایت دقت و پاکیزگی و احترام انجام می‌گیرد. در ایران مدت‌ها قبل - که تاریخ آن بر کسی معلوم نیست - دو آتش بهرام در یزد و تهران برپا گردیده است. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نیز آتشکده‌های دیگری برپا شده که از تاریخچه برخی از آنها اطلاع صحیحی در دست نیست.

تقدیس و برپا داشتن آتش آذران ساده‌تر است. زیرا فقط از ترکیب چهار نوع آتش به وجود می‌آید. مراسم «تخت نشین» آن با شکوه کمتری انجام می‌گردد و برعکس آتش بهرام همواره با شعله‌های فروزان شعله‌ور نیست. موبدان می‌توانند در حریم آتش نیایش‌های خاصی از جانب خود یا سایر عبادت کنندگان به جای آورند. آتش سوم آتش دادگاه است که از یک نوع آتش به وجود می‌آید و پس از آن که توسط موبدی تقدیس شد و با تشریفات نظیر آنچه در مورد دو آتش فوق انجام می‌گیرد به محل خاص خود برده شد، مورد نیایش و پرستش موبدان و مردم عادی قرار می‌گیرد. تاکنون چند خانواده متمکن زرتشتی در خانه‌های خود آتش دادگاه داشته‌اند.

پس از آن که آتش مقدس به وجود آمد آن آتش در هر درجه‌ای که باشد دارای «موجودیت» خاص می‌گردد و باید تا آنجا که قدرت بشری اجازه می‌دهد نسل بعد از نسل پاسداری شده و مورد احترامات مربوط به خود قرار گیرد. هر آتش به طور جدا دارای «شخصیت» مخصوص به خود است. نه می‌توان آنها را با هم ترکیب کرد و نه آن که می‌توان درجه هر یک را ترقی داد. سه آتش اصلی فرنبغ، گشنسب و برزین مهر از نوع آذر بهرام‌اند.

برای اطلاع بیشتر درباره آتش‌های مقدس و آتشکده‌های باستانی ایران ر.ک: یسنا، ۲: ۱۲۲-۱۹۶؛ مزدیسنا و ادب پارسی، ۱: ۲۷۳-۳۷۵؛ دستورنامه پهلوی، نیبرگ، ۲: ۳۵؛ دیانت زرتشتی، ص ۱۸۸؛

Mary Boyce, On the Sacred fires of the Zoroastrians, BSOAS XXXI, 1968, 52-68, 270-289.

۷. بندهش، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۸. در آیین زرتشتی روز ششم هر ماه به روز خرداد موسوم است و این روز در ماه فروردین بنا بر معتقدات دینی از روزهای بسیار مهم و مقدس به شمار است. بر مبنای روایت زرتشتی بسیاری از رویدادهای دینی در این روز انجام می‌گیرد. «ماه فروردین روز خرداد» عنوان رساله کوتاه فارسی میانه است که در آن شرح و بیان همه وقایعی که در طول تاریخ در این روز اتفاق افتاده و یا خواهد افتاد، فهرستوار اشاره شده است. این متن نخستین بار توسط دستور کی خسرو جاماسب جی جاماسب آسا در سال ۱۹۰۰ ترجمه و در «K. R. Cama Memorial Volume» ص ۱۲۲-۱۲۹ انتشار یافت. و دیگر پژوهش‌ها به زبان فارسی عبارتند از:

الف) ترجمه چند متن پهلوی، محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۴۷، نشر سپهر، ص ۹۱-۹۵.

ب) ماه فروردین روز خرداد، صادق کیا، ایران کوده، شماره ۱۸، سال ۱۳۳۱.

ج) متون پهلوی، جاماسب آسانا، گزارش سعید عریان، ۱۳۷۱، ص ۱۴۱-۱۴۵.

د) روز هرمزد ماه فروردین، ماه فروردین روز خرداد، برگردان ابراهیم میرزای ناظر، انتشارات ترانه، مشهد، ۱۳۷۳.

۹. ماه فروردین روز خرداد، میرزای ناظر، بند ۲۹، ص ۶۵-۶۷.

۱۰. ترجمه چند متن پهلوی، ص ۸۳.

۱۱. هفت اورنگ بنا به ضبط نیبرگ (۲: ۸۹) پهلوی: Haftōring، اوستا: Haptō-iringa. به پارسی هفت اورنگ و هفت برادران نامیده شده و به تازی آن را بنات النعش اکبر Ursa major گویند که در فارسی به معنای هفت تخت یا هفت نشانه آمده است. در ادبیات پهلوی او سپاهید شمال و از سیارات به شمار است و هرمزد دشمن اوست، و به گفته مهرداد بهار (ص ۶۴) محتمل است وی همان سماک رامج باشد. توضیحات بیشتر ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۶۴-۶۵.

۱۲. نجات‌بخشی در ادیان، ص ۲۰.

۱۳. تن پسین عبارت است از زندگی مجدد مردمان پس از نابودی اهریمن و نیروهای اهریمنی و انجام یافتن رستاخیز. زندگی در دوران تن پسین ابدی است و به این موضوع در همین کتاب در بخشی به روایت از بندهش با عنوان «درباره رستاخیز و تن پسین» به تفصیل پرداخته شده است.

۱۴. در پهلوی به صورت‌های مختلف ضبط شده: mišē anahlēmašē و mihrē mihriyānē

malhiyānē و mahliyānē mašyānē. نام نخستین جفت انسانی در ادبیات پهلوی است. در اوستای حاضر نام

این دو نیامده ولی ظاهراً در بخش‌های مفقود اوستا ذکر ایشان رفته بوده است. چنان که در دین کرد هشتم دربارهٔ چهارداد نسک اوستا آمده است:

«چهارداد اساساً دربارهٔ تخمهٔ مردمان است، چون آفریدن هرمزد کیومرث را [که] نخستین مرد است به آشکار، پیکری و دربارهٔ چگونگی هستی نخستین جفت، مشی و مشیانه، و دربارهٔ فرزند و نسل ایشان تا گسترش مردم اندر میانه خونیرث کشور و بخش یافتن ایشان به شش کشور پیرامون خونیرث».

(دین کرد مدن، ص ۶۸۸)

بر طبق مندرجات بندهش که افسانه خلقت را به تفصیل بیان می‌دارد کیومرث وجودی نیمه الهی است. وی فرزند اورمزد و اسپندارمذ (زمین) می‌باشد شکل آن گرد و بسان خورشید درخشان است. سی سال پس از آن که اهریمن زمین را با پلیدی‌ها و زشتی‌های خود آلوده ساخت کیومرث وفات یافت اما در هنگام مرگ از تخمهٔ خود بر خاک ریخت و پیش‌گویی نمود که از آن انسان پدیدار خواهد شد. در وقت معین مشی و مشیانه به صورت دو ساقهٔ ریواس از زمین رویدند اما بعد صورت مرد و زنی به خود گرفتند و اولین زوج انسان را تشکیل دادند. آنان سه بار به طریق مختلف علی‌رغم میل اورمزد با دروغ و ناسپاسی گناه کردند و تا پنجاه سال فرزندی نیافتند. پس از پنجاه سال دو فرزند توأمان دختر و پسر برای آنان به دنیا آمد. از بس فرزندان شیرین بودند هر یک یکی از آنها را خورد. پس از آن اورمزد شیرینی را از فرزند گرفت تا تخمه انسان در جهان پایدار بماند. در شاهنامه سخن از مشی و مشیانه نیست و سیامک مستقیماً فرزند کیومرث خوانده شده است. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستن سن.

۱۵. بندهش، ص ۱۴۵.

۱۶. در پهلوی اشموگ یا اشموگ و در اوستا اشموگ و لفظاً به معنی بر هم زن اشا (راستی) است، که در اوستا غالباً به معنی گمراه کننده آمده، از آن جمله در بند ۱۰ هرمزد یشت در تفسیر پهلوی (زند) همین فقره از هرمزد یشت سه قسم اشموگ تشخیص داده شده است: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خودپسند)، سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل داده وی را پیروی کند. اشموگ و اشموگ هم گویند و آن نام دیوی اهریمنی است که سخن چینی و فتنه انگیزی و دروغ گفتن و میان دو کس جنگ انداختن و عداوت به هم رسانیدن به او تعلق دارد.

گفته‌اش جملگی دروغ بود او سخن چین چو اشموگ بود

دانش‌نامهٔ مزدیسنا، ص ۱۱۲

۱۷. ر.ک: زند و هومن یسن، ص ۱۵۳-۱۵۴.

۱۸. فرسگرد، پهلوی: fraš(a)gird، اوستا: frašo.kərətay. جهان نوساخته در پایان دورهٔ دوازده هزارساله و برقراری جاودانه پاکی و تقوی.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۱، یادداشت ۳۴

۱۹. بندهش، ص ۱۴۲.

۲۰. در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده و بنا به اساطیر ایرانی و روایات دینی هفت کشور نام هفت پاره زمین است که در آغاز آفرینش و پس از بارندگی پدید آمد. این نام در اوستا به صورت هپتوکرشور Hapta karšvar و در سانسکریت سپت دویپا septa dvipa در گات‌ها به صورت هفت بومی Hapta būmi و

در پهلوی هفت کشور و در فارسی هفت کشور یا هفت اقلیم گفته شده است. و در آیین برهمنان نیز روی زمین به هفت کشور بخش شده و ستویس یکی از ایزدان و از یاوران تشر ایزدباران، آبها را به هفت کشور روی زمین می‌رساند. نام هفت کشور به ترتیب در اوستا چنین آمده است: ۱. ارزهی Arezahi کشوری که در مغرب واقع شده و در پهلوی آرزه. ۲. سوهی Savahi کشوری که در مشرق است و در پهلوی سوه. ۳. فردزقشو Fradazafšu نام کشور جنوب شرقی، در پهلوی فرددزفش. ۴. ویدزقشو Vidazafšu نام کشور جنوب غربی، در پهلوی ویددزفش. ۵. واوروبرشتی (وئوربرشتی) Vourubarešti کشور شمال غربی، در پهلوی وئوربرشت. ۶. واوروجرشتی Vourujarešti کشور شمال شرقی، در پهلوی وئورجرشت. ۷. خونیرث Xvanireā کشور مرکزی، در پهلوی خونیرس یا خوانیرس. در اوستا از خونیرس بیشتر از سایر کشورها نام برده شده و این کشور در میان کشورهای دیگر قرار گرفته و آنجا را مسکن ایرانیان گفته‌اند.

۲۱. در زمان ساسانیان دو نوع سال درگاه شماری ایرانیان معمول بود. یکی سال عرفی یا شمسی ناقص که بر اساس احتساب سال به ۳۶۵ روز می‌شد بدون حساب کردن کسر آن، یعنی تقریباً یک چهارم روز در سال و هر چهار سال یک روز؛ دوم سال ثابت شمسی که کسر یک چهارم را هر چهار سال یک روز و یا هر ۱۲۰ سال و یا ۱۱۶ سال و یا به حساب درست‌تر ۱۲۸ سال، یک ماه کیسه می‌کردند. روز و ماه درست و سالی را که کیسه گرفته بودند «وهیگک Vahigak» می‌نامیدند. این نام پهلوی بنا بر تفسیر وست (E. W. West) به معنی «متعلق به آنچه حقیقتاً خوب است» می‌باشد. این نام به صورت‌های «وهیکک، وهیجک، وهیزک، وهیزک و بهیزک» به معنی «مکبوس یا سال کیسه شده» است. توضیحات بیشتر دربارهٔ چگونگی کیسه و سال وهیزک ر. ک: گاه شماری در ایران قدیم، تقی زاده، ص ۱۱-۳۹؛ گاه شماری و جشن‌های ایران باستان، ص ۱-۲۵.

۲۲. دین کرد ملن، ص ۳۹۱ به بعد.

۲۳. منظور از درنگ دورهٔ دوازده هزارساله است که شش هزار سال آن به نبرد هرمزد و اهریمن خواهد گذشت و تابودی اهریمن را با خود خواهد آورد.

۲۴. نقل از پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۰۰.

۲۵. دربارهٔ تاریک شدن خورشید و ماه و به طور کلی تغییرات انجام شده در آسمان و زمین در آخرالزمان در ادیان دیگر نیز مطالبی ذکر شده: «هو فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد...».

انجیل متی، ۲۴/۲۹-۳۰؛ و نیز نگاه کنید به: انجیل مرقس، ۱۳/۲۴-۲۷

«زیرا که ستارگان آسمان و برج‌هایش روشنایی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید».

کتاب اشعیا نبی، ۱۰/۱۳

«از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمان‌ها مرتعش می‌شود. آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان نور خویش را بازمی‌دارند».

کتاب یوئیل نبی، ۱۰/۲؛ و نیز همان، ۳/۱۵-۱۶

«خورشید به ظلمت و ماه یخون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند».

کتاب اعمال رسولان، ۲۰/۲

«امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و این گونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم علیه السلام به زمین تا این وقت واقع نشده پس در این وقت حساب منجمان باطل می‌شود».

ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار مجلسی، ص ۲۱۷

«امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که قائم علیه السلام ظهور نمی‌کند تا وقتی که چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشم‌های حاملان عرش است که بر احوال زمین گریه کرده‌اند».

همان، ص ۲۲۵

۲۶. نجات بخشی در ادیان، ص ۶۴

۲۷. مرگ ارزان Margarzān: نام گناھانی است که ارتکاب آنها حد شرعی مرگ را در پی دارد. برای اجرای این حکم سر محکوم را افراد تعلیم دیده و کارآمد به شیوه‌ای خاص قطع می‌کردند، و یا بدن آنان در تخته بندهای مخصوصی آن چنان تحت فشار قرار می‌دادند که همه استخوان‌ها خرد شود. چنان که در وندیداد، روایت پهلوی، روایات داراب هرمزدیار، صد در بندهش، وجرکرد دینی و... آمده، زنده پوست کردن، مثله کردن (تکه تکه کردن اندام‌ها) و خرد کردن استخوان‌ها، سر بریدن، وارونه دفن کردن و غیره از انواع رایج اجرای حکم اعدام بوده است. برای اطلاعات بیشتر درباره انواع گناھان و تاوان هر یک ر.ک: مقاله «درجات گناه، تاوان و بت در دین زرتشتی» از نگارنده، هفت آسمان، شماره ۲۸، ص ۱۸۷ به بعد.

۲۸. همان اشموغ است. ر.ک: یادداشت ۱۶ همین فرگرد.

۲۹. کوستی، کوستیک، کُستی، کُستی Kustik بند مقدسی است که زرتشتیان بر کمر بندند و آن ریسمانی است که از ۷۲ رشته پشمی بافته شده و زرتشتیان و پارسیان آن را سه دور به دور کمر پیچیده با چهار گره می‌بندند (فرهنگ پهلوی، فره‌وشی). کُستی یا کُستی را بند دین هم می‌گویند و هر فرد زرتشتی، پس از سن پانزده سالگی ناگزیر بوده آن را به دور کمر ببندد. صورت اوستایی آن ائیویانگهن Aiwyānhana که به معنی کمربند و نیز بند دین آمده و در پهلوی به صورت کُستیک و در فارسی کُستی یا کُستی گفته می‌شود. جهت اطلاعات بیشتر و آیین‌های کُستی بستن ر.ک: خرده اوستا، پورداد، ص ۵۸-۷۴ و منابعی که در آن ذکر شده است.

۳۰. «برش‌نوم» آیین تطهیر و غسل برای کسی که به مرده دست زده و یا چیز ناپاکی را لمس کرده است. «مغ» اصلاً به معنای گودال است. در دین زرتشتی اصطلاحاً به ردیف سنگ‌هایی گفته می‌شود که به کیفیتی خاص کنار هم چیده می‌شوند تا کسی که می‌خواهد «برش‌نوم» کند بر روی آن بنشیند و یا وقتی از آب بیرون می‌آید پای بر روی آن بگذارد.

۳۱. برسَم شاخه‌های باریک دسته شده درخت انار و یا مفتول‌های نازک نقره‌ای یا مسی است که موبد هنگام برگزاری آیین‌های یسن، ویسپرد و ویدیوداد به دست می‌گیرد. شماره شاخه‌ها از ۳ تا ۳۳ شاخه گفته شده‌اند. در یسن ۵۷ بند ۶ شماره آنها ۳، ۵، ۷ و ۹ شاخه یاد شده است.

زند بهمن یسن، ص ۳۱، یادداشت ۳۳

۳۲. درون در پهلوی drōn و اوستا draona نام سفره و نانی است که در آیین‌های دینی زرتشتی وجود دارد. این نان که به صورت کوچک یا بزرگ، از آرد گندم تهیه می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دور نان نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فرا گرفته است. گوشودا gošoda، که روغن نهاده در میان نان است، نماد چگاد دائیتی است که در میان زمین است. قرص نان نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیه می‌شود، نماد ماه است؛ سه تکه چوب بویایی که در سفره است نماد اندیشه، گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه نماد دریاها، مرغزارها و جنگل‌ها است.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۶۲، یادداشت ۱۵

جهت اطلاعات بیشتر درباره درون ر.ک: «باج و درون زرتشتی»

Mary Boyce and Firoze Kotwal, "Zoroastrian bāj and drōn", BSOAS, Vol. XXXIV, 1971, I, 56-73; II, 298-313.

۳۳. نیرنگ به معنی دعاست و نیرنگستان نام کتابی است متأخر که مجموعه دعاها و وردهای دینی را

دربردارد.

۳۴. کرفه به معنی ثواب و «کار کرفه» با هم می‌تواند به معنی «کار نیکو و ثواب» باشد.

۳۵. نسا به معنای جسد و جسم مرده یا بخش مرده از جسم آدمی است؛ جسد جانورانی مانند سگ و میمون و روباه هم نسا به شمار می‌آید. نام این سه گناه بزرگ در نوشته‌های پهلوی تکرار می‌شود و «نساپوشان» به معنای پوشاندن و دفن هر گونه نسا و «نساسوزان» به معنای سوزاندن نسا و احیاناً رسم سوزاندن جسد مردگان و به هر حال برابر با «بردن نسا به آتش» است و «نساخوران» احتمال دارد بیشتر به معنای خوردن گوشت جانورانی باشد که حلال به شمار نمی‌رفته‌اند. (بررسی دست‌نویس م.ا.و ۲۹، ص ۳۰۷، یادداشت ۹)

۳۶. ابارونی به معنای روش و رفتار اهریمنی داشتن است و این واژه خلاف «فرارونی» به کار می‌رود.

۳۷. برای هر فرد زرتشتی پس از سن پانزده سالگی کشتی بستن و سدره پوشی (= پیراهن مقدس) از واجبات بوده، و بدون آنها راه رفتن، گناه محسوب می‌شده که به آن در اصطلاح «پوشاد دوبارشنی» یا «گشاده کشتی» گفته می‌شود.

۳۸. جه در پهلوی Jeh و اوستا جهی Jahī به معنای روسپی، نام دختر اهریمن است. او نه تنها انگیزاننده اهریمن به تازش بر جهان هرمزدی است، بلکه فریبنده و اغواگر مردان نیز هست و بنا به اساطیر زرتشتی زنان از او پدید آمده‌اند (ر.ک: بندهش، بهار، ص ۸۳) - و اصطلاح «جه مرزی» به کسانی اطلاق می‌شود که با روسپیان و فاحشگان عشق‌ورزی می‌کنند.

۳۹. سیج در پهلوی Sēj به معنی «خطر، نابودی، زوال و مایهٔ هلاکت و گزند اهریمنی» است و نام دیوی است. این واژه اغلب با صفت «نهان روش» یعنی «نهان رفتار و نهان رونده» به کار می‌رود.

۴۰. بندهش، به کوشش تهمورث انکلساریا، ص ۲۲۰ و ۲۳۶؛ بندهش به کوشش بهار، ص ۱۴۲-۱۴۳ و ۱۵۲؛

دین کرد، به کوشش مدن، ص ۶۶۱ س ۲۱-۶۷۶؛ روایات پهلوی، به کوشش دابار، فصل ۴۸ (ص ۱۴۱-۱۵۹).

۴۱. دربارهٔ ۹۹۹۹۹ فروهرهای نیک که از نطفه زرتشت نگهداری می‌کنند ر.ک: بندهش، بهار، ص ۱۵۲؛

فروردین یشت (یشت سیزدهم، بند ۶۲) در یشت‌ها، پورداود (۷۳/۲)؛ و نیز رسالهٔ سوشیانس پورداود در این خصوص به تفصیل بحث نموده است.

۴۲. ر.ک: بندهش، بهار، ص ۱۴۲، بندهش، انکلساریا، ص ۳۲۰؛ زند آکاسیه، ص ۲۸۲.

۴۳. بنا به روایات زرتشتی، زرتشت در ۳۰ سالگی به پیامبری برگزیده شد؛ درباره زردشت چنان پیداست، که به سی سالگی به هم‌پرسی [= ملاقات] هرمزد آمد، دین پذیرفت و [آیین] ایزدی را رواج داد. (گزیده‌های زادسپرم، ۴۷/۳۴)

۴۴. اوستایی hvōvī صورت مؤنث از hvōva از خانواده hvōgva به معنی «دارنده گاو نیک»، نام سومین زن زرتشت، دختر فرشوشتر است. در سنت و بنا بر روایات دینی منجیان و موعودان آینده همگی از نسل او می‌باشند. زرتشت از او در یک جا به عنوان گوهری عزیز یاد می‌کند که فرشوشتر به او داده است (یسن ۵۱، بند ۱۷) و در جای دیگر فروهر او به عنوان یکی از زنان پرهیزگار ستوده می‌شود (یشت ۱۳، بند ۱۳۹).

نجات‌بخشی در ادیان، ص ۹۶، یادداشت ۸۱

۴۵. ایستواستر isatwāstar به معنی «خواهنده چراگاه، جوینده مرتع» نام بزرگ‌ترین پسر زرتشت از نخستین زن اوست. زرتشت از این زن سه فرزند دارد که به عنوان سه تن پرهیزگار ستوده می‌شوند (یشت ۱۳، بند ۹۸) و این سه، ایستواستر، اروتت نر urwatatnar و خورشید چهر (وُروچهر) هستند که در سنت، نخستین به عنوان پیشوای دینی و دومی کشاورز و سومی جنگاور است. از ایستواستر در یسن ۲۶، بند ۵ و یسن ۲۳، بند ۲ نیز به عنوان نخستین پسر زرتشت سخن به میان می‌آید؛ ایستواستر آسروُن (= روحانی)، موبدان موبد بود، به یکصدسالگی دین درگذشت. (بندهش، بهار، ص ۱۵۲)

۴۶. بالنده پرهیزگاری در ترجمه waxšēnidār ahlāyīh که خود ترجمه صورت اوستایی نام هوشیدر است.

۴۷. ر.ک: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۲۴-۲۵.

۴۸. مرد سیاه درفش که در خراسان پیدا می‌شود ظاهراً همان ابومسلم خراسانی است. کلیه وقایع تاریخی و اتفاقات ناگواری که در طول قرون اولیه هجری برای زرتشتیان روی داده به نام پیش‌گویی‌های دینی وارد متونی شده که همه آنها تحت عنوان ادبیات پیش‌گویانه زرتشتی شناخته می‌شوند و این بسیار طبیعی است. به طور مثال متنی چون بندهش که در قرن سوم و چهارم هجری تدوین شده تمامی مصیبت‌های وارده بر ایرانیان را به نام پیش‌گویی‌های دینی ذیل مطالبی که درباره سوشیانس‌ها و زمینه‌سازان ظهور آنها آورده، ذکر می‌کند. در کتاب‌های دیگر نیز اشاره به درفش‌های سیاه از سوی خراسان دیده می‌شود:

برآید نشان از خراسان سیاه چو آید بود وقت و هنگام و گاه

که گردد هسشیدر ز مادر جدا بدین وقت اندر که گفتم تو را

زراتشت نامه، بیت ۱۴۷۴-۱۴۷۵

و نیز زند بهمن یسن، فرگرد ۷، بند ۶ به بعد.

۴۹. روز هرمزد ماه فروردین، ص ۶۷؛ دین کرد سنجانا (ج ۷، فرگرد ۷، بند ۵۸)؛ روایت پهلوی. (فرگرد ۴۸،

بند ۲)

۵۰. و نیز نگاه کنید به: دین کرد سنجانا (ج ۷، فرگرد ۷، بند ۶۰)؛ زند بهمن یسن (فرگرد ۷، بند ۳).

۵۱. ر.ک: بندهش، بهار، ص ۱۴۲.

۵۲. هادمانسری: پهلوی: hādamānsar نام گروهی از متن‌های اوستایی است که با مسایل آیینی مربوط

است. هادمانسری به صورت صفت، آنچه مربوط به این متن هاست (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۸،

یادداشت ۲). کتاب اوستا بنا بر تقسیم بندهای سنتی زرتشتی، به سه بخش جداگانه تقسیم می‌شود: ۱. بخش گاهانی که بیشتر دربردارنده قوانین و دستورات مربوط به زندگی آن جهانی است. ۲. دادی بیشتر قوانین جهان مادی را دربردارد. ۳. هادمانسری (هاتمانسری) که آمیخته‌ای از دستورات و قوانین مربوط به دو جهان است. بر مبنای مطالب یادشده در کتاب روایت پهلوی، هوشیدر کارها را بر وفق دستورات اوستا و قوانین هادمانسری نظم خواهد داد و هوشیدرماه قوانین دادی را به کار خواهد گرفت و بالاخره سوشیانس قوانین گاهانی یعنی همان قوانین اصیل که زرتشت خود نیز عامل آن بوده است، رعایت خواهد کرد و بدین ترتیب حکومت دین استقرار خواهد یافت. ر.ک: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۹۸، یادداشت ۹۰؛ و:

Widengeren, g; pahlavi and new persian, unvala memorial volum bombay 1964, pp.66-75.

۵۳. ر.ک: روایت پهلوی، فرگرد ۴۸، بند ۴.

۵۴. به این مطالب در جاماسب نامه فارسی که متن کامل آن خواهد آمد و کتاب صد در بندهش (در سی و پنجم) اشاره شده است.

۵۵. ر.ک: تعلیقات بر مینوی خرد، تفضلی، ص ۸۹؛ در دین کرد سنجانا (ج ۷، فرگرد ۸ بند ۱) این عبارت این گونه آمده: سه زمستان فراوانی برای گیاهان.

۵۶. آقای راشد محصل پس از ذکر این مطلب، در پاورقی توضیح می‌دهد: استنباط بر پایه عبارت است از دین کرد (مدن، ص ۶۶۸؛ سنجانا، ج ۷، فرگرد ۸ بند ۱):

ud stayīdan ī čand sardag marēn(?)

اما آقای تفضلی در تعلیقات مینوی خرد، ص ۸۹ همان طور که در متن اشاره شد، واژه «ماران» را «ماران» ترجمه نموده است.

۵۷. دیوان مزنی در پهلوی mazan، اوستا: mazan به معنای عظیم لقب گروهی از دیوان عظیم الجثه است. mazandar صفت تفضیلی است و لقب همان گروه از دیوان است. در نامه دین کرد (مدن، ص ۸۱۲-۸۱۳) درباره قد و بالای مزندان یا مزنان چنین آمده است: «ایشان را بلندی [چنان] است که دریای فراخکرد تا میان ران [رسد] و باشد که تا ناف؛ و از آن جا که ژرف ترین جای است تا دهان آید» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۹۰، یادداشت ۹) و نیز نگاه کنید دستورنامه پهلوی، ج ۲، ذیل mazan.

۵۸. توربرادرش یا توربراتروش Turbrātrōš، نام کشنده (= قاتل) زرتشت؛ او یکی از برادران خاندان کَرپ و از نسل خواهر منوچهر، و جادوگر بوده است. در روایات و نوشته‌های دینی زرتشتی همه جا از وی به بدی یاد شده و او را دیو بدکار و زاده اهریمن خوانده‌اند. در گزیده‌های زادسپرم آمده: «بدان گاه که زردشت زاده شد، پنج برادر بودند که ایشان را نام «برادرش brādrōš»، «برادرویشن brādrōyišn»، «تور برادرش tūr ī brādrōšn»، «از آن azān» (?) و «ودست wadast» (?) بود. پنج برادری ایشان، که آن که میانه بود «تور برادرش» [بود] که زردشت را مخالف تر [بود]، همانند پنج برادری فرزندان یورشسب است که آن که میانه [بود] زردشت بود» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۴۶). این اسامی به صورت های مختلفی ضبط شده نگاه کنید به: گزیده‌های زادسپرم، راشد محصل، ص ۲۴؛ اسطوره زندگی زردشت، ص ۱۳۰؛ اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۴۷۷.

۵۹. درباره ورجمکرد ر.ک: پی‌نوشت فرگرد اول، شماره ۴۵.

۶۰ ر.ک: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۷ تا ۲۲؛ نجات بخشی در ادیان، ص ۳۱.

۶۱ درباره انواع بلاها و قحط و نیازگران هم چنین ر.ک: جاماسب نامه فارسی، بخش IV در همین کتاب.

۶۲ درباره ظهور نجات بخشان در متون پهلوی تناقضات بسیاری وجود دارد که در آخرین فرگرد همین کتاب به تفصیل بدانها پرداخته شده است. یکی از این موارد، هزاره هوشیدر و پیدایش وی است که ذکر نکاتی درباره آن الزامی است. چنان که در متن اشاره شد اگر هزاره هوشیدر ۵۰۰ سال باشد لازم است چون وی در ۳۰ سالگی به همپرسگی هرمزد شود بنابراین باید هوشیدر در ۴۷۰ پس از هزاره خود به دنیا آید و این مطلب با آنچه در بندهش و دین کرد آمده است اختلاف دارد. بر مبنای روایت پهلوی، بند ۱، فصل ۴۸، از هزاره زرتشت هزار و پانصد سال سپری شده که هوشیدر به سی سالگی می رسد، و این نیز با جاماسب نامه منطبق ولی با دین کرد و بندهش در تناقض است. در زند و هومن یسن نیز در این خصوص اشاره ای مبهم آمده: «پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال زاینده شود؛ به سی سالگی به همپرسه من اورمزد رسد و دین پذیرد» (در نهم، بند ۱). چنان که می بینیم هوشیدر در هشتصدمین سال هزاره خود به دنیا می آید، که این نیز با دیگر مطالب در تضاد آشکار است. در متن وست ۱۶۰۰ سال آمده که آن نیز نادرست به نظر می آید. آقای هدایت پس از اشاره به متن وست، در توضیح تناقضات آورده: هر گاه هزاره زرتشت را در نظر بگیریم به موجب این نظریه هوشیدر در هشتصدمین سال هزاره خود به دنیا می آید و نه در آغاز آن چنان که از (در هفتم، بند ۲) استنباط می شود و نه سی سال قبل چنان که در دین کرد آمده است (در ششم، بند ۱۳). وست آغاز هزاره را ۵۹۳ - ۶۳۵ قرار می دهد. از این رو نویسنده انتظار تولد هوشیدر را در ۱۳۹۳ - ۱۴۳۵ میلادی داشته است. زمانی که این کتاب نوشته شده هنوز به این تاریخ خیلی مانده بوده است. چون هوشیدر سی ساله شود باید بهرام ورجاوند به دنیا بیاید (در هفتم، بند ۲؛ در نهم، بند ۱) و انتظار می رفته که در سی سالگی به سوی ایران بیاید (در هفتم، بند ۷) و کارزار بزرگ بین ملل اتفاق بیفتد (در ششم، بند ۱۰؛ در هفتم، بند ۸-۹؛ در هشتم، بند ۷) ولی برحسب این سنوات اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده و از موعد آنها گذشته است. (زند و هومن یسن، ص ۶۷ پاورقی ۱)

۶۳ فارسی میانه این واژه waxšēnidār - niyāyišn است که ترجمه صورت اوستایی است. (نجات بخشی

در ادیان، ص ۱۰۱، پاورقی ۱۰۷)

۶۴ روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۲۲ و ۲۳؛ بندهش، بهار، ص ۱۴۲.

۶۵ روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۲۴.

۶۶ بندهش، بهار، ص ۱۴۲. در صد در بندهش، در سی و پنجم آمده: «... و دار و درخت که در جهان بوده

باشد، باز دیدار آید و دیگر هیچ بنخوشد و به زیان نشود و تا رستاخیز بر جای باشد».

۶۷ در این باره در زند بهمن یسن (در نهم، بند ۱۲) آمده: «و در آن هزاره هوشیدر ماه مردم در پزشکی چنان

ماهر باشند و دارو و درمان چنان به کار آورند و برتد که جز به مرگ دادستانی (= مرگ مقدر) نمی میرند، اگرچه

به شمشیر و کارد بزنند و کشند». زند بهمن یسن، راشد محصل، ص ۱۸ و نیز نگاه کنید به: بندهش، بهار،

ص ۱۴۲.

۶۸ این مار عظیم الجثه بر مبنای صد در بندهش بر اثر دعای هوشیدر ماه و کارزار مردمان با مار است:

«... مار سرده جمله هلاک شوند و ازدهایی پدید آید سخت بزرگ، مردمان به رنج شوند، بیایند و معلوم کنند و

اوشیدر ماه یزشن امشاسفندان بکند و مردمان را فرماید: «شما سلاح برگیرید و به کارزار شوید» و مردمان به

حرب او روند و او را بکشند» (صد در بندهش، در سی و پنجم، بند ۳۱-۳۵).
 ۶۹ ر.ک: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۲۶-۳۰. و نیز نگاه کنید به: مینوی خرد، تعلیقات، ص ۹۲-۹۳؛
 نجات‌بخشی در ادیان، ص ۳۶-۳۷.

۷۰. در دین کرد (مدن، ص ۸۱۱) درباره علت این که فریدون ضحاک را نکشت چنین آمده: «درباره غلبه فریدون [بر] ضحاک. برای میراندن [ضحاک]، گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیر زدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هرمزد به فریدون که او را مشکاف که ضحاک است، زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کزدم و چلباسه و کشف و وزغ». (نقل از پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۱-۱۹۲، یادداشت ۸)
 ۷۱. «ضحاک آن اندازه زمان کند (= فرصت یابد) که [از] گوسفندان در ایران شهر یک چهارم را بجود (= بخورد). روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۳۶. در زند بهمن یسن (در نهم، بند ۱۶) آمده: [ضحاک] یک سوم از مردم و گاو و گوسپند و آفریدگان دیگر اورمزد را بیوبارد (= فرو برد، ببلعد) و آب و آتش و گیاه را نابود کند و گناه گران (= سنگین) کند.

۷۲. ر.ک: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۳۸-۳۹؛ تعلیقات مینوی خرد، ص ۹۳.

۷۳. در این که سوشیانس آخرین آفریده هرمزدی است، در اوستا و متون فارسی میانه اشارات فراوانی شده است. در این روایات فرهوشی آدمیان از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر بارها و بارها ستوده شده و چنین برمی آید که آغاز آفرینش بشری با کیومرث و پایان آن با سوشیانس مشخص می‌گردد، چنان که در فروردین یشت، بند ۱۴۵ آمده: «فرهوشی پاکان نیک توانا را می‌ستاییم از کیومرث تا سوشیانس پیروزگر». هم‌چنین درباره این که سوشیانس آخرین آفریده هرمزدی در زمین است، در پتیت ایرانی، بند ۲۲ آمده: «آخرین کسی که به زمین می‌آید سوشیانس است که جهان را پاک کند» (نقل از: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۴۰).

۷۴. «وای که سلطنت او طولانی است» (تعلیقات مینوی خرد، ص ۹۴). وای در پهلوی wāy و اوستایی -vayu-/vayav به معنای فضا و باد و نیز نام ایزد جنگ است و پانزدهمین یشت اوستا به نام اوست. در متون متأخر زرتشتی وای به دو موجود هرمزدی و اهریمنی تقسیم می‌شود: یکی «وای وه» وای نیک که هرمزدی است و دیگری «وای بد»، که اهریمنی است. وای وه در متون فارسی میانه «وای درنگ خدای» نیز نامیده و با ایزد رام (اوستا: rāman) یکی شده است. فضای میان جهان روشنی و تاریکی به این دو وای تعلق دارد. بخش زیرین که در روشنی هرمزد قرار دارد «وای به» و از ایزدان به شمار می‌رود و بخش زیرین که در تاریکی اهریمنی است، «وای بد» و از دیوان به شمار است. وای بد در متون میانه با دیو استویهاد، که گیرنده جان آدمی است، یکی شده است. وای خوب ایزد بادهای باران زا و وای بد ایزد باران‌های سیل آساست. (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۰، یادداشت ۱۴؛ نجات‌بخشی در ادیان، ص ۱۰۴، یادداشت ۱۲۲)

۷۵. کار راندن بر مبنای گاهان در دین کرد تصریح شده: «اندر آن طول هزاره بند کردن دهاک و برانگیختن گرشاسب برای زدن دهاک و رسیدن کی خسرو و یاران به کمک سوشیانس برای فرسنگرد کرداری و آراستن بیشتر مردم به داد و خوی گاهانی است» (دین کرد ستجانا، ج ۷، فرگرد ۹، بند ۱۰). بنا بر متن روایت پهلوی هوشیدر کارها را بر مبنای قوانین هادمانسری، هوشیدرماه قوانین دادی و سوشیانس قوانین گاهانی به آن جام می‌رسانند. بنابراین استقرار حکومت کامل قوانین دینی در آخرالزمان تحقق می‌یابد. و نیز نگاه کنید به: پاورقی

۵۲ همین فرگرد.

۷۶. این نکته فقط در روایت پهلوی (فصل ۴۸، بندهای ۵۰ و ۵۱) بیان شده است.

۷۷. ر.ک: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بندهای ۷۳-۸۸.

۷۸. دیواز، پهلوی *āz*، اوستا - *āzay*، به معنای حرص و آز، از همکاران و آفریدگان اهریمن است که تا واپسین روز در آلودن جهان هرمزدی اهریمن را یاری می‌کند. او در اوستا دشمن آذر است (وندیداد ۱۸، بند ۱۹، ۲۱ و ۲۲). به کار بردن شیر و چربی در آیین قربانی او را از پای درمی‌آورد (یسنه ۱۶، بند ۸، یسنه ۶۸ بند ۸). اهریمن و آز در آخرین روز، با دعاهای گاهانی زبون می‌شوند و برای همیشه در تاریکی فرو می‌افتند.

۷۹. برای آگاهی بیشتر ر.ک: روایت پهلوی، فصل ۴۸، بند ۸۹-۹۷.

فکر و رسوم

مستون مکاشفہ امی و سکوئیانہ

متون مکاشفه‌ای و شکویانه

چنان‌که گذشت آن‌چه که امروزه در میان زرتشتیان به عنوان نجات‌بخشی و موعود و مسائلی چون آخرالزمان و علامات و ویژگی آن در ادبیات مکاشفه‌ای و پیش‌گویانه زرتشتی مطرح است، در فرگرد اول و دوم به تفصیل از آنها سخن گفتیم. در ضمن بیان مطالب و ذکر شواهد به متون فارسی میانه برخوردیم که از آنها با عنوان متون پیش‌گویانه یاد می‌شود که مهم‌ترین آنها زند بهمن یسن (بهمن یشت) و جاماسب‌نامه فارسی است. در این فرگرد جهت اطلاع خوانندگان عزیز و بی‌نیاز شدن از رجوع به منابع مختلف، بر آن شدیم تا متون پهلوی که در آنها موضوعات یادشده مطرح است، تماماً (مانند بهمن یشت، جاماسب‌نامه فارسی) و یا بخش‌هایی از آنها (همانند یادگار جاماسب، زراثشت نامه، روایت پهلوی، بندهش و غیره) آورده شود.

بهمن یشت مهم‌ترین اثر پیش‌گویانه در ادبیات زرتشتیان است که در رونوشت فارسی میانه به خط پهلوی حفظ شده، و پازند (به خط اوستایی در فارسی میانه) آن نسخه تحریف شده‌ای است که ترجمه فارسی نوین آن سال ۱۴۹۶م به منصفه ظهور رسیده است (ر.ک: وست، کتب مقدس شرق، آکسفورد ۱۸۸۰، جلد پنجم، ص ۱۷۶-۱۷۸).^۱ در فرگرد ۳/۱ متن پهلوی، منبع این

اثر به نام زندگی وهمن یسن (zand ī wahman yasn) آمده است (که وست آن را بی دلیل به یشت تصحیح کرد). این واژه می‌بایست ترجمه فارسی میانه متن اوستایی باشد. تقریباً به طور قطع هیچ بخشی از متن اصلی اوستایی حفظ نشده، چرا که حتی اگر این روایت حقیقت داشته باشد که یشت ۳۲-۱/۲۴ باقیمانده‌ای از بهمن یشت گمشده می‌باشد (دارمستتر، زند - اوستا II، پاریس ۹۳-۱۸۹۲، چاپ مجدد ۱۹۶۰، ص ۳۳۱)،^۲ این بخش هیچ چیز مشترکی با متون تأییدشده بهمن یشت ندارد. بر طبق نظر ف. ژینیو Ph. Gignoux متن اصلی اوستایی هرگز وجود نداشته است.^۳ (درباره نبودن بهمن یشت اوستایی، مجله مطالعات آسیایی و آفریقایی، ۳۲، توکیو، ۱۹۸۶، صص ۵۳-۶۴)^۴

تاوادیا (J. C. Tavadia) درباره بهمن یشت می‌گوید: «این کتاب، بنا بر متن اصلی که مبنای کار انکتیل دوپرون (Anquetil du Perron) بوده، «بهمن یشت» نامیده می‌شد، ولی نام دقیق را از سخنان آغازین فصل دوم که با آنها اصل کتاب آغاز می‌شود، می‌توان دریافت و آن «یسن» است نه «یشت». این دو واژه غالباً به جای هم به کار می‌روند».^۵ ویدن گرن (G. Widengren) در این خصوص می‌گوید: «(بهمن یشت) بر مبنای ترجمه پهلوی متن گمشده اوستایی بنا شده است، ولی در کنار بهمن یسن، هردت یسن (Hordat-y.) [خرداد یسن] و اشتات یسن (Aštāt-y.) [اشتاد یسن] به عنوان گواه یاد شده باشد. به هر حال این اثر یکنواخت نیست، بلکه پیش تاریخ بسیار پیچیده‌ای دارد».^۶ بنا به نظر تاوادیا (همان، ص ۱۶۸) «این یشت باید پس از یک فاجعه، که انگیزه‌ای برای توصیف وضع اسف بار به دست داده، نوشته شده باشد. آنچه در اینجا به صورت رویدادهای آینده و نام‌های بعدی یاد می‌شود، افزوده‌های مترجم یا دستکاری‌های دوباره وی است. این افزوده‌ها را چنان که می‌خواسته‌اند گنجانده‌اند، تا بدین وسیله پیش‌گویی کامل و مناسب با زمان درآید».

وست west بر این گمان است که متون موجود (بهمن یشت)، نسخه‌هایی از چکیده فارسی میانه زندگی وهمن یسن، قرن یازده یا دوازده می‌باشد که در پایان قرن هفتم نوشته شده است (کتب مقدس شرق، جلد پنجم، صص lvi-lviii، ص ۱۹۴، ش ۴)، و این که متن اوستایی احتمالاً جمع آوری مآخذ قدیمی‌تر می‌باشد که در اوایل دوره ساسانیان صورت گرفته است (صص lvi-lvii). مری بویس M. Boyce (قدمت مکاشفات زرتشتیان، BSOAS.47، ۱۹۸۴، ص ۶۸)^۷ بر این باور است که متن اصلی احتمالاً یک متن اوستایی تازه و از زمان مشقت بار کشورگشایی مقدونیه می‌باشد، حال آن که ساموئیل ک. ادی S. K. Eddy تلاش می‌کند تا یک «نسخه اصلی و اولیه روزگار هلنی (یونانی)» را بازسازی کند^۸ (شهریار مرده است، لینکلن ۱۸۶۱، صص ۳۴۳-۳۴۹).^۹ و بالاخره ویدن گرن می‌گوید: «آن چنان که متن پهلوی به دست ما

رسیده، بارها تجدیدنظر و اصلاح شده است. همه چیز به شکل کنونی بر سقوط شاهنشاهی ساسانی تنظیم شده است، آخرین کسی که به این کتاب پرداخته در این زمان می‌زیسته است. اوضاع وصف شده، به‌ویژه وصف دشمنان، آن چنان که تحلیل تضادهای آیینی - اجتماعی که در اوستا دریافتی هستند بر ما آشکار کرده‌اند، فقط با اوضاع دوره باستانی در شرق ایران مطابقت دارد.^{۱۰} بنا بر آن چه هم اکنون در دست است، دارمستتر تاریخ تألیف زند و هومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن قرار می‌دهد.^{۱۱}

به هر حال زند بهمن یسن دربردارنده آگاهی‌های سودمند در زمینه‌های گوناگون فرهنگ ایرانی است که مانند آنها را جز در متن‌هایی از نوع جاماسپ‌نامه، یادگار جاماسپی و زرتشت نامه - که هر چند پاره‌ای از آنها از سنتی کهن مایه می‌گیرند، اما دست نخورده باقی نمانده‌اند^{۱۲} نمی‌توان دید.

ویدن گرن متن بهمن یشت را در سه فصل آورده است، اما این کتاب بنا بر متن ویراسته انکلساریا^{۱۳} از نه فصل تشکیل شده است؛ و ما هر دو متن را تماماً ذکر کرده‌ایم. در فصل نخست، زرتشت از اورمزد بی‌مرگی می‌خواهد، اورمزد خرد همه دان خود را به شکل آب بر دست او می‌نهد و او را از آن می‌نوشاند، زرتشت به حال جذبه فرو می‌رود و پس از هفت شبانه روز، آن چه بر وی گذشته بر اورمزد آشکار می‌سازد، و اورمزد رمز و راز دیده‌های زرتشت را می‌گشاید و آن را تفسیر می‌کند. بنا بر آن چه در این فصل آمده، زرتشت در حال بیهوشی درختی را با چهار شاخه زرین، سیمین، پولادین و آهن گمیخته می‌بیند. اورمزد این چهار فلز را تمثیلی برای چهار دوره تاریخی می‌داند که عبارتند از: شاخه زرین پادشاهی گشتاسپ، سیمین پادشاهی اردشیر، پولادین پادشاهی خسرو انوشیروان و شاخه آهن گمیخته اشاره‌ای به فرمانروایی دیوان خشم تخمه است. مطالب دیگر فصل‌های کتاب در واقع همگی بیان ویژگی‌های همین دوره است. فصل دوم ارتباطی با فصل‌های دیگر کتاب ندارد و در آن از چند موبد نام برده شده که انوشیروان آنان را مأمور صیانت اوستا کرد تا دشمنی پیروان مزدک بدان آسیبی نرساند.

فصل سوم تکرار نوشته‌های فصل نخست است و افزوده‌ای است پسین، زیرا در آن به جای چهار دوره، که پیشینه‌ای کهن دارد و نوشته دین کرد نیز آن را تأیید می‌کند، از درختی با هفت شاخه و تقسیم جهان به هفت دوره تاریخی سخن رفته است. فصل چهارم به بیان ویژگی‌های هزاره زرتشت و دوره چهارم یعنی آهن گمیخت اختصاص دارد. در این بخش اورمزد تاخت و تاز بیگانگان را به ایران و آثار و پیامدهای مخرب و ناخوشایند آن را پیشگویی می‌کند.

فصل پنجم که افزوده‌ای است کوتاه، به جواب اورمزد به پرسش زرتشت اختصاص دارد و در آن تشریح شده که در آن هنگامه که پایه‌های دین بهی، اخلاق و نهادهای اجتماعی رو به تباهی و ویرانی می‌گذارد، در این اوضاع نابسامان وظیفهٔ مردمان و به‌ویژه روحانیون چه خواهد بود. فصل ششم نیز تکرار پاره‌ای از گفته‌های فصل چهارم است و سخن تازه‌ای دربر ندارد. فصل هفتم از پیدایش و قیام بهرام ورجاوند و کارهای او و امیدی که با ظهور او در دل دین‌داران ایجاد می‌شود، و همچنین از ظهور پشیوتن و ۱۵۰ سوار و یار او و نقش آنان در بازسازی جهان و بازگشت آرامش به ایران شهر سخن می‌گوید. مطالب این بخش آمیزه‌ای است از رویدادهای پایان جهان و وقایع دورهٔ ظهور نجات‌بخشان که دنبالهٔ آنها در فصل هشتم ادامه می‌یابد. فصل نهم واپسین قسمت کتاب و آگاهی کوتاهی است دربارهٔ سه نجات‌بخش دین زرتشتی یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس و پاره‌ای از رخدادهای زمان آنها.^{۱۴} از مجموع تمامی اینها می‌توان گفت که مطالب فصل‌های دوم، سوم و ششم یا تکراری است و یا با فصل‌های دیگر بی‌ارتباط، بنابراین به هیچوجه نمی‌توان اصالت آنها را مورد تأیید قرار داد. چنین ویژگی را در پاره‌ای از گفته‌های بخش نهم نیز قابل مشاهده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. West, "Sacred Books of the East", Oxford 1880, V.
2. J. Darmesteter, "Le Zend-Avesta II, Paris, 1892-93, repr. 1960, p.331.
۳. ر.ک: مدخل Bahman yašt, دایرة المعارف ایرانیکا، ج ۳، ص ۴۹۲.
4. "Sur l'inexistence d'un Bahman yasht avestique", Journal of Asian and African Studies 32, Tokyo, 1986, pp.53-64.
۵. ر.ک: ج. تاوادی، زبان و ادبیات پهلوی فارسی میانه، ترجمهٔ س. نجم آبادی، ص ۱۶۷-۱۶۸.
۶. ر.ک: جهان معنوی ایرانی از آغاز تا اسلام، گتو ویدن گرن، ترجمهٔ محمود کندی، ص ۱۷۰.
7. M. Boyce, "On the Antiquity of Zoroastrian Apocalyptic", BSOAS.47, 1984.
۸. ر.ک: ایرانیکا، همان، ص ۴۹۳.
9. "The King is Dead", Lincoln, 1861.

همچنین در این باره ر.ک: اثر دیگر ادی: آیین شهریار در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۵۶۹ به بعد.
۱۰. جهان معنوی ایرانی، همان، ص ۱۷۱.

11. Darmesteter, Études iraniennes II, p.69.

۱۲. از میان این متون به طور مثال زراتشت‌نامه بی‌تردید تحت تأثیر مستقیم متنی چون زند بهمن یسن بوده است. هر چند خانم بویس معتقد است (Hand buch der Orientalistik p.549-550) جاماسپ‌نامه از سنتی کهن‌تر مایه می‌گیرد.

13. Anklesaria B. T., Zand i Vohuman Yasn, Bombay 1957.

۱۴. ر.ک: زند بهمن یسن، راشد محصل، پیشگفتار، ص هشت تا نه.

بخش اول

بهمن یشت^۱

به زرتشت وحی می‌شود

۱

۱. آن چنان که از ستوتکر (Stūtkar [ستودگر] نسک)^۲ پیداست زرتشت از اورمزد (Ohrmazd) بی‌مرگی خواست؛ پس اورمزد خرد همه آگاه را به این طریق به زرتشت نمود که درختی با چنان تنه‌ای دید که چهار شاخه است: یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن گمیخته.

۲. پس او پنداشت که در خواب رؤیایی دیده است و چون از خواب بیدار شد، زرتشت گفت: «پادشاه آسمانیان و جهانیان! به نظرم رسید تنه درختی را دیدم که چهار شاخه به آن بود».

۳. اورمزد به زرتشت سپیتامان (Spitāmān [سپیتمان]) گفت: تنه درختی که تو دیدی و آن چهار شاخه، چهار دوره جهان است که فراخواهند رسید.

۴. آن که زرین است هنگامی که من و تو همپرسی کنیم، زمانی که گشتاسب شاه دین پذیرد و پیکر دیوان نابود سازد و سپس آنان بگریزند و نهان شوند.

۵. و آن که سیمین است، شهریاری اردشیر، پادشاه کیانی است و آن که پولادین است پادشاهی خسرو انوشیروان، پسر قباد است و آن که آهن گمیخته بُود، حکومت بد دیوان پراکنده موی از تخمه خشم است.

۶. و زرتشت سپیتامان، چون سده دهم از هزاره تو به پایان رسد، آن گاه در شرح و تفسیر

(زند) بهمن یسن و خرداد یسن و اشتاد یسن پیداست که در آن موقع مزدک (Mazdak) منفور،^۳ پسر بامداد (Bāmdāt [مزدک بامدادان])، دشمن دین ظهور کند^۴ و برای کسانی که به دین خدا تعلق دارند، مخالفان آماده شوند.

۷. آن انوشیروان خسرو پسر ماه دات (Māhdāt [ماهونداد]) و وهشاپور - دات - اورمزد (Vehšāpūr-dāt-... [نیوشاپور دادار])، دستور آذربایجان و آذرفرنبغ آمین و آذریاد (Āturpāt) و آذرمهر (Āturmihir) و بخت آفرید (Baxtāfrīt) را نزد خود خواند و از آنان پیمانی بدین شرح خواست: «این قوانین را پنهان مدارید، ولی زند را جز به حلقه خویشان خویش میاموزند». هر یک با خسرو همداستان شدند.

۲

۱. در زند بهمن یسن پیداست که زرتشت دوم بار از اورمزد بی‌مرگی خواست و چنین گفت: «من، زرتشت در میان آفریدگان تو پرهیزگارتر و کاری‌تر خواهم بود، اگر مرا بی‌مرگ کنی، هم‌چون بهمن بی‌رنج، گوبدشاه (Gōpatšāh)، یوشت فریان (Yavišt i Fryān) و چترکمیان (Čitrakmiyān) پسر گشتاسب (چهرومیان گشتاسپان) که پشوتن (Pišōtan) درخشان است. ۲. اگر مرا مانند آنها بی‌مرگ کنی، آن گاه به دین بهی تو ایمان آورند، یعنی آن دین بُردار که دین بهی ناب مزدیسنان را از اورمزد پذیرفته است، بی‌مرگ است و آن گاه هر آدمی به دین بهی تو ایمان آورد.

۳. اورمزد به او گفت: «زرتشت سپیتمان، اگر تو را بی‌مرگ کنم آن گاه موبد بُت‌ها،^۵ تور برادرش (Tūr i Brātarōš) (هم) بی‌مرگ شود، ولی رستاخیز و تن پسین را نتوان (این چنین) کرد.

۴. زرتشت را در اندیشه به نظر دشوار آمد که این را شناسد. اورمزد با خرد همه آگاه دانست که زرتشت سپیتمان با فره‌وشی (Fravaši) پرهیزگار چه‌اندیشد و دست زرتشت بگیرفت.

۵. و اورمزد، مینوی فزونی، آفریدگار دادگر موجودات مادی، خرد همه آگاه را به پیکر آب در دست زرتشت گذارد و گفت: «زرتشت، آب را بنوش!».

۶. و او آن را نوشید و خرد همه آگاه در زرتشت با او درآمیخت. زرتشت هفت شبانه روز در تملک خرد اورمزدی بود.

۷. و زرتشت در هفت کشور زمین، در مردمان و ستوران دید که در کجا مویی بود، چقدر زیبا بودند و برپشت، در کجا هر یک انتهای خود را داشت.

۸. و او دار و درخت را دید که تارهای ریشه گیاهان چند تا و چقدر در زمین سپندارمذ

(Spandāmat) بودند، کجا و چگونه رسته‌اند و چگونه آمیخته‌اند.

۹. و در شبانه روز هفتم خرد همه آگاه را از زرتشت بگرفت. زرتشت با خود فکر کرد: «در خواب شیرین اورمزد داده رؤیایی داشتم، از این خواب (هنوز) برنخواستهام».

۱۰. و با هر دو دست تن خویش لمس کرد (در حالی که می‌گفت): «مدت مدیدی خوابیده‌ام و (هنوز) از این خواب شیرین اورمزد داده به خود نیامده‌ام».

۱۱. اورمزد به زرتشت سپیتمان گفت: «در خواب شیرینی که اورمزد به تو داد چه دیدی؟»

۱۲. زرتشت به او گفت: «اورمزد، مینوی فزونی، آفریننده موجود مادی، آفریدگار هستی مادی! من توانگری را با اموال بسیار دیدم که با جسمی بدنام و روان لاغر و نزار در جهنم بود و او مرا خوش نیامد و درویشی دیدم که هیچ چیز نداشت و بی افزار یاری بود و روانش فربه و خودش در بهشت بود و او مرا خوش آمد».

۱۳. و توانگری دیدم که هیچ فرزندی نداشت و مرا خوش نیامد و بینوایی با فرزندان بسیار دیدم و مرا خوش آمد».

۱۴. و درختی دیدم که هفت شاخه داشت: یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین، یکی مسین، یکی ارزیزین [یکی پولادین] و یکی از آهن گمیخته».

۱۵. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، این است آنچه پیش گویم: تنه درختی که تو دیدی، دنیایی است که من، اورمزد، آفریده‌ام. هر یک از آن هفت شاخه که تو دیده‌ای، آن هفت زمان است که فراخواهد رسید».

۱۶. آن که زرین است، شهریاری گشتاسب شاه است هنگامی که من و تو همپرسی کنیم و شاه گشتاسب دین را پذیرد و کالبد دیوان ویران کند، بدون آشکارسازی در خفا رود و اهریمن و دیوان به دوزخ تاریک باز روند و مراقبت از آب و آتش و گیاهان و زمین سپندارمذ آشکار شود».

۱۷. آن که سیمین است، شهریاری اردشیر کیانی است که او را «بهمن پسر اسفندیار» (Spanddāt [بهمن اسفندیاران]) نامند. اوست که دیوان را از مردمان جدا کند و همه جهان را پاک سازد و دین را رواج دهد».

۱۸. و آن که روئین است شهریاری اردشیر، آراینده و سامان دهنده جهان است و آن یک شاهپور شاه، هنگامی که جهانی را که آفریده‌ام بیاراید و نجات را درون مرزهای جهان به جریان اندازد و نیکی آشکار شود و آذرپاد پیروزبخت، سامان بخشنده دین بر حق با روی آماده شده برای (آزمون دینی)، این دین را همراه با جداراهان به راستی آورد».

۱۹. و آن که مسین است شهریاری پادشاه اشکانی است که جداراهی را از جهان ببرد و آن

اسکندر «کرسانی» (Keresanische Sikandar) (?) دروند بر اثر این دین نابود شود، از جهان محو شود، نادیدنی و نامریی.

۲۰. و آن که ارزیزین است شهریاری وهران گور (Vahrān Gōr [بهرام گور]) در موقعی است که او بینش مینوی شادی را ظاهر سازد و اهریمن همراه با جادوگران به تاریکترین مکان دوزخ بازگردد.

۲۱. و آن که پولادین است شهریاری شاه خسرو، پسر قباد در هنگامی است که او مزدک نفرت انگیز، پسر بامداد، دشمن دین را همراه با جداراهان بازدارد.

۲۲. و زرتشت سپیتمان آن که از آهن گمیخته است، فرمانروایی بد دیوان پراکنده موی از تخمه خشم، پایان هزاره توست به هنگامی که آخرین زمستان از دهمین سده تو به پایان رسد، ای زرتشت سپیتمان».

۲۳. زرتشت به او گفت: «ای آفریدگار موجود مادی، مینوی فزونی، نشانه سده دهم زمستان چه باشد؟».

۲۴. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، می خواهم آن را روشن کنم: نشانه ای که هزاره تو به پایان می رسد و دوران بد می آید این است که ۱۰۰، ۱۰۰۰، ۱۰۰۰۰ نوع دیوان پراکنده موی از تخمه خشم از سرزمین خراسان، این پست‌ترین نژاد و نژادخشم به سرزمین ایران هجوم آورند.

۲۵. آنها پرچم برافراشته دارند. آنها سلاح سیاه حمل می کنند و موی پراکنده دارند، بر پشت (بیاویخته‌اند)، کوچک هستند و پست‌ترین بندگان، آنها مقتدرترین‌اند و استاد در کشت و کشتار، ای زرتشت سپیتمان. آن نژاد خشم زاده است و خاستگاه آن معلوم نیست.

۲۶. با جادوگری به روستاهای ایران تازند که من، اورمزد، آفریده‌ام همچنان که بسیار چیزها را سوزانند و خانه خانه‌داران و ده دهداران و آبادی و بزرگی و ملک و دین و راستی و پیمان و اطمینان و مسرت و تمام داده‌هایی را تباه کنند که من، اورمزد، داده‌ام. دین پاک مزدیسنان و آتش بهرام که در جای درست نشانده شده است، نابود خواهد شد و کشتن توسط مرتدان به پیدایی رسد.

۲۷. آن چه ناحیه‌ای بزرگ است، شهری خواهد شد و آن چه شهری بزرگ است، ده و آن چه ده است، خانواده‌ای و آن چه خانواده‌ای (بزرگ) است فقط گذری شود.

۲۸. ای زرتشت سپیتمان، روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریده‌ام به وضع ویرانگری، ستم و فرمانروایی بد درآورند. آن دیوان پراکنده موی چنان فریبکارند که آن چه را گویند، نکنند و آنها بد دین‌اند، طوری که آن چه را نگویند، بکنند.

۲۹. و عهد و پیمان آنها هیچ حقیقت و هیچ شکل (ثابتی) ندارد و ایمنی (عهدشده) نگاه ندارند و به عهدی که بندند پایدار نیستند. با فریب و خودرایی بد روستاهای ایران را که من، اورمزد، آفریده‌ام ویران کنند.

۳۰. ای زرتشت سپیتمان، در آن زمان تمام مردم فریبکار باشند و دوستی بزرگی (نهانی) از جانب فرقی مختلف باشد و تکریم و رضایت و دوستی معنوی از جهان محو شود؛ دوستی پدر با پسر و دوستی برادر با برادر از بین برود. داماد از پدرزن جدا شود و مادر از دختر جدا شود و خواست‌ها گوناگون باشد.

۳۱. هنگامی که پایان دهمین سده زمستان تو فرا رسد، ای زرتشت سپیتمان، خورشید ناپیدا و کوچک تر خواهد شد و سال و ماه و روز کوتاه‌تر شوند و زمین سپندارمذ تنگ‌تر و پر از غارتگران باشد و بذر بر نهد و از تخم غله‌ها ده از هشت بکاهد و دو فزون شود و آنچه فزون شده است، سپید (یعنی رسیده) نشود و گیاهان، چوب‌ها و درختان کاهش یابند. اگر صد بگیرد، ۹۰ بکاهد، ده فزون شود و آنچه فزون شده است، مزه و لذت ندهد.

۳۲. و مردمان کوچک تر زاده شوند و تقوا و نیروی آنان کمتر و فریب دهند باشد. آنان بدخلق هستند. آنان هیچ سپاس و هیچ احترامی برای نان و نمک قائل نیستند و نسبت به یتیمان نیز گذشت ندارند.

۳۳. و در این زمانه بد به مرغی بیش از دارایی مردم دین بردار توجه شود و در کار آنها مزد کمتر شود و از کارشان هیچ تکلیف و تقوایی پیش نیاید و همه گونه جداکیشان برای ایشان خواستار بدی باشند.

۳۴. و تمام جهان مردگان را دفن کنند و مردگان را در تابوت گذارند و دفن کردن مردگان و سوزاندن مردگان طبق قانون انجام دهند و سوزاندن مردگان و دگرگونی در آب و خاکستر و غذا از مردار را بنا بر قانون کنند و (از آن) نپرهیزند.

۳۵. آنان (این کار) را تکلیف بزرگ و تقوا شمرند. و به دشمنی دین که راه به دوزخ برد، پایبند شوند و به دلیل پناه در گناه‌کاری و میل به خشم و آز به دوزخ روند.

۳۶. و در این زمانه وحشتناک، ای زرتشت سپیتمان، (در خلال) فرمانروایی خشم با پرچم خونین و دیوان پراکنده موی از نژاد خشم، پست‌ترین بندگان علیه مردم روستاهای ایران بتازند و آنانی که پیرو دین‌اند که کمر بند به کمر دارند قادر نخواهند بود تطهیر آیینی را انجام دهند، زیرا در آن پست‌ترین زمانه مردگان و امور ناپاک آن چنان فراوانند که آدم گام به گام بر مردار رود و یا اگر خود را به آیین برش‌نوم (Baršnom) بشوید و پایش را از مَغ (Maga [مغاک]) بیرون نهد، بر مردار رود و یا اگر در نساکده هر آدمی شاخه برسم (Barsom) را بگسترده و

درون (Drōn) را به جا آورد، (حتی) این جایز باشد.

۳۷. یا در آن پست ترین زمانه مراسم یزش (فقط) یا دو مرد جایز باشد تا بدینسان این دین به نیستی نرسد و زیان نبیند. از صد، از هزار، از ده هزار یکی باشد که به این دین معتقد باشد و آن هم کسی که فکر می‌کند وظیفه است، به آن عمل نکند. و آتش بهرام به نیستی رسد و زیان بیند. از هزار فقط به یکی اکتفا کنند و آن نیز طبق دستور با هیزم و بخور نباشد. یا چون مردی یشت (Yašt) کند و نیرنگستان (Nirangastān) نشناسد، ولی با نیک اندیشی (آتش) بیفزود، چنین نیز جایز باشد.

۳۸. زندگی مطلوب همه به جداایشان رسد، به مردمانی با رسومی دیگر و وظیفه شناس ترینان از خاندان نجبا تا مغ - مردان عزل شده سرگردان بگردند و مردمان خرد دختران نجبا، بزرگان و مغ - مردان را به زنی گیرند. نجبا و بزرگان و مغ - مردان به فقر و پیشه رسند.

۳۹. رنجوران و خردان به بزرگی و فرمانروایی رسند و پیمان شکنان و خردان به نخستین مقام و حکومت نائل شوند و پیام فرستاده دین و مهر و تصمیم قاضی عادل و گفتار راستکاران و نیز رستگاران به مفتریان تحویل شود و نابکاران و دلچکان و هر کس را با حق دروغین عادل و امین پندارند و بدینسان سوگند به دروغ خورند و شهادت کذب دهند و در برابر من، اورمزد، غلط و ناراست سخن گویند.

۴۰. آنانی که به نام «موبد آتش» (هیربد hērbad) و شاگرد (هاوشتی Hāvašti) نامیده شده‌اند، می‌کوشند تا به یکدیگر بدی کنند و عیب گویند و عیب بینند و دشمنی اهریمن و دیوان به توسط آنان به شدت حمایت شود و از گناهی که مردمان کنند، از پنج گناه سه گناه را «موبد آتش» و «صحابه» [شاگرد] کند و آنان دشمن نیکان شوند، طوری که بر اثر آن با یکدیگر به بدی و زشتی سخن گویند و مراسم یزش که پذیرند، انجام ندهند و از دوزخ هیچ ترسی ندارند.

۴۱. ای زرتشت سپیتمان: در آن دهمین سده زمستان، هنگامی که پایان هزاره فرا رسد، تمامی مردمان پرستندگان شهوت باشند و دین بی خدا داشته باشند، چنان که ابر آزاد و باد درست نتواند باران را در زمان خاص خویش ببارند.

۴۲. و همه آسمان را ابر مهی [«ابر و مه»] شب ظلمانی کند، و باد گرم و باد سرد آید، و بر و تخم غله‌ها ببرد، و باران در زمان خاص خویش نبارد و هنگامی که بیارد بیشتر جانوران زیانکار به جای آب بیارد و آب رودها و چشمه‌ها کاهش یابد، دیگر فزونی نیابد.

۴۳. و اسبان و ستوران و مواشی کوچک‌تر و ضعیف‌تر زاده شوند و کمتر بارآور باشند و موی

آنان کمتر و پوستشان نازکتر باشد و شیر نیفزاید و خامه کمتری دارد و نیروی کار گاو ورزا کمتر است و اسب تیزپا کمتر کارآمد است، در تاخت کمتر تواند برَد.

۴۴. ای زرتشت سپیتمان! و در آن زمانه هراس انگیز مردمانی که کمر بند مقدس به کمر دارند و (با وجود این) بدی و فرمانروایی بد و هر گونه قانون دروغ را می‌جویند (هر چه) بر سر ایشان آمده است، زندگی را برایشان ناممکن می‌سازد، پس در پی مرگ به عنوان پاداش باشند. و جوانان و کودکان با درد به آن اندیشند و شوخی و شادی دل در بین آنان نباشد.

۴۵. و یسنا را که (پدران) پیشین معین کرده‌اند، نذر و خیرات ایزدان، یشت و تکریم حاملان گاتا، جشن‌های سال و روزهای فروردیگان Fravartikān را در مکان‌های مختلفی جشن گیرند، اما آن‌چه را جشن گیرند بی تردید به آن ایمان ندارند و پاداش طبق دستور ندهند و بخشش و صدقه را نشناسند و نیز آن‌چه را دهند، پشیمان شوند.

۴۶. و (حتی) آن مردمی که نیک‌دین مزدیستان را ستوده‌اند به روش راه و رسم آن مردم باشند و (دیگر) به دین خواص خویش یقین ندارند.

۴۷. و نجبا و بزرگان و دهکاتان (Dēhkāne [دهقان]) که شأن آنان برازنده است، از زادگاه و خانواده خود بروند و از حقیران و بدان به نیاز یاری طلبند و به فقر و بیچارگی رسند. در میان آن مردم از هر ده تن نه نفر در ناحیه شمالی چنین آدم‌هایی شوند.

۴۸. در طی فرمانروایی بد آنان هر چیز به نیستی، بیچارگی و حقارت و سقوط دچار شود. زمین سپندارمذ (باید) دهان خویش گشاید، تمامی گوهرها و فلزات همچون زر و سیم و مس و ارزیز و سرب (باید) آشکار شوند.

۴۹. و پادشاهی و فرمانروایی به بندگان غیر ایرانی [انیرانی] هم‌چون هیونان، ترکان، ختلان، تبتیان رسد، از سوی دیگر نیز فرمانروایان کوهستان و چینیان و کابلیان و سغدیان و رومیان و هیونان سرخ، هیونان سپید در دهات ایران (که من اورمزد، آفریده‌ام) فرمانروا باشند.^۲ فرمان و خواست آن مردم در جهان رایج و متداول باشد.

۵۰. شهریاری آن کمر بند چرمینان، تاجیک‌ها (Tājiken [تازیان]) و رومیان به (دیگران) رسد. اینان فرمانروایی بد خود را چنان انجام دهند که اگر مرد نیک و درستکاری را بکشند و سپس مگسی را، این دو در چشم آنان یکسان باشد.

۵۱. و حفاظت و آبادانی و سعادت و ده و خانواده و زندگی و ملک اربابی و آب رو (ab-row) و رود و چشمه که به ایرانیان نیک دین تعلق دارد به این غیر ایرانیان رسد، سپاه و درفش سرزمین به آنان رسد و در پادشاهی خشم در جهان روند.

۵۲. و چشم طمعکار ایشان از مال و منال سیر نشود و تمام مال در جهان گرد آورند و در

زیر زمین نهان کنند و به سبب بی دینی بسیار لواط و هتک ناموس کنند و کاملاً تسلیم شهوت گناه‌آمیز شوند.

۵۳. و در آن زمانه هراسناک شب روشن باشد و سال و ماه و روز به یک ثلث کوتاه‌تر شود؛ زمین سپندارمذ بالا آید؛ کمبود، خطر و مرگ در جهان بزرگ باشد».

۵۴. اورمزد به زرتشت سپیتمان، گفت: «این است آنچه پیش گویم، آن مینوی بد دروند، آن گاه که باید نابود کند همواره ستمکارتر شود و پیوسته بدتر فرمانروایی کند.

۵۵. چنین گفت اورمزد به زرتشت سپیتمان: «از بر کن زند و پازند و آشکار ساز زند را. با «موبدان آتش» [هیربدان] و «شاگردان» [هاوشتان] بگو، در جهان به کسانی بگو که پس از (دهمین) سده زمستان آگاه (نشده) اند، آن گاه به آنان بگو که به امید تن پسین و برای نجات روان خویش، خشم و بلا و مقاومت آن مردمی که بی دین‌اند و (با این حال) مراسم سرود یسنای دینی را به جا می‌آورند، خوار شمرند.

۵۶. و ای زرتشت سپیتمان این را به تو گویم که کسی که در این زمان تن را جوید، قادر نخواهد بود روان را نجات دهد، زیرا فریبهی تن به معنای نزاری روان و درد در دوزخ است، اما آن که روان را جوید، نزاری تن و درد در جهان دارد و پر زحمت و فقیر است، اما روان او در بهشت خوش و فربه (= سالم) باشد».

۵۷. زرتشت از اورمزد پرسید: «اورمزد، مینوی فزونی، آفریننده پرهیزگاران و هستی مادی خدا خواسته، آیا (هنوز) کسی خواهد بود که اورمزد را پرهیزگار خواند و (ایزدان) باقیمانده را بستاید که آفریدگار را پرهیزگار نامند، ای آفریدگار، در آن زمانه هراسناک (هنوز) پرهیزگاران باشند و دین‌دارانی باشند که کمر بند به کمر بندند و درون (drōn) را با دسته‌های برسم به جا آرند و در خاندان ایشان ازدواج با نزدیکان که در دین است، رایج باشد؟».

۵۸. اورمزد به زرتشت سپیتمان گفت: «در آن میان برترین مردان کسانی باشند که در آن زمانه هراسناک کمر بند به میان بندند و درون را با دسته‌های برسم به جا آرند، (هر چند) نه (چنان باشد که) در شهریاری گشتاسب شاه بود.

۵۹. کسی که در آن زمانه هراسناک «ایدا - ات - یزه - مئیده» (idā-āt-yaza-maide) [ایثا ات یزمئیده] و «اشم وهو» (ašem vohu) گوید و آن را از بر کرده باشد، (او را) چنان (زیاد) است که گویی در پادشاهی گشتاسب شاه دوازده هُماست (Hōmāst) با آب تقدیس شده؟

۶۰. و کسی که یشت را به جا آرد و گاهان را بخواند، این وی را چنان (زیاد) است که گویی در پادشاهی گشتاسب شاه یشت خوانده و [مراسم خواندن] گاهان برگزار شده باشد.

۶۱ پرهیزگارتترین پرهیزگاران آن باشد که به بهدین مزدیسنان (بزید) و در دودمانش ازدواج دینی با نزدیکان انجام شود.

۶۲ اورمزد به زرتشت پرهیزگار [آشو] گفت: «در این نه هزار سال که من، اورمزد، آفریده‌ام، مردم در آن زمانه هراسناک هراسناکتر باشند، زیرا در فرمانروایی بد ضحاک و افراسیاب تورانی (هنوز) مردم بهتر و طولانیتر می‌زیستند و ایشان را از جانب اهریمن و دیوان ستیزه جویی کمتر بود.

۶۳ زیرا در حکومت بد آنان در سرزمین ایران هفت ده ویران نبود آنچنان که خواهد بود در هنگامی که هزاره تو به پایان رسد ای زرتشت سپیتمان، چون تمام روستاهای ایران زیر شمش اسبان آنان ویران شود و درفش این مردم تا به پتسخوارگر (Patašxvārgar [پدشخوارگر])^{۱۱} رسد و از آن جا با حکومت زور، ای زرتشت سپیتمان، مقرر دین را برکنند و مردگان را از این مکان بیرون اندازند. این است آنچه پیش گویم.

کارزار پایانی و شهریاری هزارساله

بهمن یشت:

۳

۱. زرتشت از اورمزد پرسید: «اورمزد، نیروی فزونی، آفریدگار جهان موجودات مادی، پرهیزگار، از کجا این دین بهی مزدیسنان بازآریند، این دیوان پراکنده موی از تخمه خشم را با چه افزاری زنند؟

۲. ای آفریدگار، مرا مرگ ده و بازماندگان مرا به بخت خوش [؟] مرگ ده تا آنان در آن زمانه هراسناک زندگی نکنند؛ زندگی راست ده، تا آنان بی خدایی و راه دوزخ مهیا نکنند».

۳. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، طبق نشانه‌های شهریاری سیاه آن مردمانی که از نژاد خشم‌اند، از سرزمین‌های سلم شیطان شیدسپیک ([Šētāspīk] شیدسپی) پدید آیند که کرسانی است».

«ماه ونداد (Māhvindāt) گفت که آنها رومیانند و روشن (Rōšn)^{۱۲} گفت که آنها سلاح سرخ و درفش سرخ و کلاه سرخ دارند».^{۱۳}

۴. ای زرتشت سپیتمان، هنگامی که حرکت آنان شروع شود، چون بیابند، این اتفاق رخ دهد که خورشید به عنوان نشانه تیره شود و در ماه رنگ‌های مختلفی دیده شوند؛ که در

جهان مهی (از) زیرین‌ترین ظلمت آید؛ که در آسمان نشانه‌های گوناگونی پدیدار شود؛ که زمین لرزه بسیار رخ دهد و بادی سخت تر آید؛ که در جهان تنگی و نیاز و دشواری فزون شود و تیر [عطارد] و هرمزد [مشتری] شهریاری را بر امور بد صدبار، هزاربار و ده هزاربار سامان بخشند.

۵. شیطان شیدسپی که «کرسانی» است، درفش سرخ دارد و با حرکت ایشان بسیاری به روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم تا ساحل ارنگ (Arang)^{۱۴} بتازند. بعضی گفته‌اند: «تا رود فرات» تا ناحیه مسکونی یونانیان در آسورستان (Asūristan) موجبات گزارش کردار یونانیان فراهم آید و ناحیه مسکونی آسوری به این معناست که آنها مردمان آسوری و تمام اقامت گاه‌های آنان را بزنند. بعضی گفته‌اند: «پناهگاه دیوان».

آنها بدین شیوه بکشند.

۶ کسانی از تخمه خشم، صدگانه، هزارگانه و ده هزارگانه بازگردند. درفش‌ها، نشانه‌ها و سپاه بی شمار این دیوان با موی پراکنده به این روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم برسند.

۷. و سپاه بزرگ تا دوردست، دشمن گسترده است؛ ترکان و هیونان سرخ که درفش‌های برافراشته دارند، زیرا درفش‌ها را به تعداد بسیار علیه روستاهای ایران که من، اورمزد آفریدم، (چنان انبوه) بالا گیرند که هم‌چون یال اسب بایستند.

۸. ترکان چرمین کمربند، رومیان، شیدسپی که کرسانی است با گام‌های هماهنگ به جلو تازند و سه بار در سه مکان نبردی بزرگ درگیرد، ای زرتشت سپیتمان.

۹. نخستین بار در پادشاهی کیکاووس (Kai kāus) رخ دهد، هنگامی که دفع این دیوان با کمک امشاسپندان صورت پذیرد و بار دوم هنگامی است که تو ای زرتشت سپیتمان دین پذیری و همپرسی کنی و هنگامی که گشتاسب شاه و ارجاسب خشم زاده، در کارزاری برای دین در «سپید بیشه» با هم رویارو شوند، بعضی گفته‌اند: «در فارس [پارس]». سومین بار، ای زرتشت سپیتمان هنگامی رخ دهد که هزاره تو به پایان رسد. هنگامی که هر سه، ترک و تازی و رومی در این مکان گرد آیند. بعضی گفته‌اند: «دشت نشانه».^{۱۵}

۱۰. همه روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم از مالکیت آنان به پدشخوارگر رسد. بعضی گفته‌اند که آذر گشنسپ (Gušnasp)^{۱۶} در دریاچه چیچست (Čēčast) است که ژرف و بی دیو، با آب گرم است؛ آنچنان که پیداست، در آن جا است.

بعضی «بر آب» گفته‌اند (در مکان پر آب).

آتورک (Āturak [آدورگ])^{۱۷} گفت که کردان (Kurdān) بودند که بدین طریق به روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم از جانب این مردمان خشم تخمه هجوم بردند، ای

زرتشت سپیتمان، طوری که این مردمان تا پدشخوارگر و پارس و نزد غارنشین، کوه نشین و دریانشین و حتی جنگل نشین آیند(؟)

۱۱. زیرا اگر بخواهد زندگی او نجات دهد، آن گاه زن و فرزند و مال مهم نماند. در اینجا زرتشت گفت: «ای آفریدگار، مرا مرگ ده و بازماندگان مرا با بخت خوش[؟] مرگ ده تا آنها در آن زمانه هراسناک نزنند، زیرا در آن روزی که (ده) سده زمستان از هزاره زرتشت به پایان برسد، موقعی است که دیگر چیزی از این هزاره نباشد که ڈروند (نه) بُود».

۱۲. زرتشت از اورمزد پرسید: «ای اورمزد، مینوی فزونی، آفریدگار جهان موجودات مادی، آفریدگار راستکار، اگر آنان چنین بی شمارند با چه ابزاری می توانند نابود شوند؟».

۱۳. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، هنگامی که دیوان پراکنده موی از تخمه خشم در ناحیه خراسان پدیدار شوند، نخست نشانه سیاهی ظاهر شود و هوشیتر (Hušētar [هوشیدر، اوشیدر])، پسر زرتشت، در دریاچه فرزندان (Frazdān) زاده شود. بعضی گفته اند: «در دریاچه کیانسه (Kayanseh)». بعضی گفته اند: «در کاوولستان (Kāvulistān [کابلستان])».

۱۴. ای زرتشت سپیتمان، او در سی سالگی، با من اورمزد، همپرسی کند. «در ناحیه چینستان (Čēnistān) گفته اند»، بعضی گفته اند: «در هندوستان» یک کی (Kai) زاده شود. پدر این «کی» از تخمه کیانیان باشد. او به یاری هوشیدر به هندوستان رود. در صدسالگی او را میل به زنان باشد و از او «کی» دین به نام وهرام ورچاوند (Vahrām i Varčāvand [بهرام ورچاوند]) به وجود آید. بعضی گفته اند: «شاهپور (Šāhpuhr [شاپور])».

۱۵. در شبی که «کی» زاده شود، نشانه ای برای جهان ظاهر شود: ستاره ای از آسمان بیفتد؛ هنگامی که این «کی» زاده شود، ستاره نشانه ای دهد. دات (Dāt [داد]) اورمزد^{۱۸} گفته است که روز وات (Vāt [باد]) در ماه آبان پایان زندگی پدر آن «کی» باشد.

۱۶. او در میان کنیزان شهریار پرورش یابد، زنی شاه شود. ۱۷. هنگامی که این «کی» سی ساله شود - بعضی تاریخ را داده اند - سپاهیان گوناگون هندو و چینی با درفش های بی شمار آیند که درفش های برافراشته دارند، یعنی درفش ها را بالا گرفته اند، با درفش های افراشته، سلاح های بالا برده. ای زرتشت سپیتمان، تا وه - روت (Vēh-rōt [بهرود، وه رود])^{۱۹} به تازش بتازند. بعضی بومب (Bumb [بوم]) ده گفته اند تا حوالی ساحل بخارا (Buchāra [بهران]).

۱۸. هنگامی که ستاره هرمزد به اوج خود رسد و اناهیت (Anāhit [ناهید]) را فروفکند،

آن گاه شهریاری به «کی» رسد.

۱۹. بسیار بی شمارند، سپاه باهمت با درفش‌های آراسته.

بعضی گفته‌اند: «از سگستان (Sagistān [سیستان]) و پارس و خراسان».

بعضی گفته‌اند: «از دریاچهٔ پدشخوارگر».

بعضی گفته‌اند: «از اریان (Aryān) و کوفستان (Kōfistān)».

بعضی گفته‌اند: «از تبرستان».

و از این ناحیه جوانی برگزیده ظهور خواهد کرد.

۲۰. درفش‌های آراسته وجود دارد و سپاه پدشخوارگر بی شمارتر از مسلحان و سپاهیان و سپاه پادشاهی ایران است.

بعضی گویند: «آنها را که کرت (Kart [کرد]) و کریت (Karīt) و کرمانی نامند، پیداست که آنان با نیرویی واحد و درفشی واحد تعداد بسیاری از آدم‌ها را در ده‌های ایران بکشند».

۲۱. آن (مردم) خشم تخمه و سپاه فراخ شیدسپی که نام آنها «گرگ‌های دوپا» است و دیوان چرمین کمر بند سه کارزار کنند: (یکی) در ساحل اروند، یکی در «سپید بیشه» و یکی در «دشت نشانه».

بعضی گفته‌اند: «در دریاچهٔ سه تخمه».^{۲۰}

بعضی گفته‌اند: «در مرو درخشان».^{۲۱}

بعضی گفته‌اند: «در پارس».

۲۲. برای حفاظت از روستاهای ایران از خراسان سپاه بی شمار با درفش‌های افراشته آید، یعنی آنها درفش از پوست ببر دارند و درفش‌های کاملاً سپید دارند و با سپاه بی شمار تا اقامت گاه دیوان فروتازند و چنان بکشند که اگر ۱۰۰ زن بعداً (فقط) یک مرد را ببینند، وی را بخواهند.

۲۳. ای زرتشت سپیتمان، هنگامی که زمان به پایان رسد، دشمنان بسان تنهٔ درختی چنان نابود شوند که چون شب سرد زمستانی بدان رسد، در این شب تمام برگ‌ها نابود شود. آنان روستاهای ایران را که من، اورمزد، آفریده‌ام، دیگر بار بیارایند.

۲۴. ای زرتشت سپیتمان، مینوی بد همراه با دیوان از تخمهٔ ظلمانی خشم با گرز خونین (سخت) بتازد، برای حمایت و یاری دیوپرستان از تخمهٔ خشم شتابند.

۲۵. من، آفریدگار اورمزد ایم و (با من) ایزد نریوسنگ^{۲۲} و سروش پرهیزگار^{۲۳} به کنگ دژ (Kangdiz)^{۲۴} که سیاوش درخشان ساخت تا به چهرومیان (Citrakmiyān)، پسر گشتاسب،

فره کیانیان، بازآراینده راستین دین چنین گویند: «اینک پشوتن^{۲۵} درخشان، برو به روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم و آتش و آب را بستا!»...

۲۶. ایزد نریوسنگ و سروش پرهیزگار از قلعه نیک رود دائیتی^{۲۶} به کنگ دژ روند که سیاوش درخشان ساخت و بانگ زنند: «برو پشوتن درخشان، چهارومیان، این پسر گشتاسب [چهارومیان گشتاسپان]، تو ای فره کیانیان، تو بازآراینده دین راستین، برو به سوی روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریده‌ام؛ دگر بار سریر و شهر یاری دین را برقرار ساز».

۲۷. آسمانیان ظاهر شوند و ۱۲ هماغست (Hōmāst) را با آب مطهر به جا آرند و پشوتن درخشان با ۱۵۰ مرد پرهیزگار که «شاگردان» پشوتن اند پیش آیند و جامه‌های پوست سمور سیاه... به تن دارند.

۲۸. به نام «اندیشه نیک»، «گفتار نیک»، «کردار نیک» جلو روند، آتش و آب را ستایند. هادخت بغان - یسن^{۲۷} را خوانند؛ مرا، اورمزد، همراه با امشاسپندان بستایند، آن گاه یک سوم دشمن نابود کنند.^{۲۸}

۲۹. پشوتن درخشان با ۱۵۰ مرد که پوست سمور سیاه به تن دارند به سوی آتشی آیند که آن را فره‌مند با پیکر روشن نامند، آذرفرنیغ پیروزمند را بر سریر قانونی نشانند (?) و با جدیت آیین پرستش به جا آورند. شاخه‌های برسم بگسترانند و خرداد و مرداد یسن با کتاب آیینی نیرنگستان دین (راستین) انجام دهند و او یک سوم دشمن نابود سازند.

۳۰. پشوتن، پسر گشتاسب به یاری آذرفرنیغ و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر به سوی بتکده بزرگ و اقامت گاه مینوی بد پیش رود. خشم دُروند با گرز خونین و تمام دیوان و شیاطین دروغ بد تخمه «خشم» به ژرف‌ترین دوزخ اندازند. آن بتکده را پشوتن درخشان با جنگ تن به تن نابود کند.

۳۱. و من، آفریدگار اورمزد با امشاسپندان به کوه هوگر^{۲۹} آیم و به امشاسپندان^{۳۰} فرمان دهم که آنها به تمام ایزدان آسمان‌ها گویند: «پیش روید، به یاری پشوتن درخشان رسید!».

۳۲. و مهر^{۳۱} دارنده دشت‌های پهناور و سروش دلیر و رشن^{۳۲} راست و بهرام^{۳۳} زورمند و استاد^{۳۳} پیروزمند و فره دین مزدیسنان، نیایش راستین، آراینده جهان به فرمان من، آفریدگار، به یاری و حمایت پشوتن درخشان آیند و دیوان ظلمانی تخمه تاریک را بزنند.

۳۳. مینوی بد دُروند به مهر دارنده دشت‌های پهناور بانگ زند: «بایست برای راستی، تو ای مهر دارنده دشت‌های پهناور!».

۳۴. پس مهر دارنده دشت‌های پهناور بانگ کند: «به مدت ۹۰۰۰ سال، تاکنون، پیمانی با او بسته شده است، ضحاک بد دین و افراسیاب تورانی و اسکندر رومی و هر دیو پراکنده موی

- چرمین کمریند ۱۰۰۰ سال بیش از آن که پیمان شده بود، فرمانروایی کرده‌اند.
۳۵. مینوی بد دُروند هنگامی که این شنود، گیج شود. مهر دارنده دشت‌های پهناور، خشم خونین گرز را بزند. آن مینوی بد دُروند، ناتوان تلوتلو خورد و با زاد و رود بد تخمه به ظلمت و تاریکی دوزخ رَوَد.
۳۶. و مهر دارنده دشت‌های پهناور به پشوتن بانگ زند: «بتکده و اقامت‌گاه دیوان بزن و نابود کن! به روستاهای ایران روا! دگربار سریر و شهریاری دین بر دُروندان برقرار ساز! هنگامی که تو را ببینند، (از حرکت خود) دست کشند».
۳۷. و پشوتن درخشان و آذر فرنبغ و آذر برزین مهر پیروزمند^{۳۵} پیش رود، آن شیطان دروغ پُر نیرو بزند، نیروی او نابود سازد.
- شاخه‌های برسم بگسترانند، ۱۲ هماست به جای آورند. مرا، اورمزد، با امشاسپندان بستایند. این است آن چه از پیش گویم.
۳۸. پشوتن درخشان به روستاهای ایران که من، اورمزد، آفریدم رود، به بهرود تندروان. هنگامی که دُروندان او را ببینند، آن تاریکی تخمگان، آن ناشایستان (از حرکت خود) دست کشند.
۳۹. و آن پیروزمند، گمارده با سریر رئیس مؤبدان و سریر حکم دین راستین، دگربار روستاهای ایران را بیاراید که من، اورمزد، آفریدم. از و خشم، شهوت و رشک و دُروندی از جهان محو شود.
۴۰. پشوتن درخشان چنین گفت: عصر گرگ زمان به سر آید و بره [میش] زمان فرا رسد. و آذر فرنبغ و آذر گشنسب و آذر برزین مهر دوباره در جای خویش نشانده شوند و چوب و بوی خوش طبق رسم و آیین دهند و مینوی بد با دیوان بد تخمه گیج و آشفته گردد.
۴۱. پشوتن درخشان چنین گوید: «نابود باد دیوان و مینوی دروغ و پلیدی! نابود باد دیوان تاریک تخمه! شاه اورمزد، داناترین با امشاسپندان، شهریاران خوب، نیک اندیشان و پرهیزگاران، مؤثران، نیک آرایندگان، بخشایندگان و راست‌کرداران افزوده باد! سریر و شهریاری دین (او را) باد».
۴۲. پشوتن درخشان پیش آید. با ۱۵۰ مرد پیش آید که «شاگرد» اند و پوست سمور سیاه به تن دارند. آنان جای خاص خویش، سریر و شهریاری دین را مالک شوند».
۴۳. اورمزد به او، به زرتشت سپیتمان گفت: «این است آن چه پیش گویم». هنگامی که هزاره زرتشت به پایان رسد.
۴۴. درباره هوشیدر پیداست که او پس از ۸۰۰ سال (از هزاره) زاده شود. در سی سالگی با

من، اورمزد، همپرسی کند و دین را پذیرد.

۴۵. هنگامی که او از همپرسی بازآید، به خورشید تیز اسب بانگ زند که بایست.

۴۶. خورشید تیز اسب ده روز و ده شب ایستد و هنگامی که این رخ دهد، تمام مردم دنیا به

دین بهی مزدیسنان ایستند.

۴۷. مهر دارنده دشت‌های پهناور به هوشیدر، پسر زرتشت بانگ کند: «هوشیدر، تو آراینده

دین راستین به خورشید تیز اسب بانگ کن: «برخیز، چون تاریکی در کشور ارزه است!»

۴۸. و پسر زرتشت، هوشیدر، به خورشید تیز اسب بانگ کند: «برخیز!»

۴۹. خورشید تیز اسب شکوهمند حرکت کند و تمام مردمان به دین بهی مزدیسنان ایمان

آورند.

۵۰. اورمزد به او گفت: «ای زرتشت سپیتمان، این است آنچه پیش گویم که این آفرینش

دگر بار به هستی خویش بازگردد».

۵۱. و هنگامی که پایان هزاره نزدیک است، پشوتن، پسر گشتاسپ به پیدایی آید با فره

پیروزمند کیانیان ظاهر شود، (اما) آن دشمن که به دروغ فراز نشیند، همچون ترکان، تازیان و

رومیان و مردمان بد ایرانی، (همزمان) با ستمگری و بی پروایی و دشمنی شهریاری بتازند و

آتش را خاموش کنند و به دین آسیب رسانند. آنهایی که به دلخواه و یا بی دلخواه بتازند، هر

دو قانون و دین را بزنند تا پایان دین فرا رسد.

۵۲. و پس از آن، هنگامی که هزاره هوشیدرماه آید، آفرینش بر اثر هوشیدرماه بهتر به

جریان افتد و نیرومندتر باشد و او شیطان دروغ را که سینه از است، فرو زند و پشوتن، پسر

گشتاسپ، همچنان داور و حکم دهنده در جهان باشد.

۵۳. و در این هزاره که به هوشیدرماه تعلق دارد، مردمان چنان در درمانگری باتجربه باشند

و در این زمینه، چنان (ماهرانه) دارو و درمان به کار برند و مهیا کنند که حتی اگر به مرگ

عادی نزدیک باشند، نمیرند، هر چند آنها را با شمشیر و کارد بزنند و بکشند.

۵۴. پس از آن چون از بی دین پاداش مرسوم را خواهند، به دلیل بدی بی‌دینی آن را

ندهند.

۵۵. اهریمن از کین برخیزد و در جهت دماوند، جایی که بیورَاسپ [Bēvarasp بیوراسپ /

ضحاک]^{۳۶} است، بانگ زند: «اکنون ۹۰۰۰ (سال) سپری شده است، فریدون^{۳۷} (دیگر) زنده

نیست. چرا تو برنخیزی، حتی هنگامی که بندهایت گسسته نیستند زیرا این دنیا (اکنون) پر از

مردم است و آنها را از دژی [ورجمکرد] که جمشید^{۳۸} ساخته است، برآورده‌اند.

۵۶. سپس اهریمن این را به همین شیوه بانگ زند. ضحاک از فرط ترس، از ترس آن که

مباد فریدون مثالی به پیکر فریدون برخیزد، نخست (بندها) نگسلد تا بی دین این بندها و زنجیرها از پیکر او بگسلد.

۵۷. پس زور ضحاک افزون شود، بند از پیکر بگسلد، شروع به حمله کند و در جای آن بی دین را ببلعد، در تازش خود در جهان گناه کند، بله، گناهان بی شمارِ گران. یک سوم از مردم و ستوران و مواسی و آفریدگان دیگر اورمزد را ببلعد و آب و آتش و گیاهان را نابود کنند، چیزی که گناهی گران است.

۵۸. پس از آن آب و آتش و گیاه نزد شاه اورمزد شکوه و چنین گله کنند: «فریدون را (دیگر بار) زنده کن، باشد که ضحاک را در بند کند و او را بکشد، زیرا اگر تو، اورمزد، اگر تو این نکنی، آن گاه (به هیچوجه) ما نمی‌توانیم در جهان مادی باشیم». و آتش گوید: «نمی‌توانم شعله کشم». و آب گوید: «نمی‌توانم روان شوم».

۵۹. پس از آن من، آفریدگار اورمزد، سروش و ایزد نریوسنگ را گویم: «تن کرشاسپ سامان (Saman Keršāsp [گرشاسپ سام])^{۳۹} را طوری تکان دهند که برخیزد».

۶۰. و پس از آن سروش و ایزد نریوسنگ به سوی گرشاسپ روند، سه بار بانگ زنند، چهارمین بار سام با پیروزمندی برخیزد و به مقابله با ضحاک رود.

۶۱. و او سخن او نشنود و گرز پیروزمند به سر او خورد، او را بزند و بکشد. آن گاه ستمگری و دشمنی از جهان برود و به مدت ۱۰۰۰ سال دگر باره آغاز (جهان را) برقرار سازم.

۶۲. سپس سوشیانس (Saošyant) آفرینش را دگر باره پاک کند، رستاخیز و تن پسین بیایند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ر.ک: جهان معنوی ایرانی، ص ۱۷۲ به بعد؛ و نیز نگاه کنید به:

Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Univers. Hafniensis, Vol.V. Kopenhagen 1936. Fol.262 r-275v; K. A. D. Noshervān, The Text of the Pahlavi Zand i Vohuman Yašt, Bombay, O. J.; E. W. West, Bahman Yašt, SBE V/1880 (Englische Übersetzung, veraltet); F. Spiegel, Die Traditionelle Literatur, Wien 1860, S. 128-135 (veraltet).

۲. ستوتکر و ستودگر شکل‌های دیگر و تازه‌ای است برای سودگر. بنابر آن چه در کتاب دین‌کرد آمده است اوستای دوره ساسانیان دارای ۲۱ نسک (= کتاب) بوده است که آنها را به سه دسته هفت‌تایی بخش می‌کرده‌اند. بخش نخست یعنی «گاهانی» که دربردارنده کارها و امور مربوط به مینو بوده است، بخش «دادی» که دربردارنده کارهای مربوط به جهان بوده و بخش سوم «هاتمانسری» که دربردارنده کارهای میان این دو بوده است. بخش گاهانی هفت نسک زیر را شامل می‌شده است: «ستودیسن»، «سودگر»، «وَرَشْت مَانسْتَر»، «هادخت»، «بغ»، «وَشْتِگ» و «سپند». بنابراین سودگر و یا چنان که در این جا آمده است ستوتکر (ستودگر) دومین نسک از مجموعه نسک‌های گاهانی اوستای دوره ساسانی بوده است. مطلب کلی ستودگر نسک درباره ستایش اورمزد و دوری از اهریمن و آفریدگان بد او و ستایش کرفته‌های دین و نکوهش عیب‌ها و بزه‌هاست. سودگر نسک به بیست و دو فرگرد بخش می‌شده است که فهرست مطالب هر یک از فرگردها نیز در دین‌کرد آمده است. به گفته وست در مقدمه کتب مقدس شرق، این نسک دارای چهار هزار و هفتصد (۴۷۰۰) کلمه اوستایی و ده هزار و پانصد (۱۰۵۰۰) کلمه پهلوی بوده و اساس محتویات آن راجع به تقوی و دینداری بوده است. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: دین‌کرد سنجانا، ج ۱۵، ص ۲، ۷، ۸ و ج ۱۷، ص ۶۵-۲؛ دین‌کرد مدن، ص ۶۷۷، ۶۸۰ و ۸۱۸-۷۸۷؛ گفتاری درباره دین‌کرد، مشکور، ص ۷۷ به بعد.

۳. هدایت واژه گجسته آورده، ر.ک: زند و هومن یسن، ص ۳۱.

۴. در بندهش بزرگ (چاپ انکلساریا در ۲۷-۳۴، ص ۲۱۵) آمده: «در پادشاهی کواد، مزدک بامدادان به پیدایی آمده، داد (آیین) مزدکی نهاد، کواد را بفریفت و شیفته کرد، فرمود: زن و فرزند و خواسته به همه و همگی باید داشت. و دین مزدیسان را از کار بازداشت، تا انوشه روان خسرو پسر کواد فرواکی آمد (به سن بلوغ رسید) و مزدک را بکشت و دین مزدیسان بیاراست و آن خیونان (هون‌ها) که همواره به ایران شهر تاخت و تاز می‌کردند سرکوبید و راند و ایران شهر را بی‌بیم کرد».

نقل از: زند و هومن یسن، هدایت، ص ۳۱، یادداشت ۷

۵. در متن اصلی ویدن گرن Götzenpriester آمده و آقای محمود کنذری در توضیح می‌نویسد: شاید پرستنده بت مناسب باشد.

۶. مَغ در آیین مزدیسانا به معنی چاله‌ای بوده که دور از شهر برای مراسم شستشو می‌کنده‌اند. بعدها به سنگی که بر برش‌نومگاه می‌گذاشته‌اند نیز اطلاق شده است. این واژه در پهلوی مَغ آمده و صورت اوستایی آن مَغ است. و نگاه کنید به: یادداشت ۳۰ فرگرد دوم.

۷. در متن نام اقوام و قبایلی ذکر شده که برخی شناخته شده و بعضی ناشناخته‌اند. منظور از هیونان اقوامی هستند که در تاریخ ایران تحت عنوان «هیاطله» نام برده می‌شوند و هیونان سپید اقوام هون هستند که اصلاً از نژاد تاتار بوده و از اطراف کوه‌های آلتایی به نقاط دیگر انتشار یافته‌اند. در قرن ششم به «هیاطله» عنوان هون

سپید داده شده است. استاد بهار درباره هیون‌ها می‌نویسد: «پهلوی: *hiyōn*، اوستا - *hyaōna* هیون‌ها که در اصل مردمی ساکن آن سوی ماوراءالنهر بودند، از اقوام ایرانی به شمار می‌آمدند. این قوم که سپس در انقیاد رؤسای ترک قرار گرفت، در نیمه اول قرن چهارم میلادی به سرزمین کوشان، در شرق ایران رسید و آن را تصرف کرد. هون‌ها که مستقل از ایران بودند، در آغاز به دوستی با ایران پرداختند و سپاهیان خود را حتی به یاری شاهپور اول در نبرد با رومی‌ها فرستادند. هیاطله یا هفتالان همین قوم‌اند» (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۷۳-۲۷۴). به هر حال هیون‌ها از دیرباز به عنوان دشمن دین مزدیسنا شناخته می‌شده‌اند، ارجاسب بر مبنای آن چه در یادگار زیران آمده، پادشاه هیونان بوده و با گشتاسب در نبردی سخت بر سر پذیرفتن دین زرتشتی درگیر می‌شود و شکست می‌خورد (زند بهمن یسن، ص ۳۲؛ درباره هیاطله، هون‌ها و مرکز آنها نگاه کنید به: وهرود و ارنگ، مارکوارت، ترجمه منشی‌زاده، ص ۵۰ به بعد)

۸. عبارت برگرفته شده از بند یک یسن سی و هفتم است که متن اوستایی و ترجمه فارسی آن چنین است:

ieā āt yazamaidē ahurēm mazdam yē gamčā ašēmča dāt. apasčā dāt urvarāščā vanuhīš raočāščā dāt būmīmča visāčā vohnū.

ایدون اورمزدا را می‌ستایم که گاو (= چهارپا) و راستی را آفرید، آب‌ها را آفرید، گیاهان نیک و روشنایی را آفرید، زمین و همه نیکی‌ها را [آفرید].

ر.ک: زند بهمن یسن، ص ۳۴، یادداشت ۴۸

۹. یکی از مهم‌ترین نمازهای دین زرتشتی است که متن آن در بند چهاردهم یسن بیست و هفتم آمده است. صورت اوستایی و ترجمه فارسی آن چنین است:

ašəm vahištəm astī uštā astī uštā ahmāi hyat ašāi vahištāi ašəm.

راستی بهترین نیکی است [و نیز] نیک‌بختی است، نیک‌بختی برای کسی که خواستار بهترین راستی است. در روایات داراب هرمزدیار (ج ۲، ص ۲۷۱) درباره معنی و زند اشم وهو آمده است:

ز کردار نیکو تو بشنو سخن	اگر باز گویم نیاید به بن
ز نیکی تو پرهیزدان بهترین	ز پرهیزکاران بود مهترین
شریف است پرهیز هم بهتر است	ذخیره ز پرهیز نیکوتر است
بسی بهترین طاعتی آن بود	که پذیرفته در پیش یزدان بود
زمعنی پرهیز جزوی دگر	بگویم تو نیکو درو کن نظر
نکوکار باش و نکوگوی باش	کم آزار و هم راد و خوشخوی باش
هر آنچه نیاید پسندیده بس	نیاید پسندیده کردن به کس
همیشه بدین سان تو را آرزوی	نیت خوب و گفتار و کردن نکوی
نکو بایدت آشکارا و راز	یکی جزو گفتم نکردم دراز

۱۰. پادشاهی گشتاسب دوران طلایی دین زردشتی است. زمانی است که پیامبر دین، همه دستورها را چنان که اورمزد مقرر داشته است به اجرا درمی‌آورد. وظیفه دین‌داران نیز در چنین شرایطی دشوارتر و عمل به احکام آن سخت‌تر است. اما در دوران سستی و به سخن دیگر در طول هزاره‌ها، پای بندی به دستورهای دین

کتر می‌شود و از این رو پاره‌ای از خطاهای کوچک گروندگان قابل گذشت است.

هماست شامل مراسم یسنا و وندیداد است و برای زندگان یا مردگان برپا شود. در نیرنگستان به چهار نوع هماست اشاره می‌شود: یک هماست، دو هماست، ده هماست و دوازده هماست.

«دوازده هماست» که در اینجا به آن اشاره شده است، عبارت است از خواندن یسنا و وندیداد که در ۲۶۴ روز به احترام ۲۲ ایزد خوانده می‌شود که عبارتند از: اورمزد، تیشتر، خورشید، ماه، آبان، آذر، خرداد، امرداد، سپندارمذ، باد، سروش، فروهر اشوان، بهمن، اردیبهشت، شهریور، مهر، بهرام، رام، دین، رشن، گوش و اشتاد. ر.ک: زند بهمن یسن، ص ۳۵، یادداشت ۵۰ و نجات‌بخشی در ادیان، ص ۹۳، یادداشت ۶۸.

۱۱. «پدشخوارگر» سرزمین مازندران است و جایی است که به وسیله تورانیان غصب شد اما منوچهر آن را پس گرفت و بار دیگر ضمیمه ایران شهر کرد (نگاه کنید به: بندهش، ص ۱۳۹، مینوی خرد، پرسش ۲۶، بندهای ۳۱-۲۶). در اوستا از پدشخوارگر نامی به میان نیامده است. در متن‌های زند واژه اوستایی - varəna، که ناحیه‌ای از گیلان بوده است، به پدشخوارگر تفسیر شده است.

۱۲. ماه ونداد و روشن نام دو تن از مفسران متن‌های پهلوی است.

۱۳. اشاره‌های این بند ظاهراً دربرگیرنده قیام‌هایی مانند ابومسلمیان، خرم دینان باشد. متن زراتشت نامه و پازند نیز توضیح بیشتری دربر ندارد. در زراتشت نامه (بیت ۱۴۴۹-۱۴۴۶) آمده است:

چو آید به گیتی نشان سیاه	دگرگون شود ساز و آیین و راه
برآید همه کامه دیو خشم	از آن ترک بی‌رحمت تنگ چشم
بدانگه بیاید سپاهی ز روم	بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم
آبا جامه سرخ و با سرخ زین	یکایک به کردار دیو لعین

و در متن پازند (ص ۳۴۵) آمده: «پس از این نشان سیاه جامگان خشم تخمگان، پادشاهی دوال کستیان، ترکان سلم دهان، دروج شیدسپی کلیسایی هجوم آورند (متن: andar dvārand).

زند بهمن یسن، ص ۳۷، یادداشت ۵۸

۱۴. ارنگ و «وه Weh» نام دو رود افسانه‌ای است که در دوره‌های جدید اولی را بیشتر بر «اروند» و دومی را بر «سند» اطلاق کرده‌اند. این دو رود نزد ایرانیان مقدس شمرده می‌شدند و گمان بر این بود که در سرزمین ایرانویج جاری بوده‌اند. بعدها، در دوره ساسانیان، ایرانیان نام این دو رود را بر دجله و سند نهادند و دجله را ارونند یا ارنگ (اوستا: ranghā) و سند را وه (پهلوی: weh، dāitī و weh dāitī، اوستا: dāitayā) رود خواندند. برای آگاهی بیشتر ر.ک: وهرود و ارنگ، ترجمه منشی زاده، صفحات متعدد؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۵، یادداشت ۵.

۱۵. واژه پهلوی چنین خوانده می‌شود. «دشت نشانه» چیست و کجاست، دانسته نیست. انکلساریا nihawandag (= نه‌اوند) خوانده و هدایت احتمال داده است که منظور فتح الفتوح است. نگاه کنید به: زند وهومن یسن، ص ۵۵، یادداشت ۱، و ص ۵۷، یادداشت ۷. در روایات داراب هرمزدیار (۹۳/۲) آمده است: «... و از هیشم کشندگان و خارزمی و کرکی و فرنک و رومی و دول کشتی سه بار جنگ بزرگ و کارزار کنند کز آن یکی به سپید و یکی لاجورد و یکی به دست نشانی باشد که به ور سه تخمه باشد...». نیز نگاه کنید به: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۸۷، یادداشت ۵۷.

۱۶. آذرگشنسپ، پهلوی، *ādur gušnasp*، دومین آتشکده مهم دوره ساسانیان، که ویژه سپاهیان بوده و محل آن را در آذربایجان نوشته‌اند. درباره این آتش در بندهش (بهار، ص ۹۱) آمده: «آذرگشنسپ تا پادشایی کی خسرو بدان آیین پاسبانی جهان می‌کرد. چون کی خسرو بتکده (کنار دریای چیچست) را همی‌کند، بر یال اسب (کی خسرو) نشست و تیرگی و تاریکی را از میان بُرد و (جهان را) روشن بکرد. تا بتکده ویران شد، به همان جای بر فراز آسنوند (کوه)، آتشگاهی نشانده شد. بدان سبب (آن را) گشنسپ خوانند که بر یال اسب نشانده شد».

گشنسپ به معنای دارنده اسب تر است. این واژه در پارسی و پهلوی به صورت گشسب و گشنسپ هر دو آمده است.

۱۷. آدورگ یا آتورک نام یکی از مفسران متون پهلوی است.

۱۸. داداورمزد یا دات اورمزد، یکی از مفسران است.

۱۹. برای وه رود یا بهرود نگاه کنید به: یادداشت ۱۴ همین فرگرد.

۲۰. منظور از دریاچه «سه تخمه»، دریاچه هامون است. سبب آن که آن را «سه تخمه» گفته‌اند، آن است که نطفه زردشت که سه پسر آینده او یعنی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانس از آن خواهند زاد، در این دریاچه نگهداری می‌شود.

۲۱. مرو درخشان، (پهلوی: *marw ī šēdān*) در یادگار زیربان «مرو زردشتان» (متن‌های پهلوی، ص ۳). در روایات داراب هرمزدیار (۹۲/۲): مورشیدان (به جای «مرو شیدان»). منظور همان مرو شاه جهان یا مرو شایگان است.

۲۲. نریوسنگ، اوستایی: *naniryō.sagha* پهلوی: *nēryōsang* فارسی نو: نرسه، نرسی، ایزد پیام آور اورمزد و یاری دهنده یلان و کیان است. او تخمه کیومرث را نیز می‌پاید. نریوسنگ شاید به معنای «جلوه مرد» یا «جلوه مردمان» باشد. او یکی از مهم‌ترین پیام آوران هرمزد است (وندیداد، ۱۹، بند ۳۴).

نگاه کنید به: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۷۹، یادداشت ۱۶

۲۳. سروش، اوستایی: *sraoša* پهلوی: *srōš*، نماینده فرمانبرداری و اطاعت اورمزد است. کار اساسی او نظارت بر جهان مادی و نظم بخشیدن بدان است. او آدمیان را در شب می‌پاید و آنان را از دست دیوان ننگه می‌دارد. دیوان از ترس او به دوزخ می‌گریزند. به صفات دلیر، فرمانبردار، نیرومند، جنگاور، خوب رسته، پیروزمند، پیشرفت دهنده جهان و سرور جهان ستوده می‌شود. پناه دهنده درماندگان است و در پرهیزگاری از همه برتر است. شبانه روز با دیوان بزرگ در جنگ است. او آموزگار دین است و در واپسین روز به همراه مهر و رشن کارهای آدمیان را می‌سنجد و نخستین بار شاخه‌های سه تایی، پنج تایی، هفت تایی و نه تایی برسم را گسترده و گاهان را خوانده است.

یشت یازدهم و یسنه پنجاه و هفتم متعلق به سروش است. وی در ادبیات پهلوی واپسین امشاسپند است و خشم که واپسین کماله دیو است، در برابر او قرار دارد. سروش وی را در پایان عصر دوازده هزارساله جهان از میان برمی‌دارد. او پیوسته بر دست راست مهر حرکت می‌کند و در واپسین داوری همکار اوست. او حافظ آتش است و آتش بدو بازمی‌گردد.

۲۴. درباره کنگ دژ نگاه کنید به: یادداشت ۵ فرگرد دوم.

۲۵. درباره پشوتن نگاه کنید به: یادداشت ۴ فرگرد دوم.

۲۶. دائیتی، اوستایی: - *dāityā*، نام رودی افسانه‌ای است که در ایرانویج (مرکز قوم آریا) جاری بوده است و نیز نام قلّه‌ای که پل چینود بر فراز آن قرار دارد. این قلّه به بلندی هزار مرد است و در میان جهان قرار دارد و شاهین ترازوی ایزد رشن بر آن تکیه دارد (نگاه کنید به: بندهش، بهار، ص ۴۱، ۷۵ و ۷۶).

۲۷. بغان یسن، نام نسک چهاردهم از اوستای دوره ساسانی بوده است. از اشاره دین کرد می‌توان چنین دریافت که همه اوستای موجود بخشی از بغان یسن ساسانی است (نگاه کنید به: یشت‌ها، ج ۱، ص ۴).

۲۸. بنابر اساطیر زردشتی، نقش اساسی نجات‌بخشان، پالودن جهان از بدی‌ها و آراستن آن به نیکی‌ها و پاکی‌هاست. از این رو جهان در پایان، از هر جهت به آغاز همانند است. در آغاز، اهریمن بر جهان مسلط نبود و وقتی به آفریدگان اورمزد حمله کرد، اورمزد با خواندن «اهونور» او را ناکار کرد و به تاریکی‌ها فرو افگند، آن‌گاه که یک سوم اهورنور را بخواند، اهریمن از بیم تن بگذشت. آن‌گاه که یک سوم دیگر را بخواند به زانو فرو افتاد و وقتی سومین بهره آن را خواند ناکار شد. آن‌چه از بند بیستم تا پایان این فصل عنوان شده قرینه‌ای است برای آن‌چه در آغاز روی داده. برای رویدادهای آغاز جهان و به‌ویژه خواندن اهورنور و بازتاب اهریمن از شنیدن آن نگاه کنید به: بندهش، بخش اول و گزیده‌های زادسپرم، فرگرد نخست.

زند بهمین یسن، ص ۴۳، یادداشت ۸۸

۲۹. هوگر، اوستایی: - *hukaiya*، بلندترین قلّه کوه هرثیتی (= البرز) است که بر فراز آن ایزد هوم برای مهر قربانی آورد و از همین قلّه است که رودخانه اردویسور جاری می‌شود و نیز جمشید ایزد ناهید را نیاز می‌فرستد.

۳۰. امشاسپندان، اوستایی: - *amaša.spanta*، بی‌مرگان مقدس، شش ایزد والای دین زردشتی هستند که به همراه اورمزد هفت تن می‌شوند و پاک‌ترین آفریدگان بشمارند. در اوستای گاهانی از امشاسپندان نامی برده نشده است. واژه‌هایی که بعدها بر این ایزدان اطلاق شده است، مفاهیم مجردی هستند که هر یک معرف یکی از جنبه‌های اورمزدند مثلاً «اردیبهشت» در آن‌جا به معنی «راستی» و بهمین «اندیشه نیک»، شهرپور «شهریاری» و... که هر یک از اینها از صفات اورمزدند.

در اوستای جدید، امشاسپندان نخستین آفریدگان اورمزدند که پیش از آفرینش آسمان و زمین و آب و گیاه آفریده شده‌اند. سه تن از اینان یعنی «بهمین»، «اردیبهشت» و «شهرپور» مذکر و سه تن دیگر یعنی «اسفندارمذ»، «خرداد» و «امرداد» مؤنث‌اند. سه ایزد مرد در سوی راست اورمزد و سه ایزد زن در سمت چپ او قرار می‌گیرند. در متن‌های متأخر سروش نیز در ردیف امشاسپندان نام برده شده است (نگاه کنید به: بندهش، ص ۴۸-۵۰).

۳۱. مهر، اوستایی: - *miōra*، نام یکی از ایزدان توانای دین زردشتی است. در گاهان واژه «مهر» معنی «پیمان» می‌دهد، اما در اوستای نو ایزدی است که راستی و پیمان‌داری از ویژگی‌های اوست. وصف مشروح او در مهر یشت می‌آید و از خلال مطالب آن پیوستگی او با خورشید نیز احساس می‌شود یعنی مهر و خورشید غالباً در کنار یکدیگر حرکت می‌کنند. در متن‌های فارسی میانه او یکی از سه ایزدی است که داوری کارهای جهانیان را در روز پسین به عهده دارد. او به صفت «دارنده دشت های فراخ» توصیف می‌شود و دارای ده هزار

گوش و ده هزار چشم است. نیز نگاه کنید به: نجات بخشی در ادیان، ص ۹۱-۹۲.

۳۲. رشن، اوستایی: - rašnu، پهلوی: rašn نام ایزدی است که به همراه مهر و سروش کارهای بندگان را می‌سنجد به صفات: راست‌ترین، بلند، توانا و پاک ستوده می‌شود و به فریاد رسنده گله‌داران و براندازنده دزدان است. بنا بر متن‌های میانه، مینوی راستی است. یشت دوازدهم به نام او «رشن یشت» گفته شده و ویژگی‌ها و صفات او را برشمرده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: هفت آسمان، شماره ۲۰، دانش‌نامه «رشن»، نگارنده.

۳۳. بهرام، اوستایی: vərəθrəyana، پهلوی: wahrām، اصلاً به معنی پیروزی و اصطلاحاً نام ایزدی است که یاری دهنده رزم‌آوران و درهم شکننده دروغ‌گویان است. آتش بهرام که مهم‌ترین آتش دین زردشتی است به او منسوب است. توصیف بهرام و کارهای او در یشت چهاردهم به تفصیل آمده است.

۳۴. اشتاد، اوستایی: arštāt، پهلوی: aštād، در اوستا ایزدی مؤنث است که در کنار سروش ستوده می‌شود. او فزاینده و بالاننده جهان است و کار او این است که به همراه ایزد زامیاد روان را به ترازو می‌گذارد تا رشن کارهای او را بسنجد. اشتاد اصلاً به معنی راستی و درستی است و «راهنمودار مینوان و جهانیان است». (نگاه کنید به: بندهش، ص ۱۱۶-۱۱۷)

۳۵. در یادداشت ۱۶ درباره آذرگشنسپ توضیحاتی داده شد، و اینک توضیح درباره آذر فرنیغ و آذر برزین مهر: [آذر فرنیغ] پهلوی: ādur farrōbay، برترین آتشکده دوره ساسانیان که از آن موبدان و اشراف بوده است. بنا به روایات برجای مانده، در اعصار کهن در خوارزم بود و سپس در فارس جای داده شد. فرنیغ یا فروباگ به معنای دارنده فر ایزدی است. در پارسی به صورت آذر فرنیغ، آذرخره، آذرخراد، آذرخرداد و آذرخرین آمده است.

آذر برزین مهر، پهلوی: ādur burzēn mihr، سومین آتشکده مهم دوره ساسانیان و از آن تولیدکنندگان کشاورز بوده است. در دوره ساسانیان در خراسان جای داشته است. برزین مهر به معنای مهر بلندپایه است. جالب توجه ارتباط مهر است با دهقانان و تولیدکنندگان. اگر به صفت معروف مهر، دارای چراگاه‌های فراخ، نیز توجه کنیم، از این دو امر به خوبی اهمیت مهر به عنوان ایزد طبقه تولیدکنندگان و کشاورزان روشن می‌شود (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۱۶).

در بخشی از بندهش (بهار، ص ۹۰-۹۱) درباره این سه آمده: «این سه آتش را، (که عبارت) اند (از) آذر فرنیغ، گشنسپ و برزین مهر، هر مزد در آغاز آفرینش، چون سه فره، به پاسبانی جهان فراز آفرید. بدان تن، فره مندانه، همی در جهان اند....»

جم اندرشاهی [خود] همه کاری را بیشتر به یاری این هر سه آتش بهتر همی کرد و آذرخره را به دادگاه (آتشکده)، به خره اومند کوه (= فرهمندکوه)، به خوارزم نشانید.

هنگامی که جم را بیریدند، فره جمشید را از دست ضحاک، آذرخره رهایی بخشید. اندرشاهی گشتاسب شاه، شاه چنان چه در دین آمده است، از خوارزم به روشن کوه کاریان نشانند، همان گونه که اکنون نیز آن جا است. آذرگشنسپ تا شاهی کی خسرو، [بدان آیین، پاسداری جهان همی] کرد. چون کی خسرو بتکده را همی کند، بر یال اسب [او] نشست و تیرگی و تاریکی را نابود کرد و روشنی آورد. چون بتکده کنده شد، [کی خسرو] به همان جای، بر اسنوند [کوه]، آتشگاهی فراز نشانید. بدان روی [آن را] گشنسپ خوانند که بر یال اسب نشسته بود.

آذر برزین مهر تا پادشاهی گشتاسب شاه به همان گونه در جهان می‌وزید، پاسبانی می‌کرد. چون انوشه روان

زردشت دین آورد و برای رواج بخشیدن دین و بی‌گمان کردن گشتاسپ و فرزندان (وی، تا) به دین ایزدان ایستند، پس چیز به آشکارگی نمود و کرد، گشتاسپ (این آتش را) به کوه ریوند، که (آن را) پشته گشتاسپان خوانند، به دادگاه نشانید. این هر سه آذر آتش بهرام‌اند و همه را تن همان آتش گیتی است...» (و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۶ فرگرد دوم).

۳۶. ضحاک، پهلوی: *azdahāg*، اوستا: *aži-dahāka*، فارسی: اژدها و ضحاک. جزء نخستین واژه اوستایی به معنای افعی و اژدها است و جزء دوم نام خاص است. در اوستا، اژی دهاک اژدهایی است سه کله، سه پوزه و شش چشم که می‌خواهد جهان را از مردمان تهی کند. و ظاهراً تا حدی این کار را نیز انجام می‌دهد و بر زمین چیره می‌شود. اما فریدون سرانجام بر او می‌شورد، با وی نبرد می‌کند و از میانش برمی‌دارد (یشت ۵ / ۳۳ - ۳۵). اژی دهاک با آذر هرمزد آفریده نیز در به دست آوردن فره می‌جنگد و در آن نبرد نیز شکست می‌خورد. آنچه مسلم است این است که از اژی دهاک در اوستا به عنوان شاه ذکری نرفته است. بلکه از او به عنوان اژدهایی که به نابود کردن مردم و آنچه بر زمین است سخن به میان آمده و به عنوان قوی ترین دروغی که اهریمن بر ضد جهان مادی آفریده یاد شده است (همان). البته این اژدهای اوستایی قادر است مانند مردم ایزدان را نیایش کند، برای آنها بسیاری اسب و گاو و گوسفند قربانی کند و از ایشان پیروزی در نبرد را بخواهد، ولی در اوستای موجود سخنی از نشستن او به جای جمشید نیست و حتی سخنی از این نیست که او فرمانروای جهان بوده و فریدون سلطنت را از دست او به در آورده است.

می‌توان گمان برد که ضحاک در اوستا دقیقاً اژدهای مخوفی است که مانند برابر خود در وداها، ویشوه روپه (*višvarūpa*) سه سر، گاوها را می‌دزدد و شاهان و پهلوانان با این اژدهاکشی کار ویژه خود، یعنی برکت بخشی را انجام می‌دهند.

اما در ادبیات پهلوی او مردی است تازی که به ایران می‌تازد، بر جمشید فائق می‌شود و پس از یک هزار سال سلطنت بد، سرانجام از فریدون شکست می‌خورد و به دست وی در کوه دنباوند (دماوند) زندانی می‌شود و در پایان جهان از بند رها می‌گردد و به نابودی جهان دست می‌برد و آن گاه، کرشاسب او را از میان برمی‌دارد. او در ادبیات پهلوی دارای لقب *bēwarasp*، بیوراسب، می‌شود، به معنای دارنده ده هزار اسب. نکته جالب توجه درباره ضحاک در ادبیات پهلوی و فارسی این است که او پس از سلطنت دراز خود، در زندان دماوند، در واقع عمری تا پایان جهان می‌یابد و این امر او را پرمعرتترین فرد در اساطیر ما می‌سازد. به گفته استاد بهار: آیا این امر، به بیانی دیگر، گویای پوچی و بیهودگی ابدیت زندگی برای انسان نیست؟

در نوشته‌های پارسی و عربی ما گاه با ضحاک دیگر نیز روبرو می‌شویم که از او در شاهنامه خیری نیست. این ضحاک است که با رسیدن به فرمانروایی و از میان برداشتن جمشید، خانه‌ها را از مالکان آنها بازمی‌ستاند و ظاهراً اموال و زنان را نیز از آن عموم می‌شمارد (آثار الباقیه، ص ۲۹۳).

م احتمالاً می‌توان انگاشت که از دوره ادبیات پهلوی، شخصیت کهن نیم اسطوره‌ای - نیم تاریخی دیگری با شخصیت اژدهاگونه ضحاک، که همه اساطیری است، درمی‌آمیزد و ضحاک ماردوش - بازمانده اژی دهاک سه سر - و پادشاه پدید می‌آید. ممکن است آن شخصیت شاهانه که خواسته و زن را از آن همه می‌شمارد، معرف قیام مردم بومی ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اساطیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمد است.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۰-۱۹۱، یادداشت ۷

۳۷. فریدون، پهلوی: frēdōn، اوستا: -ərətaona، با معنایی که روشن نیست، در اوستا اشاره به فریدون اندک است. او پسر - āewya است که دومین کس بود که گیاه هوم را برفشرد تا عصاره آن در آیین‌های دینی نوشیده شود (یسنه ۹، بند ۷-۸). او کسی است که بر اژی‌دهاک غالب می‌شود و دو زن او را از وی می‌رباید (یشت ۵، بند ۳۳-۳۵). فریدون فرشاهی را که به پیکر مرغ وازغنه از جمشید جدا شده بود، به دست می‌آورد. (یشت ۱۹، بند ۳۶)

در دین کرد درباره علت این که فریدون ضحاک را نکشت و وی را در بند کردن چنین آمده است: «درباره غلبه فریدون [بر] ضحاک، برای میراندن [ضحاک]، گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضحاک از آن ضربه و سپس به شمشیر زدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضحاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هرمزد به فریدون که او را مشکاف که ضحاک است، زیرا اگر وی را بشکافی، ضحاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ».

ر.ک: همان، ص ۱۹۱-۱۹۲

۳۸. درباره ورجمکرد نگاه کنید به: یادداشت ۴۵ فرگرد اول.

۳۹. گرشاسپ، پهلوی: karsāsp, karišasp، اوستا: -kərəsāspa، فارسی: گرشاسپ، از پهلوانان اوستایی است که ظاهراً، در شاهنامه، بسیاری از افسانه‌های مربوط به او و عظمت شخصیتش جذب رستم شده است. او پسر ثریته - θrita است و از خاندان - sāma. در ادبیات پهلوی گاه او را سام خوانند، ولی در ادبیات فارسی، این لقب خانوادگی، خود به صورت شخصیت مستقل درآمده است و پدر زال سام خوانده شده است. در اوستا، گرشاسپ ازدهای شاخدار را می‌کشد؛ ازدهایی که اسب‌ها و مردمان را می‌آوبارید (یسنه، های نهم). او گندرو (پهلوی: gandarw، اوستا: gandarəwa) زرین پاشنه و هیدسپ (پهلوی: hīdasp، اوستا: -hītāspa) زرین تاج را که نخستین ایشان دیوی است و دیگری قاتل برادر او است، می‌کشد و نیز سناویذک شاخدار را (یشت پنجم، بندهای ۳۷ تا ۳۹؛ یشت نوزدهم، بندهای ۴۰-۴۴؛ یشت پانزدهم، بند ۲۶ تا ۲۹).

در وندیداد، فرگرد نخستین، بند دهم آمده است که هفتمین جایی را که هرمزد آفرید، ونه کرته (اوستا: -vaēkarata = کابل) بدسایه بود، و آن گاه به دشمنی با آن، اهریمن پری خنثیتی (اوستا: -xnaəaitī) را آفرید که به گرشاسپ پیوست.

«آن گاه، من که هرمزدم، هفتم از جای‌ها و روستاها، کابل بدسایه را برتر فراز آفریدم. اهریمن به پتیارگی، بر آن پُرمگی را فراز آفرید. آن پری کامگی (= بت‌پرستی) که گرشاسپ را همراهی کرد».

ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۳۹، یادداشت ۱

گرشاسپ سومین مردی است که بنا بر روایات، هوم را فشرده و در ازای این کار نیک، دو پسر به او عطا شده است به نام اورواخشید و گرشاسپ. وی به صفت نرمنش و مجعد موی ستوده شده است (یسنا ۹، بند ۱۰ به بعد). گرشاسپ در متون پهلوی یکی از جاویدانان به شمار رفته است.

بخش دوم:

زند بهمن یسن

ستایش دادار اورمزد نیک افزاینده رایومند (= باشکوه) فره مند و امشاسپندان را. آفرین (= ستایش) بهدین پاک مزدیستان را. تندرستی و دیرزیستی و کامیابی برای او که این را می-نویسم.

۱

۱. از ستودگر [نسک] چنین پیداست که: زردشت از اورمزد بی‌مرگی خواست. ۲. پس اورمزد خرد همه آگاه (= خرد اورمزدی) را به زردشت نمود (= نشان داد). ۳. و با آن درخت یک ریشه‌ای دید که در آن چهار شاخه بود، یکی زرین، یکی سیمین یکی پولادین، یکی آهن برآمخته. ۴. آن گاه پنداشت که در خواب دیده است. ۵. هنگامی که از خواب بیدار شد، زردشت به او (= اورمزد) گفت که: «ای خدای مینویان و جهانیان! به من نشان دهید که درخت یک ریشه‌ای که دیدم، که چهار شاخه بدان بود [چیست]؟». ۶. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که: «آن درخت یک ریشه‌ای که دیدی، آن جهان است که من اورمزد آفریدم. ۷. آن چهار شاخه، آن چهار زمان است که رسد. ۸. آن که زرین است، پادشاهی گشتاسپ شاه است، هنگامی که من تو را [برای] دین دیدار کنم و گشتاسپ شاه دین پذیرد^۲ و کالبد دیوان بشکند و دیوان از آشکارگی به گریز و نهان روشی^۳ ایستند (= زردشت قالب مادی دیوان را در

هم شکند و اینان از آن پس در نظر آدمیان آشکار نباشند و زندگی مخفیانه را آغاز کنند). ۹. آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر، پادشاه کیانی است. ۱۰. آن که پولادین است، پادشاهی انوشروان خسرو قبادان (= خسرو پسر قباد) است. ۱۱. و آن آهن برآمخته، ای زردشت سپیتمان! پادشاهی بد دیوان گشاده موی^۴ خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم) است [در] هنگامی که سده^۵ دهم تو سر بود. (= به پایان رسد)

۲

۱. در زند بهمن یسن، خرداد یسن، اشتاد یسن^۶ پیداست که یک بار گجسته (= ملعون) مزدک بامدادان،^۷ دشمن دین، [برای] دشمن کردن ایشان (مردمان) با دین ایزدان، به پیدایی آمد. ۲. آن انوشروان خسرو قبادان، خسرو پسر ماهونداد، نیوشاپور پسر دادار اورمزد، دستور آذربایجان و آذربئیغ بی دروغ و آذرباد، آذر مهر و بخت آفرید را به پیش خواست.^۸ ۳. و از ایشان پیمان خواست که: «این یسن‌ها را پنهان مدارید، جز به پیوند خویش زند میاموزید». ۴. ایشان در آن باره با خسرو پیمان کردند.

۳

۱. در زند بهمن یسن پیداست^۹ که: زردشت دیگر بار از اورمزد بی مرگی خواست، ۲. و گفت که: «زردشتم ای دادار! میان این آفریدگان تو، پرهیزگارتر و کاری ترم، اگر مرا بی مرگ کنی، چون «نون جد بیش»، «گوبدشاه» و «یوشت فریان» و «چهرومیان گشتاسپان»، که پشتون بامی است،^{۱۰} که اگر مرا چون ایشان بی مرگ کنی [مردم] به دین تو بهتر گردند [گویند] که آن دین بُردار (= زردشت) که بهدین مزدیسنان از اورمزد پذیرفت، بی مرگ شد، و مردمان دیگر به دین تو بهتر گردند».

۳. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! اگر تو را بی مرگ کنم، آن گاه «تور برادروش» کرب^{۱۱} بی مرگ شود و اگر تور برادروش کرب بی مرگ شود، رستاخیز تن پسین کردن نشاید. ۴. شاید که زردشت را در اندیشه (= به نظر) دشوار آمد. ۵. اورمزد با خرد همه آگاهی دانست که زردشت سپیتمان ستوده فروهر، چه اندیشد. ۶. دست زردشت را فراز گرفت و اورمزد پاک، مینوی افزونی، دادار جهان مادی، خرد همه آگاهی را به پیکر آب (= به شکل آب) بر دست زردشت کرد و او را گفت که: «از آن بخور!». ۷. زردشت از آن بخورد و خرد همه آگاهی از او (= اورمزد) به زردشت اندر آمیخت. ۸. هفت شبانروز زردشت در خرد اورمزدی بود. ۹. و زردشت مردمان و گوسپندان را در هفت کشور زمین بدید که هر یک را چند موی بر پشت

است و تک تک سر به کجا دارد. ۱۰. و چگونگی دار و درخت بدید، که چند ریشه گیاهان در سپندارمذ، زمین، است که چگونه رُسته است، چگونه آمیخته است. ۱۱. شبانروز هفتم خرد همه آگاه را از زردشت بازستاند. ۱۲. زردشت پنداشت که: «[این را] در خواب خوش اورمزد آفریده دیدم [و] از خواب برنخاسته‌ام». ۱۳. و هر دو دست را برد و پیکر خویش را بازمالید (لمس کرد): که دیرزمان است خفته‌ام و از خواب خوش اورمزد آفریده برنخاستم.

۱۴. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که: «در خواب خوش اورمزد آفریده چه دیدی؟». ۱۵. زردشت گفت که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان مادی! توانگر بسیار خواسته دیدم که به تن (= در گیتی) بدنام و روان [او] لاغر و نزار و در دوزخ بود و مرا خوش نیامد. ۱۶. و درویش بی چیز بیچاره دیدم که روان او در بهشت، شاد [بود] و مرا خوش آمد. ۱۷. و توانگر بی فرزند دیدم و مرا خوش نیامد. ۱۸. و بینوای بسیار فرزند دیدم و مرا خوش آمد. ۱۹. و درختی دیدم که هفت شاخه بر آن بود، یکی زرین، یکی سیمین، یکی رویین و یکی برنجین، یکی ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهن برآمخته».^{۱۲}

۲۰. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! این است آن چه از پیش گویم (= پیشگویی من این است). ۲۱. درخت یک ریشه‌ای که دیدی، آن گیتی است که من اورمزد آفریدم. ۲۲. آن هفت شاخه که دیدی، آن هفت زمان است که رسد. ۲۳. آن که زرین است، شاهی گشتاسپ شاه است که من و تو [برای] دین دیدار کنیم، گشتاسپ شاه دین پذیرد و کالبد دیوان را بشکند و دیوان از آشکاری به گریز و نهاد روشی ایستند و اهریمن و دیوزادگان دوباره به تاریک ترین دوزخ تازند و پرهیز (= نگهداری، مراقبت) آب و آتش و گیاه و سپندارمذ، یعنی زمین، آشکار شود. ۲۴. آن که سیمین است، پادشاهی اردشیر کیانی است که، بهمن اسفندیاران خوانده شود،^{۱۳} که دیو را از مردمان جدا کند و همه جهان را بپیراید و دین را روا کند. ۲۵. [و آن] رویین، پادشاهی اردشیر آراستار و ویراستار (= آراینده و سامان بخشنده) جهان است و آن [پادشاهی] شاهپورشاه است که جهان را، که من اورمزد آفریدم، آراید و در پایان جهان نجات را روا کند و نیکی پیدا شود. و آذرباد پیروز بخت راست ویراستار دین، به وسیله روی، که ساخت (= آزمایش ایزدی) این دین است، با جداراهان (= مخالفان) پیکار کند و [دین را] دوباره به راستی آورد.^{۱۴} ۲۶. آن که برنجین است، پادشاهی بلاش اشکانان شاه است که جداراهی (= اختلاف) را که بُود، از جهان ببرد و آن ترسای بدگر بد دین، نابود شود، از جهان محو و ناپیدا شود. ۲۷. و آن که ارزیزین است، پادشاهی شاه بهرام گور است که مینوی رامش را پدیدار [و] پیدا کند و اهریمن با جادوان دوباره به تیرگی و تاری دوزخ تازند.

۲۸. آن [که] پولادین است، پادشاهی خسرو قبادان است که مزدک بامدادان گجسته،

دشمن دین، را که با جداراهان ایستد (= با مخالفان همراه باشد) از این دین بازدارد. ۲۹. آن که آهن برآمیخته است، ای زردشت سپیتمان! پادشاهی بد دیوان گشاده موی در سر (= پایان) هزارهٔ توست یعنی آن گاه که سدهٔ دهم تو به سر رسد.^{۱۵}

۴

۱. زرتشت گفت که: «ای دادار جهان مادی! مینوی افزونی! نشان سدهٔ دهم چه باشد؟». ۲. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! نشانه‌هایی که در سر هزارهٔ تو باشد، روشن کنم». ۳. در آن پست ترین زمان، یکصدگونه، یک هزارگونه و بیورگونه (= ده هزارگونه) دیوان گشاده موی خشم تخمه برسد. ۴. پست ترین نژادها از سوی خراسان به ایران شهر تازند، درفش برافراشته‌اند، سلاح سیاه بَرند (= حمل کنند) و موی، گشاده به پشت دارند و بیشتر بندگان خرد پست و پیشهور [و] پیشکارِ خشن باشند.

۵. ای زردشت سپیتمان! بن و زاد آن تخمهٔ خشم پیدا نیست. ۶. به سرزمین‌های ایران که من اورمزد آفریدم و به جادوگری بتازند. ۷. چنان که بسیار چیز سوزند و خانهٔ خانه‌داران، ده دهقانان، آبادی و بزرگی و دهقانی و راست دینی و پیمان و زنهار و رامش و همه آفرینش، که من اورمزد آفریدم، تباه کنند. این دین پاک مزدیسنان، آتش بهرام [که] در دادگاه (= آتشکده)^{۱۶} نشانده شده است، به نیستی رسد و زنگان و آوارگان به پیدایی رسند (= به نام و آوازه رسند). ۸. و آن ناحیه شهری، و آن شهر بزرگ دهی و آن ده بزرگ دوده‌ای و آن دوده بزرگ استخوانی (= فردی) باشد.

۹. ای زردشت سپیتمان! این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم. به زشت کامی و ستم و فرمانروایی بد بکنند (= خراب کنند). ۱۰. دیوان گشاده موی، فریفتار (= فریبکار) هستند یعنی آن چه گویند، نکنند. و بد دین هستند یعنی آن چه نگویند، کنند. ۱۱. ایشان را عهد، پیمان و راستی و آیین نیست و زینهار ندارند و به عهدی که کنند، نایستند (= به عهدی که بندگان پایدار نیستند). ۱۲. این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، با فریفتاری و آز و فرمانروایی بد بکنند. ۱۳. ای زردشت سپیتمان! در آن زمان همهٔ مردم فریفتار باشند یعنی بد یکدیگر خواهند و دوستی بزرگ دیگرگون شود. ۱۴. و آزر و عشق و دوستی روان از جهان برود. ۱۵. مهر پدر از [دل] پسر و برادر از [دل] برادر برود، داماد از خُسر (= پدرزن) جدا خواسته باشد و مادر از دختر جدا و جداکامه (= با خواست و نیاز متفاوت) باشند.

۱۶. ای زردشت سپیتمان! هنگامی که سدهٔ دهم تو سرآید، خورشید راست‌تر و تنگ‌تر و سال و ماه و روز کوتاه‌تر. ۱۷. و سپندارمذ،^{۱۷} یعنی زمین، تنگ‌تر و تنگ راه‌تر [باشد]. ۱۸. و

تخم، بر (= میوه) ندهد و بر دانه‌ها (= غله‌ها) در ده، هشت بکاهد [و] دو بیفزاید و آن که بیفزاید سپید نباشد. و خوردنی و دار و درخت بکاهد، اگر یکصد بگیرد، نود بکاهد [و] ده بیفزاید، آن را که بیفزاید، طعم و مزه نباشد.

۲۰. مردم، کمتر زاینده و هنر و نیروی ایشان کم [باشد] و فریفتار و بددادتر (= ستمگرتر) باشند و سپاس و آزرمان و نمک ندارند، ایشان در نود [سالگی] نیز محبت ندارند.

۲۱. در آن زمانه بد، مرغی بیش از مردم آزاده دین بردار آزرمان دارد. ۲۲. و مزد ایشان در برابر کار کم است و کار و کرفه از دست ایشان کم رود و انواع جداکیشان (= مخالفان) برای ایشان (= دین برداران) خواستار بدی باشند. ۲۳. و [در] همه جهان دفن مرده و پوشانیدن مرده (= کفن کردن) رایج باشد. ۲۴. و دفن کردن و شستن و سوختن و به آب و آتش بردن مرده و خوردن مرده را به داد دارند و [از آن] نپرهیزند. ۲۵. و کار و کرفه بزرگ شمارند. گناهکاری [ورزند] و راه دوزخ را هموار سازند و به سبب واژگونگی (= بدسرشتی)، پستی و گمراهی دیر خشم و آز، به دوزخ تازند.

۲۶. ای زردشت سپیتمان! در آن زمان شگفت یعنی پادشاهی (= تسلط) خشم خونین درفش و دیو گشاده موی خشم تخمه (= از نژاد دیو خشم)، پست‌ترین بندگان به فرمانروایی نواحی ایران فراز روند. ۲۷. و دین‌دارانی که کستی (= کمر بند ویژه دین زردشتی) به کمر دارند پادیابی (= تطهیر) داشتن نتوانند. ۲۸. زیرا در آن پست‌ترین زمان، مردار و نجاست آن گونه بسیار باشد که [هر گاه] مرد گام بر گام نهد، بر مردار رود. ۲۹. یا اگر [خود را] به برش نوم شوید [چون] پای از مغ بیرون نهد، بر مردار رود. ۳۰. یا اگر در نساکده (= جای مرده) بدون فراز گستردن برس، درون یزند، جایز باشد.^{۱۸} ۳۱. یا که در آن پست‌ترین زمان، یزش کردن با دو مرد جایز باشد، تا که این دین به نیستی و نزاری نرسد، در یکصد، در یک هزار، در ده هزار یکی باشد که به این دین گردد آن که گردد، نیز از آن کار نگیرد (= بر طبق آن عمل نکند). آتش بهرام به نیستی و نزاری رسد از یک هزار [آتش] یکی را نگهدارند، آن [یکی] را نیز، چنان که باید، هیزم و بوی ندهند. ۳۲. یا اگر مردی یشت کرده باشد، و نیرنگستان نداند به نیک اندیشی (= با نیت خوب) [آتش] بیفروزد، جایز باشد.

۳۳. خواسته و احترام همه به جداکیشان [و] جداراهان (= کفار، آنان که دینی جز دین زردشتی دارند) رسد. ۳۴. و کرفه گر (= ثوابکار) نیک از دوده آزاد مردان [و] مغ مردان، به گشاده رفتن^{۱۹} ایستند (= بدون کستی راه بروند). ۳۵. خردان، دختر آزادگان، بزرگان [و] مغ مردان را به زنی گیرند. ۳۶. آزادگان و بزرگان و مغ مردان به شکوهی (= بینوایی) و بندگی رسند. و [مردمان] تندخو و خرد به بزرگی و فرمانروایی رسند. و خردان آواره به پیشگاهی و راینیداری

(= حکومت و اداره کشور) رسند. ۳۷. و گفتار دین برداران، مهر و فتوای داور راست (= قاضی عادل)، گفتار راستان و پرهیزگاران تحریک شمرده شود. گفتار خردان، بدگویان، واژگونگان (= نابکاران) و افسوس‌گران (= دلک‌ها) و داوری‌های دروغ را راست و باور دارند و بدان سوگند دروغ خوردند و بدان گواهی دروغ دهند و دروغ و ناراست دربارهٔ من، اورمزد، گویند.

۳۹. ایشان که به هیربندی و هاوشتی (= آموزگاری و شاگردی) نامورند، بد یکدیگر خواهند و آهو (= عیب) گویند و آهو بینند. اهریمن و دیوان بر ایشان بیشتر پتیاره برده است. ۴۰. و از گناهی که مردمان کنند، سه گناه از پنج گناه هیربدان و هاوشتان کنند و دشمن نیکان باشند یعنی که دربارهٔ یکدیگر بد و عیب گویند و یزش که پذیرند، نکنند (عبادتی که انجام دادن آن را پذیرند، انجام ندهند) [و] از دوزخ بیم ندارند.

۴۱. ای سپیتمان زردشت! اندر آن سدهٔ دهم، که هزارهٔ تو به پایان رسد، همهٔ مردم ازپرست (= حریص) [و] ناراست دین باشند. ۴۲. و ابر کامگار و باد مقدس را به هنگام و زمان خویش باران کردن نشاید. ۴۳. ابر و مه همهٔ آسمان را تیره کند. ۴۴. و باد گرم و باد سرد رسد [و] بر و تخم دانه‌ها را ببرد. ۴۵. باران نیز به هنگام خویش نیارد، خرفستر (= جانداران زیانکار) بیشتر از آب بیارد. ۴۶. و آب رودها و چشمه‌ها بکاهد و [آنها را] افزایش نباشد. ۴۷. و ستور و گاو و گوسفند کمتر زایند و بدهنترتر زایند و بار کمتر گیرند و موی [آنان] کمتر و پوست [آنان] تنک تر [باشد] و شیر [شان] نیفزاید و چربی کم دارد. ۴۸. و گاو ورزا را نیرو کم و اسب آروند (= تندرو) را هنر کم [باشد] و به تاخت کم برد.

۴۹. ای زردشت سپیتمان! در آن زمان شگفت مردمی که کستی بر میان (= کمر) دارند، [به سبب] بدخواهی و فرمانروایی بد و داوری دروغ بسیار که بر ایشان آمده است، زندگی ایشان را بایسته نیست [و] مرگ را به آرزو خواهند.

۵۰. و جوانان و کودکان اندیشناک باشند و از دلشان شوخی، بازی و رامش برنیاید. ۵۱. و جشن و نهاده (= آیین و رسم) پیشینیان و اوسفرید (= نذر، خیرات) ^{۲۰} ایزدان و یشت و یزش (= عبادت) و گاهنبار و فروردیگان ^{۲۱} جای جای کنند و بدان چه کنند، با بی‌گمانی (به یقین) نگرند. ۵۲. و پاداش به داد (= به حق) ندهند و دهش (= بخشش عطا) و اهلوداد (= صدقه) ندهند نیز آن چه را دهند، پشیمان شوند. ۵۳. و آن مردم بهدین، که این دین به مزدیسنان ستوده است، بدان راه و رسته، شیوه [و] روش ایشان فراز روند، به دین خویش نگرند.

۵۴. و آزاد و بزرگ و دهقان نیک از ده و جای خویش به تبعید از بن جای (= زادگاه) و دودهٔ خویش بروند و از خردان و بدان چیز به نیاز (= گدایی) خواهند [و] به درویشی و بیچارگی رسند.

۵۵. از [هر] ده [تن] این مردم نه [تن] در سوی اباختر (= سمت شمال) نابود شوند.
۵۶. در فرمانروایی بد ایشان هر چیز به نیستی و بیچارگی و سبکی (= خواری) و نیستی رسد. ۵۷. سپندارمذ، [یعنی] زمین، دهان بازگشاید، هر گوهر [و] فلز مانند زر و سیم و روی و ارزیز و سرب به پیدایی رسد (= آشکار شود).
۵۸. و پادشاهی و فرمانروایی به بندگان انیرانی (= غیر ایرانی) چون هیون، ترک، ختل و تبتی رسد که بیابان نشین و کوهیار [اند] و چینی و کابلی و سغدی و رومی و هیون سپید سرخ جامه بر این ده‌های ایران من فرمانروا باشند. فرمان و کامه (= میل و خواست) ایشان در جهان روا باشد.
۵۹. پادشاهی، از دوال کستیان (= چرمین کمران)^{۲۲} و تازیان و رومیان به ایشان رسد. ۶۰. ایشان چنان فرمانروایان بد [ی] باشند که اگر مرد پرهیزگار نیکی یا مگسی را بکشند هر دو به چشم ایشان یکسان باشد. ۶۱. و کاخ و خویدی (= سرسبزی، خرمی) و آبادی و ده و دوده و خواسته و دستگرد و قنات و رود و چشمه بهدینان آزاده به این انیران رسد و سپاه و مرز و درفش [نیز] به ایشان رسد. و پادشاهی در جهان به کامه خشم رود. ۶۲. و چشم از ایشان از خواسته پر نباشد، خواسته جهان گرد کند و در زیر زمین نهان کنند و به سبب گناه‌کاری، لواط و دشتان مرزی (= نزدیکی در حالت ناپاکی زنانه) بسیار کنند و بسیار شهوت زشت ورزند.
۶۴. و اندر آن زمان شگفت شب روشن‌تر [باشد] و سال و ماه و روز بکاهد و سپندارمذ [یعنی] زمین، بالا آید و خطر مرگ و نیازمندی در جهان سخت‌تر باشد.
۶۵. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن چه از پیش گویم، ۶۶. آن گنامینو (= اهریمن) ی گناهکار را آن گاه باید نابود کردن [که] ستمبه‌تر (= ستیزه‌گرت‌تر، ستمکارتر) و بد فرمانروا تر باشد».
۶۷. ایدون نیک گفت اورمزد به زردشت سپیتمان که: «بخوان و از بر کن و از طریق زند، پازند و گزارش بیاموز، به هیربدان و هاوشتان بگوی تا در جهان بگویند، پس ایشان به آنهایی که از سده آگاه نیستند بگویند، به امید تن پسین^{۲۳} و برای نجات روان خویش هرزه و پتیاره (= بلا) جدا دینان [و] دیوپرستان را بگیرند و ببرند (= تحمل کنند)».
۶۸. و این را نیز به تو گویم ای زردشت سپیتمان! که: «کسی که در آن زمان، تن خواهد، نجات روان را نتواند، چه [اگر] تن فربه [باشد] روان لاغر، نزار [و] در دوزخ [باشد] کسی که روان خواهد، تن [او] لاغر، نزار [و] در گیتی فقیر و درویش [باشد، اما] روان او در بهشت فربه (= شاد) [باشد].»

۱. زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، ای پرهیزگار! مینوی افزونی، دادار جهان مادی - بدان که اورمزد را با [صفت] اهلو باید خواند^{۲۴} و دیگر [صفات را] باید به عنوان ستایش [گفت] کسی هست که «دادار اهلو» را [صفت خواندنی] گوید - ای دادار! آیا در آن زمان شگفت، پرهیزگاران و دیندار [انی] باشند که کستی بر میان دارند و دین را با برسم بستایند و دین (= رسم، آیین) خویدوده (= ازدواج با نزدیکان) در دوده [ایشان] رود (= رایج باشد)؟».
۲. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت که: «در آن زمان شگفت، برترین مردان آن باشد که کستی بر میان دارد و دین را با برسم بستاید [گرچه] نه چنان [باشد] که در پادشاهی گشتاسپ شاه بود. ۳. کسی که در آن زمان شگفت «اینا ات یزمنیده» و «اشم وهو»^{۲۵} بگوید یا از بر کرده باشد، چنان است که در پادشاهی گشتاسپ شاه دوازده هماستی با زوهر^{۲۶} یشت کرده باشد. ۴. و کسی که یشت کرده باشد و گاهان سروده باشد، چنان است که در پادشاهی گشتاسپ شاه آب را یشته و گاهان را سروده باشد.
۵. برترین پرهیزگاران آن باشد که به دین مزدیسنان ایستد (= باقی بماند) و دین خویدوده (= آیین ازدواج با نزدیکان) در دوده او رود».
۶. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! در این نه هزار سال که من اورمزد آفریدم^{۲۷} مردم در آن زمان شگفت سخت تر باشند. ۷. چه در زمانه سخت پادشاهی بد اژدهاک^{۲۸} [و] افراسیاب تور^{۲۹} مردم دارای زندگی بهتر و دارای زندگی بیشتر بودند و ایشان را پتیاره (= رنج و بلا) از اهریمن [و] دیوان کمتر بود.
۸. چه در آن پادشاهی بد ایشان، در ایران شهر پنج ده ویران نبود، مانند آن هنگام که هزاره تو به سر رسد ای زردشت سپیتمان! ۹. چه همه ده‌های ایران به سم اسب ایشان کنده شود (= ویران شود) و درفش ایشان به پدشخوارگر^{۳۰} رسد، گاه (= تخت) دین [و] دیهیم پادشاهی از آن جای ببرند و زنش (= ضربه) ایشان از آن جای رسد.
۱۰. ای زردشت سپیتمان! این است آن چه از پیش گویم؟ ۱۱. از هستان (= موجودات) یزش (= عبادت) کسی بهتر و برتر است، که اورمزد را بیشتر یزش کند. اورمزد از هر گونه پرهیزگاری آگاه است. یعنی اورمزد آگاه از پرهیزگاری مزد و پاداش کار و کرفه را بدهد. انجمنیان نر و ماده را یزم امشاسپندان که نر و نیز ماده‌اند، ایشان نیک هستند.

۱. زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان مادی، ای

پرهیزگار! از کجا دین به مزدیسنان را باز بیاریند و به وسیله چه افزار (= نیرویی) این دیو گشاده موی خشم تخمه را بزنند (= نابود کنند؟)».

۲. ای دادار! مرا مرگ ده و اخلاف مرا مرگ ده تا در آن زمانه سخت (متن: شگفت) نزنند (= زندگی نکنند)، زندگی کوتاه ده تا گناه کاری و راه دوزخ نیاریند.^{۳۱}

۳. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! پس از نشانه‌های سیاه، پادشاهی از این خشم تخمگان [به] دروج شیدسپی و کلسیایی [در] شهرهای سلم رسد - «ماه ونداد» گفت که رومی باشند و «روشن» گفت که سرخ کلاه و سرخ سلاح و سرخ درفش باشند. یعنی که نشانه ایشان باشد -^{۳۲}

۴. ای زردشت سپیتمان! هنگامی که بیایند، خورشید نشان تیره بنماید و ماه از گونه بگردد (= رنگ ماه تغییر کند) در جهان مه و تیرگی و تاری باشد. در آسمان نشانه گوناگون پیدا باشد و زمین لرزه بسیار باشد و باد سخت تر آید، و نیاز و تنگی و دشواری در جهان بیشتر پدیدار آید و [ستاره] تیر (= عطارد) و اورمزد (= مشتری) پادشاهی بدان را سامان بخشند.

۵. دروج شیدسپی و کلسیایی یکصدگانه و یک هزارگانه و ده هزارگانه باشند، درفش سرخ دارند و حرکت ایشان بسیار [باشد] به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، تا ساحل ارنگ^{۳۳} بتازند - کسی بود که رود فرات گفت - تا دشت آسورستان^{۳۴} مسکن [ایشان] است، دشت سخت هموار و آن مسکن آسوریان است یعنی مردم آسوری در آن مسکن دارند و نشیمن آنان آن جاست، کسی بود که سوراخ دیوان گفت -

۶. ایشان ایدون آن خشم تخمگان صدگانه و یک هزارگانه و ده هزارگانه را بکشند و بازگردند. درفش، نشان [و] سپاه بی شمار این دیوان گشاده موی به این ده‌های ایران، که من اورمزد آفریدم، برسند و هیون، دشمن فراخ پیشانی ترک و کرمیر^{۳۵} - که برافراشته درفش هستند، زیرا درفش را بالا گیرند. با شمار بسیار به ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم چون بُش (= یال) اسب بایستند ترک دوال کستی، رومی، شیدسپی و کلسیایی با هم فراز رسند. ۷.

سه بار در سه جای به هم نبردی جنگ بزرگ بوده باشد، ای زردشت سپیتمان! ۸. یکی در پادشاهی کاووس، هنگامی که به همراه دیوان [او را] با امشاسپندان نبرد بود.^{۳۶} ۹. و دوم هنگامی که تو ای زردشت سپیتمان دین پذیرفتی و تو همپرسی (= دیدار) [کردی و] گشتاسپ شاه و ارجاسپ خشم زاده در کارزار دین، در سپیدبیشه با هم جنگیدند - کسی بود که در پارس گفت^{۳۷} - ۱۰. و سوم هنگامی که هزاره تو به پایان رسد، ای زردشت سپیتمان! که آن هر سه، ترک و تازی و رومی در یک جای رسد - بود کسی که دشت نشانه گفت - همه ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، از جای خویش به پدشخوارگر رسد. بوده است که

آذرگشنسپ در دریاچه چیچست^{۳۸} ژرف گرم آب، بدون دیو که از آن جا نیز دین پیدا شد - بود کسی که [در برج] ماهی گفت، آدروگ گفت که در خرچنگ - ایدون ای زردشت سپیتمان! در دههای ایران که من اورمزد آفریدم، خشم تخمگان در تازش باشند. که از این مردم، در پدشخوارگر و پارس و سوراخ نشین (= غارنشین) و کوه نشین و دریانشین آن گاه اندک بماند چه اگر شوی خویش را نجات دادن تواند، آن گاه او را زن و فرزند و خواسته به یاد نباشد. ۱۲. پس زردشت گفت که: «ای دادار مرا مرگ ده، اخلاف مرا مرگ ده که در آن زمانه سخت نزنند».

۱۳.... ای زردشت!^{۳۹} آن روز که سده [دهم] هزاره تو به پایان رسد - که [هزاره] زردشتان است - آن گاه هیچ گناهکار از این هزاره در آن هزاره نرود.^{۴۰}

۷

۱. زردشت از اورمزد پرسید که: «ای اورمزد، مینوی افزونی، دادار جهان مادی ای پرهیزگارا! دادارا! اگر ایشان چنین بی شمار هستند به چه ابزار [ایشان را] توان نابود کردن. ۲. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! هنگامی که دیو گشاده موی خشم تخمه در ناحیه خراسان به پیدایی آید، نخست نشان سیاه پیدا شود، هوشیدر زردشتان (= هوشیدر پسر زردشت) در دریاچه فرزدان^{۴۱} زاید - کسی بود که دریاچه کیانسه^{۴۲} گفت، کسی بود که در کابلستان گفت - ۳. ای زردشت سپیتمان! در سی سالگی به دیدار من اورمزد رسد - کسی بود که در ناحیه چینستان گفت، کسی بود که در هندوستان گفت - ۴. پادشاهی زاید که پدر آن پادشاه از تخمه کیان [باشد و] به یاری هوشیدر به هندوستان رود. ۵. در یکصد سالگی [او را] میل به زنان باشد و از او پادشاهی که در دین به نام «بهرام ورجاوند» خوانند، زاده شود - کسی بود که شاپور گفت - ۶. آن شب که آن کی زاید، نشان به جهان رسد، ستاره از آسمان بارد، هنگامی که آن کی زاده شود، ستاره نشان نماید، «داد اورمزد»^{۴۳} گفته است که آبان ماه و باد روز (= روز بیست و دوم ماه آبان) پایان [زندگی] پدر آن پادشاه (= پدر بهرام ورجاوند) باشد.^{۴۴}

به وسیله کنیزان شاه پرورش یابد، زنی پادشاه باشد.^{۴۵} ۷. هنگامی که آن پادشاه سی ساله باشد - کسی بود که زمان را گفت (= کسی بود که روز و ماه رسیدن او را به سی سالگی مشخص کرد) - با سپاه و درفش بی شمار، سپاه هندی و چینی، درفش برگرفته - یعنی که درفش بالا گیرند - [که] افراشته درفش اند، افراشته سلاح اند، به تازش تا بهرود^{۴۶} بتازند - کسی بود که «بوم ده» گفت تا میان ساحل بهران^{۴۷} - ای زردشت سپیتمان!

۸. هنگامی که ستاره اورمزد بالا، به بالست (= شرف) رسد، ناهید را فرو افگند، پادشاهی به [آن] کی رسد، سپاه بی شمار مسلح درفش آراسته‌اند.
۹. بود کسی که از سیستان و پارس و خراسان گفت، بود کسی که از ور (= حصار) پدشخوارگر گفت، بود کسی که از کوهستان هرات گفت، بود کسی که از تبرستان گفت.
۱۰. و از آن ناحیه کودکی خواننده^{۴۸} [با] درفش آراسته و بسیار سپاه بی شمار پدشخوارگر از لشکر و سپاه مسلح ایران شهر به پیدایی آمد - کسی بود که گفت [ایشان را] کرد و کرمانی نیز خوانند، پیدا نیست. ۱۱. که به یاری و هم درفشی (= در زیر یک درفش واحد) شمار بسیاری از خشم تخمگان شیدسپی و هیون فراخ پیشانی آفریده شده، گرگ دویا آفریده و دیو دوال کستی را در این ده‌های ایران بکشند.
۱۲. در کرانه اروند سه کارزار کنند... یکی در سپیدبیشه و یکی در دشت نشانه.^{۵۰} ۱۳. کسی بود که در دریاچه سه تخمه گفت، کسی بود که در مرو درخشان گفت،^{۵۱} کسی بود که در پارس گفت -
۱۴. در پشت شهرهای ایران سپاه خراسانی بی شمار درفش افراشته‌اند، که درفش از پوست بَر (= سگ آبی)^{۵۲} دارند و درفش ایشان باد و بندوقشان سپید است.
۱۵. و سپاه بی شمار تا به سوراخ دیوان بشتابند و چنان بکشند که [اگر] هزار زن پی مردی بینند، ببینند.
۱۶. ای زردشت سپیتمان! هنگامی که زمان سر شود، دشمنان چنان نابود شوند، مانند ریشه درختی که به یک شب زمستان سرد که فرا رسد، به یک شب برگ بیفگند.
۱۷. این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم، دوباره بیارایند.
۱۸. ای زردشت سپیتمان! گنامینو همراه با دیوان و بدتخمگان و خشم خونین درفش برای تازش بتازد و به پستی و یاری دیوپرستان و خشم تخمگان رسد. ۱۹. و من، دادار اورمزد، ایزد نریوسنگ، سروش پرهیزگار را به کنگ دژ، که سیاوش بامی (= سیاوش درخشان) ساخت به سوی چهرومیان گشتاسپان (= چهرومیان پسرگشتاسپ) آرینده فرّه کیان و دین راست بفرستم که: ای پشوتن بامی! برو به این ده‌های ایران که من اورمزد آفریدم و هادخت^{۵۳} و دوازده هماست را به وسیله آتش و آبها فراز یز (= بستای) یعنی به وسیله آتش آبها،^{۵۴} آن چه را که با آتش و آبها پیداست، فراز یز. ۲۰. و ایزد نریوسنگ و سروش پرهیزگار از چکاد (= قله) به دائیتی به کنگ دژ، که سیاوش بامی ساخت، برود و بانگ کنند که: «فراز رو ای پشوتن بامی! چهرومیان گشتاسپان، آرینده فرّه کیان و دین راست. فراز رو به این ده‌های ایران، که من اورمزد آفریدم، گاه (= تخت) دین و پادشاهی^{۵۵} را دوباره بیارای!» ۲۱. ایشان به

مینویی بروند و دوازده هماست را با زوهر فراز یزند. ۲۲. و پشوتن بامی با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار، که هاوشت (= شاگرد) پشوتن اند و به مینویی جامهٔ سمور سیاه نیک دارند، فراز رود به وسیلهٔ اندیشهٔ نیک، گفتار نیک، کردار نیک بالا روند و با آتش آبها هادختِ بغان یسن و من اورمزد را با امشاسپندان فراز ستایند.

۲۳. پس از آن یک سوم [نیروی] پتیاره (= اهریمن) بشکند.

۲۴. پشوتن بامی که با یکصد و پنجاه مرد که [جامهٔ] سمور سیاه دارند، به سوی آذر فرمند - که روشن پیکر خوانند و در دادگاه نشانده است که جان آذرفرنیغ پیروزگر است - فراز رود و به هم زوتی (= پیشوایی) او یزش فراز سازند (= آیین عبادت به جای آورند) برسم بگسترند و خرداد و امرداد یسن را با نیرنگ و نیرنگستان دینی فراز یزند.

۲۵. و یک سوم [دیگر نیروی] پتیاره بشکند.

۲۶. پشوتن گشتاسپان به یاری آذرفرنیغ و آذرگشنسپ و آذر برزین مهر^{۵۶} به بتکدهٔ بزرگ، نشیم (= جایگاه) گنامینوی گناهکار، فراز رود. خشم خونین درفش و همهٔ دیوان و دروجان بدتخمه و جادوگران به آن ژرف‌ترین دوزخ رسند. به هم کوشی (= همکاری) پشوتن بامی آن بتکده را بکنند (= نابود کنند).

۲۷. و من، دادار اورمزد با امشاسپندان به گریوه «هوگر»^{۵۷} آیم و به امشاسپندان بفرمایم که: «به همهٔ ایزدان مینوی گویند که: "بروید به یاری پشوتن بامی برسید"».

۲۸. و مهر دارندهٔ چراگاه فراخ و سروش دلیر و رشن راست و بهرام نیرومند و اشتاد پیروزگر^{۵۸} [و] فرّهٔ دین مزدیسنان، [یعنی] نیروی آرایندهٔ رهبری جهان، به فرمان من دادار برسند.

۲۹. من دادار، برای پشتیبانی به یاری پشوتن بامی رسم. ۳۰. دیوان تارتخمه را بزنند (= نابود کنند). ۳۱. گنامینوی گناهکار به مهر دارندهٔ چراگاه فراخ بانگ کند که: «برای راستی، بایست! تو ای مهر دارندهٔ چراگاه فراخ». ۳۲. پس مهر دارندهٔ چراگاه فراخ بانگ کند که: «این نه هزارسال پیمانی که او (= اهریمن) کرد، تاکنون ازدهاک بد دین و افراسیاب تور و اسکندر رومی و دوال کستیان [و] دیوان گشاده موی مدت یکهزارسال پیش از پیمان پادشاهی کردند».^{۵۹}

۳۳. آن گنامینوی گناهکار که چنین شنید، بیهوش شود. ۳۴. مهر دارندهٔ چراگاه فراخ، خشم خونین درفش را بزند و به ستوهی بگریزد. ۳۵. آن گنامینوی گناهکار با زادگان بدتخمه دوباره به تازی و تیرگی دوزخ گریزد. ۳۶. و مهر دارندهٔ چراگاه فراخ، به پشوتن بامی بانگ کند که: «بکن، بزن (= نابود و تباه کن) بتکدهٔ نشیم دیوان را! به این ده‌های ایران که من اورمزد

آفریدم، برو! گاه دین و پادشاهی را دوباره بیارای! گناهکاران هنگامی که تو را ببینند، بشکنند (= شکست خورند)».

۳۷. و پشوتن بامی و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر پیروزگر رسد، و آن دروج پر نیرو را بزند و آن بتکده نشیم دیوان بکند و یزش فراز سازند، برسم فراز گسترند و دوازده هماست یزند و من دادار را با امشاسپندان بستایند.

۳۸. این است آن چه پیش گویم. ۳۹. پشوتن بامی به اروند و بهرود و این دههای ایران، که من اورمزد آفریدم، فراز رسد. هنگامی که تارتخمگان، ناشایستان، او را ببینند، بشکنند (= شکست خورند).

۸

۱. درباره بهرام ورجاوند پیداست که به پر فرهی فراز رسد و دیهیم فراز بندد، گمارده در مقام موبدان موبدی و مقام داور راست دین و این دههای ایران، که من اورمزد آفریدم، دوباره بیاراید.

۲. از و نیاز و کین و خشم و شهوت، رشک و گناه کاری از جهان کاستی گیرد. ۳. گرگ زمان برود و میش زمان درآید. ۴. آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر برزین مهر را دوباره به جای خویشان بنشانند و هیزم و بوی خوش به داد (= مطابق رسم و آیین) بدهند. ۵. و گنامینوی گناهکار با دیوان و تارتخمگان گیج و بیهوش باشد.

۶. پشوتن بامی چنین گوید که: «نابود بادا دیو و پری، نابود بادا دیو دروغ و بدی، نابود باشند دیوان تارتخمه و افزوده بادا (= کامیاب بادا) اورمزد خدای، داناترین، با امشاسپندان، خدایان نیک، نیک آفریده شده و فره دین مزدیسنان و افزوده بادا زاد و رود رادان و راستان و نیک کرداران. نیک آراینده بادا گاه دین و پادشاهی!».

۷. پشوتن بامی فراز رسد با یکصد و پنجاه مرد هاوشت (= شاگرد) که [جامه] سمور سیاه دارند، فراز رسد. تختگاه دین و پادشاهی خویش بگیرند.

۸. اورمزد به زردشت سپیتمان گفت: «این است آن چه پیش گویم، هنگامی که هزاره زردشتان به سر شود (= به پایان رسد) و آغاز [هزاره] هوشیداران باشد؟

۹

۱. درباره هوشیدر پیداست که در سال یک هزار و هشتصد بزاید، در سی سالگی به دیدار من اورمزد رسد و دین بپذیرد. ۲. هنگامی که از دیدار [باز] آید، به خورشید تیز اسب بانگ

کند که: «بایست!». ۳. خورشید تیز اسب ده شبانروز بایستد. ۴. چون چنین باشد (= چنین اتفاق افتد)، همه مردم جهان به دین مزدیسنان بایستند (= ایمان آورند).

۵. مهر دارنده چراگاه فراخ به هوشیدر زردشتان بانگ کند که: «ای هوشیدر، آرینده دین راست، به خورشید تیز اسب بانگ کن که: "برو!" زیرا کشور ارزه، وروبرش و وروجرش و نیمه خونیره بامی تاریک است». ۶. و هوشیدر زردشتان به خورشید تیز اسب بانگ کند که: «برو!». ۷. خورشید تیز اسب ورجاوند (= باشکوه) برود و همه مردم به دین به مزدیسنان بگردند.

۸. اورمزد گفت که: «ای زردشت سپیتمان! این است آنچه پیش گویم که این [رویداد] آفرینش را دوباره به هستی خویش آورد».

۹. و هنگامی که نزدیک آغاز هزاره باشد، پشوتن گشتاسپان به پیدایی آید، فرّه کیان پیروزگر به او رسد. ۱۰. آن دشمن که به دروغ برنشست، چون ترک و تازی و رومی و شاهان بد ایرانی، به چیری و ستمگری و دشمنی با خدای روند و آتش را بزنند (= خاموش کنند) و دین را نزار کنند و نیرومندی و پیروگری را از آن ببرند و هر کس که خواه و ناخواه آن داد و دین (= رسم و آیین) را بپذیرد، آن داد و دین را همی زنند (= از میان ببرند) تا آن گاه که هزاره به سر شود.

۱۱. و پس هنگامی که هزاره هوشیدرماه آید، در [هزاره] هوشیدرماه آفرینش رواتر و به نیروتر باشد و دروغ مارچهره را بزند و پشوتن گشتاسپان همان گونه دستور و رد جهان باشد. ۱۲. و در آن هزاره هوشیدرماه مردم در پزشکی چنان ماهر باشند و دارو و درمان چنان به کار آورند و برند که جز به مرگ دادستانی (= مرگ مقدر) نمیرند اگرچه به شمشیر و کارد بزنند و کشند.

۱۳. پس اهل موغی (= بی دینی) ۶۲ از بهره (= درآمد) مقرری خواهد (= از درآمد، مقرری مرسوم را طلب کند)، به سبب اهل موغی و بدی [بدو] ندهند. ۱۴. و اهل موغ از آن کین برخیزد، بالای آن کوه دماوند، سویی که بیوراسپ (= ضحاک) است، گوید که: «اکنون نه هزارسال است، فریدون زنده نیست، چرا تو این بند را نگسلی و برنخیزی زیرا که این جهان پر از مردم است، و ایشان را از ورجمکرد ۶۳ برآورده اند». ۱۵. پس آن اهل موغ چون آیدون گوید، ازدهاک از بیم آن که دیسه (= پیکر) فریدون به پیکر فریدون، پیش [او] برخیزد، نخست آن بند را نگسلد، تا آن گاه که اهل موغ آن بند [و] چوب را از بن بگسلد. ۱۶. پس زور دهاک افزوده شود، بند را از بن بگسلد، به تازش ایستد (= شروع به حمله کند) و در جای (= فوراً) آن اهل موغ را بیوبارد (= فرو برد، ببلعد) و گناه کردن را، در جهان بتازد و بی شمار گناه گران کند. یک سوم از مردم

و گاو و گوسپند و آفریدگان دیگر اورمزد را بیوبارد و آب و آتش و گیاه را نابود کند و گناه گران (= سنگین) کند.

۱۷. پس آب و آتش و گیاه، پیش اورمزد خدای به گله ایستند (= شکوه کنند، بنالند). ۱۸. چنین گله کنند که: «فریدون را باز زنده کن! تا اژدهاک را بکشد، چه اگر تو، ای اورمزد!، تو این نکنی، ما در جهان نشاییم بودن (= نتوانیم در جهان باشیم)». ۱۹. آتش گوید که: «روشنی ندهم» و آب گوید که: «نتازم (= جریان نیابم)». ۲۰. و پس من، دادار اورمزد، به سروش و ایزد نریوسنگ گویم که: «تن گرشاسپ سام را بجنبانند، تا برخیزد!». ۲۱. و پس سروش و ایزد نریوسنگ به سوی گرشاسپ روند، سه بار بانگ کنند. ۲۲. و بار چهارم سام با پیروگری برخیزد، پذیره (= مقابله) اژدهاک رود و او (= اژدهاک) سخن او (= گرشاسپ) نشنود و گرز پیروزگر بر سر [اژدهاک] بکوبد و [او را] بزند و بکشد. ۲۳. پس رنج و پتیاره از این جهان برود تا هزاره را به پایان رسانم. ۲۴. و پس سوشیانس آفرینش را دوباره پاک بسازد و رستاخیز و تن پسین باشد (= واقع شود).

فرجام یافت به درود (= سلامت) و شادی و رامش، به کام ایزدان باد!
ایدون باد! ایدون تر نیز باد!

پی‌نوشت‌ها:

۱. گشتاسپ، پهلوی: wištāsp، اوستا: -vištāspa، به معنای دارنده اسب آماده. در گاهان زردشت از وی یاد شده است و برمی‌آید که شخصیتی تاریخی بوده است. بنا به یشت‌ها، او از خاندان نوذریان است (یشت ۵، بند ۹۸) و به دین زردشت می‌گروید (همان، ۱۰۵-۶). او کسی است که با نیرومندی برای گسترش دین می‌کوشد (یشت ۱۳، بند ۹۹-۱۰۰). ضمناً نسکی مستقل به نام او در ستایش او موجود بوده که در آن از زندگی و صفات وی یاد شده بوده است (دین کرد مدن، ص ۶۸۶).

در یادگار زیریران (بخش ۱۸) نیز از او و خاندانش و نبرد وی در راه دین بهی یاد شده است. مهرداد بهار درباره وی می‌نویسد: «ظاهراً برمی‌آید که در ایران دو سنت داستانی درباره گشتاسپ وجود داشته است: یکی سنتی است که موبدان زردشتی حافظ و ناقل آن بوده‌اند و بنا بر آن او شاهی نیرومند و دادگستر بوده است. روایت دوم به ظاهر متعلق به مردم بوده است که در شاهنامه منعکس است و بر اساس آن گشتاسپ نه چندان عادل که ستمگر بوده است. او مردی حسود، خودخواه و نیرنگ باز بود و در برابر تورانیان قادر به دفاع از میهن نبود و فرزند خود، اسفندیار، را آگاهانه به کشتن داد و سعی داشت پهلوان نامی ایران، رستم، را با تحقیر و توهین، دست بسته به دربار خود احضار کند. در مجموع، داستان گشتاسپ در شاهنامه یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است.»

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۶ یادداشت ۲۹

۲. در زمان سلطنت گشتاسپ، زرتشت به دربار او رفته و بنا بر روایات، اوستایی که بر روی ۱۲ هزار پوست گاو به خط طلائی نوشته شده بود عرضه داشت. گشتاسپ به دین زرتشت گروید و آتشکده‌هایی بنا نهاد. این اتفاق در سی‌امین سال سلطنت گشتاسپ رخ می‌دهد و چهارمین هزاره آغاز می‌گردد.

زند وهومن یسن، هدایت، ص ۳۰، یادداشت ۶

۳. «نهان روشی» به معنی «زندگی مخفی داشتن» است. بنابر اسطوره‌های زردشتی، پیش از زردشت، دیوان به شکل آدمی بر زمین راه می‌رفتند. اما زردشت پس از پیامبری آنان را از زمین بیرون کرد و ناچار به زیرزمین گریختند و در آن‌جا نهانی به زندگی ادامه دادند. در یسن نهم، بند ۱۵ آمده است: «تو ای زردشت! همه دیوان را به زیرزمین نهان کردی [دیوهایی] که پیش از این به شکل آدمی بر این زمین می‌رفتند...».

آقای هدایت «روش نهانی» آورده و در توضیح می‌نویسد: «یعنی مخفی شدن به صورت آدمی یا جانوران. دارمستر در زند اوستا جلد اول ص ۹۰ یادداشت می‌کند: «به شکل مخصوص دیوان و نه آدمیان، و این شکلی است که از بدی دوران ناگزیر به خود می‌گیرند». سپس از شرح پهلوی نقل می‌کند: «آنهايي که قادر به نامرئی کردن کالبد خود می‌باشند. او (زردشت) کالبدشان را شکست، آنهايي که نمی‌توانستند نامرئی شوند خودشان را شکست (نابود کرد). شکستن کالبد عبارت از این است که از این لحظه به بعد که شکل دیوان را پذیرفتند نمی‌توانند آزار برسانند. چنان‌که کنون که به شکل جانوران و آدمیان می‌باشند، نمی‌توانند زیان برسانند». در کارنامه اردشیر پایکان (در نخستین - ۶) نهان روشی در مورد ساسان به کار رفته است.

(همان، ص ۳۰، یادداشت ۷)

۴. آقای راشد محصل می‌نویسد: «دیوان گشاده موی» برگردان ترکیب *dēwān ī wizārd/agwars* است (ر.ک: نجات‌بخشی در ادیان، ص ۱۰۶، یادداشت ۱۳۸).

در یادگار جاماسپی، ص ۶۳ ضمن یادکرد وقایع تاریخی و سلطنت ساسانیان می‌گوید: «یزدگرد شهریار بیست سال [پادشاهی کند] و از آن پس ایشان خود به خود نابود شوند پس بیایند تازیان گذارده موی از تخمه خشم به اندک زور و نیرو ایران شهر فراز گیرند سیصد و هشتاد [و] دو سال و نه ماه و هفت روز و چهار زمان (= ساعت).

۵. مطالب این فصل با آنچه درباره مطالب فرگرد هفتم سودگر نسک در دین کرد آمده برابر است. ترجمه نوشته دین کرد چنین است:

«فرگرد هفتم تاوَرَت (صورت پهلوی واژه‌های اوستایی *tā va urvātā* که در آغاز یسن سی‌ام آمده است) درباره نشان دادن چگونگی چهار زمان به زردشت در هزاره زردشتان، نخست زرین، آن [زمان] که اورمزد در آن دین را به زردشت نشان داد، دیگر سیمین آن [زمان] که در آن گشتاسپ دین را از زردشت پذیرفت. سدیگر یولادین آن زمان که آذرباد مهراسپندان آراینده پرهیزگاری بزاد، چهارم زمان، آهن برآمخته که پرزایی و پادشاهی (= توالد و تسلط) اهریمن و دیگر بدان است (نگاه کنید به: دین کرد سنجانا، ج ۱۷، ص ۱۲ و دین کرد مدن، ص ۷۹۲). پیداست که مطلب با آنچه در این فصل و فصل سوم زند بهمن یسن آمده است اختلاف دارد. صورت یادشده در دین کرد به پادشاهی اردشیر کیانی و خسرو انوشیروان اشاره‌ای ندارد و نشان می‌دهد که این دو مورد افزوده‌های پسین است.

زند بهمن یسن، ص ۲۳، یادداشت ۷

۶ نکته قابل توجه در این بند این است که با آن که امروزه، متن اوستایی خرداد یشت و اشتاد یشت در دست است اما متن زند هیچ کدام باقی نمانده است. بنابراین می‌بینیم آنچه در این متن آمده با مطالب متن اوستایی دو یشت مذکور اختلافاتی دارد از آن جمله در متن دو یشت اشاره‌ای به مزدک نشده، و این نشانگر آن است که مطالب متن حاضر بعدها توسط موبدان و جهت تخریب شخصیت مزدک افزوده شده است.

و نیز نگاه کنید به: یشت‌های پورداود، ۱/ ۱۵۱-۱۵۸ و ۲/ ۲۰۱-۲۰۶؛ اوستای گلدنر ۲/ یشت ۴ و ۱۸.

۷. درباره پیدایش مزدک و رواج آیین او، روایت بندهش (بهار، ص ۱۴۱) در یادداشت شماره ۴ بخش پیشین (بهمن یشت) ذکر گردید. روایتی نیز از زند بهمن یسن که در «روایات داراب هرمزدیار» آمده و بنا بر گفته تاوادیا (زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۶۹) از روی نسخه پازندی نوشته شده است که امروزه از آن هیچ نشانه‌ای نداریم، درباره مزدک چنین آورده: «در زند بهمن یشت و خرداد یشت پیداست که در هنگام انوشیروان خسرو قباد گجسته بدگوهر مزدک پدیدار آید و بسیار آیین بد نهاد و خسرو انوشه روان دستوری خویش دماوند بن شاپور و آدر اورمزد دین دستوری آدر یادکان و کادر قزایندار باد و آدر مهر بخت آفرین بخواند و با گجسته مزدک پیغام کند که اگر ایشان را جواب بکند حق باشی و گرنه به کشتن ارزانی کند باشد چه پیمان کند و از گجسته مزدک ده سخن دینی بپرسد و یکی را جواب کردن نداند پس خسرو انوشه روان او را به زودی نیست کند و جهان از پتیاره‌مندی پاک کند. (روایات داراب هرمزدیار، ج ۴، ص ۸۶-۸۷)

۸. از موبدانی که در اینجا نام برده شده است، برخی مشهورند و در متن‌های دیگر نیز به آنها اشاره شده است مثلاً «نیوشاپور» گویا موبدان موبد زمان انوشیروان بوده است. داد اورمزد یا چنان که در اینجا آمده است

«دادار اورمزد» نه به عنوان پدر «نیوشاپور» بلکه به عنوان یکی از موبدان زمان انوشیروان دروندیداد پهلوی نام برده شده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: نیرنگستان سنجانا، مقدمه، ص ۱۲-۱۰).

نقل از: زند بهمن یسن، ص ۲۴، یادداشت ۱۰

۹. آقای راشد محصل در توضیح می‌نویسد: «نسخه پازند (متن‌های پازند، ص ۳۳۸-۳۳۹) از اینجا آغاز می‌شود. مطالب این فصل نیز مؤید این نکته است که دو فصل گذشته افزوده‌های بعدی است و احتمالاً همین فصل آغاز کتاب بوده است. در متن پازند آمده است: در زند بهمن یسن پیدا[ست] که زردشت از... «دیگر بار» که در این متن آمده نیز افزوده پسین است.»

ر.ک: همان، یادداشت ۱۱

۱۰. در متن پازند از: «ون جد بیش»، «گوبدشاه» و «پشوتن گشتاسپ» نام برده شده است. بنا بر متن‌های پهلوی و روایات دینی زردشتی برخی از مردمان پرهیزگار تا بازپسین روز زنده می‌مانند و در پایان جهان نجات‌بخشان را در بازآرایی گیتی یاری می‌رسانند. از این گروه زیر نام «بی‌مرگان» یا «جاودانگان» سخن می‌رود. شمار بی‌مرگان و شیوه ادامه زندگی و زنده شدن مجددشان در متن‌ها یکسان نیست. (نگاه کنید به: محمدتقی راشد محصل، «بی‌مرگان و فرشگردکرداران»، فروهر، سال ۲، شماره ۵ و ۶، مرداد و شهریور ۶۴، ص ۲۰-۲۶؛ و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۲ فرگرد دوم همین کتاب)

۱۱. یکی از پنج برادر جادوگر و دشمن زرتشت، که سرانجام زرتشت به دست وی کشته شد (ر.ک: یادداشت ۵۸ فرگرد دوم).

۱۲. چنان‌که می‌بینیم در اینجا بر خلاف فصل گذشته و مطالب یادشده در دین کرد، به درختی با هفت شاخه اشاره شده است. تاوادیا در این باره می‌نویسد: «تقسیم‌بندی زمان به چهار دوره (۱/ ۱-۵) از تقسیم آن به هفت دوره (۲/ ۱۴-۲۲) اصلی‌تر است، زیرا نخست آن که این تقسیم واقعاً از یک سرچشمه کهن، سوئگر، (دین کرد مدن، ۵/۷۹۲ به بعد) گرفته شده، دیگر آن که با افسانه‌های مردم همسایه ایران، با چهار دوره (یوگ) هندیان و چهار نژاد یونانیان یکسان است» (ر.ک: زیان و ادبیات پهلوی، ص ۱۷۰ و ۱۷۱).

۱۳. از بهمن پسر اسفندیار در تقسیمات چهاردوره‌ای ذکر می‌نرفته است. در بندهش (بهار، ص ۱۴۰) آمده: «... چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران شهر) ویران شد، ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان هُمای، دخت بهمن را به شاهی نشانند». در متن پازند نیز از بهمن اسفندیار ذکر می‌نست و شاخه سیمین نشانی از پادشاهی گشتاسپ پنداشته شده است.

۱۴. در متن پازند (ص ۳۴۱) آمده است: «آن رویین پادشاهی گیهان ویراستار شاپورشاه که این جهان اورمزد آفریده را آراید و نجات گیهان را پیدا کند، آذرباد ماراسپندان پیروزیخت افزونی دین آراستار به وسیله وژ و ساخت این دین، [با] دین جداراهان و آهوکیشان [بیکار کند] و باز [آن] را به راستی و ایوری (= اطمینان، بی تردیدی) آورد.»

زند بهمن یسن، ص ۲۶، یادداشت ۲۱

در بندهش (بهار، ص ۱۴۰-۱۴۱) آمده: «پس، در همان هزاره (= هزاره زرتشت) اردشیر بابکان به پیدایی آمد. آن کرده - خدایان را کشت، شاهی را (از نو) آراست. دین مزدیسنان را رواج بخشید و آیین‌های بسیار آراست که در تخمه او رفت.»

در شاهی شاپور هرمزدان تازیان آمدند و اوله رودبار را گرفتند و سال‌های بس به آوار و تازش داشتند، تا شاپور به شاهی آمد، آن تازیان را سپوخت. شهر را از ایشان بستند. بس شاه تازیان را نابود کرد و بی‌مر شانه را افسار کرد.»

«وَر یا پِساخت» که در مورد آذرباد ماراسپندان از آن نام برده شده آزمایشی بوده است که به وسیله آن بی‌گناه از گناهکار بازشناخته می‌شده، خوردن آب گوگرد، گذشتن از آتش، بریدن با کارد و مانند آن از شیوه‌های معمول در ایران باستان بوده است. چنان چه شخص مورد آزمایش از این آزمایش‌ها آسیب نمی‌دیده، حقانیت او ثابت می‌شده است (برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: ویسپرد، گزارش پورداود، صص ۱۷۲-۱۲۰). بنا بر آنچه در گزیده‌های زادسپرم آمده است زردشت خود از سه وَر گذشته است و از هیچ یک آسیبی ندیده است، گذشتن از کوره آتش، بریدن شکم با کارد و... (نگاه کنید به: گزیده‌های زادسپرم، صص ۳۴-۳۲). آذرباد ماراسپندان که در اینجا به پِساخت او اشاره شده است موبدان موبد در دوره پادشاهی شاپور دوم ساسانی بوده و گردآورنده «خرده اوستا» است. او برای اثبات حقانیت و راستی خود در دین «پِساخت روی» را انجام داد و پِساخت روی، ریختن روی مذاب بر سینه است؛ آذرباد از این آزمایش موفق بیرون آمد.

زند بهمن یسن، ص ۲۷، یادداشت ۲۱

۱۵. ترتیب این هفت دوره بدان گونه که در متن زند آمده است با تاریخ تطبیق نمی‌کند. متن یازند (صص ۳۴۱-۳۴۰) در این مورد نظم دقیق‌تری دارد و آن چنین است: «و من درختی دیدم که در آن هفت ازگ بود یکی زرین، یکی سیمین، یکی رویین، یکی برنجین، یکی ارزیزین، یکی پولادین، یکی آهنین برآمخته». پس اورمزد گفت: «ای سپیتمان زردشت! درختی که تو دیدی جهان است که من اورمزد آفریدم، آن هفت ازگ هفت زمان (= دوره)، آن که زرین بود، [آن گاه] که من و تو دیدار کنیم، آن سیمین پادشاهی گشتاسپ شاه، که گشتاسپ دین مزدیسنان پذیرد کالبد دیوان بشکند، [دیوان] از آشکاری به نهان دوارشنی (= زندگی نهانی و مخفی) ایستند، اهریمن با اهریمن زادگان پست‌تر دین، دوباره به تارترین دوزخ هجوم برند، پرهیز آب و آتش و گوسپند و گیاه و زمین پیدا شود و آن برنجین پادشاهی اشکانان(؟)... آن رویین پادشاهی... شاپور... ارزیزین پادشاهی بهرام گور که مینوی رامش به جهان آشکار (متن: vī.nā.vada) و پیدا بود و پولادین پادشاهی خسرو پسر قباد که انوشیروان خوانند، آهن برآمخته که در سر هزاره تو باشد (= پایان هزاره تو باشد) پادشاهی دیوان سیاه جامه گذارده موی (متن: vajāratsarš) خشم تخمه».

زند بهمن یسن، ص ۲۸، یادداشت ۲۴

۱۶. درباره آتش بهرام که یکی از سه آتش مقدس در میان زرتشتیان است رک: یادداشت ۶ فرگرد دوم.

۱۷. سپندارمذ، پهلوی: سپندارمت Spandarmat (خرد کامل)، اوستا: سپنته آرمئی تی Spentā Ārmaiti (فروتنی و بردباری مقدس)، یکی از امشاسپندان و ایزدان در آیین مزدیسنی است که در فارسی به صورت سپندارمذ، سپندارمذ، اسفندارمذ و اسفند آمده است. در گاه شماری ایران باستان روز پنجم هر ماه و ماه دوازدهم هر سال سپندارمذ روز و سپندارمذ ماه نامیده می‌شده که نگهبانی این روز و ماه با این امشاسپند بوده است. این فروزه اهورامزدا در شکل معنوی و مینوی اش (مینوگ) مظهر فروتنی، بردباری و سازگاری اهورامزداست و در نمود جهان مادی و خاکی اش (گیتیک) نگهبانی زمین، باروری و سرسبزی به وی سپرده شده است. و به همین مناسبت آن را مؤنث دانسته و دختر اهورامزدا خوانده‌اند. این ایزد همانند زمین شکیبیا و بردبار است، و به‌ویژه

مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. ایزدان آبان، دین، آرد (ارت)، اسپند از همکاران و یاران وی می‌باشند. در گاهان، سپنته آرمئی‌تی پرورش‌دهنده آفریدگان و برکت بخش آنان شمرده شده و هموست که رمه‌ها را مرغزارهای نیکو می‌بخشد. در اوستای نو، او دارنده هزار داروی درمان بخش دانسته شده و به گفته بندهش در میان گل‌ها «فرنجمشک» به اسفندارمذ اختصاص دارد.

ر.ک: هفت آسمان، شماره ۱۹، «سپنته آرمئی‌تی (سپندارمذ)»، ص ۲۰۲-۲۰۴، از نگارنده و منابعی که در آن معرفی شده است.

۱۸. درباره معانی برش‌نوم، مَع، برسوم، درون و نسا ر.ک: یادداشت‌های ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۳۵ فرگرد دوم. لازم به ذکر است که در متن شماره ۲۹ و ۳۰ توسط نگارنده و با استفاده از منابع دیگر گذاشته شده است و گرنه در کتاب آقای راشد محصل به اشتباه این شماره‌ها موجود نیست و پس از شماره ۲۸ شماره ۳۱ آمده است.

۱۹. «گشاده رفتن»، راه رفتن بدون بستن کُستی را گویند و در دین زرتشتی از گناهان محسوب می‌شود. درباره کُستی نگاه کنید به: یادداشت ۲۹ فرگرد دوم.

۲۰. پهلوی: us(t)ōfrid، اوستا: - usəffiti به معنای قربانی و نذر.

۲۱. گاهنبار به جشن‌های شش‌گانه سال گویند که در اوقات مختلف سال برگزار می‌شده است. پهلوی: گاسنبار Gāsanbār، اوستایی: گاتو یائیریه Gātu Yāiryā (به معنی هنگام سال) و در فارسی گاهنبار یا گهنبار گویند. بر اساس اسطوره خلقت به یک سال، در پی هر آفرینشی جشنی برپا می‌شود و چون بنا بر روایات شش آفرینش وجود دارد، شش جشن نیز در طی سال برگزار می‌شود که به این جشن‌ها گاهنبار گفته می‌شود. نخستین گاهنبار به شکرانه آفرینش آسمان در پانزدهم اردیبهشت، دومین به پاس آفریدن آب در پانزدهم تیرماه، سومین در سی‌ام شهریورماه برای آفرینش زمین، چهارمین به پاس آفرینش گیاهان در سی‌ام مهرماه، پنجمین در بیستم دی ماه برای آفریدن گوسفند و بالاخره ششمین گاهنبار به شکرانه و سپاس از آفرینش مردمان در سیصد و شصت و پنجمین روز سال بوده است. هر یک از این جشن‌ها پنج روز ادامه داشته و مهم‌ترین روز هر گاهنبار پنجمین روز آن بوده است.

- **فروردیگان (فروردگان)**، نام آیین‌هایی بوده که در ده روز پایان سال برای شادی روان درگذشتگان برگزار می‌شده است، و شاید به دلیل وقت برگزاری این جشن، اغلب جشن نوروز را با جشن فروردیگان یا فرودگ در هم می‌آمیزند. به طور کلی دو جشن به نام فروردیگان مرسوم بوده و هست. نخست ایام فروردگان است که پنجه دزدیده یا خمسه مسترقه باشد که بعضی پنج روز پایان اسفند یا پنج روز آغاز سال را نیز بدان افزوده و ده روز فروردگان گیرند که جشن فروهرها یا روانان درگذشته می‌باشد که بسیار مهم و با تشریفات فراوان برگزار می‌شد. دوم روز نوزدهم فروردین است که به مناسبت تقارن دو نام جشن گرفته و عید می‌کردند. این جشن را امروزه زرتشتیان فرودگ می‌نامند و در گورستان جهت یادبود و شادی روان درگذشتگان خود مراسمی عمومی برگزار می‌کنند که این مراسم با اوستاخوانی همراه است. استاد تقی زاده درباره فروردگان می‌نویسد: «عید فروردگان که در آخر سال گرفته می‌شد ظاهراً در واقع روزهای عزا و ماتم بوده نه جشن. چنان‌که بیرونی راجع به همین روزهای آخر سال در نزد سفدی‌ها گوید که در آخر ماه دوازدهم (ماه خشوم) اهل سغد به اموات قدیم خود گریه و نوحه سرایی نموده و چهره‌های خود را می‌برند و برای مردگان خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها می‌گذارند، و ظاهراً به همین جهت عید نوروز که بعد از آن می‌آید روز شادی بزرگ بوده...» (گاه شماری در

ایران قدیم، ص ۷۳-۷۷). هم‌چنین وی می‌گوید: «پارسیان هند فروردگان را ده روز می‌گیرند و آن را مقتات یا مقتاد (Muktad) می‌نامند که واژه‌ای هندی است به معنی روحی که از برزخ به بهشت می‌آید» (همان، ص ۷۶). هم‌چنین درباره فروردینگان یا روزهای فروشی‌ها و تعداد روزهای این جشن نگاه کنید به:

Modi, J. J. The Religious Ceremonies and Customs of the Parsis, 2nd.ed., Bombay 1937, pp.437-451.

Boyce, A Person Stronghold of Zorostricism, Oxford, 1977, Ch.9.

و تاریخ کیش زرتشتی، ترجمه همایون صنعتی زاده، ص ۱۶۸-۱۷۱.

۲۲. منظور از «دوال کستیان» ظاهراً ترکان‌اند، زیرا در بند ششم فصل ششم از «ترک دوال کستی» نام برده شده است. تاوادیا (زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۷۱) اشاره می‌کند که ترکیب دوال کوستیکان در دو قطعه پاپیروس یونانی نیز آمده است. در متن پازند (ص ۳۴۴) آمده: «پادشاهی از ایشان (ظاهراً به ایشان) دوال کستیان، ترکان رسد» (زند بهمن یسن، ص ۳۳، یادداشت ۴۳).

۲۳. درباره تن پسین ر.ک: یادداشت ۴۱ فرگرد اول و یادداشت ۱۳ فرگرد دوم.

۲۴. آقای راشد محصل در توضیح اهلوی می‌نویسد: «برخی از صفات مانند «اهلو» قدیم هستند یعنی در حکم نام دیگری برای اورمزدند و می‌توان او را با آن مخاطب قرار داد، پاره‌ای صفات دیگر مانند «مینوی افزونی» یا «دادار جهان مادی» حادثند یعنی اورمزد پس از آفرینش است که «دادار» نامیده می‌شود». مؤید این نکته اشاره‌ای است که در بندهش (ص ۸) آمده: «اورمزد پیش از آفرینش خدای نبود، پس از آفرینش خدای، سود خواستار، فرزانه، ضد درد، آشکاره، رهبر همیشگی، افزونی و پاینده همگان شد» (ر.ک: همان، ص ۳۴، یادداشت ۴۷).

۲۵. برای توضیح درباره این دوره ر.ک: یادداشت ۸ و ۹ بخش پیش (بهمن یشت).

۲۶. زوهر، نثاری است برای آتش یا آب و از این رو در آیین زردشتی به دو نوع زوهر، یعنی «آتش زوهر» و «آب زوهر» برمی‌خوریم: آتش زوهر، عبارت است از پیه دنبه گوسفند که در موارد خاصی به آتش نثار می‌شود. و آب زوهر، آمیزه‌ای از شیر و شیره گیاه هوم است که با آب دعا خوانده شده و گیاه دیگری آمیخته شده است. نیز نگاه کنید به: مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، صص ۱۰۵-۱۰۳.

۲۷. درباره دوره‌های عمر جهان و وقایعی که در هر دوره رخ می‌دهد ر.ک: فرگرد اول و دوم.

۲۸. درباره اژدهاک یا ضحاک ر.ک: یادداشت ۳۶ بخش قبل.

۲۹. افراسیاب، پهلوی: frāsiyāb و frāsiyāg اوستا: - frangrasyan. در یسنه‌ها و یشت‌ها از او یاد شده است. در یشت نوزدهم به تفصیل از او یاد شده و آن درباره تلاش وی برای به دست آوردن فرّه کیانی است که در میان دریای فراخکرد قرار دارد و سرانجام نیز آن را به دست نمی‌آورد (یشت ۱۹، بند ۵۶-۶۴). در یشت نوزدهم سخن از در بند کشیده شدن او به دست کی خسرو می‌رود (یشت ۱۹، بند ۷۷).

۳۰. درباره پدشخوارگر ر.ک: یادداشت ۱۱ بخش قبل.

۳۱. شبیه به همین مضمون در زراتشت نامه بیت ۱۴۴۱ نیز آمده است:

که جانم ز تیمار گریان شدست دلم زین شر و شور بریان شدست

در متن پازند (ص ۳۴۵) نیز آمده است: «ای دادار مرا مرگ ده، اخلاف من مرگ ده که دروندی [و] راه دوزخ نیابند».

زند بهمن یسن، ص ۳۷، یادداشت ۵۶

۳۲. ر.ک: یادداشت ۱۲ و ۱۳ بخش قبل.

۳۳. ر.ک: یادداشت ۱۴ بخش قبل.

۳۴. آسورستان یا اسورستان نام کهنی است برای بین‌النهرین که در قدیم از جانب ایرانیان به کار می‌رفت.
 ۳۵. فراخ پیشانی، (پهلوی: frāxanīg) معادل اصطلاح اوستایی: - pərəəuainika است که لفظاً به معنی «دارای پیشانی گسترده» است و توصیفی است برای سپاهیان دشمن. «ترک و کرمیر» که به عنوان دشمن نام برده شده‌اند، دانسته نیست که معرف چه تیره یا قومی هستند. هدایت (زند وهومن یسن، ص ۵۳، یادداشت ۸) آن را کلمیر خوانده و در زیرنویس آورده است که «در جنوب افغانستان بین دو دریاچه شهری به نام «کله میر» وجود دارد». در متن پازند (ص ۳۴۶): «ترک و خرمیر».

زند بهمن یسن، ص ۳۷-۳۸، یادداشت ۶۰

۳۶. اشاره به عملی است که کاووس به وسوسه دیوان انجام داد و به آسمان پرواز کرد. نگاه کنید به: پوردادود، یشت‌ها، ج ۲، صص ۲۲۷-۲۲۷.

۳۷. اشاره است به جنگی که گشتاسپ با ارجاسپ بر سر پذیرفتن دین انجام داد. محل این جنگ را زند بهمن یسن «سپید بیشه» می‌گوید که در یادگار زریران به «بیشه هوتس» (پهلوی: hutos rezūr) تحریف شده است (نگاه کنید به: متن‌های پهلوی، ص ۳). «سپید رزور» که محل جنگ گشتاسپ و ارجاسپ گفته شده است در بندهش (ص ۱۰۰) به صورت اروس رزور (= سپیدبیشه) آمده و رد جنگل‌ها نامیده شده است. درباره محل این جنگ متن‌ها با یکدیگر اختلاف دارند. مارکوارت گمان می‌کند که «پارس» در اینجا تحریفی از «پارت» باشد (نگاه کنید به: وهرود و ارنگ، صص ۱۸۶-۱۷۴).

هدایت به جای سپیدبیشه، «سپید رزور» آورده و در توضیح می‌نویسد: جکسن جنگل سپید را بین نیشابور و مشهد قرار می‌دهد. در هنگامی که سپاهیان ایران نزدیک بوده متواری بشوند، کوه میان دشت شکافته و کوه جدیدی احداث می‌گردد که به «مدن فریاد» یعنی فریادرس ملقب گردید (نیرنگستان، چاپ تهران، ۱۳۱۲، صص ۱۱۹-۱۲۲، داستان شهریانو). در یشت نوزدهم ۳۱-۳۳ راجع به کی خسرو و سپید رزور اشاره شده است و در جاماسب نامه پهلوی از جنگ گشتاسپ با اکوان سپید در سپید رزور گفتگو می‌شود که در ناحیه پدشخوارگر اتفاق می‌افتد.

زند وهومن یسن، ص ۵۴، یادداشت ۵

۳۸. ر.ک: یادداشت ۴۰ فرگرد اول.

۳۹. هدایت این بند را این گونه آغاز می‌کند: اورمزد گفت که: ای سپیتامان زرتشت! بیم مدار... همان، ص ۵۶

۴۰. هدایت (ص ۵۶، یادداشت ۲) در توضیح می‌نویسد: «وست در ترجمه بهمن یشت (ص ۲۱۹، یادداشت ۱) متذکر می‌شود که این مطلب با ازمنه تاریخی وفق نمی‌دهد. ولی به نظر می‌آید که هزاره زرتشت پیش از آسفتگی در مذهب و قبل از هجوم دیوان به پایان رسیده باشد. جزئیات این وقایع از فصل چهارم تا هفتم شرح داده شده است. به موجب بندهش در سی و چهارم ۶-۷ فاصله بین «ظهور دین» در سلطنت کی گشتاسپ تا آخر دوره ساسانیان ۱۰۱۶ سال می‌شود. اگر مقصود از ظهور دین زمانی است که زرتشت دین پذیرفت آن وقت

سی ساله بود. از این قرار باید در تاریخ ۱۰۴۶ سال قبل از پایان دوره ساسانیان متولد شده باشد یعنی در شانزدهمین سال سلطنت خسرو پرویز که قدرت ساسانی به اوج ترقی رسیده بود و در حدود ۲۰ سال بعد رو به زوال گذاشت، هزاره او باید انجام گرفته باشد. چنین به دست می‌آید که نویسنده بهمن یشت همان تاریخ بندهش را اقتباس کرده است. هر گاه مقصود از ظهور دین هنگام پذیرفتن آن توسط گشتاسپ باشد از این رو زرتشت ۴۰ یا ۴۲ ساله بوده و با در نظر گرفتن این تاریخ آخر هزاره تقریباً در حدود ۵۹۳ - ۵۹۵ میلادی بوده است. به موجب تعیین زمان ناقصی که در بندهش دیده می‌شود، دهمین هزاره عالم در برج جدی با ظهور دین آغاز می‌شود و در ۶۳۵ میلادی چهارمین سال سلطنت یزدگرد موقع هجوم مسلمانان به پایان می‌رسد. و هزاره برج دلو با هزاره هوشیدر تطبیق می‌نماید. به نظر می‌رسد که از هزاره هوشیدر نیز گذشته است که از ۵۹۳ - ۶۳۵ تا ۱۵۹۳ - ۱۶۳۵ بوده است.

۴۱. فرزدان، اوستایی - frazdānu، بندهش (بهار، ص ۷۷) محل آن را سیستان، و درباره آن گوید: «دریاچه فرزدان در سیستان است. گویند که مرد پرهیزگار که چیزی بدو درافکند، پذیرد؛ اگر پرهیزگار نیست، باز به بیرون افکند. بن چشمه آن به فراخکرد پیوسته است». در شهرستان‌های ایران (متون پهلوی، ص ۶۷) آمده است: «شهر بست را بستور زیران ساخت بدانگاه که گشتاسپ شاه (برای) دین یستن به فرزدان بود...» و نیز در «شگفتی و ارزشمندی سیستان» (همان، ص ۷۰) آمده: «یکی این که گشتاسپ شاه دین را به دریای فرزدان روایی بخشید» و «یکی این که رود هیرمند و دریای فرزدان و دریای کیانسه و کوه اوشد اشتر اندر سرزمین سیستان (قرار دارد)».

۴۲. درباره دریاچه کیانسه ر.ک: یادداشت ۲۱ فرگرد اول.

۴۳. یکی از مفسران متون پهلوی است.

۴۴. برای نشانه‌های ظهور بهرام ورجاوند ر.ک: فرگرد دوم.

۴۵. آقای راشد محصل در توضیح می‌نویسد: یعنی در مدت کودکی بهرام ورجاوند، پادشاهی به عهده زنی خواهد بود. متن پازند (ص ۳۴۷)، ظاهراً واژه پهلوی **سند** را **hendui** خوانده است. عبارت در آن جا چنین است: «... آن که او را پرورد هندو زنی است». روایات داراب هرمزدیار چنین است (ص ۹۳): «... و پادشاهی آن شهر زنی باشد و آن زن پرورد و او را سپاهی از دختر هندوان بیاید» (?).

زند بهمن یسن، ص ۴۰، یادداشت ۷۲

۴۶. آقای هدایت می‌نویسد: «یوستی حدس می‌زند ارنگ رود باشد اما به موجب یکی از مورخین ارمنی قرن هفتم میلادی ایرانیان جیحون را بهرود می‌نامیده‌اند» (زند وهومن یسن، ص ۵۸، یادداشت ۳).

۴۷. آقای هدایت (همان، یادداشت ۴) می‌نویسد: «احتمال می‌رود خلیج فارس دریای بهران نیز نامیده می‌شده. به مناسبت جزیره بهران که بعد معرب و بحرین نامیده شده است».

۴۸. آقای راشد محصل (همان، ص ۴۰، یادداشت ۷۴) در توضیح می‌نویسد: منظور از این کودک خواهنده (پهلوی: abumāyag ī xwāstār) همان بهرام ورجاوند است. متن پازند ندارد. زراتشت نامه (بیت ۱۴۸۹) چنین است:

بدانگاه بینی که بندد کمر یکی مرد دین در بدشخوارگر

اما آقای هدایت (همان، ص ۵۹) این قسمت را این گونه آورده: «و از آن سوی کسانی که در جستجوی بچه خردسالی باشند پدیدار شود».

۴۹. این مطالب با تغییراتی مختصر و بعضاً به کار بردن عباراتی دیگر تکرار نوشته‌های فصل ششم است که گذشت.

۵۰. ر.ک: یادداشت ۱۵ بخش قبل.

۵۱. برای توضیحات درباره دریاچه سه تخمه و مرو درخشان به ترتیب ر.ک: یادداشت‌های ۲۰ و ۲۱ بخش قبل.

۵۲. در بندهش هندی، بخش سیزدهم انواع سگ را ده نوع شمرده است: ۱. پَسوش هورُو، یا سگ گله. ۲. ویس هورُو، یا سگ نگهبان خانه. ۳. وُهونزگ، یا سگ ولگرد، که به دنبال خون و لاشه می‌رود. ۴. توله. ۵. بَبَر Babar یا سگ آبی. ۶. روباه. ۷. راسو. ۸. زُوژه یا خارپشت. ۹. گربه آبی. ۱۰. موش فرخو. (توضیحات بیشتر ر.ک: بندهش هندی، رقیه بهزادی، ص ۹۲-۹۳؛ وندیداد، هاشم رضی، ۶۲۷/۲ به بعد)

۵۳. هادخت نسک، یکی از نسک‌های اوستاست. بنابر نوشته دین کرد نسک بیستم از اوستای بزرگ زمان ساسانیان بوده است، اما امروز جز اندکی از آن بر جای نمانده است. یشت یازدهم اوستا که به نام ایزد سروش است «سروش یشت هادخت» نیز گفته شده است. از هادخت نسک چند پراکنده باقی مانده است که از نوشته‌های اصلی اوستایی به شمار نمی‌آید و خطاهای دستوری زیاد دارد. بر پایه نوشته‌های کتاب گزیده‌های زادسپرم «هادخت نسک» رد نسک‌هاست. (نیز نگاه کنید به: یادداشت ۲ بخش قبل)

۵۴. آقای راشد محصل در توضیح آورده: «منظور از «آتش آب‌ها» روشن نیست. شاید آتش موجود در ابر و باران یعنی «آتش وازشت» باشد. می‌توان چنین نیز پنداشت که منظور از آب و آتش در این عبارت، ستایش دوازده هماست و هادخت نسک از طریق آب و آتش است».

زند بهمن یسن، ص ۴۲، یادداشت ۸۳

۵۵. آقای راشد محصل در توضیح این عبارت می‌نویسد: «گاه دین و پادشاهی» در برابر *gāh i dēn ud xwadāyih* در بند سی و ششم همین فصل به صورت *gāh dēn xwadāyih* به کار رفته است. ترکیب *dēn xwadāyih* معنی «حکومت دین، حاکمیت دین» می‌دهد. بنابراین احتمال دارد منظور نویسنده از این عبارت «بازآرایی و حاکمیت مجدد دین» باشد (زند بهمن یسن، ص ۴۲، یادداشت ۸۶).

هدایت این عبارت را به این صورت آورده: «... و پایگاه دین و خداوندی را باز بپیرای» (زند وهومن یسن، ص ۶۲).

۵۶. درباره آذرگشنسپ، آذرربنغ و آذربرزین مهر نگاه کنید به: یادداشت‌های ۱۶ و ۳۵ فرگرد قبل.

۵۷. نگاه کنید به: یادداشت ۲۹ بخش قبل.

۵۸. درباره مهر، رشن، بهرام و اشتاد نگاه کنید به: یادداشت‌های ۳۱-۳۴ بخش قبل.

۵۹. آقای هدایت در توضیح این بند می‌نویسد: «از این مطلب چنین برمی‌آید که نویسنده پایان فرمانروایی ملحدین را در خاتمه هزارسال منتظر بوده است و پایان هزاره هوشیدر با تاریخ ۱۶۳۵-۱۵۹۳ میلادی تطبیق می‌کند که مقارن سلطنت شاه عباس بزرگ می‌باشد (زند وهومن یسن، ص ۶۴، یادداشت ۴ و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۴۰ همین بخش).

- ۶۰ نگاه کنید به: یادداشت ۶۲ فرگرد دوم.
- ۶۱ دربارهٔ هفت کشور نگاه کنید به: یادداشت ۲۰ فرگرد دوم.
- ۶۲ اهل موغ یا اشموغ، نگاه کنید به: یادداشت ۱۶ فرگرد دوم.
- ۶۳ نگاه کنید به: یادداشت ۴۵ فرگرد اول.

پیش‌گویی‌های جاماسپ

پیش‌گویی‌های جاماسپ^۱ ظاهراً پس از برافتادن خاندان هخامنشی، تسخیر ایران از طرف اسکندر مقدونی و استیلای شاهان سلوکی بر سرزمین‌های آسیایی، به تدریج از بطن ضد هلنی «مغان» زرتشتی ایران شکل گرفته است. این پیش‌گویی‌ها که در محافل غیر ایرانی به عنوان «پیش‌گویی‌های هیستاسپ 'Apocalypsed' Hystaspes»^۲ شهرت یافت، با پیش‌گویی‌های بهمن یشت همانندی بسیار دارد، حتی منشاء این دو را یکی دانسته‌اند که بیانگر علائم ظهور سوشیانس در اوایل عصر پارسی (اشکانی) است.^۳ پیش‌گویی‌های جاماسپ در دو بخش آمده: یکی به عنوان «جاماسپ‌نامه» (پهلوی: Jāmāsp-nāmag) درباره‌ی پایان هزاره‌ی زرتشت و در پاسخ به ویشتاسپ شاه در چهار فصل و دیگری به عنوان «یادگار جاماسپی» (پهلوی: Ayādgār ī Jāmāspīg) درباره‌ی تاریخ جهانی ایران، که از تلفیق این دو اثر می‌توان به روایت نسبتاً کاملی از پیش‌گویی‌های جاماسپ دست یافت. درباره‌ی جاماسپ‌نامه تاوادیا می‌نویسد: «فصل یکم شرح احوال و اوضاع در پایان هزاره‌ی زرتشت است، شبیه آن‌چه که در زند و هومن یشت ۲۳/۲ به بعد است. فصل دوم از آفت‌های طبیعت و آشوب‌ها و جنگ‌ها یاد می‌کند. ولی قطعاً جاماسپ نمی‌توانسته است پیش‌گویی کند، چه پاره‌ای از این پیش‌آمدها پیش از روزگار وی روی داده است. فصل سوم به صورت یک گفتگو میان اهرمزد و زرتشت و بر سر رستخیز

سراسر جهان است. پس این دو فصل یکسره از افزوده‌های بعدی است.^۲

قدیمی‌ترین نسخه‌های جاماسب‌نامه به روایت پارسی از اوائل سده نهم (هـ.ق) است. پرسش‌هایی که وی پاسخ گفته دربارهٔ آفرینش، تاریخ فرمانروایان از کیومرث^۳ تا لهراسب^۴، مردم شش کشور دیگر جهان، دربارهٔ البرز و کنگ دژ، ورجمکرد و ایرانویج، هندوستان و چینیان، ترکان و تازیان و بربرها، نژادهای دگرگشتهٔ آدمی، دریازیان و جز اینها؛ و این که چرا انسان خلق شد تا به دوزخ رود، آیا مردم مازندران و ترکستان آدم‌اند یا دیو، کارهای نیک شاهان و دل مشغولی‌های ویشتاسپ؛ سپس شاهان آیندهٔ ایران، خروج پشوتن و ظهور اوشیدر موعود، مسائل معادشناسی و روز رستاخیز، تازش عرب‌ها و بالاخره سرنوشت آیندهٔ دین و مردم. تاوادیا دربارهٔ یادگار جاماسپی می‌نویسد: «پرسش‌ها تنها به بخش تاریخی ایران محدود نمی‌شود، بلکه موضوعات مربوط به تاریخ افسانه‌ای و افسانه‌ها و هم چنین جهان‌شناسی و جهان دیگر را دربرمی‌گیرد. کوتاه سخن آن که یک تاریخ جهانی (همگانی) را به معنای ایرانی آن مجسم می‌کنند، و کتاب از این نظر قابل استفاده است. نام‌ها و تاریخ سال‌های ساسانیان (فصل ۱۵) بی‌شک بر بنیاد یک روایت خاصی است و آگاهی‌هایی که دربارهٔ فرمانروایی عربان است و ۳۸۲ سال و ۹ ماه و ۷ روز و ۴ ساعت طول کشیده است (۲۸/۱۵)، به نظر می‌رسد که محاسبه‌ای بر پایهٔ ستاره‌شناسی از یک رویداد تاریخی است.^۲

این کتاب هم با نام جاماسپی جذابیت مردم پسندانه‌ای به دست آورد و سبب شد که با افزوده‌های خیال پردازانه‌ای، به حسب روح زمان، رفته رفته انباشته و پُر حجم شود، تا جایی که نسخهٔ گجراتی آن اندک شباهتی با اصل دارد.^۴

و اینک توضیحاتی دربارهٔ جاماسب‌نامه و یادگار جاماسپی به نقل از تاریخ ادبیات ایران، مرحوم استاد احمد تفضلی^۹ عیناً نقل می‌گردد:

جاماسب‌نامه

«جاماسب‌نامه که بخشی از متن پهلوی آن در دست است به سه فصل تقسیم شده است، در فصل اول گشتاسب از جاماسب می‌پرسد که دین زردشتی تا چند سال رواج دارد و پس از آن چه دوره و زمانه‌ای فراخواهد رسید. جاماسب در پاسخ به شرح حوادثی که در پایان هزارهٔ زردشت رخ می‌دهد، می‌پردازد و از انحطاط اخلاقی مردمان و انحراف آنان از دین سخن می‌گوید که بر اثر آن به بدبختی‌های گوناگون مانند گرما و سرمای سخت و قحطی و زلزله و جنگ و سلطهٔ فرومایگان و بیگانگان دچار می‌شوند (بندهای ۱ تا ۲۶). سپس به شرح

جزئیات سلطه فرومايگان و بیگانگان و آشفتگی‌های حاصل از آن می‌پردازد (بندهای ۲۷ تا ۴۲). سرانجام شاه پدشخوارگر (= طبرستان)، بر اثر پیام ایزدمهر، با دشمنان به نبرد برمی‌خیزد و بر آنان غلبه می‌کند (۴۳ تا ۵۰). سپس پشوتن پسر گشتاسب، که از جاویدانان زردشتی است، برای یاری دین از کنگ دژ بیرون می‌آید و سرانجام با ظهور اوشیدر (= هوشیدر) هزاره او آغاز می‌گردد (بندهای ۵۱ تا ۵۴).

فصل دوم با سؤال گشتاسب درباره آفت‌های گوناگون و موارد و دفعاتی که مردم دچار آن می‌شوند، آغاز می‌گردد و جاماسب به آنها پاسخ می‌گوید.

فصل سوم در واقع نقل فصل ۳۴ بندهشن درباره رستاخیز است. مطالب این دو فصل با مطالب فصل اول ارتباط مستقیمی ندارد.

فصل چهارم درباره سؤال زردشت از اورمزد در مورد پاداش روان‌های درگذشته است. این فصل و فصل پیش از آن در اصل به جاماسب‌نامه متعلق نبوده و در نسخه‌ها بدان افزوده شده است.

به دنبال این بخش، سه قطعه کوتاه می‌آید: قطعه اول درباره نشانه‌هایی است که در هنگام ظهور اوشیدر (= هوشیدر) ظاهر می‌شود که در پایان فصل اول از آن سخن رفت. این قطعه تحریر یازند نیز دارد. قطعه دوم که بخش نخست آن افتاده است، درباره چگونگی پیشگویی جاماسب است و قطعه سوم نیز، که پایان متن پهلوی آن افتاده است، پاسخ به این سؤال گشتاسب است که چند سال پادشاهی خواهد کرد و چه کارهای نیکی باید بکند و وظیفه او چیست.

بنونیست (Benveniste) معتقد بود که این اثر به شعر است و برای بازسازی آن به صورت شعر تغییراتی در متن داده است.^{۱۱} اما مقایسه این متن با شعرهای دیگر پهلوی، نظر او را تأیید نمی‌کند. محتمل این است که متن کنونی نثری است که اصل آن به شعر بوده است و زبان شعری آن از این جهت است.»

یادگار جاماسبی

«تحریر پهلوی این کتاب از میان رفته است و آن را به تحریر پارسی و بخش‌هایی از آن را به تحریر یازند و ترجمه فارسی در دست داریم و از روی آنها می‌توان متن اصلی پهلوی را بازسازی کرد. فصل نخست کتاب با توصیفی از دانایی جاماسب آغاز می‌شود. فصل دوم پاسخ به این سؤال است که چیست که همیشه

بوده و همیشه هست و همیشه خواهد بود. فصل سوم پاسخ به این سؤال است که اورمزد از میان آفریدگان «مینو» (آن جهانی، نادیدنی و ناملموس) کدام یک را نخست و از میان آفریدگان «گیتی» (این جهانی، دیدنی و ملموس) کدام یک را نخست آفریده است. فصل چهارم پاسخ به این سؤال است که نخستین فرمانروا چه کسی بود و روش هر یک از فرمانروایان چه بود. در این فصل از فرمانروایان ایران از گیومرث تا کی لهراسب سخن رفته است. فصل پنجم دربارهٔ مردمان شش اقلیم جهان (به جز ایرانویج) است. فصل ششم دربارهٔ مردمانی است که در البرز اقامت دارند. فصل هفتم دربارهٔ مردمی است که در کنگ دژ زندگی می‌کنند. فصل هشتم دربارهٔ مردم هندوستان و چین و ترکستان و تازیان و بربرستان است. فصل نهم دربارهٔ مردمان عجیب الخلقه است مانند کسانی که چشمشان روی سینه و گوششان روی سینه است و دوال پایان. فصل دهم دربارهٔ مردم سیلان و کسانی است که در دریا زندگی می‌کنند. فصل یازدهم دربارهٔ این که چرا اورمزد مردمان سرکشی را که می‌دانست بیشتر به دوزخ می‌روند، آفرید. فصل دوازدهم دربارهٔ مازندران و ترکان است. فصل سیزدهم دربارهٔ خصوصیت پیشگویی جاماسب است. فصل چهاردهم دربارهٔ مدت زمان سلطنت گشتاسب و کارهای خوب و وظیفه گشتاسب است. فصل پانزدهم دربارهٔ فرمانروایان ایران پس از گشتاسب تا غلبهٔ تازیان است. فصل شانزدهم پاسخ به این سؤال است که این دین تا چند سال رواج دارد و پس از آن، چه زمان و دورانی فرا رسد. اواخر این فصل در تحریر پارسی ادامه نیافته است. فصل هفدهم (= فصل ششم در چاپ مودی) به تحریر پازند در دست است و متضمن شرح حوادث پایان جهان است.^{۱۱}

جاماسب‌نامه فارسی*

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان دادگر دستگیر

نام این کتاب جاماسپی می‌گویند

چند خبری و نشان‌های که جاماسب حکیم فرموده است می‌نویسم

احکام جاماسب که از دین به مازدیسنان کرده است از زبان پهلوی نقل کرده

CHAPTER I

۱. حکیم جاماسب در ایام شاه وشتاسپ بوده است و موبدان موبد و دستور او بود و در آن روزگار به دانایی او کسی نبود روزی گشتاسپ شاه از جاماسب حکیم پرسید که مرا می‌باید که بگویی که این دانایی چگونه به تو رسیده است و از که آموخته‌ای، و به رنج به دست آورده یا به الهام یزدی یافته ما را از دانایی تو نصیبی باید و بهره توانی داد یا نه.

۲. حکیم جاماسب جواب داد که انوشه باد هزارسال بر هفت کشور زمین پادشاه باش، این دانایی از اقبال و ورج تو و خُره و سعادت شما شهریاران به من رسیده است و از دریای دانش انوشه روان زرتشت که چندین سال شاگردی وی کرده‌ام و (از) دین حق بهره یافته‌ام چون شاهنشاه که جاوید زیاد (زی) بنده را بزرگ فرمان دهد آن چه طاعت باشد از خدای در برسم و حاجت خواهم تا من بنده را توفیق دهد و به واجب و راستی جواب آن بگویم و خویشتن را از نیک بختان شناسم که یادگاری از من در جهان بماند که فایده آن بخامه و عالم رسد و از راستی دین حق آگاه شوند چون در هر روزگار(ی) آن چه گویم روشن به بینند و خدای را ستایش و ثنا گویند و من بنده را درود دهند و مزد و فایده از آن جمله شاه را بود آن جهان و این جهان.

۳. شهنشاه از آن سخن شاد شد و او را آفرین کرد و ایزد عزوجل را نماز بُرد و گفت شکر و ستایش خدای را که مرا به این، نیکی و فیروزی و ارزانی داشت، پیغام بر حق و دین بر راست و دستوری چنین در ایام من در جهان پدید کرد که تا به قیامت مرا نام و مزد و حاصل آمد و شر و فساد دیوان از جهان برداشته شد، و به کام و فرمان خدای سر بر زمین نهاد و دیرزمان حاجت خواست و شکرهای بسیار کرد.

* Modi, J. J., Persian Jāmāspi, Pahlavi, Pazend and Persian Text, Bombay, 1903.

CHAPTER II

۱. پس سر برداشت و جاماسپ را گفت پیشتر می‌خواهم که بگویی که بعد از من چند پادشاه باشند و حقیقت دانم که بگوی که بعد از من بر هیچ کس بماند و به مرگ و به مینو رسند و بگویی که این خوره^{۱۲} و تخت و تاج و دیهیم^{۱۳} از من به که رسد و تا رستخیز نام یک به یک می‌خواهم که بگویی که هر یک چه نام باشند. و چند سال و ماه و روزگار پادشاهی کنند و رسم و عادت و سیرت ایشان و اعتقاد ایشان چون باشد.

۲. جاماسپ جواب داد که دیر زیاد (= پاینده باشی) شاهنشاه این تاج و تخت از شما شهریاران به اردشیر اسفندیار رسد که بهمن^{۱۴} نیز خوانند ۱۲۰ سال پادشاهی کند. همای چهر آزاد^{۱۵} ۲۰ سال. داراب بن بهمن ۱۴ سال. دارا بن داراب ۱۲ سال. اسکندر رومی ۱۴ سال.^{۱۶} اشک بن اشک و نوش و نیریوسنک و خسرو و اردوان بهمه کان ۲۸۵ سال پادشاهی کند به انصاف.^{۱۷} اردشیر بن بابکان جهان آباد کند و بسیاری خوشی و راحت به مردم رسد ۴۸ سال. شاپور بن اردشیر ۳۰ سال. هرمز بن شاپور ۵ سال.^{۱۸} بهرام بن شاپور ۱۴ سال.^{۱۹} یزدجرد بن بهرام ۲۰ سال.^{۲۰} شاپور بن یزدجرد ۱۰ سال.^{۲۱} یزدجرد بن شاپور ۲۰ سال.^{۲۲} بهرام گور بن یزدجرد ۶۳ سال. نرسی بن یزدجرد ۴۰ سال.^{۲۳} یزدجرد بن بهرام ۹ سال،^{۲۴} پیروز بن یزدجرد ۶ سال.^{۲۵} نرسی بن نوروز ۶ سال.^{۲۶} قباد بن فیروز ۴۰ سال^{۲۷} پادشاهی به عدل و انصاف، (و) در رحمت بر مردم جهان از حد بیرون، و مزدک بدگوهر در ایام او پدیدار آید و بسیاری خلل به دین رساند و رسم های بد و آیین های بد نهد ولیکن زود هلاک شود. انوشیروان که خسرو قباد خوانند یعنی کسری ۴۸ سال پادشاهی کند و هر چه پسندیده تر و بهتر در جهان پدیدار آید از انصاف (او). هرمز بن خسرو ۱۲ سال.^{۲۸} پرویز بن هرمزد^{۲۹} ۳۸ سال پادشاهی کند به جور و ستمکاری و بیدادی که نشان روزگار بد نماید که^{۳۰} رسم و آیین بد پدیدار آید که^{۳۱} کار دین و ایران شهر نشیب گیرد. و قباد بن خسرو که شیرویه نیز خوانند ۸ ماه پادشاهی کند به جور و ستم. اردشیر بن قباد^{۳۲} ۱، ازسین^{۳۳} دخت بن خسرو شش ماه. کشور بانو^{۳۴} ۱ مردوار پادشاهی راند. یزدجرد شهریار ۲۰ سال پادشاهی کند.^{۳۵}

۳. و بعد از آن روزگاری درآید و پادشاهی از تخم ایران و کیان بشود و خیرکی نیکان را بود و دین راستی ضعیف گردد و بسیاری رسم های و آیین های بد در جهان پدید آید چه گویم که این جهان و همه نیکویی ها و نعمت ها با بدی و فساد آلوده شود و نام پادشاهی تازیان و ترکان و رومیان نمی‌گویم که آن جا به جز جور و ستم و دلتنگی چیزی دیگر نمی‌بینم.

CHAPTER III

پرسید گشتاسپ از حکیم جاماسب

و پاسخ دادن حکیم جاماسب به شاه وشتاسپ

۱. پرسید گشتاسپ از جاماسب که دین چند سال در جهان روا باشد بعد از آن دشواری پدید آید.

۲. [جواب داد حکیم جاماسب] از ترکان لشکرها آیند و عرب قوت گیرد و هاشم تخم پدیدار^{۳۶} آید و فیروزی و پادشاهی ایشان را باشد بعد از آن ستم و ظلم پیدا کند و چه^{۳۷} زودتر برآید و جهان بد و بتر و مردم را زندگانی دشوارتر و شر و فساد و دزدی و دروغ بیشتر بود و شرم و راستی از جهان برداشته شود و نیکان خوی بدان گیرند و شیطان در خویشتن راه دهند^{۳۸} و راه خداوند اندیشه^{۳۹} راستی بر مردم بسته شود و هر که اندیشه^{۴۰} دین کند به رنج و سختی و دشواری و نومیدی رسد و دین و راستی چنان ضعیف گردد که چه می‌گویی^{۴۱} و بی دینی و بدی در جهان آید که نیک مرد و خوب کار را بدمرد و بدکردار خوانند [و بدمرد و بدکردار را نیک مرد و نیک کردار خوانند] و حکم از داوری شرح چنان بیرون آرند که ایشان را راست تر آید و همه بهره^{۴۲} این جهان جویند و بهره و اندیشه^{۴۳} آن جهان کمتر کنند و آن که کنند بر وی [افسوس]^{۴۴} کنند و مردم بر گناه کردن دلیری^{۴۵} کنند و از دین حکم چنان کنند که دل ایشان خواهد و دو روی و منافقی و دروغ گفتن و افسوس کردن بسیار شود و به عجز گیرند و شرم نفس ازین جهان برگیرند و چنان شود که از مردم جهان از هزار و نهصد و نود^{۴۶} یک نیک باشد باقی همه بد باشند و اندیشه^{۴۷} آن کمتر کنند و سخن چنان گویند (که) بر کار ایشان راستر آید و نیکی از بدی پیدا نبود و جهان^{۴۸} خواستار دین نباشد و حق و حرمت از میان مردم برخیزد و شب با یکدیگر دوستی کنند و دیگر روز بر خون یکدیگر گواهی دهند و جمله این ایران زمین که چنین آبادان است بر دست بدان به پستی و بی جانی رسد و مردم در جهان از منافقی و دروغ گفتن و مال و خواسته بسیار گرد کنند که در هر دو جهان از آن برنخورند و در زیر زمین پنهان بماند و در هر دو جهان بی بهره شود و در آن جهان در دوزخ پاده^{۴۹} فراه کشند و پشیمانی خورند و دیگر باره درین جهان نتوانند آمدن که کردار نیکو کنند.

۳. و اندر آن زمان مردم درویش، توانگر را ستایند و مدح کنند و مردم توانگر، مردم درویش (را) منظور و سفیر دارند (و گویند) که زاهد و شیخ است، و مردم درویش سعید تواند بود و آزادگان و بزرگان به زندگانی بی مزه^{۴۷} رسند و به مرگ حاجت خواهند و مادر دختر خویشتن^{۴۸} بکاوین دهد و پدر پسر در زندگانی از خانه بیرون کنند و کدخدایی برادر کهتر کنند^{۴۹} و برادر مهتر را زند و دشنام دهد و بد و حسد برَد و گواهی به دروغ دهند و مردمان جهان بیشتر حسود

شوند از آز و نیاز بی راه گردند و گواهی به دروغ دهند و از راه خدای به راه دیوان ایستند.
 ۴. و در آن بد ایام بادهای سرد و بادهای گرم بسیار جهد و شب باران زیانکار آید و زمستان سردتر و تابستان گرم تر و زمستان از تابستان پیدا نبود و مردمی که او را فرزند است به چشم خوار دارند و آن کس را که فرزند نیست ستایش کنند و بسیاری ابرها بر آسمان بگذرد و از آلودگی زمانه و بدفعلی و ناراستی چیره گشتن شیطان بر مردم و باران و ابر نشود و زمین‌ها بر ندهد و گر دهد آفت های هوای به زیان آورد و افسون‌ها که در آن زمانه کنند کار بکنند^{۵۰} و زمین و آب نبات به کار نیفتد.

۵. در آن بد ایام قدر و جاه به دروغ و افسوس گیرند و پادشاهان به استحقاق مال نبخشند و مردم خسیس و بی اهل و بی اصل و مفسد را کار فرمایند و سخن ایشان بگیرند و بهتر به کار دارند و مردم اصلی را قبول نیاورند^{۵۱} و اعتماد بر قول ایشان نکنند، به زندگانی تلخ رسند و مرگ به حاجت خواهند و (به) نومییدی و نیاز^{۵۲} سختی گران رسند و هیچ کار به مراد ایشان نرود، و از هر دو جهان بی بهره باشند و در کار خویشتن عاجز و درمانده باشند و خان‌ومان آزادگان و بزرگان ویران و خراب کنند بی اصیلان خان‌های مهتران به دست فرو گیرند و زن و فرزند ایشان به زنی خواهند از حکم ضرورت و بیچارگی بزرگ آزادگان با بی اصیلان پیوند کنند و ستم بر مهتران خویشتن کنند و دشنام دهند و بناهای بزرگ که مهتران کرده باشد خراب کنند و بخواهند که نام ایشان در جهان نماند و عیب کنند برسم و آیین ایشان تا بیفکنند و پسند نکنند و رسم و آیین بد نهند و بدان فخر دارند و بر همه کس بد اندیشند و بد گویند و بد کنند و آزاد بنده دارند و بنده به آزاد بندگان بر راه و آیین آزاد روند^{۵۳} ولیکن همه کس داند که با اصل کیست و بی اصل کیست، و ایشان را بسی بقا نبود و سوار پیاده گردد و پیاده سوار گردد و جهان سرد و دم سرد بباشند یعنی زیر و زبر مثالش چنان که گویند چون رمه باز گردد بز لنگ بیشتر باشد ولیکن زود بازافتد و مردم از کردار بد خویش پشیمان نمی‌شوند و دیگر بار بر سر گناه کاری شوند یزشن‌ها و خیرات کمتر کنند و نه فرمایند و بی قول و بی وفایی در جهان بسیار شود و حکم نجوم و طب بازخوانند و برسم دیگر اندک چیزی بازخوانند^{۵۴} و مردم جهان زود پیر شوند و جوانان را خرمی نبود و نشاط و طرب از دل برنیاید و آنچه کنند بر وی تکلف بکنند، وباه و بیماری‌ها گران باشد و مردم شهرها و روستاها و دی‌ها با یکدیگر جنگ کنند و کارزار و خصومت و خلاف کنند و مردم به غربت و نیازمندی افتند^{۵۵} و زندگانی نیک (بر) مردم دشوار شود و مردم نیک و دانا را به دیوانه دارند و مردم شوخ و بی شرم و دروغزن را نیکوکار و نیک مرد دانند و ستایش او کنند و ناپاکی در آب و آتش افکنند و بسوزند و خورند چون سگ و گربه آن‌چه بدین مانند و بی قول و بی وفایی در جهان بسیار شود اما مهر درج زود در رسد و

باشد که در روز یا در ماه یا در سال در رسد البته در سال در رسد و چنان تیز رود این گناه‌ها که آب از بالای نشیب رود و پس چون سر هزاره بود بسیاری آب و چشم‌های خشک شود و بسیاری کمتر شود و زمین بر کمتر دهد و تخم، و حیوان‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید و آن دو خرسندی نکند و بر درختان آفت‌های هوا خلل کنند و شکوف‌های که بیرون آید از صد نود بکاهد و آن ده که بماند خرم و مزه و چاشنی ندارد، و همه مردم از پرست شوند و خواستاری دین نباشد و باران به هنگام خویش نیاید و آنچه (آید) خرفستر و حشرات آورد و ستوران کمتر زاینند و خردتر شوند و شیر و گوشت و پشم کمتر دارند و مرغان خایه کمتر کنند و گاو برزا نیرو کمتر دارند و اسب کارزاری بار کم^{۵۶} کشد و مردم بی هنرتر باشند و حامله بر زمین کمتر شوند پس چون این نشان‌های دیدی چون قطره باران و ریگ بیابان از حد خراسان کوتاه مردی با لشکر بسیار در ایران شهر دوارد و از بسیار بدی که کند نیست شود و بسیاری رنج و سختی (در شهر) پدید آید، خنک آن روان که در کالبد نیاید و از مادر نزاید و گر زاید (زود) بمیرد تا نه بیند آن سهمگین روزگار و ویرانی که در شهر ایران باشد و نبیند آن دشمنان بر خاندان‌های بزرگ چیره شوند چون عرب و ترک و رومی و دیگر دشمنان نه بینند و کام بد فعالان بر نیکمردان نه بینند و تاج و تخت و پادشاهی سرنگون شود، بدفعلی و بی‌قولی و کشتن و خون‌ها که به بیداد بریزند و نه بینند و باه‌ها و بیماری‌ها و ویرانی و قحط و نیاز و مرگی که در آن زمان باشد که مردم اندر ایران شهر از ده بهره بهری نمانند که از همه سختی و آلودگی زمانه به مرگ رسند، و دیوچه‌رگان و کافر و خشم‌تخمگان و مردم انیران در ایران آیند^{۵۷} و خون بسیار کنند و بیدادی بسیار کنند و بر نیکان جور و ستم بسیار کنند، پس فرشته زمین بنالد و گوید که بر نتوانم این سختی و دشواری زیر به بالا باشم و مهر ایزد داور به فریاد رسد یعنی زمانه از بدی و ستمکاری اندک بهتر شود و درین میانه اندکی عدل و انصاف پدیدار آید^{۵۸} و روزگار بهتر بباشد و قوت دین بباشد و عدل و انصاف در جهان آورند و کوشند و با این زمانه پارسایان^{۵۹} تا پدیدار آید ولیکن بنماند و تمام نشود و دیگرباره بی حد و بی شمار ترکان در ایران شهر دوارند یعنی بدی درآیند و این ایران شهر را ویران کنند و از بسیاری خون ریختن و حرب و آشوب و فتنه و از قحط خراب شود زمین ایران.

CHAPTER IV

۱. پرسید گشتاسپ از حکیم جاماسب که وباه گران چندبار باشد و قحط و نیاز گران چندبار باشد و آب سیاه چندبار باشد و طوفان چندبار باشد و کارزار عظیم چندبار باشد و برف سیاه چندبار باشد و تگرگ سرخ چندبار باشد.

۲. جواب داد حکیم جاماسپ که انوشه باش و دیر زی که وباه گران چهاربار باشد یکی در پادشاهی ضحاک و دیگر در پادشاهی شاپور نرسی و سیوم در پادشاهی بهرام هماوند یعنی هزاره هشیدر و چهارم) نزدیک اوشیدر آخری که قیامت خواهد بود. و قحط و نیاز گران سه بار یکی در پادشاهی افراسیاب^{۶۰} ترک و یکی در پادشاهی فیروز بن اردشیر^{۶۱} و یک بار در هزاره اوشیدر. و آب باران سیاه سه بار یک بار در پادشاهی اردوان شاه و یک بار در پادشاهی کاوس که به آسمان شد که جادوان او را از راه بردند^{۶۲} و یک بار در قیامت یعنی رستاخیز. و کارزار بزرگ سه بار و یک بار در پادشاهی کاوس و یک بار در پادشاهی اوشیدر بامی و یک بار که شما و شهریاران^{۶۳} کردی. و برف سیاه و تگرگ سرخ چهاربار باشد یکی در پادشاهی داراب شاه و یکی در پادشاهی منوچهرشاه و یکی در پادشاهی یزدجرد به آفرید و یکی در هزاره اوشیدر و آن چنان بود که لشکر ترک و تازی و رومی بر کنار فرات هر سه لشکر گرد شوند و جنگ کنند و پادشاهی دین بیرون آید و دین به را بقوت دهد.^{۶۴}

CHAPTER V

۱. پرسید گشتاسپ از جاماسپ که پیش از ما چند پادشاه بوده‌اند و هر یکی پادشاهی چند کرده‌اند.

۲. پاسخ داد جاماسپ حکیم که اول پادشاهی به کیومرث رسید یعنی آدم بود او سی سال پادشاهی راند و در پادشاهی او مردم نه مردند و بعد از کیومرث پادشاهی به هوشنگ^{۶۵} رسید چهل سال پادشاهی راند و در روزگار او مردم نمردند و مرگ هم نبود پیری و بیماری نبود و چنان بود و مردم پاک و دانا بودند و از هوشنگ به طهمورث^{۶۶} رسید سی سال پادشاهی راند و اهرمن را چنان در فرمان خود داشت که اسپعی عاجز به هیچ بدفعلی نمی‌تواند کرد و مردم همه به کام‌ها و کامکاری بودند و از طهمورث به جمشید^{۶۷} هفت‌صدسال پادشاهی راند به ورج و به نور و خره و در روزگار او شش‌صدسال مرگ نبود و فرمود تا استودان‌ها^{۶۸} ساختند و از جم پادشاهی به ضحاک^{۶۹} عربی رسید هزارسال پادشاهی راند به جور و ستم پس خدای عزوجل به رحمت و نور خویش آفریدون بن آبتین^{۷۰} پدیدار آورد تا او را بگرفته به دماوندکوه به بست و پانصدسال پادشاهی راند و از آفریدون به سام نریمان و از سام نریمان افراسیاب ترک پنجاه سال پادشاهی کرد به بیدادی و ظلم. پس منوچهر^{۷۱} صد و بیست سال پادشاهی راند پس کی قباد^{۷۲} صدسال پادشاهی کرد. پس کی کاوس صد و پنجاه سال پادشاهی کرد. و پس کی خسرو سیاوخش^{۷۳} شصت و پنج سال پادشاهی کرد. پس کی لهراسپ^{۷۴} صد و بیست سال پادشاهی کرد و در پادشاهی او بیماری نبود و دارو و درمان به کار نبایست داشت و مردم به

شادی و خرمی جهان می‌گذرانند و از ایشان این تاج و تخت و دیهیم کیان به شما رسید که جاوید بماناد پادشاهی شما بر هفت کشور زمین.

CHAPTER VI

۱. پس گشتاسپ از جاماسپ پرسید که این جهان و هر چه اندرو هست که مردمان را فایده مردم و حیوانات در کدام وقت و به چه هنگام از آلودگی روزگار برهند و روشنایی پدید آید و نشان آن که جهان آراسته کنند و فرزندان چه باشند اوشیدر و اوشیدرماه و سوسیوش^{۷۵} پر خره که رسند و رستاخیز یعنی قیامت چون کنند و مردم چون پاک و آویژه^{۷۶} بود و بی‌مرگی و بی‌ضعیفی و بی‌بیماری و بی‌پیری^{۷۷} شوند که فنا نبود.

۲. جواب داد حکیم جاماسپ که شاه انوشه باش جاوید زی که چون پرسید به یاری ایزد عزوجل و راستی دین بگویم تا شاه و فرزندان^{۷۸} آگاه شوند آیا شاه بپاید دانستن که بر زمانه سهمگین‌تر روزگار آن بود که گرگ چهرگان ترکستان در ایران شهر دوارند یعنی به بدی درآیند و دین غایت به ضعیفی به زاری رسد آن‌چه ازرم و سنکی از نیک مردی بیشتر دانند^{۷۹} مردم کشتن به چشم ایشان خوار باشد و مردم و هر چه در جهان است نگیرند که زندگانی بی‌مژه رسند (و) با پادشاه ترکان چندسال و چندماه و چندروز^{۸۰} بردارد به جور و ظلم کاری و چیرگی پس پادشاهی با کودکان افتد پس روزگار ندانند و در روزگار ایشان بدی پدیدار آید یازده ماه پادشاهی کنند به جور و ظلم و ستمکاری و بعد از آن ترک و تازی و رومی بر کنار رود فرات روند جمله شورستان جنگ کنند و دران زمان این پادشاه دین برسد که ورجاوند هماوند خوانند و در پیش خدای عزوجل حاجت خواهد حاجت وی مستجاب گردد^{۸۱} بعد از آن لشکر ترک و تازی و رومی در یک‌دگر افتند و بی‌حد و بی‌شمار و بی‌اندازه قتل و کشتن کنند چنان که تا زین اسپان خون مردم باشند آن‌چه گفتم در هزاره اوشیدر تگرگ سرخ باشد از آن است که خون مردم در فرات شود و آب فرات سرخ شود و ابر آب گیرد^{۸۲} و در جهان تگرگ سرخ بیارد و آن‌چه در باب آن پرسیدی که نشان و علامت و شمار و فرزندان ورجاوند هماوند چه باشد یک علامت خروج رومیان که مختصر گفتم دیگر علامت‌های چون از دین پیداست که یک به یک یاد کنم. (ا) اول آن که شب روشن تر باشد (ب) دیگر بنات النعش^{۸۳} یعنی هفتورنک به میان آسمان آید و جایگاه خویشتن رها کند و سر سوی خراسان کند (ج) سدیگر نیک مردان و دستوران به سختی و بیچارگی رسند و خیرات بر دست ایشان کمتر رود (د) آن که بدان بر نیکان افسوس کنند و خیرات و مزد نکنند (ه) آن که مردم با یکدیگر کین و عداوت و حسد برند (و) آن که گرگان و ددان گناه بیشتر کنند و آن که نشان‌های آسمان پدیدار

آید یعنی ستارگان گناهکار از بند رسته شوند و علامات دیگر (ز) آن که مرد جوانان بیماری‌ها و نکبت‌ها و آفت‌ها هر چه آفریده است ایزد عز و اسمه^{۸۴} بیشتر بد^{۸۵} رسد (ح) آن که بد گوهران چابک‌تر و کامکارتر باشند (ط) آن که بدان^{۸۶} با نیکان هیچ نیکی نکنند و هم بدان نفرمائید تا آن که مال و خواسته ایران^{۸۷} است و آنچه در زمین نهان کرده باشند پیدا شود به دست بدان و گنهکاران رسند (ی) آن که کودکان (که) در آن روزگار زاینند زیرک و تیزفهم‌تر و زود مرگ‌تر باشند (ع) آن که مردم که خیرات کنند و فرمائید نه پسندند و داد کام اهرمنی روا کنند (ب) و تابستان و زمستان کم پیدا باشد (ا) مرد جهان گمراه باشند که هیچ نیکی و راستی نکنند چنان دوست‌تر دارند که به دروغ و حیلت مکر^{۸۸} کنند و بر ناید^{۸۹} بدان فخر آورند و مردم نیک کردار و نیکو نیست^{۹۰} بر خلاف دین روند و بدکردار شود و غلامبارگی کنند یعنی مرد بر مرد و زن بر زن بسیار کنند بر آن که وباه و مرگی و پیری در جهان زیادت شود (س) آن که هر چه ایزد آفریده است از جهنده و چرنده و رونده به زندگانی بی مژه رسند و مرگی را به حاجت خواهند و آب و آتش و بوم اسفندارمذ بسیاری ریمنی کنند و هر چه از زمین بروید با ناپاکی و شبهتی آمیخته شود تا بعد از آن خدای تعالی رحمت کند و فرمان دهد تا بشوتن (پشوتن) از کنگ دژ بیاید به یاری ایران شهر و بدی و گمراهی از جهان برخیزد و دین راستی روا شود و در مدت کم و بیش یکسال اوشیدربامی بیاید و دین روا بکند و مردم جهان چون نور و خره او بینند بیشتر حق را گردن نهند و بر دین بی‌گمان شوند. چنین گویند که جماعتی ازو معجز خواهند و او دعا کند و آفتاب ده روز در میان آسمان بایستد سر به بالا کند چون مردم جهان آن معجز به بینند و بر دین حق بی‌گمان شوند پس خورشید برود و طراق عظیم آید آن‌جا که آفتاب است^{۹۱} که و هر کس که دلش با خدای تعالی راست نباشد زهره او بترقد و بمیرد و جهان از گنه‌کاران صافی شوند، اوشیدربامی صد و پنجاه سال بماند و هزاره او پانصدسال باشد بدتخمگان و بدفعالان از جهان نیست شوند و دیگرباره (چون) هزاره اوشیدر به آخر رسد زمستان ملکوس باشد (و) سه سال زمستان باشد وزان سرمای سخت باد دمه و باران‌های پیوسته که آید جهان ویران شود و مردم و جانوران بیشتر بمیرند و گرگ سرده در ایام او هزاره اوشیدر نیست شود و دزدان و راه‌داران ناپدیدار^{۹۲} شوند و نیکی زیادت شود و بدی نقصان پذیرد و از آن زمستان ملکوس مردم و چهارپای و پرنده و دار و درخت تخم‌های نیست شود و از ورجمکرد دیگر باره مردم بیرون آیند و چهارپایان و تخم‌های درختان بیرون آورند و جهان آبادان بازکنند و پس هزاره اوشیدرماه اندر آید مار گزنده^{۹۳} و کژدم و آنچه بدین ماند و بدفعلی و منافقی ازین جهان ناپدیدار شود و دروغ و خیانت و مغبونی^{۹۴} از جهان برخیزد و غم و اندوه از دل مردم دور شود و نشاط و خرمی و عیش جای گیرد چون (ع عام) از پادشاهی اوشیدر رفته

بود و ساوسیوش منور از فرمان خدای تعالی در گیتی پدید آید و دین زرتشت و اوشیدر و اوشیدرماه را تازه باز کند و روا کند و زور و قوت دیوان از جهان بشود به جملگی پاک و آویژه گردد و صافی کنند و چنین گویند که در روزگار اوشیدرماه (ط) روز در روزگار سوسیوش (ل) روز خورشید در میان آسمان بایستد و درین دفعت خورشید با جایگاه خویش شود و بعد از آن سال سیصد و شصت و پنج روز راست شود و آفتاب از سرحمل تا سرحمل رسند چنان که اکنون چهار یک شبان روز بازپس می افتد آن زمان نباشد کیسه نکند، و آیدون گویند که ضحاک از بند رسته شود و به روزی و نیم بسیاری بدی و ویرانی در جهان بکند پس به فرمان خدای عزوجل سام نریمان از خاک برخیزد و از سیاوشیوش^{۹۵} دین قبول کند و در پیش دجال آید یعنی ضحاک و اندر^{۹۶} و گویند: بیا تا یار شویم و از بدی توبه کن و دین به قبول کن و بی گمان باش؛ سه بار بگویند. پس ضحاک بد اصل گویند: بیا تا یار شویم و جهان بگیریم؛ سام گویند: اگر دین می پذیری نیک و گرنه سرت به این گرز نرم کنم. ضحاک از ترس او دین به قبول کند و بدفعلی و خیانت و ناراستی از جهان خیزد^{۹۷} و پیری و مرگی نبود و مردم جهان عادت گوشت خوردن رها کنند و گاو و گوسفند را نکشند و نانی خوردن چنان شود که مردی یکتای نان که بخورند ده روز سیر شوند و شیر یک گاو بده مرد تمام شود که بخورند و سیر شوند؛ بعد از آن شیر خوردن را هم باقی کنند و میوه خورند؛ بعد از آن میوه خوردن را باقی کنند و آب خورند بعد از آن آب خوردن را باقی کنند و مینوخورش شوند یعنی هیچ نخورند هم چون فرشتگان؛ بعد از آن رستاخیز تن پسین باشد و خدای تعالی بخشایش کند و رستاخیز کند و مردم پاک، بی پیری و بی ضعیفی و بی مرگی باشند و چنان صاف شوند که آینه که چهره خویش در روی یکدیگر بتوان دیدن و ایزد عزوجل ایشان را جامه دهد که از آتش نسوزد و از آب نیست نشود و باقی جمله خواست و فرمان ایزد سبحانه تعالی باشد که چنان که خواست کرد و چنان که خواهد کند والعلم الغیب عند الله تعالی.

• تمت تمام شد کار من نظام شد •

پی‌نوشت‌ها:

۱. جاماسپ (jāmāspa) به تصریح اوستا از خاندان هوگو (Hōgva) یاد شده، هم از خردمندان و دانایان روزگار که او را حکیم خوانده‌اند، هم از دولتمردان زمان خود که وزیر و پیشکار کی گشتاسپ (ویشتاسپ) شاه کیانی بوده است. برادر جاماسپ، فراشتوشترا نیز وزیر بزرگ ویشتاسپ شاه، پدر زن زرتشت سپیتمان پیامبر و خود جاماسپ داماد زرتشت بود، یعنی پوروچیستا puručištā یکی از سه دختر زرتشت را به زنی داشت (یسنا ۳/۵۳). جاماسپ بنا به روایات نخستین کسی است که آموزه‌های زرتشت را در کتاب اوستا جمع و تدوین کرد، گویند نوشتن «اوستا و زند» را جاماسپ حدود سال ۵۹۱ ق.م به انجام رسانید؛ آن گاه وی پس از زرتشت که موبدان موبد و پیشوای دین شده بود، بنا به گزیده‌های زادسپرم (۷/۲۵) در شصت و چهارمین سال دین و ۱۶ سال پس از رحلت زرتشت، و چنان که جکسن و پیروان او معتقدند به سال ۵۶۷ ق.م درگذشت.

Jackson, Zoroaster..., 1932, pp.21, 67, 76, 117, 136, 137, 181.

۲. در این باره ر.ک: بخش سروش‌های غیبی هیستاسپ (بیشگوی گشتاسپ) در همین کتاب.

۳. درباره هماتندی‌های پیش‌گویی‌های گشتاسپ و بهمن یشت و منشاء این دو رساله ر.ک: آیین شهریار در شرق، ک. ادی، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۲۰-۲۱، ۴۰-۴۴، ۸۸، ۲۹۱-۲۹۲ و ۵۴۰.

۴. زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۵. کیومرث، پهلوی: gayōmard، اوستا: gayō.maratan، به معنای زندگی می‌رنده، نام نخستین انسان است، او ششمین خلق مادی هرمزد است که آفریدنش هفتاد روز به درازا می‌انجامد. این که پهنش با درازاش برابر بود، او را بیشتر شبیه نطفه عظیم نخستین می‌سازد تا شبیه انسانی واقعی، و میان او و آسمان که آن هم درازا و پهنایی برابر دارد، نوعی شباهت و ارتباط دیده می‌شود.

بر مبنای روایات و اساطیر باستانی و میانه، کیومرث نماد آدمی است که از گل و به شکل نطفه از سپندارمذ، که همان زمین است، زاده می‌شود و سه هزار سال مانند دیگر آفریدگان هرمزد بی جنبش و ساکن بر زمین باقی می‌ماند (روایت پهلوی، فصل ۴۶، بند ۳۰). هرمزد وی را روشن چون خورشید آفرید و قامتش به اندازه چهار نای و دارای چشم، گوش، زبان و دُخشک (= نشان، علامت) بود و از اوست که آفرینش مردمان و گوسفندان منشاء می‌گیرد (بندش، بهار، ص ۴۰-۴۱). آفرینش کیومرث ششمین آفرینش هرمزد و آخرین آنهاست (بندش، همان). او بر دیگر آفریدگان هرمزدی مزیتی دارد و آن این که از نیروی اندیشه برخوردار است (ویسپرد ۱۹، بند ۱). اهریمن، دیو استویهاد (دیو مرگ و نابودی) را می‌فرستد تا کیومرث را بیمار کرده و بمیراند (گزیده‌های زادسپرم، فرگرد ۲، بند ۱۹). اما تقدیر جز این است و حکم ستارگان کرفه‌گر و بزه‌گر بر بقای کیومرث است و بدین سبب تا سی سال به نیروی خویش می‌زید (گزیده‌های زادسپرم، فرگرد ۲، بند ۲۱). پس از سی سال ستاره هرمزد و کیوان، که سرنوشت سازان بشری هستند، در وضعی قرار می‌گیرند که نیروی مرگ آفرینی کیوان بر نیروی حیات بخش هرمزد غلبه می‌کند و کیومرث می‌میرد (گزیده‌های زادسپرم، فرگرد ۲، بند ۲۲). پس از مرگش از هر یک از اندام‌های او فلزی خاص در زمین پدید می‌آید که از آن میان زر از جان

و تخم او آفریده می‌شود (بندهش، همان، ص ۸۰-۸۱). «چون کیومرث به هنگام درگذشت تخمه بداد، آن تخمه‌ها به روشنی خورشید پالوده شد و دو بهر آن را نریوسنگ نگاه داشت و بهری را سپندارمذ پذیرفت. چهل سال (آن تخمه) در زمین بود. با به سر رسیدن چهل سال، ریواس تنی یک ستون (ساقه)، پانزده برگ، مهلی و مهلیاته (از) زمین رستند. درست (بدان) گونه که ایشان را دست بر گوش باز ایستد، یکی به دیگری پیوسته، هم بالا و هم دیسه بودند» (بندهش، همان، ص ۸۱) و از این دو است که نسل آدمی رواج می‌گیرد. لازم به ذکر است که در متن‌های پهلوی تکیه بر شاهی کیومرث نیست، بلکه این نخستین انسان بودن او است که از اهمیت برخوردار است و آن هم در واقع به صورت یک پیش-الگو و نه یک انسان واقعی. در مقابل، در شاهنامه، کیومرث نخستین شاه است. در ادبیات پهلوی کیومرث سی سال زیست می‌کند و در شاهنامه سی سال سلطنت؛ اما این بدان معنا نیست که در ادبیات پهلوی، اشاره‌ای به شاهی وی نشده باشد. در نامه دین‌کرد (مدن، ص ۲۸) آمده است:

«آن نخستین پذیرنده دین از دادار، کیومرث است که بُن مردم است. او به کنش دین در جهان و سامان بخشی و آراستن و رواج بخشیدن آفریدگان، نخستین گِل شاه بود.»

گِل شاه، در اصل گرشاه، به معنای شاه کوهستان است که در اثر همسان بودن املاء گِل و گر در پهلوی (gl)، گمان رفته است او شاه گِل است و آن گاه واژه با هزوارش گِل نوشته شده است.

برای آگاهی بیشتر و دسترسی به روایات مختلف در منابع گوناگون ر.ک: نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستن سن، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۹، یادداشت ۱۲ و ص ۱۸۹، یادداشت ۲؛ نجات‌بخشی در ادیان، ص ۸۰، یادداشت ۲۹؛ یادداشت ۱۴ فرگرد دوم همین کتاب؛ و دایرة المعارف ایرانیکا، Gayōmart، ج ۱۰، ص ۳۴۵-۳۴۷ و منابع متعددی که در آن معرفی شده است.

ع. لهراسب، پهلوی: *luhrāsp*، اوستا: - *aurvat.aspa*، به معنای دارای اسب تیزرو. خاندان کیانی به دو دسته تقسیم می‌شود: از کی قباد تا کی خسرو و از لهراسب تا پایان کار کیانیان؛ که دسته دوم نیز خود از لهراسب تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر، یا همین بهمن، تا دارای دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است.

ظاهراً دسته دوم را به دسته نخستین چسبانده‌اند و در اساطیر کهن با کی خسرو و رفتن او به آسمان، این دوره اساطیری به سر می‌رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر، در پایان جهان بازخواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید. اما بعدها که دسته دوم را به دنبال دسته اول آوردند و بدان چسباندند، گشتاسپ، شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کی خسرو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاهنامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم، برعکس روحانیان زردشتی، از گشتاسپ راضی نبوده‌اند و همچنان اسطوره سلطنت جاودانه کی خسرو را که پر از عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۵، یادداشت ۲۸

۷. و نیز نگاه کنید به:

West, E. W., *Pahlavi Texts, (and in) Grundriss der Iran. Philo. B.II, p.110.*

۸. زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۹. ر.ک: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۱۷۲-۱۷۶.

۱۰. تاوادیا در این باره می‌گوید: «به گمان بنونیست (RHR.1932, 431) سبک نگارش بر خلاف جاهای دیگر، به گونه‌ی دیگر است: جمله‌ها کوتاه، پهلوی هم، بدون پیوند و رابطه‌ی معمول. و از این رو وی چنین می‌پندارد که فصل یکم به صورت شعر هشت هجایی بوده و مانند اوستا سروده شده بوده است. اما برای آن که بیت‌ها را دوباره بازسازی کند ناگزیر شده است تغییرات بسیار در آن بدهد. از این رو مسأله ساختمان بیت‌ها همچنان حل نشده می‌ماند. ولی اشاره‌ی او (صفحه ۳۷۳ به بعد) به قطعه‌های پراکنده‌ی پیش‌گویی‌های هیستاسپس اثر لاکتانتیوس (Lactantius) و دیگران برای این رشته از ادبیات به طور کلی، و برای این کتاب به‌ویژه، پر ارزش است» (زبان و ادبیات پهلوی، ص ۱۷۴).

۱۱. برای آگاهی از چگونگی و به جا ماندن تحریرهای پارسی، پهلوی و یا ترجمه فارسی هر یک از بخش‌ها در دو کتاب مذکور ر.ک: تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۷۲-۱۷۵.

۱۲. درباره‌ی واژه خوره (مرادف فرّه) با صورت اوستایی خورنه یا خورنو (xvarnō) مرحوم استاد مهرداد بهار توضیحات مبسوطی داده، که جهت آگاهی خوانندگان عیناً آن را نقل می‌کنیم.

[فرّه] پهلوی: xwarrah، فارسی میانه مانوی farrah، اوستا: xvarənah به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی، فرّه با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع رسیدن به برکت، اقبال و خواسته وابسته به داشتن فرّه است. اما فرّه بر اثر خویشکاری به دست می‌آید. اگر هر کس، هر طبقه و هر قوم خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، فرهمند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد.

اما فرّه نیرویی کیهانی و ایزدی نیز هست. فرّه سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی‌آید که فرّه باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویشکاری ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیت و جز آن بر زندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد که خویشکاری رابط این نیروی کیهانی و جهان انسانی است.

در نوشته‌های پهلوی که املائی بس نامشخص دارند، هزوارش فرّه (𐭥𐭩𐭮) GDH و روان (𐭥𐭮𐭲) NSMN هر دو به یک صورت [𐭥𐭮𐭲] درآمده‌اند و از اینجا اشتباهات عظیمی در قرائت متن و دریافت مسائل مورد بحث زردشتی پدید آمده است (در واقع این هزوارش در پهلوی چهار قرائت دارد: xwarg, xwarrah, dast ruwān). ر.ک: همان، ص ۱۳۱، یادداشت ۴۲ و ۴۵) و از آن جمله این که فرّه مسئول خویشکاری یا وظایف اصولی محول شده به انسان است؛ در حالی که این روان است که باید خویشکاری بورزد و در برابر اعمال خود مسئول است و اصولاً روان - و نه فرّه - برای خویشکاری کردن آفریده شده است و بهره‌وری از فرّه، فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می‌شود که وظیفه روان است. بر اثر اشتباهاتی که در ترجمه و دریافت متن‌های زردشتی در این زمینه راه یافته است، این اعتقاد به وجود آمده است که در آغاز، با تن انسان فرّه‌ای آفریده شد. در حالی که چنین نیست، با انسان فرّه آفریده نمی‌شود. انسان می‌تواند دارای فرّه باشد یا نباشد و حتی اگر کسی فرّه را به دست آورد، ممکن است آن را از دست بدهد؛ در حالی که با هر انسان روانی آفریده شده است که بر اثر انجام دادن یا انجام ندادن وظایف عمومی و خصوصی خویش - خویشکاری - به بهشت یا دوزخ می‌رود و این روان است که در این جهان انسان را سعادت‌مند و فرهمند یا بی‌سعادت و بی‌فرّه می‌کند.

از نوشته‌های پهلوی برمی‌آید که فره، بعدها، در دوره ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است. این مسئله، به گمان نگارنده (بهار)، تحول بعدی فره است. در زمانی که توده مردم، در زیر فشارهای شدید طبقاتی و اجتماعی دوره ساسانی، از هر گونه سعادت دنیوی محروم بودند و ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری تأثیری در یافتن یا از دست دادن فره نداشت، دیگر نمی‌شد به ارتباط حتمی فرهمند بودن و ورزیدن خویشکاری معتقد ماند. بنابراین، سعادت و خواسته و قدرت که نتایج عینی فرهمند بودن بود، با بخت ارتباط یافت و در نتیجه، فره معنای بخت پیدا کرد؛ و مرد خویشکار تنها می‌توانست به سعادت اخروی روان خویش دل بندد.

چنان چه در اعتقادات اقوام دیگر نیز دیده می‌شود، اعتقاد به فره مربوط به جامعه کهن و ابتدایی انسان است. فره نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله‌ای که وظایف خویش را در مورد خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در مقابل او را یاری دهند، شاید همین اعتقاد به ارتباط طبیعی است که بعدها با تخصصی شدن کارها در جامعه، وظایف جادوگران را در مورد انگیزختن لطف ایزدان و دور کردن قهر ایشان مشخص می‌کرد. جادوگر می‌توانست ارتباط فرد یا قبیله خود را با جهان خدایان حفظ کند و توسعه دهد و آنان را وا دارد که فره بخشی کنند، یعنی سعادت و نیکبختی فرد یا جامعه را تأمین کنند. سپس، هنگامی که جامعه طبقاتی شد، فره نیز مفهومی طبقاتی یافت. فره آسرونان یا روحانیان، فره کیان یا فره سلطنت و جز آن، نمودار تأثیر این تحولات طبقاتی بر امر فره است.

ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۶-۱۵۷

همان طور که گفتیم خوره مرادف واژه فر یا فره است که برخی از دانشمندان آن را «چیز به دست آمده یا چیز خواسته شده» معنی کرده‌اند (مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۴۱۲). در گات‌ها واژه خورنه به معنی درخشان و نیکبخت و صفت برای جاماسب آمده، و در سایر بخش‌های اوستا از دو خورنه سخن به میان آمده: یکی ائیرنیم خوارنو Airyanem Xvarenō یا فر ایرانی و دیگری کوئینم خوارنو Kavaenem Xvarenō یا فر کیانی (اساطیر و فرهنگ ایرانی، ص ۵۰۲) - و توضیحات بیشتر ر.ک: مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۴۱۲-۴۲۴.

۱۳. در متن «دهیم» آمده.

۱۴. بهمن اسفندیاران، پهلوی: wahman، اوستا: - vohu-manah به معنای دارنده منش نیک، در اساطیر زردشتی، بهمن، پسر اسفندیار، برابر با اردشیر درازدست دانسته شده است و این اردشیر همان پادشاه هخامنشی است که پس از خشایارشا به سلطنت رسید. این بدان سبب است که بنا بر روایت‌های اساطیری و بعضی مدارک تاریخی، دین زرتشت از این زمان در نجد ایران نفوذ عمیق می‌یابد. در اثری پهلوی به نام زند بهمن یسن (۲۴/۳) آمده است: «آن [دوران] سیمین، سلطنت اردشیر کیانی است که بهمن اسفندیاران خوانده شود، او که دیو از مردمان جدا کند، بپیراید همه جهان را و دین رواج دهد». با توجه به این امر که تقویم زردشتی نیز از عصر همین اردشیر درازدست، تقویم رایج در شاهنشاهی پارس گشته است، می‌توان انگاشت که موبدان زردشتی، با از دست رفتن استقلال خاندان گشتاسپی، و فتح آسیای میانه به دست هخامنشیان و گرویدنشان به دین زردشتی، تلفیقی میان خاندان کیانی و هخامنشی پدید آورده، بهمن کیانی را با اردشیر هخامنشی یکی دانسته‌اند، در واقع آنها شاهان زردشتی شده را از پس هم ذکر کرده‌اند.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۷، یادداشت ۳۴؛ یادداشت ۱۳ بخش زند بهمن یسن در همین کتاب.

۱۵. همای، پهلوی: humāy، اوستا: - humāyā، در اوستا همای دختر گشتاسپ است و از همای،

دخت بهمن، خبری نیست؛ ولی در ادبیات پهلوی ما از دو همای خبر داریم: یکی دخت گشتاسپ و دیگری دخت بهمن. احتمال بسیار است که داستان این همای گویای وقایع دوره اردشیر درازدست و فرزندش داریوش باشد، که در دوره ایشان، اردشیر زیر تأثیر شدید مادرش و داریوش دوم زیر تأثیر شدید همسرش پروشات بود.

ر.ک: همان، یادداشت ۳۵

کریستن سن درباره وی می‌نویسد: «همای [خمانی و خمای نیز ضبط شده] لقب «چهرآزاد» (شریف النسب) داشت. بنا بر روایت مسعودی چهرآزاد اصلاً نام مادر همای بود. حمزه بن الحسن همای را به نام دیگر یعنی شمیران (= سَمیرامیس Se'miramis) خوانده است. تاریخ سلطنت او را حمزه و مسعودی به اختصار حکایت کرده و چنین گفته‌اند که او پس از پدر به سلطنت رسیده و با یونانیان در جنگ بوده و بعد از سی سال پادشاهی برادرش دارا به جای او نشست. بنا بر قول حمزه این دارا برید را در ایران معمول کرد» (کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، ص ۲۱۳-۲۱۴)؛ و نیز نگاه کنید به: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ترجمه عباس زریاب، ص ۵۹، یادداشت ۲۹.

۱۶. روایت مذکور در متن در مورد سال‌های سلطنت پادشاهان ایران از بهمن پسر اسفندیار تا اسکندر با آن چه در بندهش آمده متفاوت است. به تصریح بندهش (بندهشن انکلساریا، ص ۲۳۲، چاپ وست، فرگرد ۳۱، بند ۳۰، بهار، ص ۱۵۶) این مدت‌ها چنین ذکر شده: بهمن پسر اسفندیار ۱۱۲ سال؛ همای دختر بهمن ۳۰ سال، دارای پسر چهرآزادان، دختر بهمن ۱۲ سال؛ (در بندهش (بهار، ص ۱۵۶) این عبارت بدین صورت آمده: «دارای چهر-آزادان که بهمن است، دوازده سال»، آنگاه استاد در توضیح می‌نویسد: معمولاً اردشیر هخامنشی را با بهمن اسفندیار یکی می‌گیرند، ولی در اینجا دارای چهرآزادان را هم بهمن انگاشته‌اند.) دارای دارایان ۱۴ سال؛ اسکندر رومی ۱۴ سال. کریستن سن سنین سلطنت پادشاهان ایران یعنی دوره میان گشتاسپ و اسکندر را طبق تصریح مورخان اسلامی چون حمزه و سه فهرست منقول در آثارالباقیه بیرونی و مجمل التواریخ و القصص (به نقل از موبد بهرام) و ثعالی چنین می‌نویسد: بهمن ۱۱۲ سال، همای ۳۰ سال، دارای اول ۱۲ سال، دارای دوم ۱۴ سال. آن گاه در توضیح این مطلب در پاورقی آورده: طبری (ص ۶۸۸) و فارسنامه (ص ۵۴) مدت سلطنت بهمن را ۱۱۲ سال نوشته‌اند و بلعمی (ج ۱، ص ۵۰۸) با تأیید نه‌ایه‌الارب آن را ۸۰ سال دانسته است و بنا بر روایت دیگر ۱۱۲ سال. فردوسی سنین مذکور را چنین یاد کرده است: بهمن ۹۹ سال، همای ۳۲ سال، دارای اول ۱۲ سال، دارای دوم ۱۴ سال. روایت جاماسب نامه پازند (چاپ مودی Modi، ص ۱۱۷) هم به یکی از روایات خداینامه منتهی می‌شود و به این نحو است: بهمن ۱۱۲ سال، همای ۳۰ سال، دارای دارایان ۱۳ سال؛ و سلطنت دارای اول فراموش شده است (نگاه کنید به: کیانیان، ص ۲۱۲-۲۱۳).

لازم به ذکر است که مدت سلطنت اسکندر در آثارالباقیه بیرونی در یک جا ۲۴ سال و در سه جای دیگر ۱۴ سال ذکر شده (آثارالباقیه، ترجمه داناسرشت، ص ۱۵۶-۱۵۹ - اما در آثارالباقیه به تحقیق اذکایی، ص ۱۲۹-۱۳۲ در هیچ جا رقم ۲۴ ذکر نشده و ظاهراً این یک غلط چاپی است). اما بنا بر تحقیقات امروزی مدت سلطنت اسکندر از سال ۳۳۱-۳۲۳ قبل از میلاد یعنی ۹ سال بوده است (ر.ک: تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران، دکتر بهاء‌الدین بازارگاد، ص ۳۴).

۱۷. در پاورقی جاماسب نامه سال ۲۶۶ نیز ذکر شده، اما هر دو قول بسیار دور از واقعیت است؛ زیرا چنان چه تحقیقات جدید نشان می‌دهد فقط دوران سلطنت پادشاهان اشکانی از سال ۲۴۹ ق.م تا ۲۲۶ ب.م یعنی

۴۷۵ سال بوده و اگر بخواهیم از زمان اسکندر در نظر بگیریم، دوران سلطنت اسکندر از ۳۳۱-۳۲۳ ق.م یعنی ۹ سال و دوره سلطنت سلوکیان از ۳۲۴-۲۴۹ ق.م یعنی ۷۶ سال می‌باشد که در مجموع تمام این دوران با دوره اشکانیان می‌شود ۵۶۰ سال که بسیار متفاوت با عدد مذکور در متن می‌باشد (برای آگاه شدن از جزئیات سلطنت هر یک از پادشاهان در این دوران ر.ک: تاریخ دوهزار و پانصدساله، همان، ص ۳۴ به بعد).

۱۸. در پاورقی ۶ سال آمده.

۱۹. در پاورقی ۱۰ سال آمده.

۲۰. در پاورقی ۱۲ سال آمده.

۲۱. در پاورقی ۱۵ سال آمده.

۲۲. در پاورقی ۶ سال آمده.

۲۳. در پاورقی ۴ سال آمده.

۲۴. در پاورقی ۱۸ سال و چهار ماه ذکر شده.

۲۵. در پاورقی ۴ سال آمده.

۲۶. در پاورقی «پریروز» نوشته شده که احتمالاً منظور پیروز بوده یعنی نرسی بن پیروز و مدت سلطنت نیز ۴ سال ذکر شده است.

۲۷. در پاورقی ۴۳ سال آمده.

۲۸. در پاورقی «نوشیروان» ذکر شده.

۲۹. در پاورقی آمده: «خسرو بن هرمز که پرویز نیز خوانند».

۳۰. در پاورقی «و» آمده.

۳۱. در پاورقی «و» آمده.

۳۲. در پاورقی «یک و شش ماه» آمده.

۳۳. در بعضی منابع؛ حذف «از»، و تنها «سین» آمده. منظور «آزرمیدخت دختر خسرو پرویز» است. دوران آزرمیدخت در زمانی واقع شده که به دوران هرج و مرج یعنی بین انقضای سلطنت قباد دوم معروف به شیرویه یعنی سال ۶۲۹ ب.م تا آغاز سلطنت یزدگرد سوم ۶۳۲ ب.م معروف است. در این مدت سه سال جدال و کشمکش بر سر تصاحب تاج و تخت بین شاهزادگان و مدعیان سلطنت که حدود ۱۲ نفر بودند به شدت جریان داشت که بعضی از آنها به زودی به قتل رسیدند. بعضی از این سلاطین چندروزه به شرح زیرند:

هرمز چهارم (۶۲۹)، جوانشیر پسر خسرو پرویز (۶۲۹)، پوران دخت دختر خسرو پرویز که ۱۷ ماه سلطنت کرد و با روم صلح قطعی منعقد کرد که طبق آن نصیبین برای ایران باقی مانده، پوران دخت خود از سلطنت استعفا کرد (۶۳۰)، گشتاسپ برده برادر خسرو سوم یا نوه هرمز چهارم (۶۳۱)، آزرمیدخت دختر خسرو پرویز که در زمان وی هرمز پنجم نوه خسرو پرویز در نصیبین خود را شاه خواند (۶۳۱) و بعد از چندی به دست سربازان خود به قتل رسید. دیگر خسرو چهارم نوه یزدان شاه پسر انوشیروان (۶۳۱)، دیگر فیروز دوم برادر خسرو چهارم (۶۳۱)، و خسرو پنجم نوه انوشیروان ملقب به فرخ زاد (۶۳۱).

ر.ک: تاریخ دوهزار و پانصدساله، همان، ص ۷۴

۳۴. احتمالاً منظور شهروراز یا شهربراز باشد.

۳۵. و اینک جهت آگاهی خوانندگان جدول شاهان ساسانی را که بر اساس تحقیقات جدید است ارائه می‌کنیم. برای تهیه این جدول از این منابع استفاده شده است: تمدن ایران ساسانی، لوکونین، ترجمه عنایت الله رضا، ص ۳۲۵-۳۲۷؛ مطالب و تصحیحات تقی زاده دربارهٔ سنوات پادشاهی هفت شاه نخستین ساسانی، که در انتقاد به طرح والتر هنینگ ترتیب داده شده است (بیست مقاله، تهران، ۱۳۴۱، ص ۵۵۳ - ۵۵۵)؛ تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران، همان، ص ۵۵ - ۷۶؛ تاریخ باستانی ایران، فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۵۷۳؛ کتاب بسیار ارزشمند تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، تمام کتاب به‌ویژه ضمیمه ۱، ص ۶۰۶ - ۶۵۸ و بالاخره تاریخ ایران کمبریج، ترجمه اتوشه، ج ۱/۳، ص ۲۷۳-۲۷۴؛ و: The Cambridge History of Iran, Vol.3(1), ed. Yarshater, p.178.

نام فارسی	سال‌های شاهی (م)	نام پهلوی	نام عربی
ساسان (خدای)	_____	ساسان (خواتو)	_____
بابک (هزارتد)	۲۲۰-۲۰۸	پاپک	بابک
اردشیر (اول)	۲۴۲-۲۲۴	ارته خستره	اردشیر
شاپور (اول)	۲۷۳-۲۴۲	شهپوهر	سابور
هرمزد (اول) اردشیر	۲۷۴-۲۷۳	اوهرمزد (هورمزد)	هرمز
بهرام (اول)	۲۷۷-۲۷۴	وهرام (ورهرا)	بهرام
بهرام (دوم)	۲۹۳-۲۷۷	وهرام (ورهرا)	بهرام
بهرام (سوم)	۲۹۳ (۴ماه)	وهرام (ورهرا)	بهرام
نرسی	۳۰۲-۲۹۳	نرسهی (نرسه)	نرسی
هرمزد (دوم)	۳۰۹-۳۰۲	اوهرمزد (هورمزد)	هرمز
شاپور (دوم)	۳۷۹-۳۰۹	شهپوهر	سابور
اردشیر (دوم)	۳۸۳-۳۷۹	ارتخستر	اردشیر
شاپور (سوم)	۳۸۸-۳۸۳	شهپوهر	سابور
بهرام (چهارم)	۳۹۹-۳۸۸	وهرام (ورهرا)	بهرام
یزدگرد (اول)	۴۲۱-۳۹۹	یزدکرت	یزدجرد
بهرام (پنجم) گور	۴۳۹-۴۲۱	وهرام (ورهرا)	بهرام
یزدگرد (دوم)	۴۵۷-۴۳۹	یزدکرت	یزدجرد
هرمزد (سوم)	۴۵۹-۴۵۷	اوهرمزد (هورمزد)	هرمز
پیروز	۴۸۴-۴۵۹	پیروچ	فیروز
بلاش	۴۸۸-۴۸۴	ولخش (ولگش)	بلاش
کواد (اول) نوبت اول	۴۹۶-۴۸۸	کوات	قیاد
زاماسپ	۴۹۸-۴۹۶	ژماسپ	زاماسف (جاماسپ)

قباد	کوات	۵۳۱-۴۹۸	کواد (اول) نوبت دوم
کسری	هوشرو	۵۷۹-۵۳۱	خسرو (اول) انوشیروان
هرمز	اوهرمزد (هورمزد)	۵۷۹-۵۹۰	هرمزد (چهارم)
کسری	هوشرو	۵۹۰	خسرو (دوم) نوبت اول
بهرام	وهرام (ورهرا)	۵۹۱-۵۹۰	بهرام (ششم) چوبین
کسری	هوشرو	۶۲۸-۵۹۱	خسرو (دوم) نوبت دوم
قباد	کوات	۶۲۸ (۶ ماه)	کواد (دوم) شیرویه
اردشیر	ارتخستر	۶۲۹-۶۲۸	اردشیر (سوم)
شهربراز	خستروچ	۶۲۹ (چند ماه)	شهروراز
بوراندخت	بوران دوخت	۶۳۰-۶۲۹	بوراندخت
ازرمیدخت	آتور میدوخت	۶۳۱-۶۳۰	ازرمیدخت
یزدجرد	یزدکرت	۶۵۱-۶۳۲	یزدگرد (سوم)

هم‌چنین برای آگاهی از جدول‌های مختلف و نام پدر هر پادشاه ر.ک: آثارالباقیه عربی، تحقیق پرویز ادکایی، ص ۱۳۶-۱۴۶ و ص ۵۷۸-۵۷۹ تعلیقات.

۳۶. در متن «بیدیدار» آمده، اما در روایات داراب هرمزدیار (۱۰۲/۲) «بیدیدار» است.
۳۷. «هر چه»، و در پاورقی آمده: «هر روز که برآید از روز دیگر بتر بود».
۳۸. در متن آمده «و خویشتن شیطان در راه دهند» و در پاورقی «شیطان خوی به خویشتن راه دهند»، ولی در روایات (همان) به همین صورت است که در متن ذکر شده.
۳۹. در پاورقی آمده: «خدا و اندیشه» که صحیح‌تر به نظر می‌رسد.
۴۰. در پاورقی «چه می‌گویم» آمده.
۴۱. در پاورقی «ریا» آمده.
۴۲. در پاورقی «دلیل» آمده.
۴۳. در پاورقی آمده: «نه هزار و نهصد و نود و نه»، و در روایات (۱۰۳/۲) نیز این گونه آمده.
۴۴. در پاورقی «جهان» آمده.
۴۵. در پاورقی «مردم» آمده.
۴۶. پادافراه به معنی سزاء مکافات، جزا.
۴۷. در پاورقی «مزه» آمده، اما در روایات (۱۰۳/۲) «جیزه» آمده است.
۴۸. در پاورقی آمده: «دختر خویش را ندهد».
۴۹. «کند» ر.ک: روایات، همان.
۵۰. در پاورقی آمده: «افسون‌ها در آن زمانه کار بکنند» و «افسون‌ها که در آن زمانه بکنند کارگر شوند».
۵۱. در روایات (۱۰۳/۲) آمده: «قبول نباشد».
۵۲. در متن آمده: «و به مرگ به حاجت خواهند و نومیدی و نیاز»، که از روایات (۱۰۳/۲-۱۰۴) تصحیح شد.
۵۳. در روایات (۱۰۴/۲) آمده: «آیین آزادان نروند».

۵۴. در روایات، همان، به جای «و برسم دیگر اندک چیزی بازخوانند»، آمده: «برسم دیگر چیزها و مردم...».

۵۵. در روایات، همان، آمده: «به غربت و با نیاز افتند».

۵۶. در پاورقی «کمتر» آمده.

۵۷. در پاورقی آمده: «انیران در ایران دوارند».

۵۸. در روایات (۱۰۵/۲) در توضیح و پاورقی آمده: «گروهی از پدشوارگر آید و عدل و انصاف پدیدار آید».

۵۹. در پاورقی «ناپارسایان» آمده، و نیز در روایات (۱۰۵/۲).

۶۰. در فرهنگ واژه‌های اوستا آمده: «افراسیاب از تخمه تور پسر فریدون و کسی ستمگر و نامهربان بود، او برادر خویش اغریث را که به ایرانیان دلبستگی بسیار داشت کشت. افراسیاب تا زمان‌های درازی با ایرانیان در ستیزه و کشاکش بود و میان ایرانیان و تورانیان جنگ‌های بسیار سخت و کشتارهای بسیاری انجام گرفت، (که) از زمانه پادشاهی منوچهر تا کی خسرو دنباله پیدا کرد، یکی از آدم‌کشی‌های بیزاران انگیزش کشتن داماد خودش سیاوش بود که به رشک و بدگویی برادرش کرسیوز به این کار زشت دست یازید و سرانجام خود افراسیاب در هنگامی که در کوه‌های ایران گریزان بود به دست مردی به نام هوم فراشمی دستگیر گردید و هوم دلیر دست‌های افراسیاب را بسته و به کی خسرو باز داد و کی خسرو افراسیاب را به خونخواهی سیاوش که پدرش بود کشت». ر.ک: فرهنگ واژه‌های اوستا، احسان بهرامی، استاد فریدون جنیدی، (۹۴۸/۲ - ۹۴۹)؛ و نیز نگاه کنید به: یادداشت ۲۹ بخش زند بهمن یسن؛ و توضیحات بیشتر ر.ک: کیانیان، ص ۱۲۶-۱۳۳.

۶۱. در پاورقی «فیروزین یزدجرد» آمده.

۶۲. کاوس، پهلوی: *kāyōs*، اوستا: *usan* از خاندان *kavay*. او دومین شاه کیانی است. از او در یشت

پنجم، سیزدهم، چهاردهم و نوزدهم یاد شده است. او بر همه کشورها، بر پری‌ها و جادوان پیروز می‌شود.

بنا به نقل دین کرد، در سوتگرنسک اوستایی درباره کاوس به تفصیل سخن رفته بوده است که خلاصه آن در دین کرد (مدن، ۸۱۵-۸۱۷) چنین است:

«درباره شاهی کردن کاوس به چیرگی بر هفت بوم، بر دیوان و مردمان، و رواج فرمانش تیزتر از حرکت دست [بودن] و ساختنش هفت خانه بر میانه البرز: یکی زرین، دو سیمین و دو پولادین، دو از آبگینه؛ و بس دیو و مزن را از تباه کردن جهان بازداشتن و به کار خویش بستن. و مردمی را که نیرو از پیری تباه شده و جان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، [چون] به خانه او رسیدند، تیز پیرامون آن خانه بردن و پیری از ایشان فروافکنده شدن و ایشان را زور و جوانی بازآمدن. آن گاه فرمانی داده شد که مردمان را به در باز مدارید، پانزده ساله به حضور آورید. پس دیوان درباره مرگ کاوس مشورت کردن و خشم آن مرگ [بخشیدن] وی را پذیرفتن، به کاوس آمدن. و آن گونه شاهی بزرگی را که بر هفت بوم داشت، به اندیشه وی خوارگونه کردن و او را به شاهی آسمان و گاه امشاسپندان آرزومند کردن. و کاوس از فریبکاری خشم و دیگر دیوان همکار وی، بدان از کار انداختن [خویش]، نیز به پرواز برای پیکار [با] یزدان ایستادن و بازنگشتن و آن سوی البرز با بس دیو و دروند مردم تا پر تاریکی فراز تاختن. بدان کناره، فرّه کیانی به پیکر آهو شدن و [از] کاوس [و] از همه سپاه گریختن. و نیز به سبب [آن] باور نو با یزدان جنگیدن و سرانجام از آن نادانی نگشتن، و دادار فرّه کیانی را به خویش بازخواندن و سپاه کاوس از آن بلند [آسمان] بر زمین افتادن و کاوس به دریای فراخکرد پرواز کردن. و این را نیز گوید که به جز او کس [دیگری] از پشت [وی] پرواز کردن: نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان. برای

[باز] گرداندن آن کس، آن کی خسرو نازاده، آن گاه چنان بانگی به هم آراستن، چونان آن هزارگان سپاه، که: مباد این را بکشی [ای] نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان! زیرا اگر این مرد را بکشی [ای] نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان! سپس به یافتن یافته نشود پریشان‌کننده دستور تورانی؛ زیرا از این، مردی زاید [که] سیاوش نام دارد و از سیاوش من زایم که خسروام که این دلاورترین تورانی را که جُند و سپاه بیش است، به بهدین و دلاوری فراز رسم، که جند و سپاه او را تباہ بکنم، که آن پادشای توران را گریزان کنم. بدان سخن، فروهر خسرو نریوسنگ، نعمت بخشنده جهان، را آرام کردن و بدان سخن [وی را] فراز هشتن و بدان، کاوس زنده شدن».

برای توضیحات بیشتر درباره این قطعه دین‌کرد که استاد مهرداد بهار آن را ترجمه نموده‌اند ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۳-۱۹۴، یادداشت ۱۷؛ و نیز نگاه کنید: کیانیان، ص ۱۱۱-۱۲۲ که توضیحات بسیار ارزشمندی را داراست.

۶۳ در روایات (۱۰۵/۲) آمده: «شما شهزادان».

۶۴ در روایات، همان «و دین بقوت دهد» آمده.

۶۵ هوشنگ، پهلوی: hošang، اوستا: haošyangha، به معنای کسی که منازل خوب فراهم سازد یا بخشنده خانه‌های خوب. لقب او در اوستا، para.dāta، به معنای مقدم و بر سر قرار گرفته است. این لقب در پهلوی pēš-dād و در فارسی پیشداد شده است، به معنای نخستین واضع قانون. این بدان سبب است که در چند یشت اوستایی از او چنان یاد شده است که گویی در رأس شاهان ایرانی جای داشته است. در اساطیر ودایی و پس از آن، در هند، نشانی از هوشنگ نیست و آن کس که مقدم مردم است - yama، جمشید، است. اگر توجه کنیم که او حتی در ریگ‌ودا نخستین انسان و به تقریب نخستین فرمانروا است، آیا نمی‌توان احتمال داد که هوشنگ در اصل لقبی برای جمشید بوده است که بعدها خود شخصیت مستقلی شده و در بعضی روایات ایرانی نخستین شاه دانسته شده است؟ در یشت (۱۵ بند ۷؛ ۱۷ بند ۲۴ و ۱۹ بند ۲۵) او با دیوان و دروغ پرستان می‌جنگد و شاه هفت کشور است.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۸۹-۱۹۰، یادداشت ۴

۶۶ تهمورث، پهلوی: taxmōrab، اوستا: urupay با لقب - taxma، تهم. شاید - urupay با رویاه، اوستا: urupay مربوط باشد. در پهلوی نام این جانور را به راسو ترجمه کرده‌اند. لقب او در اوستا: - zaēnahvant به معنای مسلح آمده است که در پهلوی zēnāwand و در فارسی زیناوند شده است. از او چندان یادی در اوستا نشده است. او با دیوها و جادوان و پری‌ها می‌جنگد و پیروز می‌گردد (یشت، ۱۲/۱۵). او از وایو می‌خواهد که یاری‌اش کند تا وی بر اهریمن پیروز شود و بر آن چون اسبی سوار شود (همان). همین اسطوره است که بعدها در روایات داراب هرمزدیار (۳۱۱/۱-۳۱۵) مفصلاً آمده است و بنا بر آن تهمورث بر اهریمن غالب می‌شود و سی سال بر او سوار می‌شود تا این که اهریمن همسر او را می‌فریبد و راز ضعف تهمورث را درمی‌یابد و در گذرگاه تنگ البرز او را بر زمین می‌زند و می‌بلعد. پس از آن است که جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد.

ر.ک: همان، ص ۱۹۰، یادداشت ۵

در مینوی خرد (ص ۴۳) آمده: «از تهمورث زیناوند این سود بُود که گنای بدکار (= اهریمن) ملعون را

سی سال باره خود کرد و هفت گونه دبیری را که آن بدکار پنهان داشته بود آشکار کرد». در منابع اسلامی مانند تاریخ طبری، فارسنامه ابن بلخی و... آوردن خط به تهمورث نسبت داده شده، تنها ابن ندیم در الفهرست (به کوشش تجدد، ص ۱۵) آورده است: «که ایرانیان گمان می کنند که جمشید هنگامی که بر زمین فرمانروا شد و دیوان را مقهور کرد و ابلیس فرمانبردارش گردید، بدو دستور داد که آن چه را در اندیشه دارد عیان کند. ابلیس نوشتن را به وی آموخت...».

برای اطلاعات بیشتر درباره هوشنگ و تهمورث که در سلسله شاهان افسانه‌ای ایران به دنبال هم ذکر می شوند و به حلقه واحدی تعلق دارند ر.ک: نخستین انسان و نخستین شهریار، همان، جلد اول، ص ۱۶۱ به بعد. ۶۷ برای آگاهی از اطلاعات مفصل درباره جمشید یا جم که همان Yim در اوستاست، ر.ک: نخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۲.

۶۸ استودان یا ستودان لفظاً به معنای جای استخوان و به عبارتی به حفره‌هایی گفته می شود که به صورت‌های منظم و چهارضلعی یا بدون ترتیب و ساده‌تر در درون سنگ کوه ایجاد کرده، استخوان‌های مردگان را در آن می نهاده و دهانه آن را می بستند. در روایات دینی و احکام مزدیسنان، اغلب ستودان و دخمه در یک ردیف و مفهوم آمده، و این شاید به این دلیل باشد که معمولاً در وسط دخمه‌ها محلی برای ستودان در نظر گرفته می شد. ر.ک: روایات داراب هرمزدیار (۱-۴/۱-۵) و دیگر جاها یا استفاده از فهرست مطالب؛ و نیز جلد دوم؛ در همان (۳۱۴/۱) در روایتی آمده که چون جمشید با اهریمن درگیر شد تا تهمورث را نجات دهد و موفق نشد وی را زنده نجات دهد، بلکه به مرده و جنازه‌اش دست یافت، او را در ستودان نهاد. بنابراین ستودان از ابداعات جمشید معرفی شده است.

۶۹ درباره ضحاک نگاه کنید به: یادداشت ۳۶ در بخش بهمن یشت.

۷۰ نگاه کنید به: یادداشت ۳۷ در همان بخش.

۷۱ منوچهر، پهلوی: *mānuš-čīhr*، اوستا: *manuš-čīra*، در اوستا تنها یک بار از او یاد می شود. در بندهش، منوچهر چندین نسل با ایرج فاصله دارد، و این در حالی است که در شاهنامه وی نوه ایرج است. تفاوت دیگر این که در شاهنامه هرگز سخنی از نبردهای منوچهر و افراسیاب نیست، در حالی که در بندهش و ادبیات پهلوی دیگر نبردهای ایران و توران نه تنها از عهد منوچهر آغاز می گردد، بلکه نبردهای ایرانیان با افراسیاب نیز از زمان او آغاز می یابد. در شاهنامه نبرد با افراسیاب از دوران شاهی نوذر، فرزند منوچهر، شروع می شود (شاهنامه، ص ۲۴۳).

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۲، یادداشت ۹

در چگونگی زادن منوچهر در بندهش آمده:

«سلم و تور [و] ایرج و فرزندان و نوادگان (وی) همه را کشتند. آن دختر را فریدون پنهان بداشت. از آن دختر دختری زاد. ایشان آگاه شدند و مادر را کشتند. آن دختر را فریدون پنهان بکرد تا ده نسل که منوش خورشید بر بینی از مادر زاد؛ چون هنگامی که زاد، روشنی خورشید بر بینی افتاد. از منوش و خواهر (وی)، منوش خورنر، از منوش خورنر و خواهر (وی) منوچهر زاد (بندهش، ص ۲۲۹، س ۱۴-۲۳۰، س ۶) و (بندهش، بهار، ص ۱۵۰).

۷۲ قباد، در پهلوی *kawād*، اوستا: *kavāta*، نخستین شاه کیانی است که در یشت سیزدهم، فقره ۱۳۲ و

نوزدهم، فقره ۷۱ اوستا از او یاد شده است. تولد که درباره وی می‌نویسد: «نام باستانی کوتاه kawata در پهلوی کوات است، ارمنی آن کوت است و در نوشته سال ۶۲۸ مسیحی در آخر کرونیکن پاسکاله نام او کباتس آمده است و گاهی هم کبادس و بندرت کُوادس و کِوادس ذکر شده است؛ در سریانی قَواذ است. گویا کواذ مذکور در حمزه و کتب دیگر تلفظ فارسی این نام باشد، اما بعدها در فارسی کلمه معرب قباد استعمال شده است». ر.ک: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ص ۲۳۸، یادداشت ۶۷؛ همچنین برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: یشت‌ها، پورداود (۲۲۲/۲-۲۲۷).

۷۳. کی خسرو، پهلوی: kay husraw، اوستا: haosravah دارای لقب - kavay. خسرو به معنای خوشنام است. از او در یشت پنجم، نهم، سیزدهم، پانزدهم و نوزدهم یاد شده است و بنا بر آنها او دلاوری است که سرزمین‌های ایرانی را متحد می‌سازد و بر همه کشورهای فرمان می‌راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را برمی‌اندازد. در یشت سیزدهم فروهر کی خسرو به عنوان درخشان‌ترین شاه، دلاورترین و شریف‌ترین کس ستوده می‌شود. در واقع، کی خسرو نمونه مطلق رهبری کامل و بی‌عیب است. و نیز نگاه کنید یادداشت ۶ بخش قبل که درباره لهراسب توضیح داده شد.

بنابر روایات دینی و اساطیری، از میان کارهایی که به کی خسرو نسبت می‌دهند، دو کارش بیش از همه شهرت داشته است. نخستین کار بزرگ او آن است که بتخانه مشرکان را در کنار دریاچه چیچست ویران کرد. پس از ویران شدن بتخانه، آتش گشنسب بر روی کوه آستوند واقع در نزدیکی بتخانه قرار گرفت (دین‌کرد، کتاب ۹، ۵/۲۳ و کتاب ۷، ۳۹/۱؛ مینوگ خرد، فصل ۲، بند ۹۵ و فصل ۲۷، بند ۶۱؛ بندهشن، فصل ۱۷، بند ۷). این آتش عبارت بود از آتشکده شیز واقع در کنار دریاچه ارومیه که در دوره ساسانیان شهرت بسیار داشت و بناء آن را به کی خسرو که خود پیش از عهد زرتشت زندگی می‌کرده است، نسبت داده می‌شد. بنا بر اشاره‌ای از کتاب داتستان دینیگ (فرگرد ۹، بند ۶) چنین به نظر می‌آید که کی خسرو و آتشکده‌هایی در «کنگ» بر قلعه کوه‌هایی واقع در میان نواحی ایران و توران احداث کرده بود. دومین کار بزرگ کی خسرو آن بود که وی افراسیاب تورانی و یاران او کرسیوز (کرسوزد) و دیگران را از میان برد [دین‌کرد، کتاب ۹، ۵/۲۳ (کتاب ۹، ۵/۲۲ چاپ پشوتن) و کتاب ۷، ۳۹/۱ (کتاب ۷، مقدمه بند ۳۹، چاپ پشوتن]؛ مینوگ خرد، فصل ۲۷، بند ۶۰ ر.ک: کیانیان، ص ۱۳۳-۱۳۶؛ و نیز نگاه کنید به: یشت‌ها، همان (۲۳۷/۲-۲۶۴) که اطلاعات مبسوط و ارزنده‌ای در آن آمده است.

۷۴. درباره کی لهراسب نگاه کنید به: یادداشت ۶ بخش قبل. و نیز ر.ک: کیانیان، ص ۱۳۶-۱۳۷. در نسخه ایرانی بندهشن، چاپ انکلساریا، ص ۲۳۲ و چاپ وست، فصل ۳۱، بند ۲۸، لهراسب را پسر «اوز» دانسته و «لهراسب اوزان» خوانده‌اند. نام اوز در طبری «کی اوجی» ثبت شده است. نسب لهراسب در بندهشن چنین‌اند: لهراسب پسر اوز پسر منوش پسر کی پسین برادر کی اوس. و نیز برای آگاهی بیشتر ر.ک: یشت‌ها، همان (۲۶۴/۲-۲۶۷).

۷۵. روایات (۱۰۶/۲) «ساوسوش» آمده. همچنین درباره این سه موعود نگاه کنید به: فرگرد اول و دوم و فرگرد آخر.

۷۶. اویزه یا اویزه = ویژه، پاک، خالص.

۷۷. در روایات (۱۰۶/۲) آمده: «و بی‌مرگی و ضعیفی و بیماری و بی‌پیری».

۷۸. در پاورقی «فرزندان شاه» نیز آمده؛ در روایات، همان «و شاه فرزندان» آمده است.
۷۹. در روایات، همان «بیشتر دارند» آمده.
۸۰. در روایات، همان، آمده: «با پادشاه ترکان چند سال و ماه و روز».
۸۱. در روایات، همان، آمده: «و در پیش خدای عزوجل حاجت وی مستجاب گردد».
۸۲. در پاورقی آمده: «آن آب ابر بگیرد».
۸۳. در متن به غلط «نبات النعس» ضبط شده بود. برای آگاهی از هفتورنگ یا نبات النعش ر.ک: یادداشت شماره ۱۱ فرگرد دوم.
۸۴. در پاورقی «عزوجل» آمده.
۸۵. در پاورقی «بد و بیشتر» نیز آمده.
۸۶. در پاورقی «پسران» آمده، اما در روایات (۱۰۷/۲) «پیران» آمده است.
۸۷. در پاورقی «ایرانیان» نیز آمده.
۸۸. در متن «دیگر» آمده، با توجه به روایات (۱۰۷/۲) تصحیح شد.
۸۹. در روایات، همان «برآید» آمده.
۹۰. در روایات، همان «نیت» آمده. این قسمت اگر این گونه اصلاح شود صحیح تر می‌نماید: «مردم چنان گمراه باشند که هیچ نیکی و راستی نکنند، چنان دوست‌تر دارند که به دروغ و حیلت مکر کنند و بر... بدان فخر آورند و مردم نیک کردار و نیکونیت بر خلاف...».
۹۱. در روایات (۱۰۷/۲) آمده: «وطراقی عظیم آید که آن‌جا آفتاب است».
۹۲. در پاورقی «دزدان و ره زنان ناپدید» آمده.
۹۳. در پاورقی «مار و جمند» آمده؛ و نیز در روایات (۱۰۸/۲) آمده: «مار و جمنده».
۹۴. در متن اصلی «معیونی» آمده که غلط است. در روایات (۱۰۸/۲) نیز «معبونی» آمده که هیچ معنایی ندارد. معیونی به معنی مغبون شدن و فریب خوردن است.
۹۵. در روایات، همان، «سیاوسیوشی» آمده.
۹۶. در پاورقی «اندرز» آمده.
۹۷. در پاورقی «برخیزد» آمده؛ و نیز در روایات (۱۰۸/۲).

بخش چهارم:

یادگار جاماسپ

در ابتدای بخش قبل دربارهٔ جاماسپ‌نامه و یادگار جاماسپی توضیحاتی داده شد. یادگار جاماسپ که در اینجا ذکر می‌شود ترجمهٔ صادق هدایت است که در ابتدای آن در توضیح می‌نویسد: «یادگار جاماسپ یا جاماسپ‌نامه که نسخ متعددی از آن به فارسی و پازند و پهلوی وجود دارد، کتابی است که در آن گشتاسپ شاه پرسش‌هایی راجع به مسائل گوناگون دینی و تاریخی و جغرافیایی و غیره از جاماسپ می‌کند و او پاسخ می‌دهد. قسمت آخر آن مربوط به موعود زرتشتی است و نویسنده در آن پیش آمدهایی را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس رخ خواهد داد شرح می‌دهد و پیش‌گویی‌های زرتشت را از زبان جاماسپ نقل می‌کند. در اینجا دو باب آخر کتاب که شباهت تامی با پیش‌گویی‌های «زند و هومن یسن» دارد و تقریباً یکدیگر را تکمیل می‌کنند از روی نسخهٔ چاپ مسینا نقل می‌شود».^۲

در شانزدهم

۱. گشتاسپ شاه پرسید که: این دین اویژه چند سال روا (رایج - برقرار) باشد، و پس از آن

چه هنگام و زمانه رسد.

۲. جاماسپ بیتخش^۳ گفتش که: این دین هزارسال روا باشد. پس آن مردمانی که اندر آن هنگام باشند همه به مهر دروجی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند، و به آن چم (سبب) ایران شهر (مملکت ایران) را به تازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر را فرا گیرند. ۳. مردم به اوارونی (رذیلت) و دروغ گردند و هر آن چه گویند و کنند به سود خودشان باشد؛ از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزرده شود. ۴. به بیدادی به این ایران شهر و دهبدان (فرمانروایان) بار گران رسد؛ و آمار (مقادیر) زرین و سیمین و نیز بسی گنج و خواسته انبار کنند. ۵. و همه نابین (نامری) و ناپیدا شود، و بس گنج و خواسته شایگان نیز به دست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد. و مرگ بی زمانه (ناگهانی) - نابهنگام) بسیار باشد. ۶. و همه ایران شهر به دست آن دشمنان رسد و انیران (بیگانگان) اندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنان که ایرانی از نایرانی پیدا نباشد؛ آن ایرانی باز نایرانی باشد. ۷. و به آن هنگام بد توانگران را از درویشان فرخته‌تر دارند، و درویشان خود فرخنده نباشند. و آزادگان و بزرگان به زندگی بی‌مزه رسند، ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و مادر را به کابین دختر باشد. ۸. و دختری که زاینده به بها بفروشند؛ و پسر پدر و مادر را زند و اندر زندگی کدخدایی را از ایشان جدا کند (بگیرد)، و برادر کهتر برادر مهتر را زند و خواسته ازش بستاند، و برای به دست آوردن خواسته زور و دروغ گوید، و زن شوی خویش را به مرگ ارزان بدهد (محکوم به مرگ کند). ۹. و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدایی رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود. ۱۰. شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز دیگر به جان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.

۱۱. و اندر آن هنگام بد آن را که فرزند نیست فرخ دارند، و آن را که فرزند است به چشم خوار دارند. و بسیاری مردم به اوزدهکی (در بدری) و بیگانگی و سختی رسند. ۱۲. و اندروای (آتمسفر - در هوا) آشفتهگی و باد سرد و باد گرم وزد و بر اوروران (نباتات) کم بیاشد و زمین از بر بشود. ۱۳. و بوم گزندک (زمین لرزه) بسیار بیاشد و بسی ویرانی بکند و باران بی هنگام (بی موقع) بارد و آن که بارد بی سود باریده باشد، و ابر بر آسمان گردد.

۱۴. و دبیر را از نوشتن بد آید و هر کس از گفت و گفتار نوشته و پیمان بازایستد (خودداری کند). ۱۵. و هر کس که او را اندک بهی (رفاه) است، زندگیش بی‌مزه‌تر و بتر باشد؛ و کلبه ناکرده (ناتمام - خراب) خانه باشد. ۱۶. سوار پیاده و پیاده سوار باشد. بندگان به راه آزادگان روند هر چند آزادی به تنشان مهمان نباشد (ولیکن آزادی در وجودشان یافت نشود). ۱۷. و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلچکی) و اوارون کنشی (نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند، مهر و دوشارم (دلبستگی) ایشان به دهی (درستی - پستی) باشد. ۱۸. مردم برنا زود پیر شوند،

و هر کس از کردار بد خود شاد باشد و برمندش (مقابل فرومند یعنی ارجمند) دارند. ۱۹. و شهر شهر و ده ده و روستا روستا با یکدیگر کوششش (ستیزه) و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستانند - (۲۰) و سترگ ورزد (حریص - طماع) و مرد ستمگر را به نیکی دارند و فرزانه و مردم بهدین را دیو دارند. و کسی نیز چنان که باید به کام خویش نرسد.

۲۱. و مردمی که بدان هنگام بد زاینند از آهن و روی سخت تر باشند. گرچه از خون و گوشت باشند همان گونه از سنگ سخت تر باشند. ۲۲. و فسوس (دلکسی) و ریاری (تمسخر) پیرایه باشد؛ و هر کس با اهریمن بیگانه است به خویشی او رسد. و مهر - دروجی (پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند؛ (۲۳) تیز و زود دست به پاسخ برسند چون آبی که به دریا بتازد.

۲۴. و آتشان ایران شهر به انجام و افسردگی رسند؛ هیر و خواسته (مال و منال) به دست انیران (ناایرانیان) و دروندان (کفار) رسد، و همه بی دین بباشند. ۲۵. و خواسته بسیار گرد کنند و بر آن را نخورند، و همه به دست سرداران بی سود (فرومایه) رسد. ۲۶. و هر کس کاری کند کردار او را به دیگری نپسندد. و سختی و انائییه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد، که زندگی بی مزه شود و به مرگ پناه برند.

۲۷. پس اندر زمین خراسان مرد خورد (خرد) و ناپیدایی (گمنامی) با بسیار مردم، اسپ و سرنیزه تیز برخیزد و شهر به چیرگی به پادشاهی (فرمانروایی) خویش درآورد. ۲۸. خود میان پادشاهی نابین (نامریی) و ناپیدا باشد. ۲۹. پادشاهی همه از ایرانیان بشود و به ناایرانیان رسد؛ و بسیاری کیش و داد و گروش باشد، و اوزدن (کشتن) یکدیگر را کرپه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد.

۳۰. ترا این نیز گویم که: اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی اندر زمین اروم بسیار شهر و بسی شهرستان گیرد، و بس خواسته به آوار (غنیمت - چپو) از زمین اروم بیاورد. ۳۱. پس آن خداوند پیروزمند بمیرد، و از آن فراز فرزندان او به خداوندی نشینند. ۳۲. و شهر به چیرگی پایند و بسا ستمگری و بیدادی مردم ایران شهر کنند، و بسا هیر (مال) همگان به دست ایشان رسد. و پس نیز به افسردگی و نابودی رسند.

۳۳. و اندر آن هنگام بد، مهر و آزرم (حرمت) نباشد، ایشان را مهتر از مهتر و کهتر از مهتر پیدا نباشد، و آنان را همپشتگی (دستیاری) نباشد.

۳۴. ترا نیز این گویم که: اوی بهتر که از مادر نزاید، یا چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بدو دروشک (دغلی) را به سر رفتن هزاره زرتشتان نه بیند. ۳۵. و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن اند خونریزی که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی در برابر نمی مانند.

۳۶. ایشان تازیان با ارومیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند) و کشور را به وشفند (شلوغ کنند - تاراج کنند). ۳۷. و پس سپندارمذ (فرشته موکل زمین)^۴ به اورمزد بانگ کند که: «من این بد و انائیه (زیان) را نتابم، من زیر و زبر شوم و این مردم را زیر و زبر کنم. آب و آتش را مردم بیازارند از بس موسست (آزار و شکنجه) و بیدادی ایشان بدان کنند».

۳۸. و پس مهر (سروش مهر) و خشم با هم به پد کفند (برخورد کنند) اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی که وتینگان خوانند و به خداوندی جم بسته شد و به خداوندی بیوراسپ^۵ از بند برست. ۳۹. بیوراسپ با آن دروج هم پرسه (مشورت) داشت، و آن دروج را کار این بود که بر جوردایان (حبوبات) می کاهید، و اگر آن دروج نبودی هر کس جریبی بکشتی ۴۰۰ جریب بگرفتی، ۴۰. در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند، و پس هر که جریبی بکارد ۴۰۰ اندر انبار کند. و اندر آن هنگام سپندارمذ دهان باز کند بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشت - فلزات) به پیدایی آورد.

۴۱. پس از کوست (جانب) نیمروز مردی برخیزد که خداوندی (پادشاهی) خواهد و سپاه گوند (جند - دلیر) آراسته دارد و شهرها به چیرگی گیرد، و بسا خونریزی کند، تا کار به کام خویش بیاشد. ۴۲. و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان به زابلستان گریزد، و به آن کوست (خطه - سوی) شود و از آن جا سپاه راسته بازگردد و از آن فراز مردم ایران شهر به ناامیدی گران رسند و مهتر و کهتر به چاره خواهی رسند، و پناه جان خویش نگرند.

۴۳. و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پذیرد مردی مهر ایزد را به بیند و مهر ایزد بسی راز نهان به آن مرد گوید. ۴۴. پیغام به پذیرد مردی مهر ایزد فرستد که: «این خداوندی کر و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چون آن که پدران و نیاکان تو و شما کردند».

۴۵. به آن مرد گوید که: «من این خداوندی را چگونه شایم کردن که مرا آن سپاه گوند (جند - جرار) و گنج و سپه سردار نیست، چنان که پدران و نیاکان مرا بود؟».

۴۶. آن پیامبر (فرستاده) گوید که: «بیاور (یقین کن) تا ترا گنج و خواسته از پدران و نیاکان تو بیش سپارم». او را از گنج بزرگ افراسیاب بیشتر نماید. ۴۷. چون گنج به دست آورد، سپاه گوند زابل آراید و به دشمنان شود. ۴۸. و چون دشمنان را آگاهی رسد، ترک و تازی و ارومی به هم آیند که «پذیرد مردی شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم!».

۴۹. و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود، با بس سپاه گوند زابل، به میان ایران شهر آید و با آن مردمان به آن دشت چنان که تو گشتاسپ با خیونان سپید (هون های سفید) به سپیدرزور (صحرای سفید) کردی، با پذیرد مردی شاه کوشش (ستیزه) و کارزار فراز کند. ۵۰. و به نیروی

یزدان ایران شهر، فرّه کیان و فرّه دین مزدیسنان و فرّه پذیرخوارگر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند و از ایشان بهتر آیند، از دشمنان چندان بکشند که مره (شمار) نتوان گرفت.

۵۱. و پس سروش و نیروسنگ پشوتن، پسر شما را به فرمان دادار اورمزد از کنگ دز کیان بینگیزند. ۵۲. و برود پسر شما پشوتن، با ۱۵۰ هاوشت (امت)، که ایشان پدموزان (جامه‌های) سپید و سیاه، دست (فره؟...) من به درفش، تا به پارس آن جایی که آتش و آبان نشستند (برقرارند)، آن جا یشت کنند. ۵۳. چون یشت سر برود، زوهر (آب یا چربی مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند^۶ و دروندان و دیو یسنان را چنان به اوسیهند (تباه کنند) چنان که به زمستان سرد، برگ درختان بخشکد.

۵۴. و هنگام گرگ بشود (سرآید) و هنگام میش اندر آید. و هوشیدر زرتشتیان به نموداری دین پدید آید، و انائیه (زیان) و دروشک (دروغزنی) سرآید، و رامش و شادی و خرمی بیاشد.

در هودهم

۱. گشتاسپ شاه پرسید که: «پس از آن که دستوران مینویی (روحانی) به ایران شهر آیند، و آن چند اوزده (بتکده) را زنند (ویران کنند)، و جهان را از اپادیایوی (آلودگی) و پاکی و بی‌آلایشی گردانیده باشند، چه هنگام و زمانه رسد؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند و دهدد (پادشاه - فرمانروا) باشند؟ جهان را چگونه راینند (اداره کنند)؟ داد دادستان اندر جهان چگونه؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس چه آیین باشد؟»

۲. جاماسپ بیتخش گفتش که: «اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند، اندر هنگام پتیاره (آفت - وبال) کم باشد، دروج و گرگ سرده (نوع) به اوسیهند، (تباه شود)، کار دادستان نه از داد، بلکه از هات مر^۷ (زبردستی) کنند، سال و ماه و روز کمتر باشد.

۳. چون هزاره هوشیدر به این گونه پانصدسال سر برود، خورشید دامان (آفریدگان) را بزند. هوشیدرماه زرتشتان پدید آید و دین را روا (رایج) کند، و آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباه کند.

۴. پس دیو ملکوس آید، و آن زمستان ملکوسان کند و همه دام و جانور اندر آن زمستان تباه شوند. پس ورجمکرد (حصار جم) را به اوسیهند (ویران کنند) - بگشایند) و مردم، ستور و جانور از آن ور (چینه) بیرون آیند جهان را باز بیارایند.

۵. پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ را از بند برهاند و جهان را فراز گیرد، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد.

۶. پس اورمزد، سروش، نیروسنگ را بفرستد که: «سام نریمان را بینگیزید!». ایشان روند و

- سام را بینگیزند، نیرویشان را چنان که بود بازدهند. سام برخیزد و به سوی ازی دهاک شود.
۷. ازی دهاک که سام نریمان را ببیند، به سام نریمان گوید که: «سام نریمان! هر یک دوستیم، بیاور (یقین کن) تا من خداوند و تو سپه - سردار من باشی و این جهان را با هم بداریم!». ۸. سخن نه نیوشد (نشنود) و او گریزی بر سر آن دروند زند. آن دروند به سام گوید که: «مرا مزن! تو خداوند و من سپه سردار باشیم و این جهان را با هم بداریم؟» و سام سخن آن دروند را نشنود و گریزی دیگر بر سر آن دروند زند و او بمیرد.
۹. پس هزاره سوشیانس اندر آید. سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود، دین بپذیرد و به جهان روا کند. ۱۰. پس نیروسنگ و سروش بروند کی خسرو سیاوشان، توس نوذران و گیو گودرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند، اهریمن را از دامان (آفریدگان) بازدارند، مردمان گیتی هم منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند.
۱۱. اهریمن و گشادگان (زاد و رود) او را بردارم، اورمزد هیچش کار نباشد. پس دیو از به اهریمن درآید (هرزه درایی کند) که: «تو به دامان (آفریدگان) اورمزد هیچ کاری نتوانی کرد!». ۱۲. پس اهریمن پیش تهمورث آید: «مرا خورش باید و خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت!» نشنود. ۱۳. ازین رو اهریمن به از (دیو از) درآید که: «برو، تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران زیانکار) و دام من بخور!». دیو از برود و همه دام و دهش اهریمن را بخورد (تم = تیرگی؟...) سپس گوید که: «سیر نشدم!». پس دیو از و اهریمن تزار و ناتوان باشند.
۱۴. پس سوشیانس سه یزش (عبادت) فراز کند: نزدیست (ابتدا) زندگان انوشه، پس مردگان آورد. چون یزش به هاون گاه^۱ کند همه مردمان برخیزند، چون یزش به ریبتون گاه کند مردمان زنده شوند، چون یزش به اوزرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (رنج) باشند. ۱۵. چون یزش به اویسروترم گاه کند مردم همه دوگانه (نرینه و مادینه) پانزده ساله باشند؛ چون یزش به اوشهن گاه کند^۲ شهریور همه کوهها به جهان بتاود، ایوشوست (فلزات) به همه جهان بازایستد و همه مردم به روی گداخته بگذرند و چنان اویژه و روشن و پاک شوند، چون آن که خورشید به روشنی.
۱۶. اهریمن را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند؛ پس دام اویژه (خالص) باشد، مردمان جاودانه، انوشه و بی مرگ و بی زرمان (بی علت - بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند. آنان را چنان باشد که به کام خواهند.
- فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

دنبالة نخستین

۱. گشتاسپ شاه پرسید که: «سیج (بلا) گران چندبار، نیاز چندبار و برف سیاه چندبار، تگرگ سرخ چندبار و کارزار بزرگ چندبار باشد؟».
۲. جاماسپ بیتخش گفتش که: سیج گران سه بار باشد: یکی به فرمانروایی بیدادانه دهاک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشتان باشد.
۳. نیاز چهاربار باشد: یکی به فرمانروایی بد افراسیاب تورانی، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان^۱ و یکی به سر رفتن هزاره زرتشتان باشد.
۴. گزند گران سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی پیروز یزدگردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشتان.
۵. برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی به خداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاوس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.
۶. کارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به آن کاوس شاه که با دیوان به برز (بالا - آسمان) ستیزه کرد، و یکی به آن شما با خیون سپید که دین را جادوگر کرد، که او را ارجاسپ خوانند و یکی در سر هزاره زرتشتان باشد که به هم آیند ترک و تازی و ارومی چون با آن دهد ستیزند.

دنبالة دوم

۱. گشتاسپ شاه از جاماسپ پرسید که: به آمدن آن هنگام پسر من دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟
۲. جاماسپ بیتخش گفتش که: گاه هوشیدر که پدید آید، این چند نشان به جهان پدیدار گردد:
۳. یکی این که شب روشن تر باشد.
۴. دوم این که هفتورنگ (بنات النعش) گاه بهلد (مقر خود را تغییر دهد) و به سوی خراسان گردد.
۵. سوم این که درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.
۶. چهارم این که مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند، زودتر و پیشتر (به مقصود) رسند.
۷. پنجم این که مردمان خوار فرمانروا تر و چابکتر باشند.
۸. ششم این که بتران را نیکی بیش باشد.
۹. هفتم این که دروج از سهمناک تر باشد.

۱۰. هشتم این که بند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست‌تر (?) دارند.
۱۱. نهم این که خرفستران مانند: پلنگ و گرگ چهار زنگ (چارپا) را زیان بیش باشد.
۱۲. دهم این که بد آگاهان بر دین دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند.
۱۳. یازدهم این که آزار دین دستوران روا باشد، به ایشان زور و ناراستی گران گویند.
۱۴. دوازدهم این که هامین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید.
۱۵. سیزدهم این که دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهتر، دهی (درشتی) باشد.
۱۶. چهاردهم این که کسانی که اندر آن هنگام و زمانه زاینند بتر و نیروماتر (زیرک‌تر - زرنگ‌تر) باشند و نیز به زودی به مرگ رسند.
۱۷. پانزدهم این که آرمیان (محترمین) به بی آزرمی و دروجی و داوری دروغ (فتوای دروغ) و زور گواهی بیش کنند. مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) به همه کشور رسد.
۱۸. پس دستور جهان بیابد و پیغامبر زند فراز مرزد (دوباره تصفیه کند).
۱۹. شانزدهم این که دو ور (دریاچه) هست به سگستان (سیستان) بگشاید و زره (دروازه) شهرستان را آب ببرد و همه سگستان پر آب بیاشد.

پی‌نوشت‌ها:

1. G. Messina, I., *Ayātkār i Zāmāspik*, Roma, 1939, pp.66-80.
۲. ر.ک: زند و هومن یسن، هدایت، ص ۱۱۵ به بعد.
۳. هدایت در توضیح می‌نویسد: «در جاماسب نامه فارسی به معنی حکیم و دانشمند آمده، در اصل پتی اخشاه می‌باشد و مسینا به معنی پرتو آسمان و چشم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه می‌کند».
- زند و هومن یسن، ص ۱۱۶، یادداشت ۱
۴. درباره سپندارمذ ر.ک: یادداشت‌های بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۷.
۵. بیوراسپ لقب ضحاک است در ادبیات پهلوی. درباره وی ر.ک: یادداشت ۳۶ بخش بهمن یسن.
۶. زوهر، اوستایی: *zaoerā*، پهلوی: *zōhr* زوهر نثاری است برای آتش یا آب، بنابراین دو نوع زوهر وجود دارد: آتش زوهر و آب زوهر. آتش زوهر عبارت است از پیه دمبه گوسفند که در موارد خاصی به آتش مقدس

می‌دهند. یکی از این موارد هنگام تأسیس آتش بهرام است. به این منظور آتش‌های گوناگون را گرد می‌آورند و در هم می‌آمیزند و بر آتش واحدی که درست می‌شود دعا می‌خوانند و بعد هیزمی را در بالای آتش می‌گیرند تا با حرارت آتش، بدون تماس با آن، روشن شود. سپس از این هیزم روشن شده هیزم دیگری را روشن می‌کنند تا مجموعاً هفت بار این کار انجام گیرد. هفتمین شعله را که بدین طریق تطهیر شده است، در آتشگاه قرار می‌دهند. بر این آتش باید هیمه و پیه دمبه گوسفند و عطر نثار کنند و هر روز باید با این نثارها از آتش مراقبت کرد تا خاموش نشود (روایات داراب هرمزدیار، ۷۵/۱).

در هنگام گاهنبارها (جشن‌های فصلی) نیز زوهر به آتش بهرام می‌دهند. مورد دیگر «آتش زوهر» در صبح روز چهارم پس از مرگ است. به اعتقاد مزدیسنان در این هنگام روان درگذشته در خانه شاه بهرام پیروزمند (آتش بهرام) می‌آید و با دادن این زوهر به آتش، روان به راحتی از پل چینود عبور می‌کند. اگر آتش بهرام در نزدیکی نباشد، روان به هر آتشکده دیگری که نزدیک است می‌رود، و در این صورت «زوهر» در مراسم آفرینگان باید به آتش پایین مرتبه‌تر داده شود، در متون پهلوی آمده است که زوهر را به آتش‌های دیگر نیز می‌توان داد. زوهر گوسفند و بز و گاو و حتی خر و خوک نیز جایز است (نامه‌های منوچهر، نامه اول، فصل ۸، بند ۳؛ به نقل از مقاله بویس که در آخر ذکر شده). در قرن‌های بعد از اسلام به تدریج زوهر خوک و گاو ترک شد.

«زوهر» همچنین در مورد گوشت قربانی‌ای که به خدایان اهدا می‌شده، به کار رفته است. این رسم در میان زرتشتیان ایران بسیار رایج است و در میان پارسیان هند نیز اثری از آن را می‌یابیم: گوسفندی را می‌کشند و سرخ می‌کنند و قطعه کوچکی از آن را موبد در هنگام اجرای مراسم «یزش» خاص می‌خورد. بخشی از آن را به فقرا می‌دهند و بقیه به موبد می‌رسد.

«آب زوهر» با «نثار به آب» اکنون اساساً جزیی از مراسم یسنه (yasna) است. پس از اتمام مراسم دعاخوانی یسنه، زور ملوی (zor-melavvi)، به اصطلاح پارسیان هند، یا «آب زور، ab-zor»، به اصطلاح زرتشتیان ایران، اجرا می‌شود. زوت (موبد پیشوا که اجراکننده است) هاونی را که محتوی پراهومی است که در دفعه دوم در طول مراسم یسنه تهیه شده به چشمه‌ای که از آن آب برای مراسم یسنه برداشته‌اند، می‌برد و با خواندن اوستا که شامل یک «یثا اهو ویریو» و یک «اشیم و هو» است آن را در سه دفعه متوالی در آب می‌ریزد. پراهوم عبارت است از مخلوطی از (شیر و) شیرۀ گیاه هوم که با آب دعا خوانده شده و با گیاه دیگری آمیخته شده است. در طی مراسم یسنه دوبار پراهوم تهیه می‌شود. در پراهوم نخست شیر به کار نمی‌رود و آن را زوت در طی خواندن یسن ۱۱ می‌نوشد. در پراهومی که بار دوم تهیه می‌شود و به عنوان «آب زوهر» به کار می‌رود، شیر از اجزای لازم آن است. این شیر را راسپی (موبد همکار زوت) قبل از مراسم آماده می‌کند و پس از پراهوم اول در روبروی زوت گذاشته می‌شود. در قسمت دوم مراسم یسنه (از یسنه ۱۱ به بعد) شاخه‌های برسم با قدری از این شیر شسته می‌شود و قسمت دیگر شیر که جزء متشکله پراهوم دوم است در هاون ریخته می‌شود. این پراهوم دوم که متشکل از سه جزء است همان زئوثره zaœra اوستاست که با سه صفت «آمیخته به هوم»، «آمیخته به شیر» و «آمیخته به انار» آمده است.

غرض از ریختن زوهر به آب نیرو بخشیدن بدان ذکر شده است. در اوستا اشاراتی هست که برای ادای توان گناهی که نسبت به آب مرتکب شده باشند، بایستی زوهر نثار می‌کردند.

در میان زرتشتیان ایران غیر از «آب زوهر» همراه با یسنه، ریختن زوهر به آب (بدون مراسم یسنه) نیز

معمول است. برای اطلاع بیشتر در مورد جزئیات آب زوهر و آتش زوهر ر.ک: مقاله خانم مری بويس:

M. Boyce, "ātaš-zōhr and āb-zōhr", JRAS 1966, pp.100-118.

۷. هات hāta: زندگی کننده، زنده، باشنده، هستی یابنده، مردم همگان. پورداود: به یاد داشتن. هات مرنی hāta-mare'ni: کسی که کردار کسان را می‌سنجد و شمارش می‌کند. سنجنده و برشمارنده کردار نیک و بد مردم در این جهان (یشت ۶/۳۲ و ۸/۱).

فرهنگ واژه‌های اوستا (۱۵۶۴/۳)

۸. واژه گاه در فارسی و گاس Gās در پهلوی و گاثو Gāthu در اوستا به معنی وقت و هنگام است. بنا بر معتقدات زرتشتی اوقات شبانه روز به پنج بخش یا هنگام تقسیم می‌شود که در هر هنگام یا بخشی خواندن نمازی بایسته است. پنج گاه شبانه روز عبارتند از: ۱. هاونی - هاونگاه Hāvani که از آغاز سپیده بامدادی تا نیمروز است؛ ۲. ریثوین - ریثوین گاه Rapithvina از ظهر یا نیمروز تا هنگام عصر؛ ۳. اوزیئی رینه - ازیرین گاه Uzayeirina از هنگام عصر تا آغاز غروب خورشید؛ ۴. ائیویسروثریمه - اویسروثریم گاه Awisrotrimgah, Aiwistuthrima از هنگام غروب تا نیمه شب؛ ۵. اوشهینه - اوشهین گاه Ushahina از نیمه شب تا طلوع آفتاب.

گاه شماری و جشن‌های ایران باستان، هاشم رضی، ص ۱۱۹

۹. «بدان که شبانه روز پنج گاه است چنان که از شش دانگ روز سه دانگ گاه هاون باشد و یک دانگ و نیم گاه ریثون و یک دانگ و نیم گاه ازیرن باشد و از شب سه دانگ اویسروتم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشهین باشد» (زند وهومن یسن، ص ۱۲۲، یادداشت ۱؛ و نیز بندهش در ۲۵ بند ۹-۱۰)؛ در روایات داراب هرمزدیار (۳۱۵-۳۱۶) آمده: «... آن که گاه هاون چند است و رفیتن چند است و اوزیرن چند است و اویسروثرم چند است و اوشهین چند است؟ پاسخ: این که تا نیمروز هاون چون نیم از چم روز بگذرد رفیتن دو کونیم اوزیرن چون ستاره در آسمان پیدا شود گاه اویسروثرم تا نیم شب اوی سروثرم بود و نیم اوشهین تا ستاره ناپایدار شود اوشهین بود؛ گاه هاون شش ساعت است و رفیتن سه ساعت است و اوزیرن سه ساعت است و اویسروثرم شش ساعت است و اوشهین شش ساعت».

۱۰. پیروز، پهلوی آن «پیروچ» و در فارسی پیروز pērōz و به گفته نولدکه (تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ص ۲۲۵، یادداشت ۱۱) این شکل اخیر را سریانیان نیز به کار می‌برند. وی پسر یزدگرد و نبیره بهرام گور بود که پس از آن که نخست برادر خود و سه تن از نزدیک‌ترین کسان خانواده خود را کشت، به پادشاهی رسید. برای اطلاعات مفصل ر.ک: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، همان، ص ۲۰۰-۲۱۰ و منابعی که در تعلیقات معرفی شده است. در بندهش درباره زمان پادشاهی وی آمده: در شاهی پیروز یزدگردان، شش سال باران نبود. مردم را بدی و سختی گران رسید. سپس، خوشنواز، هفتالان شاه، آمد. پیروز را کشت و قباد و خواهر (او)، آتشک(?)، را به گروگان به هفتالان برد. (بندهش، بهار، ص ۱۴۱)

بخش پنجم:

زراتشت نامه

منظومه زراتشت نامه که سراینده آن کی کاووس پورکی خسرو پوردارا^۱ است و در حدود ۱۵۷۰ بیت می باشد، نزد زرتشتیان از جایگاه خاصی برخوردار بوده و همه ایشان بدان توجه و علاقه دارند. هر چند این علاقه را ظاهراً نمی توان به دلیل اهمیت و ویژگی ادبی این مثنوی دانست، زیرا از لحاظ شعری نه تنها این منظومه جزء آثار طراز اول و استوار ادبی به شمار نمی رود بلکه از این منظر اشکالات فراوانی نیز به طرز سرایش این منظومه وارد است، اما به هر حال شاید به این علت که شاعر دارای بیانی روان و ساده است و از سویی معجزات زرتشت و پیشگویی های که دنباله آن درباره واژگونی و شوربختی های زرتشتیان و مصائب و تلخ کامی های وارد بر آنان تا هزاره دوازدهم همانند آن چه در زند و هومن یسن آمده است، را بیان می کند، در جلب نظر زرتشتیان مؤثر بوده است. از طرفی این منظومه چون در نوع خود آخرین اثری است که در مقطعی از زمان برای نسل های بعد باقی مانده و پس از آن در طول تاریخ، مانند آن فعلاً در دست نیست، دلیلی دیگر بر ارزش و جایگاه آن باشد.

این منظومه چون یکی دیگر از متونی است که در آن به مسئله موعود و آخرالزمان زرتشتی توجه شده، ما نیز جهت آگاهی خوانندگان کلیه ابیاتی که در آن به این

موضوع اشاره دارد یعنی از بیت ۱۲۷۶ به بعد را برگزیدیم، باشد که مورد توجه و استفاده علاقمندان قرار گیرد. این بخش از کتاب متون شرقی و سنتی زرتشتی، جلد ۲، ص ۹۱ به بعد، نوشته و پژوهش استاد جناب آقای هاشم رضی انتخاب شده، که آن نیز بر اساس چاپ روزنبرگ به سال ۱۹۰۴ میلادی است.

(۵۷) بی‌مرگی خواستن زراتشت [زَند و هومَن یسن، بخش یکم]

نکو بشنو این قصه ارجمند بیاورده از زند و وستا به در نبشتم من این را به لفظ دری چنین گفت زرتشت پاکیزه رای بدانگه که یا بهمن امشاسفند ۱۲۸۰	ز گفتار آن موبد هوشمند ز گفتار دادار پیروزگر که تا باشد آسان چو تو بنگری به هنگام پرسش به پیش خدای روان شد سوی آسمان بلند دل بدسگالان من خسته کن ز راه کژی هیچ نارند یاد که ای دین پذیرفته و پُر هنر بخواهی ز من مرگ بار دگر بنالید در پیش دادار خویش یکی چیز ماننده انگبین بگو آنچه بینی به ما در - به در بدیدش جهان را و هر چه درو بدید او همه بودنی بی حجاب زاندیشه هر کسی زشت و نغز بدید آن نکو سیرت نیک نیام زموی و ز رنگ و ز چون و ز چند بدید آن جوانمرد فرخنده بخت به فرمان یزدان، نه افزون نه کاست همان دوزخ تنگ و تاریک و زشت که در خواب بیند دو گیتی چنین به فرمان دادار هر دو سرای
که بر من در مرگ را بسته کن که تا مردم دین بمانند شاد بدو گفت دادار پیروزگر در مرگ بر تو بیندم اگر فرو ماند زرتشت در کار خویش ۱۲۸۵	
بدادش خدای جهان آفرین به زرتشت گفتا که: یک قطره خور چو شد خورده آن مرد دینی ازو چنان چون کسی خفته بیند به خواب بدید از تن مردمان خون و مغز ۱۲۹۰	
زگفتار و کردار هر یک تمام بدانست چند است بر گوسفند همان برگ و بیخ و گیاه و درخت که چندست و چونست و هریک بدیدش دگرباره روی بهشت ۱۲۹۵	
گمانی چنان آمد از مرد دین چو باز آمدش هوش در تن به جای	

نگر تا چه دیدی به من بر شمار
 بدارنده آسمان و زمین
 روانها به دوزخ میان وبال
 بر اهرمن گفت بایست عذر
 شب و روز در خدمت دادگر
 نیاسود از شکر او روز و شب
 بدیدم به جایی که بُد مهترین
 ولیکن زفرزند درویش حال
 دلم از غم او پر از آفتست
 ز فرزند همواره دل شادکام
 دل و جانم از مهر او شاد گشت

بدو گفت یزدان که ای خوب کار
 چنین گفت پس مرد پاکیزه دین
 ۱۳۰۰ که دیدم بسی را خداوند مال
 چو از نعمت او نکردند شکر
 بدیدم بسی خلق بی سیم و زر
 به خشنودی آنچه دیدش ز ربّ
 روانِ ورا در بهشتِ برین
 ۱۳۰۵ بسی را بدیدم توانگر به مال
 چو دیدم که منزلگهش دوزخست
 بسی مرد درویش دیدم ز عام
 چو دیدم روانش میان بهشت

[تمثیل درخت هفت شاخ و پیش گویی های یزدان برای زرتشت]

که هر جایگاهی ازو سایه رفت
 سه دیگر برنج و ز دژ یتیم
 و پنجم ز آرزیز بودش بروی
 چو هفتم ازو بود آهن گمخت
 که ای مرد باهوش و عقل و بصیر
 نهاده جهانست پیشت فراخ
 ز نیک و بد گردش آسمان
 بود آنکه زی ما رسیدی همی
 رسائی یکایک بدان انجمن
 پذیرد ز تو پاک و پاکیزه دین
 شونددش به زیرزمین ناپدید
 نهانی کندش همه کار بد
 چو بیند غریوان شود اهرمن
 ازین آب و هم آتش و باد و خاک

بدیدم درختی بر و شاخ هفت
 ۱۳۱۰ یکی شاخ زرین و دیگر ز سیم
 چهارم ز روی همه شاخ اوی
 ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
 چنین گفت زرتشت را دادگر
 درختی که دیدی تو با هفت شاخ
 ۱۳۱۵ بُود هفت ره شورش اندر جهان
 پس آن شاخ زرین که دیدی همی
 ز من دین پذیری و پیغام من
 بود شاخ سیم آنکه شاه زمین
 گسسته شود جرم دیو پلید
 ۱۳۲۰ ز تن خود چو بیند بی کالبد
 ابی کالبد لشکر خویشتن
 نه پرهیز دارند در دین پاک

۱۳۲۵ ز شاخ برنجین که دیدی عیان
 کسی کو بدانگه نه بهدین بود
 شوند آن گوان تانه بس روزگار
 ز شاخی که روین بخوانند اوی
 کجا نام آن شاه هست اردشیر
 جهان را بیاراید او سر به سر
 دگر باره آراید این دین به
 پذیرد همه کس از او دین راست
 ۱۳۳۰ ببیند همه خلق آن راز اوی
 آبی آن که آیدش رنجی به تن
 به پنجم که دیدی تو آرزیزفام
 که معروف بهرام نامش بود
 ۱۳۳۵ ز مینو بود رامش و شادکام
 چو مردم به گیتی بود شادخوار
 به دوزخ بماند از آن درد و غم
 ششم شاخ پولاد ای هوشیار
 که آن هست هنگام نوشیروان
 به هنگام او مزدک بد گهر^۲
 ۱۳۴۰ بود دین به را چو پتیاره‌ای
 چو بر مردم دین کند کار تنگ
 بدان را رها کن به کردار خویش

(۵۸) دور آهن گمخت [پیش گویی‌های یزدان برای زرتشت]

۱۳۴۵ به هفتم از آن شاخ آهن گمخت^۲
 هزاره سر آید ز ایران زمین
 بود پادشاهی آن دیو کین
 ز گیتی بدانگه باید گریخت
 دگرگون بود کار و شکل همین
 که دین بهی را زد بر زمین

جهان کرده از خویش بی نام و ننگ
 بود بتّری در سرانجام او
 مگر کینه و فتنه و شور و شر
 نه پیرانِ شان را بُودِ حشمتی
 ز دین دشمنان جانش آید ستوه
 نباشد به گفتارشان اعتماد
 نه با نیک مردان بود قدر و آب
 همه نام او بفکنندش به خاک
 دروغ و محالش بُود بر زبان
 جهانی درافکنده در رستخیز
 ندارندش از خوردنی‌ها جدا
 وزین کار کس را نباشد خبر
 چو باشد نسا زو چگونه جهند
 نه بینی تو با خلقِ روی زمین
 نه بینی کسی کو بود دین بسیج
 بود سال و مه کار او بی نوا
 بود پر خلل روز بازار او
 همان مرد دین‌دار کمتر شود
 چو شد کار و کردارشان بی‌نوا
 صد آتش به یک جای باز آمده
 ز دین دشمنان شان رسد گفت
 نه پیدا مر آن بی سران را سری
 بر آرند آن قوم ناپاک دین
 به فرمان ایشان گروگان بوند
 بسی دخت پاکیزه و پاک تن
 بمانده غریوان به دست بدان
 به پیش چنان قوم بیدادگر

سیه جامه دارند درویش و تنگ
 هر آن کس که زاید به هنگام او
 نیابی در آن مردمان یک هنر
 ۱۳۵۰ نه نان و نمک را بُودِ حرمتی
 مر آن را که باشد دلش دین‌پژوه
 نه بینی در آن قوم رای و مراد
 نه با دین پرستان بُود زور و تاب
 که با اصل پاکست با دین پاک
 ۱۳۵۵ کسی کو بد آیین بود بی‌گمان
 همه کار او نیک و بازار تیز
 گرفته همه روی گیتی نسا
 در آمیخته جمله با یک دگر
 به ناکام هر جا که پی بر نهند
 ۱۳۶۰ جز آز و نیاز و به جز خشم و کین
 به جز راه دوزخ نوززند هیچ
 کسی را که باشد به دین در هوا
 ندارند آزر و مقصدار او
 پس این دین پاکیزه لاغر شود
 ۱۳۶۵ یزّش‌های بدمرد باشد روا
 بُود پر خلل کار آتشکده
 نیابند هیّزم، نیابند بسوی
 نه تیمار داری نه انده خوری
 بسی گنج و نعمت ز زیر زمین
 ۱۳۷۰ ردانی که در بوم ایران بوند
 بُود جفت آن قوم بی اصل و بن
 همان پسر آزادگان و ردان
 به خدمت شب و روز بسته کمر

ز پیمان شکستن ندارند عار
فتد پادشاهی به بد گوهران
نرانند جز بر جفا یارگی
همه زرق دارند گفتار اوی
که جز سوی کژی نباشدش راه

چو باشند بی دین و بی زینهار
ز ایران زمین و ز نام آوران
به پیداد کوشند یک بارگی
چو باشد کسی بی بد و راست گوی
کسی را بود نزدشان قدر و جاه

[سرآمدن هزاره و علایم آخر زمان]

بود هر زمان کار او خوبتر
که تازان دروغش فزاید فروغ
نه راه دیانت نه آیین دین
شود کار عالم به شکل دگر
که باران نیارد به هنگام آن
بریزد بسی برگ و بار درخت
در آید به هر کار در تابها
پدید آیدش رودهها را کمی
بود جملگی کارها را گزند
شود قوت مردمان سست و بد
نماند هنر در تن گاو کار
بود با نهیب و گریزد نهان
تن او کند مسرگ را آرزوی
دگرگونه گردد همه رسم و داد
نه جشن و نه رامش نه فرودگان
نیابد ازو یسشتنی^۱ مرد هیچ
پشیمان شد از گفت خود باز گشت
که بر رسم «جُد دین»^۲ روند آن زمان
که آواره گردند از خان و مان

بدانگه هر آن کس که باشد بتر
گواهی دهندش همه بر دروغ
ندارند شرم از گناه چنین
بدانگه که آید هزاره به سر
بر آید بسی ابر بر آسمان
ز گرمای گرم و ز سرمای سخت
ز چشمه بکاهد همه آبها
چو باران کم آید همی بر زمی
بسی کم شود گاو با گوسفند
شود خوردهتر جمله کالبد
بکاهد تک اسپ و زور سوار
کسی را که کستی^۳ بود بر میان
ز بس رنج و سختی که آید به روی
یزشهای یزدان ندارند یاد
نه نوروز باشد و نه مهرگان
کسی کو کند خود یزشنی بسیج
ز بهر روان که فرمود یشت
بسی مرد بهدین پاکیزه جان
بسی نامداران و آزادگان

چنان چون همادین به وقت دگر
 به جای وینداد و هادوخت دان
 غم و رنج‌شان بی‌کناره بود
 همانا بدانگه بود آهنین
 به هنگام ضحاک و افراسیاب
 هم از نعمت و مال درویش‌تر
 ز بهدین نمآند کسی با هنر
 به سُم ستورانش ویران کنند
 وزان جایگه دین و شاهی برند
 هم آواره گردند از خان و مان
 ز نیک و بد و از نشیب و فراز
 چو بادبست نیک و بد آن جهان

بُود یشت آن روزگار خطر
 که یک واجِ وستا و زند آن زمان
 دگرباره چون سر هزاره بُود
 ز سختی کشیدن تنِ مردِ دین
 نیامد کسی را چنان رنج و تاب
 اگر زندگی‌شان بود بیشتر
 پس آنکه چو آید هزاره به سر
 ز هر جانب آهنگِ ایران کنند
 چو رخ زی به دُشخوارگر^۱ آورند
 رسد کار آن بدسگالان به جان
 چنین بود خواهد که گفتم ز راز
 نمآند به یک گونه کار جهان

۱۴۲۵

۱۴۳۰

(۶۰) پرسیدن زراثشت دگر بار از یزدان

ز هر مـزـد ، دادارِ پیروزگر
 بود دینِ به را کسی خواستار
 کند هیچ کس یاری دینِ به
 چگونه شود دیو ناپاک پست
 چگونه شود کار ایشان به ساز
 که بی‌کار کرفه ز دنیا شود
 ازین حال کن بندگان را خبیر
 دلم زین شر و شور بریان شدست
 که ای مرد دیندار ، انده مدار
 نمآند به کس بر دو گونه ستم
 به مینو چنان دان که مرحوم گشت
 که کس دینِ به را بُود خواستار
 دگرگون شود ساز و آیین و راه

پرسید زرتشت بار دگر
 که از بعد این محنتِ روزگار
 شود تازه این رسم و آیینِ به
 سیه جامه را کی نماید شکست
 در آن عمر کوتاه و رنجِ دراز
 سرانجام ایشان چگونه بُود
 آیا آفریننده دادگر
 که جانم ز تیمار گریان شدست
 بدو گفت دادار پروردگار
 که کس جاودانه نمآند به غم
 به گیتی هر آن کس که محروم گشت
 دگر آن‌چه پرسیدی از روزگار
 چو آید به گیتی نشان سیاه

۱۴۳۵

۱۴۴۰

۱۴۴۵

از آن تُرک بی رحمتِ تنگ چشم
 بداندیش و بدفعل و ناپاک و شوم
 یکایک به کردارِ دیو لعین
 پدید آید از چند گونه نشان
 شود چون شب داج تاریک و تار
 همان آب روشن شود تیره فام
 که ویرانی آرد به هر حد و مرز
 فزونی بُود رنج و درد و گداز
 و ناهید با زیر خویش افکند
 درافتند در هم چو بادِ سُموم
 برانگیخته شرّ و شور و شَغَب
 ز کشته به هر مرزِ بُر کوه کوه
 جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
 ز ترک و ز تازی و رومی سپاه
 برنند اندر آن روزگار بتر
 مر آن را به دشوارگر آورند
 به چیچست^{۱۲} گرماب، مردان دین
 نماند کسی در به دُشخوارگر
 از آن رنج و سختی که آید به پیش
 از آن پس که نالید پیش خدای
 بیفتند باری به گرم و گداز
 ندارند دیوان خود را سیاه
 کجا مرگ با زندگانی یکیست
 چگونه برآید بدان را هلاک
 چو بینند از اول نشان ضرر
 کجا بشکند تیرِ بازارشان
 به زرتشت پیغمبرِ روزگار

بر آید همه کامه دیوِ خشم
 بدانگه بیاید سپاهی ز روم
 آبا جامه سرخ و با سرخ زین
 چو هنگام ایشان بُود در جهان
 ۱۴۵۰ زمینِ خراسان ز نمّ و بخار
 شود عالم از باد تاریک فام
 بسی اوفتد در زمین بوم و برز
 شود چیره بر خلق آز و نیاز
 ۱۴۵۵ بدان وقت هر مزد نیرو کند
 برانند با یکدگر ترک و روم
 همیدون بیایند قوم عرب
 تلی کشته گردد ز هر دو گروه
 ز بس گونه گونه درفشان درفش
 ۱۴۶۰ شود مرز ایران سراسر تباہ
 همه آذران زی به دشخوارگر
 به دشواری از جایگه بر گرند
 بیارند آذرگُشسپ^{۱۱} گزمین
 نشینند در غار کوه و کمر
 ۱۴۶۵ نیارد پدر یاد فرزندِ خویش
 چنین گفت زرتشتِ پاکیزه رای
 که گر عمر این قوم نبود دراز
 نورزند بیهوده باری گناه
 ز کوتاهی عمرشان باک نیست
 ۱۴۷۰ دگر باره گفت ای خداوند پاک
 چو آید بر ایشان زمانه به سر
 چگونه بود اخترِ کارشان
 چنین پاسخ آورد پروردگار

- برآید نشان از خراسان سیاه
 ۱۴۷۵ که گردد هُشیدر ز مادر جدا
 چو سی ساله باشد مر آن کاردان
 یکی شاه باشد به هند و به چین
 مر او را یکی پور شایسته کام
 هَم‌اوتند باشد مر او را لقب
 ۱۴۸۰ گروهش شاپور خوانند نام
 نشان آن که چون آید اندر جهان
 زمانه دهد باب او را به باد
 چو بیست و یکی ساله گردد پسر
 ز هر سو ز عالم شود تازیان
 ۱۴۸۵ کَشَد سوی بلخ و بخارا سپاه
 بسی لشکر آرد ز هند و ز چین
 درفشان بسیار چینی پرند
 وزان پس چو هرمزد بالا گرد
 بدانگاه بینی که بندد کمر
 ۱۴۹۰ ز پارس و خراسان و از سیستان
 سه گونه درفش درفشان بود
 شود لشکر دیو، ناپایدار
 ز کستی دوال و ز روم و فرنگ
 به ایران بیاشد سه جنگ تمام
 ۱۴۹۵ همه پارس و شیراز پر غم شود
 بیاید پس آنکه شه سرفراز
 چو دانسته باشد ز کار فلک
 به نیروی دادار پیروزگار
 چنان گردد احوال آن روزگار
 بگردند هر سو به بازار و کوی ۱۵۰۰
- چو آید، بود وقت و هنگام و گاه
 بدین وقت اندر که گفتم ترا
 پذیردش دین و ره راستان
 ز تخم کیان اندر آن وقت کین
 نهاده بران پور، بهرام نام
 ز شاهان گیتی به اصل و نسب
 بیابد ز گیتی بسی نیک نام
 ستاره فرو بارد از آسمان
 به هنگام آبان مه و روز باد
 ابالشکر گُشن^{۱۳} بسیار مَر^{۱۴}
 بیابد مراد دل از دشمنان
 کند روی کشور ز هر سو نگاه
 شه نامور سوی ایران زمین
 شود شاد از دیدنش مستمند
 و ناهید را زیر خویش آورد
 یکی مرد دین در بدشخوارگر
 یکی لشکر آرد عجب بیکران
 وز آن جا به یاری ایران شود
 بسی خسته و کشته در کارزار
 ز دیو سیه پوش و گرگ دو لنگ
 بسی کشته گردند مردان نپام
 به جای طرب، رنج و ماتم شود
 ابا خصم ایران شود کینه‌ساز
 بر آردش دشمن ز قعر سَمک
 بر آرد از آن بد فعالان دمار
 کجا زن بیاید ز خانه هزار
 ز بی مردی ایشان شده مردجوی

هر آنکه که بیند مردی به راه
 ز بی‌مردی آیند نزدیک مرد
 زمانشان چو آید حقیقت به سر
 که آید به یک شب برو باد سرد
 فرستم سوی کنگ در^{۱۵} آگهی ۱۵۰۵
 کمر بندد از بهر شاهی و دین
 پشوتن^{۱۶} بیاید به نیروی من
 آبا وی سه پنجاه مرد همام
 شود اهرمن جنگ را چاره‌گر
 از اهریمنان لشکر بیکران ۱۵۱۰
 چو آواز هادوخت و وستا و ژند
 دوارند^{۱۷} دیوان از ایران زمین
 بیاید پس آن شاه فرخنده نام
 بگیرد سر تخت و تاج شهان
 نشیند آبا موبد موبدان ۱۵۱۵
 همه آذران زود بناز آورند
 نشانند چون شاه بر گاه خویش
 ز عالم بپزند تخم بدان
 پشوتن کند آفرین بی‌شمار
 شود سوی شاهی و ایوان خویش ۱۵۲۰
 چنین است کار جهان سر به سر
 نباشد به نیک و به بد پایدار
 بگفتم من این قصه باستان
 چنین داستان‌های چون شیر و می
 چو بینی تو این خط و گفتار من ۱۵۲۵
 چو مولود زرتشت خوانی تمام
 هر آن دل که در وی بود مهر او

تعجب بمانند در وی نگاه
 بدان تا بجویند درمان درد
 بود چون درختی پر از برگ و بر
 شود برگ و بارش چو از باد گرد
 به نزد پشوتن، سرورش بهی
 پس آنکه بیاید به ایران زمین
 جهان را بشوید ز بدگوی من
 پس آنکه کند یشت یزدان تمام
 آبا نره دیوان پرخاش‌خر
 بیایند نزد پشوتن دمان
 از آن موبدان و ردان بشنوند
 سراسیمه گردند مانده حزین
 که بهرام خوانند ورا خاص و عام
 جهان را رهاند از آن گم‌رهان
 به پیش اندرش بخردان و ردان
 برو بر بسی وقف ساز آورند
 شود گرگ درنده مانند میش
 نشینند با کام دل بخردان
 بران ملک و هم رعیت شهریار
 چو یابد همه کام فرمان خویش
 که نزد جهان نیست کس را خطر
 نگیرد به یک گونه هرگز قرار
 ز گفتار موبد، سر راسستان
 نگوید کسی جز که کاوس کی
 بکن آفرین سزاوار من
 به دل خوان برو آفرینی به کام
 چو خورشید روشن بود چهر او

که دارم ز زرتشت و از دین خیر
 نه هستم ازینگونه آیین و خوی
 که گر من ز پشت یکی مرد بد
 مر ابلیس را در سجود آمدی
 رسیدی ز من دیو و جادو به کام
 که با دانش و دین مرا کرد جفت

سپاس از خداوند پیروزگر
 نه ڈروئدم و کم ره و آشموی^{۱۸}
 ۱۵۳۰ چه شایستی کردن ای پُر خرد
 ز ڈروئدی اندر وجود آمدی
 بماندی به دوزخ درون تا قیام
 ندانم سپاس خداوند گفت

پی‌نوشت‌ها:

۱. بسیاری به اشتباه نام سراینده این منظومه را زراتشت بهرام پژدو شاعر منظومه ارداویرافنامه می‌دانند در حالی که در آغاز منظومه، ناظم زراتشت نامه به نام خود یعنی کی کاووس پورکی خسرو پوردارا که اهل ری بوده به صراحت اشاره نموده، و زراتشت بهرام پژدو که کاتب این منظومه است آن را طی دو روز از روی نسخه‌ای دیگر که در خانه داشته‌اند، نسخه‌برداری کرده است. و همین شاید دلیل اشتباه وست باشد که در تحقیق خود در این زمینه از تبخر و کاردانی ناظم زراتشت نامه یاد کرده و مهارت وی را ستوده که چنین منظومه‌ای در حدود ۱۵۷۰ بیت را در مدت دو روز سروده است (ر.ک: مجموعه کتب مقدس شرق، قسمت پنجم، ص ۲۲ به بعد؛ تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، هاشم رضی، بخش هشتم، ص ۲۵۴ به بعد).

۲. آن‌چه در کتب تاریخ و متون پهلوی از جمله خوتای نامک (خداینامه) و مزدکنامه آمده و نیز منابع و کسانی که از این مأخذ استفاده کرده و مطلبی درباره‌ی مزدک ضبط نموده‌اند، تماماً ناشی از تعصب و عداوت روحانیون زرتشتی با این مرد آزاده است که چون علم رهبری مبارزه با ستمگران و ثروتمندان و موبدان فاسد جامعه را برداشت کمر به قتل و آلوده کردن عقاید وی بستند. آنان در این راه چنان اغراق کردند که او را جز به صفات اهریمنی (چون بدگهر، بدذات و...) وصف نمودند و پادشاهی چون خسرو را تنها به دلیل کشتن مزدک و قتل عام تمامی پیروانش در یک روز به لقب انوشه (جاوید روان، دارنده‌ی روان جاوید و فنا ناپذیر) عدالت گستر مفتخر نموده و ستودند، چنان‌که این لقب به ناحق نسل به نسل تا امروز حفظ گردیده است. ذکر این نکته بایسته است که در آن زمان، روحانیون زرتشتی به دلیل استثمار توده‌ی مردم ثروت‌های هنگفتی گرد آورده بودند

و جملگی دست در دست درباریان و خاندان سلطنتی فاسد داشتند، جز این چاره‌ای نبود زیرا مزدک بزرگ‌ترین دشمن منافع آنان و شخصیتی آگاهی دهنده به طبقات محروم و ضعیف اجتماع محسوب می‌شد. وی، در آن هنگام که قوانین و داد اهورایی توسط همین روحانیون روحانی نما به انواع آلودگی‌ها دچار انحراف و کژی‌ها شده بود، مزدک همان را فریاد نمود که سال‌ها قبل اشو زرتشت آن را به مردمان تعلیم داد. عقاید و تعالیم وی یکسره بر اساس آیین راستین زرتشت یعنی اندیشه نیک، کردار نیک و گفتار نیک استوار بود. قلم توصیف مزدک و مزدکیان و آنچه در متون مختلف بجا مانده، تمامی به انگشت معاندان وی به حرکت درآمده و هر آنچه درباره او و آیینش ذکر شده عاری از بی طرفی و دقت و غرض آلوده بوده است. می‌توان گفت بر خلاف تمامی این نوشته‌ها، مزدک مردی آزاده، فرهیخته و اندیشمند بوده و شاید به همین دلیل بزرگ مردی چون فردوسی شرح حال او را با این بیت آغاز می‌کند:

بیامد یکی مردِ مزدک به نام
سخنگوی و با دانش و رای و کام

برای آگاهی درباره مزدک و تاریخ زندگانی او ر.ک: سلطنت قباد و ظهور مزدک، کریستن سن، ترجمه احمد بیرشک؛ تاریخ جنبش مزدکیان، اوتاکر کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد؛ تاریخچه مکتب مزدک، همان؛ و منابعی که در این کتاب‌های بسیار ارزشمند ذکر گردیده است.

۳. گمیخت Gomixt: به معنی مخلوط کرد، درهم آمیخت. از مصدر گمیختن Gomixtan در هم آمیختن.

۴. نسا در پهلوی نساک Nasāk: لاشه، جنازه و مردار انسان و جانوران و هر آنچه دچار فساد و گندیدن می‌شود.

۵. درباره گستی کمر بند مقدس زرتشتیان ر.ک: پی‌نوشت‌های فرگرد دوم، یادداشت ۲۹.

۶. یشتن Yaštan: ستودن، عبادت کردن همراه با سرود خوانی و ادعیه اوستایی و مراسم اهدای نذور و قربانی؛ یسنه Yasna از ریشه یز Yaz و مصدر یزیدن Yazidan از ریشه یز Yaz اوستایی به همین معنی و مفهوم به کار رفته است. هم‌چنین یزشن Yazešn یا یزش نیز به معنی ستایش و نیایش و عبادت است.

۷. جُد دین: جُد به معنی جدا، بیگانه که صورت پهلوی آن جویت Jvit (یویت yuit) است. جویت دین Jvit.din جدا دین، پیرو دینی دیگر جز مزدیسنا. جُد دین به معنی غیر زرتشتی و کافر است و نسبتی است که به‌دینان آن را به غیر زرتشتیان نسبت می‌دهند.

۸. در دوران اسلامی و پس از سقوط ساسانیان، زرتشتیان کتاب مقدس خویش اوستا را اغلب به شکل وستا؛ زند - وستا، و سو تلفظ می‌کردند که تا امروز هم چنان باقی ماند. ترکیب وستا و زند یا زند و وستا در متون مختلف به فارسی دری و یازند فراوان به کار رفته است. به همین دلیل اوستا در میان اروپاییان به زند اوستا شهرت دارد. اوستا متن کتاب مقدس و ترجمه و تفسیر اوستا را به پهلوی اصطلاحاً زند می‌گویند. یازند نیز که در نوشته‌های نویسندگان اسلامی و برخی از شاعران ایرانی هم ردیف زند و به مفهوم تفسیر اوستا آمده است، در واقع برگردان متون پهلوی به خط اوستایی است.

۹. ر.ک: پی‌نوشت‌های بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۰.

۱۰. دشخوارگر، بدشخوارگر یا پدشخوارگر در اصل به صورت پتَشخوارگر patašxārgar، نام منطقه‌ای در

جنوب دریای مازندران یا خزر بوده است (ر.ک: یادداشت ۱۱ بخش بهمن یشت).

۱۱. آذرگشسب یا آذرگشنسب، ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۶.

۱۲. ر.ک: یادداشت ۴۰ فرگرد اول.
۱۳. گشن: پهلوی *vušn, gušn*، به معنی فحل، فر، انبوه (لشکر، قافله، مال و غیره) (فرهنگ معین).
۱۴. مَر: شمار، حساب، شماره؛ بی مَر به معنی بسیار، بی شمار (ر.ک: همان).
۱۵. همان کنگ دژ (ر.ک به فرگرد دوم، یادداشت ۵).
۱۶. درباره وی نگاه کنید به: یادداشت ۴ فرگرد دوم.
۱۷. دَواریدن: دویدن، گریختن اهریمنی. واژه اهریمنی است برای دویدن و فرار عناصر شر و زیانکار.
۱۸. آشموی *Ašmuy*، در اوستا آشمئوغ یا آشه مئوغَه *Aša.maoyā*، در پهلوی و پازند آشموغ *Āšmōγ*، آشموک *Āšmōk* بر هم زنده نیکی و درستی، اخلال در نظام و باورهای دینی بهی، به صورت آهرموک *Ahramōk* نیز در پهلوی به کار رفته است (ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۱۶).

بخش ششم:

هزاره اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس

در این بخش قسمتی از روایت پهلوی درباره هزاره‌ها و اوضاع آخرالزمان در آن دوران، که ترجمه استاد روانشاد مهرداد بهار است از کتاب پژوهشی در اساطیر ایران (ص ۲۷۷ به بعد) نقل می‌گردد. هر چند در این باره به‌ویژه در فرگرد اول و دوم به تفصیل سخن رانده‌ایم، ولی نقل این قسمت از روایت پهلوی به طور کامل بی فایده نخواهد بود. «پس از یک هزاره و نیم از دین آوری زرتشت، اوشیدر و در سر هزاره او، اوشیدرماه و در هزاره سوم، سوشیانس به پیامبری می‌رسند. هر یک از این سه، یکی از سه بخش اوستا را به کار می‌گیرند: هادمانسری و دادی و گاهانی. در هزاره اوشیدر، همه نوع گرگ و در هزاره اوشیدرماه همه نوع مار به کالبدی واحد درمی‌آیند و سپس مردمان آنان را می‌کشند. در هزاره سوشیانس رستاخیز برپا می‌شود. سوشیانس سپاه می‌آراید و به جنگ دروج می‌رود و با نیایش دینی و فلز گداخته آنان را می‌میراند. دیوان یکدیگر را می‌خورند و سرورش، آز دیورا از میان می‌برد و هرمزد اهریمن را بدان سوراخی می‌راند که از آن آمده بود. کی خسرو و گرشاسب دین می‌پذیرند و همه مردم دیندار و دوست می‌شوند و از آن پس کسی نخواهد مرد. سوشیانس با فرشکردسازان، با یاری هرمزد اجزای تن مردگان را فراهم می‌آورند و به هر یک «آیین» و هویت او را می‌بخشند و مردم

یکدیگر را باز می‌شناسند، با آن خوشی و رامش آغازین که در آفرینش هرمزد بود و بیکران. نیکان و بدان، با داشتن تن، سه شبانه روز پاداش و پادافراه می‌بینند که «پادافراه» سه شبه است. فلز همه کوه‌ها را شهر یور امشاسپند گدازان روان می‌کند و این پَساخت و آزمایش فرجامین است و دوزخ از آن آکنده و پر می‌شود. در انجمن ایسدواستران یا صحرای محشر مردم همه می‌ایستند و هر کس نیکی و بدی کردار خویش می‌بیند و از آن پاداش سزاوار می‌یابد. مردم با خوردن انوش، که خوراک بی‌مرگی است، همه جاودانه می‌شوند. زمین به ستاره پایه می‌آید و گرزمان نیز به آن جا می‌پیوندد. در آن آسایش و خوشی محض، مردم را کاری نیست جز دیدار هرمزد و ستایش او.»

پس از آن که زردشت به دیدار هرمزد آمد و از زردشت، از هزارهٔ دینی، یکهزار و پانصدسال بگذرد،^۱ اوشیدر به سی سالگی به دیدار هرمزد رسد. همان روز، مهر ایزد و خورشید به نیمروز بایستند. ده شبانه روز به بالاترین [جای] آسمان ایستند. سه سال گیاه، هر آنچه نباید، آن گاه نخشکد.

[اوشیدر] دین را پاک بکند، هادمانسری^۲ را اندر کار گیرد و کار از هادمانسر کند. نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندر یک جای بر هم آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام، دراز [ایش] چهارصد و سی و سه گام است پدیدار شود. [به] دستوری اوشیدر، [مردم] سپاه آریند و به کارزار آن گرگ شوند. نخست یزش کنند و ایشان به یزش، بازداشتن [آن گرگ] نتوانند. پس، اوشیدر گوید که «بدان تیزترین و پهن‌ترین تیغ آن دروج بس نیرو را چاره سازید». پس مردمان آن دروج را به آشتر^۳ و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند. یک فرسنگ پیرامون زمین و گیاه از زهری که از آن دروج آید، بسوزد.

جَهی^۴ از آن دروج فراز دود، به تن مگس سیاه، و به دروج مار شود و او را مسکن اندر او بود و بدان روی ستمگرتر نشود.

پس از آن، به چهارصد سال، باران ملکوسان^۵ بود. چون آن باران را زمان رسد، نخستین سال، بزرگان دین^۶ به مردمان گویند که «انبار سازید، زیرا باران آید». مردمان انبار سازند. آن سال باران نباشد. سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نباشد. سال دیگر همان گونه گویند و انبار سازند؛ آن سال باران نباشد و تا سال چهارم همان گونه گویند و مردمان بی اعتقاد گویند که «آن چه مزدیسان گویند نشود؛ زیرا ایشان پیشتر نیز این را گفتند و نشد. این انبارها که ما ساخته‌ایم به ده زمستان از میان بِنرود» و انبار نسازند و آن سال باران باشد. سال نخست سه بار به تابستان، سه بار به زمستان بازایستد. دیگر [سال] دوبار به زمستان، دوبار به تابستان بازایستد. سال سدیگر، یک بار به زمستان و یک بار به تابستان بازایستد. سال چهارم، ماه خرداد، روز دی به مهر، برف آغاز شود و تا ماه دی، روز دی به مهر،

هیچ زمان بازنایستد.

پس مزدیسنان نفرین کنند و به نفرین مزدیسنان [مردم بی گروش] میرند. جان مردم و گوسپند همه جا تُنک شود. پس اندر آن زمان مردم و گوسپند را از وَرجمکرد آورند و جای جای ماندگار شوند. ایشان به تن مه و شایسته تر و نیکوکرداراند؛ زیرا آن دروج نیرومند ایشان را به کارزار بکشتن نتواند.

چون آن زمستان به سر رسد، گوسپند ایدون تُنک ببود که چون [به] جایی گلهٔ گوسپندان بینند، آن گاه به شگفتی آیند. دَدِ کوهی و دشتی به مردمان آیند و ایدون اندیشند که ما را مردمان ایدون دارند که فرزند خویش را.

پس اردیبهشت از بالا بانگ کند و ایدون گویند که «پس، آن گوسپندان را بمکشید چنان که تاکنون [همی] کشتید. هنگامی که گوسپند چندان سالمند شود که از آن پس به کاهش بازایستد، او را بکشید». مزدیسنان همان گونه کنند و دد کوهی و دشتی، چون سال و تن ایشان ایدون برآورده شد که از آن پس به کاهش ایستند، به مردمان آیند و گویند که «خورید مرا پیش از آن که مرا از اودرای^۷ جَوَد» و مزدیسنان همان گونه کنند.

به پایان هزاره، اوشیدرماه به سی سالگی به دیدار هرمزد رسید. خورشید از آن روز به [بیست] شبانه روز به بالای [آسمان] بایستد. شش سال گیاه، آن چه نباید، نخشکد، او دادیگ^۸ را به کار گیرد، کار از داد کند. نوع مار همه فراز [به] یک جای شوند، اندر یک جای بر هم آمیزند و ماری که هشتصد و سی و سه گام پهنا و هزار و ششصد و پنجاه و شش گام درازا [دارد]، پدید آید.

مزدیسنان، بدان دستوری اوشیدرماه سپاه آریند، به کارزار آن مار شوند، چون رسند، اوشیدرماه گوید که یزش کنید و یزش کنند. آن دروج بگدازد و یک فرسنگ پیرامون زمین و گیاه از زهری که از آن دروج بیاید، بسوزد.

جَهی از آن دروج فراز دَوَد، به تن مگس سیاه، و به دروجِ دوپای - تخمه (= انسان) ساکن شود. از آن روی است که ستمگر نشود. اندر آن هزاره، ضحاک از بند برهد و شاهی بر دیوان و مردمان را فراز گیرد. ایدون گوید که «هر که آب و آتش و گیاه را نیازارد، آن گاه او را بیاورید تا وی را بِجَوَم». آتش و آب و گیاه، از بدی که مردمان بدیشان کنند، نالان پیش هرمزد شوند و گویند که «فریدون را بر ایستان تا ضحاک را از میان ببرد، چه اگر جز این [باشد] بر زمین نباشیم». پس هرمزد با امشاسپندان به نزدیک روان فریدون شود. او را گوید که «بر ایست! ضحاک را از میان ببر». روان فریدون گوید که «من از میان بردن نتوانم. به روان سامان گرشاسپ شوید». پس هرمزد با امشاسپندان به نزدیک روان سامان [گرشاسپ] شوند. و سامان

گرشاسپ را بر ایستاند و [او] ضحاک را بکشد. ضحاک آن چند عمر کند که [از] گوسپندان اندر ایران شهر یک چهارم را بجود.

پس از آن، به پایان هزاره اوشیدرماه، سوشیانس، به سی سالگی، به دیدار هرمزد رسد. آن روز خورشید بایستد، تا سی روز به بالای [آسمان] بایستد و سوشیانس چون از دیدار باز آید، آن گاه کی خسرو که بر وای درنگ خدای^۹ نشسته است، به پیشباز او آید. سوشیانس پرسد که «تو کدامین مردی که بر وای درنگ خدای روی [که] تو را فراز گشت بدان تن اُشتر؟». کی خسرو پاسخ گوید که «من کی خسروام» و سوشیانس گوید که «تو [همان] کی خسروای [که] به دانایی و به هوش دوریاب بردیدی [این زمان را] هنگامی که بتکده‌ای را به دریای چیچست بکندی؟».

کی خسرو گوید که «من آن کی خسروام». سوشیانس گوید که «تو ایدون نیکو کنشی ورزیدی، چه اگر تو [چنان] نمی‌کردی، همه آن گردانش که فرشکردسازی نیکو است، دشوار می‌شد».

دیگر پرسد که «تو از میان بردی افراسیاب تورانی تبهکار را؟». گوید که «من از میان بردم». سوشیانس گوید که «ایدون نیکو کنشی ورزیدی، چه اگر تو از میان نمی‌بردی افراسیاب تورانی تبهکار را، همه آن گردانش که فرشکردسازی نیکو است، دشوار می‌شد».

سوشیانس گوید که «ای کی! برو و دین بستای». کی خسرو دین بستاید. پس اندر آن پنجاه و هفت سال، کی خسرو شاه هفت کشور باشد و سوشیانس موبدان موبد شود. پس کرشاسپ با آن گرز خوب فروگردنده رَوَد و توس^{۱۰} پیش او ایستد و تیر اندر کمان نهد و به کرشاسپ گوید که «دین بستای و به گاهانی یشت بکن، گرز بیفکن، چه اگر دین بستایی و گرز نیفکنی، آن گاه این تیر را به تو افکنم». کرشاسپ، از بیم تیر توس، دین بستاید و گرز بیفکند.

همه مردم دین بردار شوند. یکی به دیگری دوست و مهربان شود. هیچ مردم زنده پس از آن نمیرد. سوشیانس با فرشکردسازان که او را یاراند، بر جسد آنان که مرده‌اند، بایستند.

هرمزد استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. یکی را به دیگری آمیزد و شکلی^{۱۱} که خود دارد [به آن] بدهد،^{۱۲} سوشیانس یشت بکند و یک پنجم مردگان را برخیزاند. به دیگر یشت یک پنجم، به سدیگر یشت یک پنجم، به چهارم یشت یک پنجم، به پنجم یشت مردگان را همه برخیزاند. هر کسی بشناسد که این مرا پدر و این برادر و این مرا زن و این مرا کدامین کس از رامش بخشندگان است.

همه خورش‌ها و آسایش‌ها و هر چیزی که مردمان را از آن رامش، آسانی و آسایش است

ایدون بازآید چنان [که] هر مزد به آغاز آفرینش آفرید. خورش و مزه یکهزار برابر آن شود که اکنون هست. هر کس خواهد، خورد، هر کس که نخواهد، نخورد.

هر مزد این زمین را دو برابر درازا و پهنایی که اکنون دارد بکند و مردم، ملزم به نیکویی [کردن]، آن کنند که اندر جهان شایسته‌تر و بهتر بینند.

مرد را آن چند زن پادشا^{۱۳} که در گیتی بود، آن گاه باز دهند. او را که زن نبود، آن گاه زن دهند. زن که او را شوی نبود، آن گاه شوی دهند. آن مرد و زن جفت شوند و کار بوسه کنند و به یکدیگر دهند؛ و چون مردگان را برخیزانند، [در مورد] آنان که جم را بریدند و رشن چین،^{۱۴} پسر ویونگهان، یشتی بکنند و ایشان هم بمیرند. سه روز [ایشان را] مرده بهلند. آن گاه مرده ایشان را باز آریند و مرده هر یک از دیگر مرگ ارزنان را نیز به همان گونه بیاریند، مگر آنان که کشتاری از آنان است. ایشان را نیز دستور [ی] بود که گفت که «مردهٔ ایشان را [نیز] باز آریند، به توبه شوند. [برای] هر مرگ ارزانی ای که کرده‌اند، یک بار [ایشان را] سر ببرند و ایشان را سه روز شبان باز به دوزخ افکنند و ایشان را پادافراه نه هزار سال بنمایند». شب سدیگر، به اوش بام،^{۱۵} سپندارمذ بر ایستد، گوید که «همهٔ ایشان را پادافراه [باید]». آن گاه دیگر دروندان را نیز، که به مرگ ارزانی دروند نبوده‌اند، به اندازهٔ گناهی که کرده‌اند، پادافراه کنند. شهریور فلز همهٔ کوه‌های جهان را بگذارد؛ [و آن]، دهان بالای (= به بلندی زمین تا دهان انسان)، به ساخت گاه بایستد. همه مردمان اندر آن فلز بگذرند و سرانجام، دروندان بدان [فلز گذاخته] از گناه پاک شوند. ایشان را دشواری ایدون بود که بر ایشان، به گیتی، فلز گذاخته هلند. پرهیزگاران را ایدون آسان بود که بر ایشان شیر گرم اندر دوشند.

پیش از آن که سوشیانس مرده خیزاند، به دستوری او سپاه آریند، به کارزار دروج شرک شوند. [سوشیانس] از دروج شرک پرسد که «ای دروج! آیا در برابر دین مزدیستان، به امری چنین معترفی که در آن کالبد [خود] گناه کرده‌ای، [گناهی] که [در مورد] آن گفتمی که کننده‌ام؟ تو را هیچ به پوزش هست یا نه؟». او گوید که «من زادهٔ اهریمن‌ام، [همان گونه] که او را هیچ پوزش نیست، مرا نیز نیست».

سوشیانس یشتی بکند، آن دروج بدان جای که اکنون هست تاخت آورد؛ از آن جای بازتازد و این زمین را، برفرازترین یک سوم از یک سوم برتر بتازد. زمین بانگ کند که «بدین دروج اندکی نیز توان ندارم. اقامت این را بر خود نتوانم؛ زیرا مرا ایدون می‌دزد و پاره می‌کند که گرگ چهارپای شکم گوسپندان را دزد و بچه را از ایشان بگیرد. به سوی او روید [شما] که مزدیسن‌اید و چارهٔ این خواهید».

مزدیستان به همان گونه سپاه آریند و یزش کنند. آن دروج از آن جای که هست بتازد. این

زمین را، از آن فرازترین یک سوم، از یک سوم میانه، تازد. زمین به همان گونه که بالاتر نوشتم، بانگ کند و آن دروج از آن جای بتازد، بدان جای شود که اکنون هست و جوهر دروج را گیرد و او را گوید که «آفریدگان سپندمینو بر آفریدگان اهریمن پادافراه خواهند کردن و من هرگز [با ایشان] همداستان نیستم که آفریدگان سپندمینو بر آفریدگان اهریمن پادافراه کنند» و از آن جای هر دو به یک باره بتازند و بر آن فرازترین یک سوم [از] فرودترین یک سوم این زمین بتازند و زمین به همان گونه بانگ کند و مزدیسان به همان گونه یزش کنند و به یزش ایشان را بازداشتن نتوانند. پس شهریور بدان سوراخ که ایشان اندر شدند، فلز گداخته برهد و از پس ایشان اندر شود. آن دروجان از این زمین آیدون به دوزخ افتند چون سنگی که اندر آب افتد یا [چون آن را] افکنند، تیز به بن آب شود.

پس چون پادافراه آن دروندان کرده شود، سوشیانس یشت بکند و یک پنجم دیگر دروجان نابود شوند. دیگر یشت بکند، یک پنجم دیگر [نابود شوند]، سدیگر یشت را یک پنجم [دیگر] و [چون] پنجم یشت را بکند، همه دروجان را ببرند.

خشم و از به اهریمن گویند که «ای اهریمن نادان! مگر [آفریدگان] تو را جوم، زیرا تو را به جز آفریدگان دزدی که تو ساختی نگزینند و من زیستن نتوانم».

نخست، از دیو آفریده خشم دارنده درفش خونین را بجود، دیگر، زمستان دیو آفریده، سدیگر، دیو مرگِ نهانِ روش و چهارم، دیو پیری بددم را بجود تا این دو فراز مانند اهریمن و از دیو آفریده، از دیو آفریده به اهریمن گوید که «مگر تو را جوم ای نادان! زیرا یزدان آفریدگان را از تو دور کرد».

اهریمن بر ایستد، به سپندمینو رود، آیدون گوید که من این آفریده را (= از را) آفریدم و از دیو آفریده، که آفریدگان مرا جوید، اکنون مرا خواهد جویدن، تو را به نبرد^{۱۶} دعوت کنم.

هرمزد با سروش پرهیزگار بر ایستند و سروش پرهیزگار از را از میان برد. هرمزد اهریمن را با تاریکی گنده بوی و بدی نخستین - که چون اندر تاخت، اندر آورد - همه را به سوراخی که [از آن] اندر تاخته [بود، افکند و از] آسمان بیرون کند. او را آن سوراخ آیدون سست و بی هوش بکند که سپس از آن [به] سستی باز ایستد.

بود [کسی] که گفت «جاودانه به کشتی از کار بیفکند و سپس نه اهریمن باشد و نه آفریدگان او».

اندر آن زمان که دروندان را پادافراه کرده‌اند و از میان فلز [گداخته] بگذشته‌اند، انجمن ایستواستران^{۱۷} باشد و هر کسی را بدان چند کار و کرفه که کرده است مزد و پاداش دهند یشتی بکنند و زمین سه نیزه بالا برشود. به دیگر یشت سیصد نیزه بالا برشود، به سدیگر یشت

[سه هزار نیزه بالا برشود]، به چهارم یشت سه بیور نیزه بالا برشود، به پنجم یشت به ستاره پایه رسد و گرزمان از آن جای [که هست] فرود به ستاره پایه آید.

پس هرمزد، امشاسپندان، همه ایزدان و مردمان به یک جای شوند و نیز ستاره و ماه و خورشید و آتش بهرام هر یک [چون] تن مردی دلاور، و همه مرد - تن بشوند و به زمین آیند. پس هرمزد دارای آفرینش کمال یافته باشد؛ او را پس از آن کاری برنبايد کردن. مردم به تن و سن چهل سالهوار، همه نامردنی و بی‌مرگ، بی‌پیری، نافر سودنی و ناپوسیدنی شوند.

ایشان را کار این باشد: هرمزد را دیدن و نماز بردن به عنوان خدای و هر آن چیز دیگر را که خود رامش بخش تر انگارند، کردن. هر کس دیگری را آیدون دوست بود که خود را.

نیکویی تن پسین - جز آن چه بالاتر نوشته شد - آیدون است که مرز آن را به دانش و خرد مردمان بدانستن و گفتن نشاید. همه چارپایان بازشوند و مزه گوشت [هم]. ماد [گان] باز به یک ماده و نر [ان] باز به یک نر آمیخته شوند تا باز به گاو یکتا آفریده پیوندند و بازآمیزند. پس، تن گاو را به [صورت] مینوی کنند و اندر تن مردمان آمیزد و مزه اندر تن مردمان بهلد، چونان که پس از آن گوشت‌خواری نباید. [این] از آن روی است که ایشان را به هر زمان مزه خوش همه گوشت‌ها اندر دهان ایستد. سپس گاو تن مردمان بازآید و دارای تن به گیتی بود.

مرد و زن، یکی با دیگری، کام‌گزاری آریند و کنند، اما ایشان را زایش نبود. گیاه، آن چند نوع مایه‌ور باز بود و ایشان را کاهش نبود و به هر گاه چون بوستانی شاداب است که اندر او همه گونه گیاهان و گلان است و شگفتی و پُر بهایی، خوشی و پاکی آن را به خرد جهانی یافتن و دانستن نشاید.

درباره رستاخیز و تن پسین^{۱۸}

گوید در [نامه] دین که از آن جای که مشی و مشیانه، هنگامی که از زمین بر رُستند، نخست آب، سپس گیاه، سپس شیر و سپس گوشت خوردند، مردم نیز، به هنگام مُردنشان، نخست [از] گوشت و [سپس از] شیر و سپس از نان خوردن نیز بایستند و تنها، تا به مردن، آب خورند. آیدون نیز، به هزاره اوشیدرماه نیروی از آیدون بکاهد که مردم به یک خوراک خوردن سه شبانه روز به سیری ایستند. پس از آن، از گوشت خوردن بایستند و گیاه و شیر گوسپندان خورند. سپس، از آن شیرخواری نیز ایستند؛ سپس، از گیاه خواری نیز ایستند و آب خوار بوند. ده سال پیش از آن که سوشیانس آید، به ناخوردن ایستند و نمیرند. سپس، سوشیانس مُرده برخیزاند.

چنین گوید که زردشت از هرمزد پرسید: «تن را، که باد وزانید و آب برانید، از کجا بازگیرند

و رستاخیز چگونه بود؟». او پاسخ داد که «چون آسمان را بی ستون، به مینویی ایستاده، دور کرانه، روشن و از گوهر خُماهن^{۱۹} [آفریدم]، و چون نیز زمین را آفریدم که همه جهان مادی را بَرَد و او را بَرنگهدارنده‌ای مادی نیست، و چون من خورشید، ماه و ستارگان را اندر فضا، به تن روشن، به پرواز آوردم و چون دانه را آفریدم که اندر زمین بپراکنند، باز روید و به افزونی باز بود، و چون نیز من اندر گیاه رنگ آفریدم گونه گونه، و چون نیز من اندر گیاهان و دیگر چیز [ها] آتش دادم به ناسوختن، و چون نیز من اندر زهدانِ مادر پسر (= کودک) آفریدم و نگهداری کردم و جداجدا، موی و پوست و ناخن و خون و پی و چشم و گوش و دیگر اندام بیافریدم، و چون نیز من به آب پای دادم که بتازد، و چون نیز من ابر را به مینویی آفریدم که آن آب مادی را بَرَد و آن جای که او را کام است بارد، و چون نیز من وای را آفریدم که آشکارا به نیروی باد، به زیر و زبر، همان گونه که کام [او است]، و زَد و به دست فراز نشاید گرفتن؛ یکی یکی از ایشان را چون آفرید [م]، بدان دشوارتر بود که رستاخیز کردن؛ چه مرا اندر رستاخیز یاری چون ایشان هست که چون ایشان را آفریدم نبود. بَر نگر که چون آن نبود، آن گاه من [آنان] را بساختم، آن را که بود، چرا باز نشاید ساختن؟ زیرا بدان هنگام، از مینوی زمین استخوان، از آب خون، از گیاه موی و از باد جان را - همان گونه که در آغاز آفرینش پذیرفتند - بخواهم».

نخست استخوان کیومرث برانگیخته شود، سپس آن مشی و مشیانه، و سپس آن دیگر کسان برانگیخته شود. [به] پنجاه و هفت سال، سوشیانس مُرده انگیزاند. همه مردم بر ایستند. چه پرهیزگار، چه دروند مردم، هر کس از آن جای باز ایستند که ایشان را جان بشد، یا نخست بر زمین افتادند. پس چون همه جهان مادی را تن [به] تن باز آرید، آن گاه بدیشان شکل بدهند و آن روشنی را [که] با خورشید است، نیمی به کیومرث و نیمی به دیگر مردم بدهند. سپس مردم مردم را بشناسند که روان روان را و تن تن را بشناسد که این مرا است پدر، این مرا است برادر، این مرا است زن، این مرا است کدامین خویشاوند نزدیک‌تر.

پس، انجمن ایستواستَران بُود، آن جای که مردم بر این زمین بایستند. اندر آن انجمن، هر کس نیک کنشی و بدکنشی خویش را بینند. پرهیزگار در برابر دروند آن گونه پیدا بُود که گوسپند سپید در برابر آن که سیاه است. اندر آن انجمن، پرهیزگاری را که اندر گیتی دروندی دوست بود، آن دروند از آن پرهیزگار گِله کند که «چرا اندر گیتی از کنش نیکویی که خود تو ورزیدی، مرا آگاه نکردی؟». اگر همان گونه [باشد که] آن پرهیزگار او را نیاگاهانید [ه باشد]، آن گاه او را بدان انجمن شرم باید بردن.

پس پرهیزگار را از دروند جدا کنند. پرهیزگار را به بهشت برند. دروند را به دوزخ بازافکنند.

سه شبانه روز، تنومند و جان اومند دوزخی [بوند]، اندر دوزخ پادافراه کشند.

پرهیزگار، اندر بهشت، تنومند [و جان اومند] آن سه شبانه روز را شادی بیند. چنین گوید [در نامه دین] که بدان روز که دروند از پرهیزگار و پرهیزگار از دروند جدا شوند، هر کس را اشک تا قوزک فرود آید. چون پسر را از انبازی پدر و برادر را از آن که برادر است و دوست را از آن که دوست است، جدا کنند. هر کس آن کنش خویش را تحمل کند: گیرد پرهیزگار بر دروند و دروند گیرد بر خویشتن. هست که پدر پرهیزگار و پسر دروند است، هست که برادری پرهیزگار و یکی دروند است.

ایشان که سود خویش طلب کرده‌اند، چون ضحاک و افراسیاب و وامن^{۲۰} و نیز دیگر از این گونه مرگ ارزنان، پادافراه [بدان] آیین تحمل کنند [که] هیچ مردم تحمل نکند، که آن را پادافراه سه شبه خوانند.

اندر آن فرشکردسازی، آن مردم پرهیزگار - که نوشتم پانزده مرد و پانزده کنیزک^{۲۱} زنده‌اند - به یاری سوشیانس برسند.

گوچه‌رمار، که میان زمین و سپهر است، از تیغ ماه به زمین افتد. زمین را همان گونه که درد بود که میش را، اگر گرگ پشم بر کند.

سپس، آتش و آریامن ایزد فلز اندر کوه‌ها و گریوه‌ها را بگدازانند و بر زمین رودگونه بایستد. سپس، همه مردم را اندر آن فلز گذاخته بگذرانند و پاک بکنند. آن که پرهیزگار است، آن گاه چنان گمان کند که [اندر] شیر گرم همی رود. اگر دروند است، آن گاه به همان آیین گمان کند که اندر فلز گذاخته همی رود. پس بدان عشق بزرگ، همه مردم به هم رسند: پدر و پسر و برادر و همه دوستان.

مرد از مرد پرسد که «آن چند سال کجا بودی و تو را به روان قضاوت چه بود، پرهیزگار بودی یا دروند؟».

نخست، روان تن را بیند و او را پرسد. بدان گفت و پاسخ، مردم با یکدیگر هم بانگ شوند و بلند ستایش به هرمزد و امشاسپندان برند.

هرمزد بدان گاه فرجام بخشنده آفرینش شود؛ زیرا او را اندر آن گاه که مرده ایشان بازساخته شود، کاری [دیگر] برناید کردن.

یزش بازسازی مرده را سوشیانس با یاران [آغاز] کند و گاو هدیوش^{۲۲} را بدان یزش کشند. از پیه آن گاو و هوم سپید انوش آریند و به همه مردم دهند و همه مردم جاودانه بی‌مرگ شوند.

این را نیز [نامه دین] گوید که مردمانی را که بالغ بودند، آن گاه به سن چهل سالگی

بازارایند و آنان که خُرد و نارسید بودند، آن گاه ایشان را به سن پانزده سالگی بازآفرینند. هر کس را زن و فرزند دهند و با زن همخوابی آن گونه کنند که اکنون اندر گیتی هست، اما فرزندی نبود.

پس سوشیانس، از فرمان دادار، کنش همهٔ مردم را بسزا مزد و پاداش دهد. این نیز هست که [کسی] چنان پرهیزگار است که [سوشیانس] گوید که [او را] برند به گرزمان هرمزد و، چنان که خود باید، تن را برستاند و جاودانه با آن رود.

این را نیز [در نامهٔ دین] گوید که او که یشت نکرده است و گیتی خرید^{۲۳} نفرموده است و جامه به صدقه به نیازمندان نداده است، آن جای برهنه است. [اگر] ستایش هرمزد بکند، باشد که مینوی گاهان او را کار جامه کند.

پس هرمزد اهریمن را، بهمن اکومن را، اردیبهشت ایندر را، شهریور ساوول را، اسپندارمذ ترومذ را که هست ناگهیس، خرداد و امرداد تریز و زریز را، راست گویی آن دروغ گویی را و سروش پرهیزگار خشم دارندهٔ درفش خونین را گیرند.

پس دو دروج فراز مانند: اهریمن و آز. هرمزد به گیتی آید، خود زوت^{۲۴} است. سروش پرهیزگار راسپی^{۲۵} است و ایونگهان^{۲۶} را در دست دارد.

اهریمن و آز، بدان دعای گاهانی، به شکسته افزاری، از کارافتاده، از آن گذر آسمان که از آن اندر تاخته بودند، باز به تیرگی و تاریکی [افتند].

گوچهرمار بدان فلز گداخته بسوزد و فلز اندر دوزخ تازد و آن گند و ریمنی میان زمین که دوزخ است، بدان فلز سوزد و پاک شود.

آن سوراخ که اهریمن بدان اندر تاخته [بود] بدان فلز گرفته شود. آن زمین دوزخ را باز به فراختای گیتی آورند و فرشکرد شود اندر جهان، جهان جاودانه به کام، بی مرگ شود.

این را نیز [نامهٔ دین] گوید که این زمین بی فراز و نشیب و هامون بشود و کوه و چگاد و گودی، دارای بلندی و دارای پستی نباشد.^{۲۷}

پی نوشت‌ها:

۱. مهرداد بهار در توضیح می‌نویسد: «چنین در متن؛ معمولاً یک هزار سال».
۲. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۵۲.
۳. اشتر: پهلوی *aštar*، این واژه در اوستا و پهلوی به معنای شلاق و تازیانه آمده است. ممکن است این واژه در اصل به دو معنا به کار می‌رفته است؛ یکی تازیانه و دیگری آلتی برای نواختن سازی (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۲۸-۲۲۹، یادداشت ۳). ولی در اینجا ظاهراً سلاحی است. نیبرگ این واژه را به صورت *aštr* ضبط نموده و معنی آن را تازیانه و شکل اوستایی آن را *aštrā* ذکر نموده است.
- ر.ک: دستورنامه پهلوی، ۳۵/۲
۴. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳۸.
۵. ر.ک: فرگرد اول، یادداشت ۴۴.
۶. [متن: دین برداران].
۷. پهلوی: *ud(a)rāi*، برخی از انواع خزندگان مودی، اوستایی *udarō.erasa* (نیبرگ، همان، ۱۹۸/۲). اما مهرداد بهار در ضبط آن اختلاف دارد: پهلوی: *udarāy*، اوستا: *udāro.rasa* صفتی برای نوعی مار. [شاید: مار بلعنده] (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۹، یادداشت ۷).
۸. دادی، پهلوی: *dādig*، بخش منشور اوستا و آن چه مربوط به قوانین دینی است (همان، یادداشت ۸).
۹. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۷۴.
۱۰. توس پسر نوذر یکی از پهلوانان ایران بوده که سپهبدی سپاه کاوس و کی قباد و کی خسرو را داشته است. بنا بر سنت مزدیسنان، توس از جمله بی‌مرگان و جاودان‌هاست که هنوز حیات دارد و به همراه سوشیانس و پشوتن، کی خسرو، گیو، گرشاسپ و سام نریمان در رستاخیز خواهد آمد (بندهش، بهار، ص ۱۲۸).
۱۱. [متن: *ēwēnag* (آینه)].
۱۲. در گزیده‌های زادسپرم، بخش سی و چهارم، ص ۱۳۶ از بند هفتم به بعد، چنین آمده است: هر مزد گفت: «مراوند پنج انباردار، پذیرندگان در گذشتگان دارای تن. یکی زمین که بر نگهدار گوشت و استخوان و پی مردمان است، یکی آب که نگهدارنده خون است، یکی گیاه که دارنده موی سر و تن است، یکی روشنی که پذیرفتار آتش است، یکی این باد که جهان آفریدگان را به فرشکرد هنگام به من [باز دهد].
برخوانم زمین را، از او خواهم استخوان و گوشت و پی کیومرث و دیگران را. گوید زمین که «چگونه رسانم، که نه این بدانم که [کدام استخوان و گوشت و پی از آن او است] و کدام از آن دیگری؟».
برخوانم آب ارونند را، که دجله است از رودان، که بررسان خون مرده مردم را. گوید که «چگونه رسانم، که نه این بدانم که کدام خون از آن اوی و کدام از آن دیگری است؟».
برخوانم گیاه را، و از او خواهم موی مرده مردم را. گوید گیاه که «چگونه رسانم، که نه این بدانم که کدام موی از آن اوی و کدام از آن دیگری است؟».

برخوانم باد را، و از او می‌خواهم جانِ اوی مرده مردم را. گوید باد که «چگونه رسانم، که نه من بدانم که کدام جان از آن اوی و کدام از آن دیگری است؟».

[من]، که هرزدم، چون یازنگرم بر زمین، آب، گیاه، روشنی و باد، به روشن بینی بدانم، یکی را از دیگری بشناسم...».

نقل از: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۸۹، یادداشت ۱۶

۱۳. پادشاه زن یا زن پادشا، یکی از انواع پیوندهای زناشویی در آیین مزدیسنا است که بنا به تعریف، هر گاه دختری باکره پس از رسیدن به سن بلوغ با موافقت و رضای والدین شوهر اختیار کرده، این نوع پیوند را پادشاه زن گویند. انواع پیوندهای زناشویی عبارتند از: ۱. پادشاه زن ۲. چاکر زن ۳. ایوک زن ۴. ستر زن ۵. خودرای زن. برای توضیح هر یک ر.ک: مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، اردشیر آذرگشسب، ص ۱۷۷ به بعد.

۱۴. رشن چین، پهلوی: *rašn-čīn* لقب برادر جمشید. در اوستا نام او *spityura* آمده است.

۱۵. به معنی آغاز سحر است.

۱۶. مهرداد بهار در توضیح آورده: «پهلوی: *dawarih*، داوری کردن، به معنای ستیزه کردن، در فارسی هم آمده است» (ر.ک: فرهنگ معین و تفسیر قرآن پاک، علی رواقی، ص ۱۵۰).

۱۷. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۴۵.

۱۸. ر.ک: بندهش، بهار، ص ۱۴۵-۱۴۸.

۱۹. خماهن، پهلوی: *xwanāhan*، اوستا: *xvaēna ayah* - به معنای فلز گذاخته است و صفتی برای آسمان و خود گوهر آسمان است. این واژه در فارسی به صورت خم آهن و خماهان به کار رفته است. مؤلف برهان زیر واژه خماهان گوید: «... سنگی باشد به غایت سخت و تیره رنگ، به سرخی مایل و آن دو نوع است: نر و ماده... و به عربی آن را حجر حدیدی و صندل حدیدی خوانند و بعضی گویند سنگی است سیاه و سفید...». در اینجا دو اسطوره به هم درآمخته است: یکی صفت خماهن که اشاره به فلزین بودن آسمان است و دیگری سنگ بودن آسمان. در کنار اعتقاد نخستین، اعتقاد دوم نیز در نزد ایرانیان قدمت بسیار دارد، چنان چه واژه آسمان در اوستا: *asman-/asan* - به معنای سنگ است. بنا بر اسطوره دیگر (ر.ک: بخش دهم پژوهشی در اساطیر ایران)، گوهر آسمان آبگینه سپید است که عقیده‌ای است جدیدتر.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۴۸، یادداشت ۳

۲۰. این نام در بندهش TD2 به صورت *wātan* آمده است. ضبط دیگر آن *wāman* و *wāmun* در TD1 است. درباره او اطلاعی در دست نیست.

۲۱. درباره جاودانان و بی‌مرگان به تفصیل ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲.

۲۲. هدیوش، پهلوی: *hādayōš/hadayōš* گاوی است که در پایان نبرد هرزدم و اهریمن، برای ساختن زندگی جاوید مردمان، توسط سوشیانس کشته می‌شود.

۲۳. گیتی خرید نام مراسمی است که پیش از مرگ برپا می‌دارند تا رستگاری دیگر جهان را بخرند.

۲۴. زوت، پهلوی: *zōt*، اوستا: *zaoer-*، *zaotar*، پیشوای برگزاری آیین‌های دینی.

۲۵. راسپی، پهلوی: *rāspīg*، اوستا: *raēwiš-kara* - وردست زوت.

۲۶. منظور از ایونگهان در اینجا کهکشان است. ایویانگهان، پهلوی: *ēbyānghan*، اوستا: *aiwyānghana*.

کمر بند مقدس زرتشتی که در پهلوی kustig گویند و همان کُستی یا کُشتی در فارسی است. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲۹

۳۷. در گزیده‌های زادسپرم، صفحه ۱۴۹، از بند ۵۲ به بعد چنین آمده است:

«چون سه ماه به رستاخیز مانده است، جنگی بزرگ درگیرد، به همان گونه که در آغاز آفرینش، اندر نبرد با دروج، نود شبانه روز کارزار بود: جنگی که سی روز و شب به باران خرفسترگش، سی روز و شب به گذارش ابر، که بدو گیاه روید، سی روز و شب به باد که آب را برانید و زمین را دارای زیر و زبر که دشت و چگاد است، کرد. اما، همان گونه که آن نبرد بزرگ در آغاز به بارش آب و [وزش] باد آب افزای بود، آن [نبرد] واپسین به تازش آتش و باد شگفت آتش افروز [خواهد بود]. همان گونه که آن نبرد ایزدان را با دیوان جنگ‌ها به نود شبانه روز بود، اندر آن واپسین [نبرد نیز] شب‌ها، اندر فضا آشکارا و به پیدایی، مینوان (= ایزدان مینوی) آتش گونه و به تن مردمان [بر] باره[ها]ی مینوی آتشین اسب مانند دیده شوند و [مردم] شگفت بی‌گمان شوند».

نقل از: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۹۱، یادداشت ۳۵

بخش هفتم:

درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد

«درباره گزندی که هزاره هزاره به ایران شهر آمد» عنوان بخش هیجدهم بندهش (بهار، ص ۱۳۹-۱۴۳؛ و نیز پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۸۴ به بعد) است که در آن به چگونگی هزاره‌ها و پیدایش موعدهای سه‌گانه زرتشتی و وقایعی که در طول هر هزاره اتفاق می‌افتد توجه شده است. خلاصه مطالب این بخش چنین است:

«در هزاره نخستین پس از آمیزش اهریمن با آفرینش هرمزدی، کیومرث و مشی و مشیانه و فرزندان‌شان زیستند و نیز هوشنگ و طهمورث دیوان را کشتند. با بریده شدن جم، هزاره به سر رسید. در هزاره دوم ضحاک به شاهی نشست. در هزاره سوم، فریدون جهان را میان سه پسرش بخش کرد و جنگ‌های ایران و نایرانیان درگرفت، با پیکار و حوادث بسیار. در آن هزاره، کی خسرو افراسیاب را کشت و خود به کنگ دژ رفت با تن جاودان، و شاهی به لهراسب سپرد. در سی سالگی شاهی گشتاسب، هزاره سوم به سر آمد و هزاره چهارم رسید که در آن زرتشت دین پذیرفت و آن را رواج داد. در همان هزاره، اسکندر به ایران شهر تاخت و اردشیر بابکان شاهی را بازآراست، تا شاهی به یزدگرد آمد و تازیان به ایران شهر تاختند. از این پس، هیون و ترک به ایران می‌تازند و ستم می‌کنند تا کی بهرام از سوی کابل آید و مردم به او بگروند. پشوتن از کنگ دژ با یکصد و

پنجاه مرد می آید و هزاره پنجم آغاز می شود؛ هزاره هوشیدر. در هزاره اوشیدر، زمستان ملکوسان و در هزاره اوشیدرماه رهایی ضحاک از بند، جهانیان را رو به سوی نابودی می برد. پس هزاره سوشیانس می رسد که پنجاه و هفت سال است. سه منجی از دوشیزگانی زاده می شوند که هنگام سر شستن در دریاچه کیانسه، به نطفه زرتشت آبستن می گردند و این چون سه چراغ است که درین دریا می درخشند.^۱

[چنین گوید] که چون اهریمن به آغاز نخستین هزاره آمیزش اندرتاخت، گاو و کیومرث بودند. چون مشی و مشیانه^۲ آن ناسپاسی را کردند، آن گاه پنجاه سال از ایشان زایش نبود. اندر همان هزاره، به هفتاد سال، هوشنگ و تهمورث، هر دو، دیوان را بکشتند. در پایان هزاره، دیوان جم را بیریدند.

دیگر هزاره آغاز شد. ضحاک پادشایی بد فراز کردن گرفت و یکهزار سال پادشایی بکرد. چون هزاره به سر شد، فریدون [او را] گرفت و بست. سدیگر هزاره آغاز شد. چون فریدون کشور را بخش کرد، سلم و تور^۳ آن گاه ایرج را کشتند. [بسیاری از] فرزندان و نسل [او] را از میان بردند. اندر همان هزاره منوچهر^۴ زاده شد و کین ایرج را خواست. پس افراسیاب^۵ آمد و منوچهر را با ایرانیان به پتسخوارگر راند و به بیماری و تنگی و بس مرگ نابود کرد و فرش و نوزر،^۶ پسران منوچهر را کشت تا به نسلی دیگر، ایران شهر از افراسیاب ستانده شد. چون منوچهر درگذشت، دیگر بار افراسیاب آمد، بر ایران شهر بس آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایران شهر بازداشت؛^۷ تا زاب^۸ تهماسپان آمد، افراسیاب را بسپوخت و باران آورد که آن را نوبارانی خوانند. پس از زاب، دیگر بار، افراسیاب گران بدی به ایران شهر کرد تا قباد به شاهی نشست.

اندر شاهی کاوس،^۹ اندر همان هزاره، دیوان ستیزه گر شدند و اوشنر^{۱۰} به کشتن رسید و اندیشه [کاوس] را گمراه کردند تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فرو افتاد. فره^{۱۱} از او دور شد، پس به اسب و مرد جهان ویران کردند [تا] او را به بوم هاماوران،^{۱۲} به فریب، با پیدایان (= اعیان) کیان در بند کردند. یکی که او را زینگاو^{۱۳} خوانند، که زهر به چشم داشت، از تازیان به شاهی ایران شهر آمد. به هر که به بدچشمی نگریست کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زینگاو را کشت و [خود] شاهی ایران شهر کرد. پس مردم از ایران شهر بُرد و به ترکستان نِشاست. ایران شهر را ویران کرد و بیاشفت، تا رستم از سیستان [سپاه] آراست و هاماورانیان را گرفت، کاوس و دیگر ایرانیان را از بند گشود. با افراسیاب، به اوله رودبار، که سپاهان خوانند، کارزاری نو کرد. از آن جای [وی را] شکست داد. پس کارزار دیگر با [وی] کرد تا [وی را] بسپوخت، به ترکستان افکند، ایران شهر را از نو آبادان کرد.

باری دیگر افراسیاب کوشید؛ کی سیاوش^{۱۴} به کارزار آمد. به بهانه سودابه^{۱۵} - که زن کاوس سودابه بود - سیاوش به ایران شهر باز نشد. بدین روی که افراسیاب زینهار [آوردن سیاوش] به خود را پذیرفت، [سیاوش] به سوی کاوس نیامد، بلکه خود به ترکستان شد. دخت افراسیاب را به زنی گرفت.^{۱۶} کی خسرو^{۱۷} از او زاده شد. سیاوش را آن جای کشتند. اندر همان هزاره کی خسرو افراسیاب را کشت، خود به کنگ دژ شد و شاهی را به لهراسب^{۱۸} داد.

چون گشتاسب شاه^{۱۹} سی سال شاهی^{۲۰} کرده بود، هزاره به سر رسید. پس هزاره چهارم آغاز شد. اندر آن هزاره زردشت دین را از هرمزد پذیرفت و آورد. گشتاسب پذیرفت و [آن را] رواج بخشید. با ارجاسب^{۲۱} کارزاری شگفت کرد. بسیاری از ایرانیان و انیران از میان رفتند. اندر همان هزاره، چون شاهی به بهمن اسفندیاران^{۲۲} رسید، [ایران شهر] ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای،^{۲۳} دخت بهمن، را به شاهی نشاندند. پس، اندر شاهی دارای دارایان،^{۲۴} اسکندر^{۲۵} قیصر از روم بتاخت، به ایران شهر آمد. دارا شاه را بکشت. همه دوده شاهان و مغ مردان و پیدایان^{۲۶} ایران شهر را نابود کرد. بی مَر آتشکده‌ها را بیفسرد، گزارش‌های دین مزدیسنان را بستند و به روم فرستاد. اوستا را سوخت و ایران شهر را به نوَد کرده خدایی^{۲۷} بخش کرد.

پس اندر همان هزاره، اردشیر بابکان به پیدایی آمد. آن کرده - خدایان را کشت، شاهی را [از نو] آراست. دین مزدیسنان را رواج بخشید و آیین‌های بسیار آراست که در تخمه او رفت.^{۲۸} اندر شاهی شاپور هرمزدان تازیان آمدند و اوله رودبار را گرفتند و سال‌های بسیار به آوار و تازش داشتند تا شاپور به شاهی رسید، آن تازیان را سپوخت، شهر را از ایشان بستند. بس شاه تازیان را نابود کرد و بی مَر شانه را [به بند] برکشید.

اندر شاهی پیروز یزدگردان شش سال باران نبود. مردم را بدی و سختی گران رسید. سپس خوشنواز، هفتالان شاه (= شاه هیاطله)، آمد. پیروز را کشت و از او قباد و خواهر [او]، آتشک (?)، را به گروگان به هفتالان برد.

اندر شاهی قباد مزدک بامدادان به پیدایی آمد، آیین مزدکی نهاد. قباد را فریفت و گمراه کرد که... و فرمود دین مزدیسنان از کار بدارند؛ تا انوشیروان، خسرو قبادان، به برنایی رسید، مزدک را کشت، دین مزدیسنان را سامان بخشید و آن هیونان را که به ایران شهر اسب تازی همی کردند، بسپوخت و گذر [ایشان] را بست، ایران شهر را بی بیم کرد.

چون شاهی به یزدگرد^{۲۹} آمد، بیست سال شاهی^{۳۰} کرد. آن گاه... به بس شمار به ایران تاختند. یزدگرد به کارزار با ایشان قادر نبود به خراسان و ترکستان شد و اسب و مرد و یاری

خواست و او را آن جای کشتند.

پسر یزدگرد به هندوستان شد. سپاه و گُند آورد. پیش از آمدن به خراسان درگذشت، آن سپاه و گُند بیاشفت. ایران شهر به... ماند. ایشان آن آیین «اکه دین» خویش را رواج بخشیدند و بس آیین پیشینیان را بیاشفتند. دین مزدیسنان را نزار کردند....

در دین گوید که فرمانروایی بد ایشان به سر خواهد رسید. گروهی آیند سرخ نشان و سرخ درفش؛ پارس و روستاهای ایران شهر را تا به بابل گیرند و ایشان تازیان را نزار کنند. سپس یکی بدمرد از سوی خراسان آید و بتشخواریان^{۳۱} را بسپوزد. سالی چند دُش پادشایی کند. به سروری او اندر پارس مردم نابود شوند مگر اندکی به کازرون (?) و دریا بارها، تا او بنماید.

از آن پس هیون و ترک به بس شمار و بس درفش اندر ایران شهر بتازند. این ایران شهر آبادان خوشبوی را ویران کنند و بس دوده آزادگان را بیاشوبند. بس بدی و ستم به مردمان ایران شهر کنند. بس خانه‌ها را کنند، آشوبند و گیرند تا ایزدان بخشش کنند و چون رومیان رسند و یک سال پادشایی کنند، آن هنگام از سوی کابلستان یکی آید که بدو فره از دوده خدایان است و [او را] کی بهرام^{۳۲} خوانند. همه مردم با او باز شوند و به هندوستان و نیز روم و ترکستان، همه سویی، پادشایی کند. همه بدگروشان را براندازد، دین زردشت را برپا دارد. کس به هیچ گروهی پیدا نتواند آمد. به همان سرزمین^{۳۳} پشیوتن^{۳۴} گشتاسبان از سوی کنگ دژ آید با یکصد و پنجاه مرد پرهیزگار و آن بتکده را که رازگاه ایشان بود بکند و آتش بهرام را به جای آن بنشانند. دین را به درستی فرماید و برپا دارد. پس پنجم هزاره اوشیدر آغاز شود. اوشیدر زردشتان، رهبر دین و پیامبر راستین، از [سوی] هر مزد آید. همان گونه که زردشت [دین] آورد، او نیز دین آورد و رواج بخشد. تنگی و خشکی کاهد، رادی و آستی و بی‌کینی [اندر] همه جهان گسترش یابد. سه سال گیاهان را سرسبزی دهد. رود واتنی^{۳۵} به بلندی اسبی بتازد. چشمه‌های دریای کیانسه بازتازد. ده شبانه‌روز خورشید به اوج آسمان بایستد. گرگ سردگان همه نابود شوند.

پس چون هزاره اوشیدر به سر رسد، ملکوس^{۳۶} پریشان‌گر از تخمه تور برادرش،^{۳۷} که مرگ زردشت بود، به پیدایی رسد. به جادو دینی و پری کامگی سهمگین بارانی را که ملکوسان خوانند، سازد. سه سال به زمستان، آن که سرد [ترین] است، و به تابستان، آن که گرم [ترین] است، با بی شمار برف و تگرگ آفرینی نابودگر، آن گونه همه مردم، مگر اندکی، از او نابود شوند [که] سپس باز راستن مردم و گوسفند از ورمکرد^{۳۸} بود؛ این کال^{۳۹} (= جای، مقام) را به نهفتگی ساخته‌اند. نیز این که بدان هنگام، درمان بخشی اندر یک هزار نوع گیاه،

که به دشمنی یکهزار نوع بیماری آفریده شده است، به دو نوع گیاه [و سپس به] یک نوع [بر] زمین رسد. کسی به بیماری نمیرد مگر به پیری [رسد] یا [وی را] بکشند. پس ششمین هزاره اوشیدرماه بود که خوانده شود هزاره هوشیدرماه. بدان هزاره، اوشیدرماه، پسر زردشت، به پیامبری از [سوی] هرمزد آید. همان گونه که زردشت دین آورد، او نیز آورد و اندر جهان رواج بخشد. بیست روز و شب خورشید به اوج آسمان ایستد. شش سال بر گیاهان سرسبزی دهد. آن دروج آرتخمه را که مار است، با خرفستران نابود کند. پس نزدیک به پایان هزاره اوشیدرماه، ضحاک از بند رها شود. بیوراسب بس آفریده را به دیوکامگی تباه کند. اندر آن هنگام سوشیانس، پسر زردشت، به پیدایی رسد. سی شبانه روز خورشید به اوج آسمان بایستد. نخست از جهانیان مرده گرشاسب، پسر سام، را برانگیزند. [او] بیوراسب را به گرز زند و کشد و از آفریدگان بازدارد. هزاره سوشیانس آغاز شود که هزاره او که تن کردار^{۴۰} است، پنجاه و هفت سال بود.

درباره این سه پسر زردشت که اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) فره زردشت را اندر دریای کیانسه^{۴۱} برای نگاهداری به آبان فره که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشد، به شب [آنها را] همی بینند. یکی یکی، چون ایشان را زمانه خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را فره اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان، یکی یکی، به زمانه خویش چنین زاده شوند.^{۴۲}

پی‌نوشت‌ها:

۱. نقل از: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۸۳.
۲. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۱۴.
۳. تور، پهلوی: tūr، اوستا: tūra. اقوام ایرانی، تورانی و سلمی که در اوستا از آنها یاد شده به ترتیب چنین‌اند: -sairima- -aūīrya- -airyā. بعدها ایرج و سلم و تور، که نامشان از نام این سه قوم گرفته شده، به عنوان

فرزندان فریدون پایه گذار سه کشور ایران، توران و روم شناخته شدند و ماوراء جیحون یا آمودریا، توران دانسته شد. این سه قبیله، به احتمال در اعصار پیش از تاریخ همسایه و شاید هم نژاد بوده‌اند (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۸۱، یادداشت ۱۹).

۴. ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۶۰.

۵. ر.ک: همان، یادداشت ۴۹: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۲۹.

۶. فرش، پهلوی: fraš؛ نوذر، پهلوی: nōdar نام او در اوستا نیامده، اما خاندان نوذریان (اوستا: naotairya - naotairyāna) در اوستا معروف است. احتمالاً خاندان کیانی از نسل او بوده است. بسیاری از پهلوانان، از جمله توس، از نسل اویند.

۷. در شاهنامه سخن از بازداشتن باران از ایران شهر توسط افراسیاب در میان نیست، ولی در داستان زوتهماسب که برابر زاب تهماسبان است، سخن از تنگی و خشکسالی می‌رود تا آن جای که سپاهیان ایران و توران سر به فریاد و غوغا برمی‌دارند و میان دو کشور صلح برقرار می‌گردد (شاهنامه، ص ۲۸۰-۲۸۱).

۸. زاب، پهلوی: uzaw، اوستا: uzava به معنای یاری رساننده.

۹. ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۵۱.

۱۰. اوشنر، پهلوی: ošnar، اوستا: aošnar. در اوستا دوبار نام او آمده است. یکی در یشت سیزدهم، بند ۱۳۱ و یکی در آفرین زرتشت، بند ۲. او وزیر بزرگ کاوس بود و به دانش و هوش سرآمد مردمان. لقب او بسیار زیرک است. اوشنر چون با کارهای نابخردانه کاوس مخالفت می‌کرد، به دست وی کشته شد.

در دین کرد هفتم (مدن، ص ۵۹۸) آمده است: «و همان زمان، [فره جمشید] به اوشنر آمد که پر زیرک بود. از آن فره جم، هنگامی که [اوشنر] در شکم مادر بود، [سخن] آموخت. به سخن گویی از شکم مادر بس شگفتی به هم [رسانید]. به هنگام زایش، به پاسخ گویی به فراچیبه تبهکار دیوپرست، اهریمن را بزد و به وزرات کاوس آمد و در شاهی وی سامان بخش هفت کشور بود. او گویش [بوم]ها، [جنبه‌های] سودا [مند زندگی] و فرهنگ دیگر مردم را فرا گرفت و آموخت و اتیران به پاسخ گفتاری [وی] شکست خوردند و ایرانیان را به آن فریادرس‌ترین اندرز [ها] اندرز داد.»

در شاهنامه سخنی از اوشنر نیست (پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۴، یادداشت ۱۸).

۱۱. ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۱.

۱۲. هاماوران، در پهلوی هاماوران به صورت‌های sambarān و sambarān است.

«به موجب شاهنامه هاماوران باید مملکت قدیم حمیر یعنی یمن کنونی باشد که به صورت هامور نیز آمده است. به عقیده نولدکه منظور همان سرزمین غرب ایران است که اعراب، حمیر گویند. سودابه زن کی کاوس دختر پادشاه هاماوران است. طبری سودابه را دختر پادشاه یمن دانسته است» (دانشنامه مزدیسنا، ص ۴۸۲).

۱۳. ر.ک: یادداشت ۲۵، فرگرد اول.

۱۴. سیاوش، پهلوی: siyāwaxš، اوستا: syāvaršan. این واژه را دارنده اسب سیاه یا قهوه‌ای معنا می‌کنند. مهرداد بهار معتقد است: آیین سیاوش به آیین‌های ستایش ایزد نباتی بومی مربوط است و به آیین تموز و ایستر بابلی و از آن کهنه‌تر به آیین‌های سومری می‌پیوندد و بدین روی شاید واژه اوستایی به معنای مرد سیاه یا سیه چرده باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این مراسم بر چهره می‌مالیدند یا به صورتکی سیاه

است که به کار می‌بردند. وی در ادامه می‌نویسد ظاهراً مراسم حاجی فیروز با چهره‌هایی سیاه شده، خود گویای این معنا است و قدمت شگفت آور آن را می‌رساند، زیرا به اغلب احتمال، آیین حاجی فیروز، یکی از آیین‌های کهن بومی ایران است که با آیین سیاوش مربوط و همزمان می‌باشد.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۴-۱۹۵، یادداشت ۲۳

۱۵. سودابه، پهلوی: *sūdābag* ایرانی باستان: - *sutā.āpakā* به معنای دارنده آب روشنی بخش، از ریشه *ṣav*. این نام، خود او را با ایشتر مربوط می‌کند.

۱۶. فرنگیس، در شاهنامه دختر افراسیاب فرنگیس خوانده شده است ولی در اوستا از او نامی نیست و در نوشته‌های پهلوی نام او *wispān-friyā* است (همان، ص ۱۹۵، یادداشت ۲۴ و ۲۵).

۱۷. ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۶۲.

۱۸. ر.ک: بخش پیش‌گویی‌های جاماسپ، یادداشت ۶.

۱۹. ر.ک: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱.

۲۰. در شاهنامه ذکر سال نرفته است و تنها به این اشاره شده است که «چو یک چند گاهی برآمد برین...».

در واقع، زرتشت در آغاز هزاره دهم آفرینش که برابر با سی امین سال شاهی گشتاسپ بود، دین آورد.

۲۱. ارجاسب، پهلوی: *arjāsp*، اوستا: - *arəjat.aspa*، به معنای دارنده اسب ارزشمند. بنا به اوستا، او از

شاهان هیونی (پهلوی: *hyōn*، اوستا: - *hyaona*) است. درباره هیون‌ها نگاه کنید به: بخش بهمن یشت، یادداشت ۷.

۲۲. ر.ک: بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۳.

۲۳. ر.ک: همان، یادداشت ۴.

۲۴. دارای دارایان، پهلوی: *dārāy* فارسی باستان: - *dārayavahu* به معنای نگه دارنده نیکی. او در اساطیر

ایرانی، آخرین شاه کیانی است و برابر است با داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی.

۲۵. اسکندر، پهلوی: *aleksandar*. از اسکندر در نوشته‌های پهلوی، بر خلاف شاهنامه، هرگز به عنوان

ایرانی یا نیم ایرانی یاد نشده است و لحن نوشته‌های زرتشتی درباره او سخت تلخ است؛ ولی شاید در نزد مردم چنین نبوده و از محبوبیتی برخوردار بوده است که بعدها در ادبیات ما اجازه داده است تا اسکندرنامه‌ها که ریشه‌ای غیر ایرانی دارند، ظاهر شوند.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۹۷، یادداشت ۳۶ و ۳۷

۲۶. پهلوی: *paydāgān*، اصطلاحی است برابر واژه‌های عربی: اعیان و اشراف.

۲۷. پهلوی: *kardag xwadāyīh* به معنای ملوک الطوائفی است. کردگ در پهلوی به معنای بریده و

خودآئیه به معنای شاهی است و مالکان روستاها نیز خدای خوانده می‌شدند.

در بعضی متن‌های پهلوی به جای *kardag* (*krtk*)، کدگ (*ktk*) آمده است. املاء دوم برای معنای

یادشده در بالا غلط است، زیرا کدگ در پهلوی به معنای خانه و برابر کده در فارسی است. در این متن منظور از کرده خدایی شاهی اشکانیان است.

ر.ک: همان، ص ۱۹۷، یادداشت ۳۹

۲۸. در تخمه او رفت یعنی در نسل او ادامه یافت.

۲۹. نولدکه درباره این نام می‌نویسد: پهلوی آن یزدکرت Jazdekert؛ سریانی آن یزدگرد و یا ایزدگرد و یا ایزدگر. شکل ایزدگر به صورت‌های محرف در تلمود آمده است: ایزگرد، ازگر، یزدگر. در عربی یزدجرد؛ ولی در بعضی منابع ازدکرد ضبط شده است. در یونانی «ایسدیگردس» و نیز ایسدیگردس که چندان مورد اعتماد نیست. در ارمنی یزکرت Jazkert.

ر.ک: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، همان، ص ۱۷۳، یادداشت ۱ و منابعی که در آن معرفی شده.

۳۰. در تاریخ طبری درباره مدت پادشاهی یزدگرد می‌نویسد: «پادشاهی یزدگرد را بعضی بیست و دو سال و پنج ماه و شانزده روز و بعضی دیگر بیست و یک سال و پنج ماه و هیجده روز گفته‌اند». ر.ک: همان، ص ۱۴۶

۳۱. ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۱؛ بخش زراتشت نامه، یادداشت ۹.

۳۲. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳.

۳۳. استاد مهرداد بهار در توضیح می‌نویسد: «متن: nsny: nahang به معنای ایالت و سرزمین».

۳۴. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۴.

۳۵. رود واتثنی، پهلوی: wātaēni، بنا به بندهش نام رودی است در سیستان که به دریای کیانسه می‌ریخته است و افراسیاب آن را لگدکوب کرده، از میان برد و در دوران اوشیدر از تو جریان یابد: «درباره رود واتثنی گوید که افراسیاب (آن را) به گرز (بر) افکند. چون اوشیدر رسد، به بلندی اسبی بازتازد. چنین است نیز چشمه‌های دریای کیانسه».

ر.ک: بندهش، بهار، ص ۷۷؛ و ص ۷۵، ۷۶

۳۶. نگاه کنید به: فرگرد اول، یادداشت ۴۴.

۳۷. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۵۸.

۳۸. ر.ک: فرگرد اول، یادداشت ۴۵.

۳۹. ترجمه بندهش: «کار»... بود [که] برای این کار به... .

۴۰. تن کردار به معنای برساننده تن مردمان است، چون در عصر سوشیانس است که مردگان از نو ساخته شوند.

پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۲۰۱، یادداشت ۵۳

۴۱. ر.ک: فرگرد اول، یادداشت ۲۱.

۴۲. برای آگاهی از روایت صد در بندهش در چگونگی زاده شدن سه موعود مزدیسنا ر.ک: فرگرد اول.

آخر هزاره

شرح و بسط ادوار جهانی و توصیف اوضاع جهان و گذر ایام در آخرالزمان و روزگار سختی که پایان هر دوره و به عبارتی در طول هزاره‌ها بر مردمان می‌گذرد، جزئی تفکیک‌ناپذیر از ادبیات پیش‌گویانه و یا «ادبیات بدزمانگی» است، که در ادبیات دینی ادیان جهان و نیز آثار فارسی میانه و فارسی نو در منابع زرتشتی نمونه‌هایی دارد که چنان‌که تاکنون گذشت و با متون آنها به تفصیل آشنا شدیم، مشهورترین آنها زند بهمن یسن، جاماسپ‌نامه، زراتشت‌نامه و صد در بندهش است. روایت زند بهمن یسن و جاماسپ‌نامه فارسی در روایات داراب هرمزدیار (۲/۸۶ به بعد) نقل شده که خود با روایت آخر هزاره در دست نویس م.او ۲۹^۱ شباهت بسیار دارد.

«آخر هزاره» عنوان قطعه‌ای است در دست نویس م.او ۲۹ که چنان‌که از نامش پیداست، همانند روایت زند بهمن یسن و دیگر روایات از این دست، در توصیف زمانه و شرح چگونگی هزاره‌ها و به طور کلی اوضاع جهان و مردمان در آخرالزمان است. این قطعه (آخر هزاره)، فاقد زبان سلیس و پاکیزه روایت زند بهمن یسن، و طبعاً کوتاه‌تر از آن است، اما نثری روشن‌تر از دیگر قطعه‌های انشایی دست نویس م.او ۲۹ دارد. «هنگام مقایسه زبان «آخر هزاره» با روایات داراب هرمزدیار، در آن بخش‌هایی که با هم بسیار هماننداند، می‌توان افزایه‌هایی در روایت اخیر دید که

زبان را به عصر حاضر نزدیک می‌کند و عبارت‌ها و واژه‌هایی بیشتر عربی و نیز
آشنا تر به کار می‌برد: زبان م.او ۲۹ از آن کهنه‌تر و غریب‌تر و بیشتر سره و کهنیک
است.^۲

زرتشت از هرمزد می‌خواهد که او را زندگانی جاودانه بخشد. هرمزد با نوشاندن
خرد همه آگاه خویش به وی، به صورت قطره‌ای آب، دانش کامل به وی می‌دهد و بر
اثر آن، دانایی تام و همه دانش کلی و جزئی جهان را به زرتشت ارزانی می‌دارد و
نیز زندگانی دوران سختی و ستم را در آخر هزاره، به وی می‌نماید. پس آن گاه،
زرتشت مرگ را بر آن زندگانی دشوار برمی‌گزیند.^۳

آخر هزاره^۴

به نام دادار اورمزد اشو

۱. در دین اورمزدی و زرتشتی، از اوستای بهمن یشت، چنان گفته شده است که یک بار،
اشو زرتشت به پیش [اورمزد] همه آگاه، همانا به همپرسی^۵ بود. ۲. که در آن (= همپرسی)،
پرسش به آن جای همانا رسید که [شرح آن] در زندر بهمن یشت گفته شده است که یک روز،
اشو زرتشت [به] پیش دادار اورمزد نماز برد و گفت که: ای همه آگاه، [ای] اورمزد، که در
مینوان [و] گیتیان همانا مَهست [و مهترین] هستی! چرا؟! بی‌مرگی جان ما بکن^۶ - که بر من
راه مرگ را بسته کن! چنان که در گیتی، دیگر مردمان بی‌مرگ کرده شد؛^۷ ۳. چنان که گفته
شده است: شاه گوید^۸ و شاه پشوتن گشتاسپان [بی‌مرگ] باشد؛ به هم چنان ما - زرتشت - را
[نیز] بی‌مرگی بده! ۴. که چون هیچ کسی^۹ اهل موغ^{۱۰} ناپاک، گشفتن [و هلاک] زرتشت همانا
نکرده [باشد]، آن گاه به [آن دلیل]، اندر مردم گیتی [که] دین تو را پذیرد، پس نیز کسی شک
و گمان بد در دین نیاورد و [بر] راه نیک و اویژه [و پاک] برود. ۵. پس مرا در [خواستن]
بی‌مرگی ما، [ای] اورمزد! بزرگداری [و حرمت] و پذیرفتاری دین تو [منظور] باشد!

۶. پس دادار اورمزد گفتش به زرتشت که: ای اسپیتمان! اگر تو را من بی‌مرگ بکنم، که از
آن پس، تور برادرش^{۱۱} بی‌مرگ شود؛ پس بر آن [سبب]، به رستاخیز [و] تن پسین، [او را]
کوفتن [و سرکوب و نابود کردن] نتوانم؛ که از آن کار تو، [ای] زرتشت! دشواری و بدی [به
جهان] بس رسد؛ ۷. و [نیز] شاگردان [و جانشینان] شما [هم] به همان [آیین و شیوه شما
شایسته] باشد.^{۱۲}

۸. از آن پس، زرتشت اسپیتمان براندیشید [و بر او گران آمد] که: اورمزد خدای درباره
بی‌مرگی ما بنگرد [و درنگ و امتناع کند]، هر چند که مرا بزرگی بر دیگر مردمان داده است اما

[در این مرا] یاوری نداده است!

۹. که از آن پس، اورمزد با همه - آگاهی خویش بداند که زرتشت را از این سخن دشواری رسید. ۱۰. پس [فرمود تا] فروهری^{۱۲} اشو دست زرتشت را گیرد. ۱۱. پس دادار اورمزد، همه آگاهی خویش را، به مانند سرشک [و قطره] آب، بر دست زرتشت بداد. ۱۲. اسپیتمان را فرمان داد که: ای زرتشت، بستان [و] بیوبار [و بنوش]!

۱۳. از آن پس، چون آب را بیوبارد [و بنوشد]، پس به واسطه خرد همه آگاه ببیند، که اندر نیکویی شگفت [آن خرد همه آگاه] به زرتشت ارزانی شود، ۱۴. پس چونان که هفت شب و روز در خوشی زرتشت ببیند که یک فروهر گوید که: ای زرتشت! [اینک] مردم آن زمان را [که] در [زمان] بی‌مرگی تو [خواهند زیست] بینی [و همه چیز را بینی] چنان که اورمزد [آنان] را داند؛ چونان که در هفت کشور زمین، پس هر تنی [از] مردمان، در منش [و اندیشه] و گویش و کنش چه دارد!

۱۵. پس بربیند که بر چهارپایان و گاو و گوسفندان چند موی است و [هر یک]، رگ و پی و استخوان چند دارد و بُن درختان همگی ریشه بر زمین پس چند دارند و [آنان را ریشه] چند است؛ [چنان که چون] پاسخ را گویی، دروغ شمارند و گمان برند که به چه سر [و چه رازی پاسخ را] بربیند [و بداند؛ چنین باشد] به هفت شبان روز. ۱۶. که پس، چون روز هفتم، که خرد همه آگاه از زرتشت جدا گشت، پس از آن، زرتشت چنان بیند [و بیندیشد] که [همه را] در خواب خویش بربینم! ۱۷. پس هر دو دست بر دهان بگرد و گفت که: تا من خسبیدم، که [ای کاش] به پدیسار^{۱۴} را برم [و باز بیاغازم] از [این سان] خواب خویش را!

۱۸. دادار اورمزد از زرتشت پرسید که: چه دیدی، ای زرتشت، در این خرد همه آگاه؟! ۱۹. زرتشت اسپیتمان گفت که: ای دادار، [ای] همانا همه آگاه نیک افزونی! پس من [چنین] بینم که اندر گیتی که کسانی [بودند] که آنان را [چونان] رایومندان [و شکوهمندان] به نظر می‌آمد داشتن [و پنداشتن؛ و یا بودند کسانی] که اندر گیتی، [بر] تن [آنان] بدی و بدنامی و نآسودگی^{۱۶} رسید؛ پس اما اندر مینو، روان ایشان [هر دو]، در دوزخ همانا بود. ۲۰. ای دادار! دل من بس ترسید؛ چندان که بار دیگر، سخن ایشان ندارم و نگویم!

۲۱. پس به [آن خواب]، دیگر [آن] درخت که بینم با هفت تاک [و شاخه که] داشت؛ یعنی که آن شجری هفت تاک [و هفت شاخه] همانا بود؛ که یکی زرین و دویم سیمین و سیم برنجین و چهارم رویین و پنجم مسین و ششم ارزیزین و هفتم آهن گمیخته،^{۱۷} همانا [است]! ۲۲.^{۱۸} ای اورمزد همه آگاه [بر] مینوان و گیتیان! کی [و کدامین هنگام] است [هر یک را] زمانه؟ که بر تو پرسم، مرا راست [باز] گوی!

۲۳. پس دادار اورمزد فرمان داد و گفت که: ای زرتشت! نخستین تاک زرین که دیدی، پس آن [زمان] است که به همپرسی من رسیدی و به آن [گاه]، دین بهی از ما پذیرفتی. ۲۴. پس از آن، از تو گشتاسب، دهبان دهد [و شاهنشاه]، دین بهی را از تو پذیرفت و آن را اندر گیتی، روا بکرد [و رواج بداد]. ۲۵. که بدان [رواج دین]، کالبد دیوان و دروجان بشکنند [و] جهان روشن بشود و بدان^{۱۹} [سبب]، پس جُددینان و بدکیشان، به تیرگی تاریک^{۲۰} - که تَه [و قعر] دوزخ [است] - افتد؛^{۲۱} که به واسطه پرهیز آب و آتش که اندر گیتی [رواج یابد، دیو] ناپیدا [و دور] شود. ۲۶. و آن دیگر تاک که بینی، ای زرتشت! که سیمین بود، پادشاهی اردشیر کیان شاه است که آن [شاه] را بهمن اسفندیار^{۲۲} خوانند. ۲۷. که دیو را از مردم جدا بکند - چه که [دیو و مردم] از یکدیگر پدید [و پیدا و متمایز] شود - و دین بهی را روا بکند [و دین را رونق دهد] که دروج اهل موغ را از گیتی بازدارد. ۲۸. و سومین تاک برنجین که دیدی، پس پادشاهی اشکانیان است که راه و رسته^{۲۳} [و شیوه] روند [و نادرست] پدید دارند [و راه و رسم] ذروندی را عرضه کنند] و بر [راه] اسکندر خشم تبار، اندر ایران شهر پادشاهی کنند و دین بهی را تباه کنند و از پس، خود در دوزخ، از جهان نگون افتد. ۲۹. و چهارمین تاک رویین که دیدی، ای زرتشت! این نیز تو را گویم که پادشاهی اردشیر گیتی آراستار [و] شاپور شاه باشد که اندر جهان، دیگر باره دین بهی را [به] پیدایی آورد و آن را روا بکرد [و رواج بداد]. ۳۰. که به پس از آن، آذرباد ماراسفندان^{۲۴} - پیروزگر باد! - دین آراستار و دین چاشیدار^{۲۵} [و دین آموز]، پس با روی^{۲۶} گذاخته [که] بر شانه [وی] بکنند [و بریزند]^{۲۷} که تا از آن (= آزمایش ایزدی)، در جهان، جُددینان [و بدکیشان] را شک و گمان از دل برکنند [و بزدایند] و [آذرباد] دین بهی را روا بکند [و رونق دهد] و جُددینان را و دیوان را پس هر آینه برداد [و آیین] زرتشتی آورد. ۳۱. پنجمین تاک مسین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که پادشاهی بهرام گور، دهبان دهد [و شاهنشاه] است که به مینویی [و اعجاز] اندر جهان روشنی بکرد، [و نور پدید آورد؛ چنان] که از او اهریمن و دیوان و دروجان در دوزخ افتند، و [مایه] بی توانی [آنها] بشود. ۳۲. و ششمین تاک ارزیزین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که پادشاهی خسرو قبادان است که او را انوشیروان خوانند. ۳۳. که در زمان او، گجسته بدگوهر و بدکیش، مزدک^{۲۸} پدیدار آید و بس گونه اهل موغی و بدی اندر تباهی دین گذارند [و پدید آورند]. ۳۴. که همانا روزی باشد که [به] زودی نزار و بی توان شود و خود در جایگاه دوزخ افتد. ۳۵. و هفتمین تاک آهنین را که دیدی، ای زرتشت! آن نیز تو را گویم که در آن [زمان] باشد که [هزاره] تو سرآید، ای اسپیتمان زرتشت! که در [آن]، مردان سیاه جامه گشاده، با [همه] خشم تباران که در جهان [باشند]، به ایران شهر هجوم آورند.

۳۶. پرسید زرتشت از اورمزد که: ای همه آگاه [که بر] مینوان و گیتیان مهترینی! پس خویشکاری [و کنش] آن هزاره چه باشد؟ ۳۷. اورمزد پاسخ کرد که: ای زرتشت! پس، بدو نشان آن باشد هنگامی که هزاره تو سرآید [که آن را چنین] بر تو روشن بکنم [و شرح دهم]. ۳۸. که اندر آن هنگام تیز [و سخت] که رسد، سیاه جامه و خشم تبار، از [سوی] خراسان [و مشرق]، پس به صدگونه و هزارگونه و بیورگونه، در ایران شهر هجوم آرند و [ایران شهر] به واسطه خشم تباران ویران شود و همه دیوپرستان اندر ایران شهر بر رسد؛ که بس چیز بسوزند و مردمان را از خانمان خویش دور کنند؛ ۳۹. و فروتنی^{۳۹} و رامش و دوستی از همه آفرینش اورمزد و از این جهان بشود [و برود] و از آن، دین بهی نزار و بی توان شود و [بر آن] تباهی رسد. ۴۰. که آتش بهرام از [بسیاری] نهان داشته شدن [و پنهان ماندن] بسا ناپدید شود^{۴۰} و مردم خرده [و پست] به بزرگی رسند و بنده، آزاد [و] آزاد بنده شوند و در آن [گاه]، شهر بزرگ، روستا شوند و روستا، شهر بزرگ شوند و هر جای آبادان، ویران شوند و مردم دینی از جدکیشان رنج و سختی و دشواری برند.

۴۱. پس مردم بد، پادشاهی کنند و آزر [و شرم] ندارند. ۴۲. پس زینهار خواری را فرخی و بزرگی انگارند و چون دست پیمان بکنند، [بر آن] پایداری [و وفا] نکنند [زیرا] که بسی مکر و فریب زیر [و نهانی] بسیار در دادستان [و کار] دارند. ۴۳. پس بر همه شهرها، در ایران، بدی و رنج و ویرانی بسی [به] پیدایی آید. ۴۴. پس چنان در آن هنگام شگفت [و سخت]، همه مردم فریفتار باشند و بدی کنند که بر دهان [و زبان] با یکدیگر مهر ورزند و در دل کین دارند و بدخواه یکدیگر باشد^{۴۱} و آزر هومت^{۴۲} [و اندیشه نیک] ورزیداری و مهر [ورزیدن] از جهان بر بشود [و برود] و مهر و دروجی^{۴۳} در گیتی بسیار شود و دوستی روان [و عشق به رستگاری آن] از جهان بشود [و برود]. ۴۵. و پدران از فرزندان مهر ندارد و فرزند خویش را بر جدایی^{۴۴} [از خود و دور از زن پادشایی خود] پدید آورد و [یا آن] که بر [رسم] جددینی^{۴۵} [فرزند] پدید آید؛ و پس زر و سیم، کم اصلان^{۴۶} [و نااصیلان] بس دارند و مردم مهتر و بهتر، دوستی با ایشان کنند.

۴۶. پس چون سر (= پایان) هزاره تو رسد، ای اسپیتمان زرتشت! پس خورشید تیزتر گردد^{۴۷} [و چرخد] و سال و ماه و روز کهتر [و کوتاهتر] شوند و زمین سپندارمذ بس سست تر شود،^{۴۸} [چنان] که بُن و بر [و گیاه و رستی و بار و میوه] کمتر دهد و غلات از ده [دانه]، پنج [دانه] نابود شود و پنج افزایش. پس در خورش مزه و گوارایی نباشد.^{۴۹} ۴۷. و مردم را که در آن زمان زاید، زور و نیرو کمتر باشد و بدگمانتر^{۴۰} و فریفتارتر بس شوند، که مهر روان [و دلبستگی به رستگاری روان] کمتر دارند و آزر [و حرمت] نان و نمک ندارند. ۴۸. پس [چون] مردم بتر و

بداندیش و بدکیش اهل موغ [باشند]، آن [مردم] را دوست^{۴۱} خویش شمارند.

۴۹. ای زرتشت! دیگر، تو را گویم که مردم دیندار و اشو که در آن زمان بتر [در حیات] باشند، کار کرفه^{۴۲} را کمتر توانند کردن و کار ایزدی [و خیر] بر دست ایشان کمتر رود [و انجام گیرد]، زیرا که جدکیش و دشمن دین بسیار و فریفتار باشد؛^{۴۳} از این روی،^{۴۴} مردم دین دوست را رنج و سختی و بدی رسد و همه جهان، بدخواه ایشان باشد.

۵۰. پس آن گاه، مردم در [کار] نساخوران و نساسوزان و نساپوشان^{۴۵} بسی باشد و [نسا را به] آتش برند [و این کار را] منطبق بر داد [و قانون دینی] دارند [و شمارند] و بر بدی و ابارونی^{۴۶} (= نادرستی و ناراستی و گناه)، [به] راه دوزخ شوند. ۵۱. و مردم دینی که کشتی [بر میان] بندد و یزشن ایزدان کنند [نیز آن نیایش را] به پادیابی [و پاکیزگی] ندارند^{۴۷} [و به پاکی برگزار نمی کنند]؛ و در آن هنگام که مردم گیتی، از صد هزار و بیور هزار، یکی به راه دین رود، [نیز] پس آن [یکی] هم کار دین را کمتر کرده،^{۴۸} و بی توانی آتش بهرام را خواهد [و روا دارد]. ۵۲. و مردان [و] زنان آزادگان و نیک کرداران کرفه کمتر کنند و گشاده کشتی^{۴۹} [و بی سدره و کشتی راه] روند [و باشند]. ۵۳. و آزادگان، دیگر گوهران [و بیگانگان و بدنژادان] را دخت (= دختر دیگر گوهران را)، خود به روایی [و با میل و رغبت]، به زنی کنند تا [آن] که مردم دینی را، بر پایه [و اساس] جددینی، فرزند به چه کاری (= فحشا) زاده شود^{۵۱} و به ایشان [نیز] مردم دینی، دخت خویش به زنی دهند. ۵۴. و داور [در] آن زمان، [این کار را] منطبق با داد [و قانون دینی] گویند که [چنین ازدواجی] مهتر [و بهتر] است از خویدودس؛ و [بدین ترتیب]، بی شمار فرزند^{۵۲} را به چه کاری (= فحشا) زایش [باشد و به دنیا آید] و [به این شیوه]، خود، روان خویشتن^{۵۳} را به دوزخ افکنده است.^{۵۴} ۵۵. آزادگان و بزرگان به درویشی رسد و بندگان [و] مردم خرده [و پست و ناداشت] به بزرگی و پادشاهی رسند. ۵۶. و فتوا گفتن دین داران و زدان را بشکنند [و آن را نپذیرند] و گفتار دروغزنان و افسوس گران^{۵۵} (= تمسخرکنندگان و خوارشمزندگان) [دین را] به ردی دارند [و از آن پیروی کنند] و دروغ گویی پیش دارند [و آن را رجحان نهند]؛ ۵۷. و سوگند دروغ بس خورند و من، که اورمزد، به زور - [یعنی] که دروغ - بر [نام] من بس [سوگند] گویند. ۵۸. و کسی اگر هیرب شد و یشت ایزدان کنند، [دیگران] نتوانند دید (= رشک می برند)، [یا] که اگر کسی هیرب شد، بر او [افسوسگری (= تمسخر) کنند]. ۵۹. و هیربدان برای یکدیگر بد خواهند [و بدخواهی کنند] و کار اهل موغی دیوان (= بدعت های ناروا و اهریمنی) را بیشتر کنند [و مقدم دارند و رجحان نهند]؛ ۶۰. پس [آن که] سه گناه هیربدان [و] هاوستان^{۵۶} است، [آن را] بسی پیش دارند [و پیش گیرند] که چنین [است]؛ دشمنی با نیکان؛ و [به] بیداد [و نادرست] یزشن را کنند؛ و بیم از

دوزخ نبرند [و ندارند].

۶۱ و چون سر (= پایان) هزاره تو شود، [ای] اسپیتمان زرتشت! از گناه [ورزیدن] چنان مردم بدپرست، دیوان و عفریتان غالب [و چیره] شوند، ۶۲ که بس ابر، بر آسمان آیند و باز شوند، ولی باران نبارد. ۶۳ و باد سرد و زیانکار [و پر زیان] بس وزد و به هنگام گرما، باد گرم بر شود [و بوزد، چنان] که تخم و بر [و بار] خورش (= گیاهان خوردنی) بسوزد و باران به هنگام خویش نبارد و [اگر] بارد، [با آن] خرفستر بس زیانکار [و پر زیان] به پیدایی آیند. ۶۴^{۵۷} و ستوران و گاوان کمتر زاید؛ شیر ایشان کمتر شود و نیز اگر زاید، [شیر آنان] چربی کمتر داشته باشد؛ و گاو ورزای نیرومند کم زاید و اسب کارزاری بار کمتر کشد. ۶۵ و مردمان گمانور [و بدگمان] شوند.

۶۶ ای زرتشت! در آن هزاره، بهدینان که کشتی [بر میان] دارد، از دست بدکیشان و بدکرداران مرگ را به رامش خواهند. ۶۷^{۵۸} و جوانان را خرسندی و بازی از دل نیاید [و شوق بازی ندارند]. ۶۸ چون به رسم نیاکان و پیشینیان را یشت [و] یزشن ایزدان، [در] جای جای^{۵۹} [و به ندرت] کنند، از ده [جای، تنها] یک جای مطابق داد [و قاعده درست باشد]؛ و هر کس که کرفه کنند، پشیمان بشوند. ۶۹ و مردم دانا و بزرگ آزر از چشم خود [فرو] گذارند [و بی شرم شوند] و در جهان پراکنده شوند و از ناکسان چیزی وام کنند و نیازمند ایشان شوند؛ [چنان] که زمین اسپندارمذ^{۶۰} (= خاک) به دهان دهد. ۷۰ و بسیار زر و سیم بر دست آنیران [و نایرانیان] افتد و بر [مصرف] گناه مرگزبان^{۶۱} رسد. ۷۱ به جز زر و سیم، [دیگر] فلزات [نیز] همه به دست بدکرداران به پیدایی شود [و پدید آید] و [ایشان] توانگر شود. ۷۲ جز این، پادشاهی از دست ایرانیان به [دست] بتران رسد. ۷۳ پس همه خواسته گیتی را در زیر زمین نهان کنند و در آن زمان، کار روسپی و جه مرزی^{۶۲} و غلامبارگی^{۶۳} و همخوابگی با زنان حائض در جهان بسی آشکارا [و نمایان و رایج] شوند و سیج^{۶۴} نهان و مرگ و وبا و نیاز در جهان بیشتر شود و تباهی و کام اهل موغ دیوان و دروجان چیره تر شود [و غالب آید].

۷۴ ای زرتشت! مردمان دینی را بگوی که مطابق دین، اوستا و زند و پازند نزد هیربدان خوانند که تا از دین آگاه شوند، پس تا امید تن پسین و بوختاری [و رستگاری] روان بباشد [و بازماند]. ۷۵ در آن ایام، از بتران، مردم دینی رنج و سختی بسی همانا بینند! چونان که ایشان رنج و سختی پذیرند [و تحمل کنند]، پس روان ایشان مگر در بهشت [به] نیکی ارزانی باشند [و شایسته نیکی گردند] و کامه خویش ببرند [و به کام خویش رسند].

۷۶ پرسید زرتشت از اورمزد که: در آن روزگار، هر کسی که ایزدپرست باشد و با کردار نیک، بر دین بهی استوار باشد و کشتی بر میان دارد، بر [آن] دین که بهی [است]، استوار باشد

و خویدودس^{۶۶} و رزد [و] یزشن ایزدان کند، [حکم او به] چه آیین [و چه گونه] باشد؟
 ۷۷. پاسخ داد اورمزد که: اشو باشی، ای اسپیتمان زرتشت! پس مردم اشو که در آن زمان
 [باشند]، چون کشتی بر میان دارد، [اگر] به اشویی یک «اشم و هو»^{۶۷} خوانند، چنان باشد که
 به گاه [و زمان] گشتاسپ شاه، یشت کرده باشد؛ اگر «ایدر می ستایم...»^{۶۸} را [پس] از
 «اشم و هو» [خواند]، چنان باشد که به ایام گشتاسپ، دوازده هماغست،^{۶۹} با^{۷۰} زوهر که با برسم
 [باشد]، یشته باشد؛ و کسی که خویدودس کند، بر همه جایگاه بهشت روشن، خویش باشد [و
 به بهشت برین رسد]! ۷۸. و این [نیز] گفته شده است که از [میان همه] این نه هزار سال،
 مردم این هنگام، به^{۷۱} آیین [و همانند] رستاخیز شوند؛ که در [آن روزگار، چندان] رنج و وحشت
 و سختی بر مردم دینی آید که به ایام ضحاک و فراسیاگ تور^{۷۲} [به ایشان] نرسیده باشد.
 ۷۹. زرتشت گفت: ای دادار! پس در آن زمانه بد، مرگ بدو بهتر باشد تا که زندگانی بد
 ایشان که [زنده] باشند، که تا چندان رنج و سختی و بدی نبینند! ۸۰ [پس] ما را آموزید که
 [تا] سخن پیشین را گراتر [و سنجیده تر] گویم؛ ای همه آگاه، اورمزد!
 تمام! تمام شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. دست نویس م. او ۲۹ در مجموعه «گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی» با شماره ۲۶
 از سوی مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز به سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به کوشش دکتر ماهیار نوایی، دکتر
 کی خسرو جاماسپ آسا، و همکاری دکتر بهرام فره‌وشی و دکتر محمود طاووسی به صورت چاپ عکسی انتشار
 یافته است. این دست‌نویس با نام فارسی «داستان گرشاسب، تهمورس و چمشید، گلشاه و متن‌های دیگر» با
 آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی و یادداشت‌های فراوان توسط خانم دکتر کتیون مزدآپور، سال ۱۳۷۸، نشر آگاه
 به چاپ رسیده است. قطعه آخر هزاره که متن آن در اینجا آمده از این کتاب، ص ۳۰۰-۳۱۲ انتخاب شده، و
 بیشتر یادداشت‌های آن نیز عیناً ذکر گردیده است. برای آگاهی بیشتر درباره این دست‌نویس ر.ک: پیشگفتار
 کتاب مذکور.

۲. ر.ک: همان، ص ۲۸۱-۲۸۲.

۳. همان، ص ۲۸۱.

۴. توضیحات فنی درباره متن که در یادداشت‌ها می‌آید اکثراً از سرکار خانم مزداپور می‌باشد.

۵. همپرسی پرسش زرتشت از هرمزد و پاسخ او است.

۶. شاید: [کار برای] بی‌مرگی جان ما بکن!

۷. به کار بردن فعل مفرد برای فاعل جمع.

۸. گوبدشاه یا گوپت *gōbad-gōpet*: «عنوان اغریبث پسر پشنگ برادر افراسیاب است که بر سرزمین سوکوستان یا گوپت سلطنت کرده» (فرهنگ فارسی); بنا به مینوی خرد (ص ۸۱ ترجمه): «گوبدشاه در ایرانویج در کشور خنیره (= خنیرس) است. و از پای تا نیمه تن گاو و از نیمه تن تا بالا انسان است. و همواره در ساحل دریا می‌نشیند و پرستش ایزدان می‌کند و زوهر به دریا می‌ریزد». در بعضی منابع گوپد را پسر اغریبث خوانده‌اند: «خدای عزوجل مر اغریبث را یک پسری داده است مانده فرشته پاکتر است و همیشه بر کناره دریاست، تن او از کمر مانند گاو است و از سر تا کمر مانند مردم است و نام آن را یوودشاه (در روایت دیگر از دستور برزو: ایویدشاه) گویند، اهوش است» (روایات داراب هرمزدیار، ۷۰/۲). مرحوم احمد تفضلی نیز گوپد *gōbad* را پسر اغریبث خوانده و در توضیح می‌نویسد: «جزء اول نام او *gava* است که همان سغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گو» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده‌اند» (مینوی خرد، ص ۸۱ یادداشت ۳).

۹. واژه به واژه: کس نیز اهل موغ...؛ معنای روشن تر آن: هیچ کسی از اهل موغان.

۱۰. اهل موغ همان اشموگ یا اشموغ است. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۱۶.

۱۱. توربرادرش نام قاتل زرتشت است. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۵۸.

۱۲. فعل مفرد برای فاعل جمع.

۱۳. «فروهر» در اینجا برابر با «مینو» به کار رفته و این معنی برای واژه فروهر در فارسی بیشتر معمول است و در زبان پهلوی با کاربرد آن در مینوی خرد (پرسش ۴۸، بندهای ۲۲-۲۳، ص ۶۷ ترجمه) تناسب دارد. به عقیده مزدیسنان فروهر یکی از پنج نیروی مینویی یا باطنی انسان (پنج نیرو: اهو، دتنا، بنوده، اورون و فروشی) است که در اصل پیش از پدید آمدن موجودات وجود داشته و پس از مرگ و نابودی آنها به عالم بالا رفته و پایدار می‌ماند. این نیروی معنوی را که می‌توان جوهر حیات نامید، فنا و زوالی ندارد. در اوستا و نیز در متون پهلوی سخن از فره‌وشی یا فروهر مردم بدکردار نیست و تنها پرهیزگاران زن و مرد و دلاوران دارای فره‌وشی هستند. صورت اوستایی این واژه، فره‌وشی *Fravaši* و در فارسی باستان فرورتنی *Fravarti* و در پهلوی فروهر *Fravahar* و در فارسی فروهر گفته می‌شود. ر.ک: اساطیر و فرهنگ ایران، ص ۵۷۶-۵۷۸؛ و درباره پنج نیروی مینوی انسان، پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۷۵، یادداشت ۵.

۱۴. «پدیسار بر سر کاری رفتن باشد که پیش از این شروع در آن کرده باشند، از سر گرفتن» (فرهنگ فارسی).

۱۵. متن: ... دادار همه آگاه...

۱۶. متن: بدخواری.

۱۷. منظور از آهن گمیخته آهن پالوده نشده و برآمیخته است. صادق هدایت (زند و هومن یسن، ص ۳۰، یادداشت ۱) آن را به آهن آلوده یا ریم آهن ترجمه کرده، یعنی ماده‌ای که پس از گداختن آهن در کوره باقی

می‌ماند.

۱۸. متن: gumēxt ēstēd؛ شاید: آهن گمیخته باشد همانا!

۱۹. متن: ازش.

۲۰. متن: «تم تار». ظاهراً به شکل اصطلاحی خاص است که توضیح برای هر آن دو واژه آمده است.

۲۱. فعل مفرد برای فاعل جمع. این جمله در ارداویرافنامه (ص ۲، س ۶، فصل اول، بند ۷) به اسکندر بازمی‌گردد و نه به شاهان اشکانی.

۲۲. ر.ک: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۳؛ بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت ۳.

۲۳. رسته به معنای گروه و رده دینی است و «جُند رستگان» دارندگان دین و آیین به شیوه دیگری‌اند (شایسته ناشایسته، ص ۹۲-۹۳).

۲۴. این نام به صورت‌های آتروپات ماراسپندان، آذربید مهراسپند، آذرباد ماراسپند، اترپاته نیز ضبط شده و به هنگام نیایش و آفرینگان به فروهرش درود فرستاده می‌شود و از او به عنوان یکی از دستوران و موبدان بزرگ نام برده می‌شود. در سنت مزدیسنان معروف است و او را از مقدسین زرتشتیان برشمرده و از مشهورترین موبدان عهد ساسانی می‌خوانند. معجزات و کرامات بسیاری برای او قائل‌اند و بسیاری از کتب و نیایش‌های پهلوی و پازند منسوب به اوست (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: دانشنامه مزدیسنا، ص ۷۰-۷۳).

۲۵. دین چاشیدار صفت دستوران و دین اوران پیشین است.

۲۶. در اینجا روی به معنای مس است - همچنین درباره ریختن فلز گداخته بر بدن که یکی از راه‌های اثبات حقانیت شخص بود و آن را آزمایش ایزدی می‌دانستند که به آن ور یا پساخت می‌گفتند ر.ک: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۴.

۲۷. جمله احتمالاً مخدوش است: آذرباد مهراسپندان، با گذراندن آزمایش ایزدی و «ور گرم» و ریختن روی گداخته بر سینه حقانیت آرای دینی خود را به اثبات رسانید (ارداویرافنامه، فصل یک، بندهای ۱۰-۱۱؛ زند بهمن یسن، فصل ۳، بند ۲۵).

۲۸. درباره وی نگاه کنید به: بخش بهمن یسن، یادداشت ۴؛ بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۷؛ بخش زراتشت نامه، یادداشت ۱.

۲۹. متن: ēr-menišnīh؛ احتمال دارد که به معنای «آزادمنشی، منش آزادگان و آزادی» باشد.

۳۰. «و آتش وره‌رام به نهان نشانند و بسیاری ناپیدا شود» (روایات داراب هرمزدیار، ۸۸/۲)؛ و نیز نگاه کنید به: بندهش، بهار، ص ۹۲.

۳۱. فعل مفرد برای فاعل جمع.

۳۲. هومت اندیشه نیک است؛ «آزرم و مهر ورزیداری و امید» (روایات داراب هرمزدیار، ۸۹/۲).

۳۳. مهر و دروجی پیمان شکنی و آزردهن ایزد مهر است.

۳۴. در اینجا «جدایی» شاید به معنی نفاق باشد؛ و در روایات (۸۹/۲) ذکر شده: «و مهر پدر از پسر برخیزد و جدایی پدید آرد و مهر برادر از برادر برخیزد و مهر دختر از مادر برخیزد و جُند دینی پدید آید و زر و سیم با بداصیلان افتد، دوستی با ایشان کنند...».

۳۵. درباره جُند دین نگاه کنید به: بخش زراتشت نامه، یادداشت ۶.

۳۶. شاید «کم اصیلان»؛ در روایات (۸۹/۲ و ۹۰)، «بداصیلان»؛ و (۹۱/۲)، «بی اصلان» آمده.
۳۷. در روایات (۸۹/۲) آمده: «خورشید تیزتر گذرد...».
۳۸. «سال و ماه و روز کمتر بود و اسفندارمذ تنگتر بود و زمین بر کمتر دهد»، روایات، همان.
۳۹. در روایات، همان، آمده: «تخم جوردایان از ده پنج یکاهد و دو افزایش و آن که افزایش سیری نکند و آنچه بیفزیاید پاک نبود و نیز آن که دو بود خوره و چاشنی و مژه ندارد».
۴۰. در روایات، همانجا آمده: «کانتز و فریفتارتر».
۴۱. متن: به دوستی خویش.
۴۲. «کار کرفه» می‌تواند با هم به معنای «کار نیکو و ثواب، برگزاری مراسم دینی» باشد یا «کار و کرفه» به همین معنی.
۴۳. فعل مفرد برای فاعل جمع.
۴۴. متن: چرا که.
۴۵. درباره معنی نسا و این سه گناه بزرگ ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳۵؛ و نیز بخش زراتشت نامه، یادداشت ۳.
۴۶. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳۶.
۴۷. بسنجید با شایست ناشایست، همان (فصل ۱۲، بند ۲۴، ص ۱۶۰ ترجمه) که در آنجا نیز احتمالاً pad
- pāk dārēnd به معنای «به پاکی برگزار کنند» به کار رفته است.
۴۸. متن: kard؛ احتمالاً kard برای وجه وصفی به کار رفته است.
۴۹. درباره گشاده کشتی ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲۹؛ بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۹.
۵۰. متن: «ماده» (= mādag) به معنای (ماده، پایه و اساس، وجه).
۵۱. متن: zāyišn، حاصل مصدر با معنای فعلی به کار رفته است.
۵۲. متن: zāyišn احتمالاً به معنای «فرزند» است، نگاه کنید به: شایست ناشایست، فصل دوم، بند ۱۰۶ (ص ۳۷ و نیز ۵۶ ترجمه).
۵۳. احتمالاً xwad ruwān به معنای «روان خویشتن» است. کاربرد xwad (خود) به جای xwēš (خویش) در پهلوی کلاسیک کمتر دیده می‌شود.
۵۴. زمان و قرائت فعل مورد تردید است. در روایات (۹۰/۲) این جملات چنین خلاصه شده‌اند: «و مرد و زن آزادگان و نیکوکرداران کرفه کمتر کنند و گشاده کشتی روند و بداصیلان و بدخواهان دخت آزادگان و بزرگان بزنی کنند و آزادگان و بزرگان بد رویشی رسند و بندگان و خورد مردم به بزرگی و پادشاهی رسند...».
۵۵. در روایات (۹۰/۲) آمده: «و جرکوشن دین‌داران و راستان برنگیرند و کوشن افسونگران و دروغ زنان و خردکان و راست دارند و باور کنند و دروغ گفتن بیش دارند و سوگند دروغ بسیار خورند و بر من که اورمزدم زور دروغ بسیار گویند و هر کسی که نیکی کند و راستی ورزد، اگر هیرید باشد اگر آدم (خانم مزداپور «آم» آورده و در توضیح می‌نویسد: = عام، مردم عادی که موبد نیستند) که ستایش ایشان کنند نتوانند دید و بر وی آهو گویند».
۵۶. هاویشت (hāwišt) به معنی پیروان است و در فرهنگ‌های فارسی جزو لغات زند و پازند و به معنی پیرو

ضبط شده، و شکل جدید آن در دری زرتشتی، «هوشت = hušt» است به معنای «شاگرد و شاگرد دینی و طلبه» است. واژه «هوشت» امروزه به موبدی اطلاق می‌شود که متعهد برگزاری مراسم دینی در منطقه‌ای خاص است.

۵۷. متن: رَوَند.

۵۸. متن: «کامند» از مصدر «کامستن».

۵۹. در روایات (۹۰/۲)، «جاجا» آمده.

۶۰. درباره سپندارمذ نگاه کنید به: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱۷.

۶۱. فعل مفرد برای فاعل جمع؛ نیز «خاک بر دهان دادن و خاک بر دهان کردن» احتمالاً ضرب المثلی

است که به پریشانی و درماندگی در پشیمانی اشاره می‌کند:

بیازید انگشت و بر زد به خاک

چو بشنید زال این سخن‌های پاک

به آواز لهراسب را خواند شاه

بیالود لب را به خاک سیاه

شاهنامه، ج ۵، ص ۴۰۸، بیت‌های ۲۹۲۹ و ۲۹۳۰

در روایات (۹۱/۲) آمده: «... و مردم که یزشن بیشتر(?) و برسم و آیین یزدان روند از دین خویش ننگ دارند و مردم دانا بزرگ شرم از ده و دیده خویش بیفکنند و به بیچارگی افتند و در جهان پراکنده شوند نیازمند ناکسان و بی اصلان شوند و ازیشان چیزی به وام گیرند و درویشان و بی اصلان به بزرگی رسند هر چه در جهان است به نیستی و دشواری رسد و زمین را اسفندارمذ امشاسفند دهان بگشاید و بسیار گنج به دست انیران افتد و مرکزبان کنان رسند و چون زر و سیم...».

۶۲. درباره مرگزبان ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۲۷.

۶۳. جه مرزی عشق‌ورزی با فاحشگان را گویند. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳۸.

۶۴. در دین مزدیسنا عمل لواط از گناهان کبیره محسوب شده و حکم آن مرگ ارزان است. غلامبارگی یا مؤاجری (کسی که خود را در اختیار دیگران نهاده و اجیر می‌شود)، در اکثر کتب پهلوی یکی از موارد ثابت در فهرست گناهان مرگ ارزان محسوب شده است. به طور مثال در (صد در نثر، در ۹) در این باره احکام سختی آمده و تصریح شده که برای کشتن چنین گناهکارانی فتوا و حکم حاکم شرع و حتی اجازه شاه لازم نیست:

«این که از غلامبارگی و مؤاجری کردن پرهیز باید کردن، چه سر همه گناهان دین این است و در دین به از این بتر گناه نیست و مرگ ارزانی به حقیقت ایشان را شاید خواندن. اگر کسی بدیشان رسد و ایشان را در میان آن کار به بیند، هر دو را سر به باید بُرید یا از شکم بشکافد، هیچ گناهی نباشد. و هیچ کس را بی دستوری دستوران و پادشاهان نباید کشت به جز از غلامبارگی و مؤاجری».

در وندیداد (فرگرد ۱، بند ۱۲؛ فرگرد ۴، بند ۳۱-۳۲) هم جنس بازی به صورت kun-marzīh آمده و kun-

marz به معنی لواط کننده است.

نقل از مقاله «درجات گناه، تاوان و پتت در دین زرتشتی، از نگارنده، هفت آسمان، ش ۲۸، ص ۲۰۱، یادداشت ۲؛ هم‌چنین درباره حرمت لواط، احکام و حدود شرعی آن در منابع پهلوی ر.ک: وندیداد، هاشم رضی (۱۰۵۹-۱۰۶۷).

۶۵. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳۹.

۶۶ در اکثر منابع پهلوی از خویدودس «خویدوده xwēdōdah» به عنوان ازدواج با محارم یا ازدواج مقدس نام برده شده و برای آن ثواب بسیاری قائل شده‌اند. در صد در بندهش، در ۳۷، در شمار گناهان مرگ ارزان زن ربایی یا دزدیدن زن است. یعنی هر کس که ازدواج برادر با خواهر را بر هم بزند، در حکم زن ربایی است و مرگ‌رزان است. این مطلب در روایت امید اشوهیشتان، پرسش ۲۴ (ص ۱۶۵ به بعد) تصریح شده است. یکی از مفصل‌ترین منابع پهلوی که به وضوح در این باره سخن گفته، کتاب روایت پهلوی به خصوص بخش هشتم آن است: «و برای بد دین این بزرگ‌ترین ثواب است اگر از دین بد دینی به بهدین آید و برای بهدین، پس از آن که یشت کرده، این بزرگ‌ترین ثواب است، اگر خویدوده کند. چه آن عمل خویدوده چنان ارجمند و شایسته است که بزرگ‌ترین تابودی دیوان است...».

همان طور که اشاره شد و چنان که در منابع مختلف ذکر شده، در قدیم این رسم وجود داشته و برای آن ثواب‌های بسیاری شمرده شده است تا جایی که در روایات داراب هرمزدیار (۳۰۷/۱) آمده که اگر کسی مرگ ارزان باشد، چون از گناه بت (توبه) کند و خویدودت کند، شایسته است که حکم کشتن او ملغی شود و کرفه (= ثواب) باشد. اما امروزه در میان زرتشتیان این عمل نه تنها منسوخ گردیده بلکه به شدت مورد انکار مطلق آنها می‌باشد.

برای توضیحات مفصل ر.ک: دانشنامه ایران باستان (۸۱۶/۲) به بعد) و منابعی که در آن معرفی شده است. ۶۷ در روایات (۹۲-۹۱/۲) آمده: «فرمود اورمزد که اشوباش ای اسفنتمان زرتشت که مردم اشوان که در آن ایوم کشتی بر میان دارند و درون (drōn) به برسم یزند و یک اشیم وهو بخوانند چنان باشد که به گاه وشتاسپ شاه یشتی کرده باشند و انا آد یزمیدی و سه اشیم وهو چنان باشد که به هنگام گشتاسپ شاه دوازده هماغت به زور کرده باشد و یشتی به روزگار گشتاسپ همادین کرده باشند...» هم‌چنین نگاه کنید به: بخش بهمن یشت، یادداشت ۹.

۶۸ «یتا ات یزه میده» یا «یتا» نیایش روزانه به هنگام طعام خوردن و عبارت است از بند یک از یسن ۵ (برابر با یسن ۳۷، بند ۱) که همراه با عدد معینی از اشم وهو و یتا اهو ویریو خوانده می‌شود (شایسته ناشایست، ص ۸۰-۸۱).

۶۹ دوازده هماغت نیایش پر تفصیلی در زمانی دراز است با یکصد هزار تنافور کرفه (شایسته ناشایست، فصل ۱۶، بند ۶ ص ۲۲۳ ترجمه)؛ و نیز ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۱۰.

۷۰. متن: به؛ نیایشی که همراه با زوهر باشد کرفه آن صد برابر می‌شود. ر.ک: همان، ص ۲۲۳.

۷۱. متن: از.

۷۲. همان افراسیاب است. ر.ک: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۲۹؛ بخش جاماسپ نامه فارسی، یادداشت

نشان‌های زادن منجی^۱

«نشان‌های زادن منجی» قطعه یا پاره نوشتاری بی عنوان است که دارای زبانی از سبک و سیاق عادی دست نویس م.ا و ۲۹ می‌باشد که در آن به علائم و نشانه‌هایی اشاره می‌شود که در آخرالزمان (آخر هزاره) به هنگام زادن و ظهور منجی بروز می‌کند (ر.ک: بخش یادگار جاماسپ در همین کتاب).

«زرتشت از هرمزد می‌پرسد که نشان زایش سوشیانس، آن پسر خود وی که رهاننده و رستگاری بخش است، چیست. هرمزد در پاسخ شانزده نشانه را برمی‌شمارد. بسیاری از این نشانه‌ها با علائم «بَد زمانگی» و آخر هزاره مشابهت دارد (ر.ک: بخش پیشین، «آخر هزاره» در همین کتاب)».

۱. پرسید اشو زرتشت از اورمزد که: [ای] همانا همه آگاه، [ای] دادار! که آمدن آن پسر من اندر جهان، که از او [و به واسطه او] آسیب اهریمن کم شود، در کدام زمانه بباشد؟ پس، پیش از آن، نشان چه آیین [و چه گونه] نماید بر مردان کار؟

۲. پاسخ داد اورمزد که: [ای] زرتشت! پیدایی گاه [و زمان ظهور] هوشیدر پیدا [و معلوم] باشد [و] پیش از آن، بر این آیین و [و این گونه] نشان دیده شود مردمان را؛ که این را نیز
گویم:

۳. یکی، این که شب روشنتر شود [و مردم] از تارترین^۲ [ظلماتِ شبِ سیاه] روشنی^۳ بیند.
۴. دو دیگر، این که ستارهٔ هفتورنگ^۴ از جای^۵ خویش کج [و منحرف] شود و به نیمه [و سوی] خراسان بگردد [و متمایل شود].

۵. سدیگر، این که مردمان [با پیشی جستن] از یکدیگر، به در [خانه و درگاه] نیکان و دین شمارندگان (= گویندگان و دانندگان سخن دینی) و بینندگان [حقایق] دینی، بیش در^۶ گیتی برود^۷ و از ایشان دین پرستاری [و پرسش دربارهٔ دین] کنند؛ که تا بر راه ایشان باز [و بر خلاف] رَوَد^۸ به گناه کاری. ۶. چهارم، این که مردمان نیکان و نیو،^۹ [که] آزادگان [اند]، اندر آن زمان، مهر و دروجی [و پیمان شکنی]^{۱۰} بیش بکنند [و] از آن، [به] پاداش [و سزای] آن کار خویش، زودتر و بیشتر (= سریعتر) برسد و پیش همهٔ مردم گیتی، خوارتر و نزارتر دیده بشود [و به نظر آید]. ۷. پنجم، این که مردم بتر و بدکار و دژآگاه^{۱۱} و بیدادتر در جهان، توانا^{۱۲} [و مقتدرتر] بشود و فرمانروای گیتی باشد. ۸. ششم، این که بر مرد بتر و دژآگاهتر و بدخیمتر [و بدسرشتتر] نیکویی [و نعمت] بیش باشد و همهٔ مردم در جهان، ایشان را بزرگداری [و احترام] کنند. ۹. هفتم، این که دروجِ پتیاره آور^{۱۳} در آفریدگان اورمزد بسی با ساستاری [و جباری و ستم] و بدی کردن، سهم‌تر و زیناوندتر (= مسلح‌تر و مجهزتر / آماده‌تر و هشیارتر) بشود. ۱۰. هشتم، این که هر کسی مرد افسونگر و جادوکننده رَوَد [و باشد]، پس در جهان او را دوست‌تر و گرانتر (= عزیزتر)، بس مردمان دارد.^{۱۴}

۱۱. نهم، این که خرفستر و گرگ‌چهارپای - یعنی [آن] دَد که دَرَد (= درندگان) - از [نیمه] و [سوی] دره رود^{۱۵} و گریوه ارزور،^{۱۶} در ویس و زَند و دِه^{۱۷} بیاید، [هر] کجا که مردم بر [آن] ماند [و اقامت کند، به] آن جای [تا] چند فرسنگ نزدیک بر شود و با زیناوندی^{۱۸} [و هوشیاری]، نابودتر مردم و گوسفند را بیش کند.

۱۲. دهم، این که مردِ دژآگاه بر دستوران [و پیشوایان] دین - که با آگاهی از دین، اوستا و زند بداند - افسوسگری [و تمسخر] و ریشخند بیش کند؛ که [این افسوسگری] بر راه [و از روی] گناه کاری [باشد]. ۱۳. یازدهم، این که دستوران [و پیشوایان] دین [در] هر جا باشد، هر آینه آنان را [به] نزدیکی بر رسد [و نزد ایشان روند]، که ایشان را زور^{۱۹} [و] نادرستی گران [و سخت] برگویند که: [آن دستوران نیک] داوری دروغ کنند.

۱۴. دوازدهم، این که [در] تابستان و زمستان در جای خویش [و زمان طبیعی و اصلی] کشاورزی کردن^{۲۰} نتوان و [در] گاه [و زمان] دیگرگون^{۲۱} [و جابجا شده]، کشاورزی کردن^{۲۲} نتوان.

۱۵. سیزدهم، این که عشق [و شفقت] اندر [نزد] مردمان، بر پسر [و فرزند] خویش کمتر

باشد و دایه گری ایشان^{۲۲} نزد یکدیگر بکنند. ۱۶. چهاردهم، این که هر کس در آن هنگامه [و] زمانه زاید، بتر و ناقص عقل تر^{۲۳} مرد^{۲۵} [باشد، که] پس بر [او] مرگ چند [و به همان اندازه،] بیشتر در پیری [و سالخوردگی] رسد.^{۲۶} ۱۷. پانزدهم، این که آرمیان [و محترمان و بزرگان] را آزر [و حرمت] مهر و دروجی [و پیمان شکنی] بشود [و از دل برود] و برای مردم بدکیش، داوری دروغین و شهادت دروغ^{۲۷} بیش کنند و از این کار، مرگ و رنجوری [و درد] در مردمان و گوسفندان [آید]؛ که زمانه [و اجل] با شتاب [و زودتر] رسد و دشواری بر همه کشور رود [و گسترده شود].

۱۸. پس آیند دستوری [و موبدی که به] جهان فراز از او پیدا [و معلوم] شود^{۲۸} از آن زمان کرفه [و کردار نیکو] از گناه، که [از آن پس، گناه را] پادافراه رسد:^{۲۹} که هر آینه اندر هزاره سوسیوش، [آن نشانه‌ها] پیدا شود [و پدید آید: نشان‌های] آن زمان را، از این پیش گویم! ۱۹. شانزدهم این که وری^{۳۰} هشت [و هشت دریاچه] هست؛ از آنها دو [دریاچه] به سیستان بشود [و برود]. پس، [به واسطه] آن رود، شهرستان را آب ببرد و همه سیستان پُر آب [و غرقاب] بشود.

۲۰. [ای] زرتشت! این است نشان آمدن سوسیوش [که] از این جای آشکار [و بیان] شد! تمام شد، به روز سروش اشو، به ماه مبارک اردیبهشت، سنه ۱۲۱۱ یزدجردی.

پی‌نوشت‌ها:

۱. این قطعه از کتاب «داستان گرشاسپ، تهمورس، جمشید...»، همان، ص ۳۴۶-۳۵۰ نقل شده است.
۲. متن: tom و tār یعنی «تاریکی [و] ظلمات».
۳. متن: روشن.
۴. ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۱۱.
۵. متن: گاه.
۶. متن: به.
۷. ترجمه مورد تردید است؛ نیز فعل مفرد برای فاعل جمع.

۸. احتمالاً «باز» به فعل معنای معکوس و بر خلاف می‌دهد؛ نیز به کار رفتن فعل مفرد برای فاعل جمع.
۹. ظاهراً «تیو» به معنای «پهلوان و آزاده و اشرافی» به کار رفته است.
۱۰. در فرگرد چهارم و نندیداد، بندهای ۱-۱۶ در باب عهد و پیمان و انواع آن و حدود شرعی پیمان شکنان مطالبی آمده است. در روایات داراب هرمزدیار (۴۳-۴۲/۱) از روایت شاپور بروجی درباره انواع پیمان و مجازات سخت پیمان شکنان چنین یاد شده است: «اندر دین مهر دُروج (پیمان شکنی) شش گفته است: اول با کسی که قول و پیمان که کرده باشد ازو بگردد، روانش به سیصد سال در دوزخ بماند. دوم بیع (خرید و فروش) کرده است و بازگردد تا چهارصد سال در دوزخ بماند. سوم بیع گاو و چهارپایان بشکند تا هشتصدسال، چهارم بیع زمین بشکند تا نه صد سال، پنجم بیع گوسفند بشکند تا پانصدسال، ششم پیمان دختر بشکند تا نه صد سال در دوزخ بماند. و شاگرد اگر به اوستاد به هم برآید و دلیل کند و استاد را سرد گوید و دیگر از اقرار نوزود بگردد، آن هم تا نه صدسال در دوزخ بماند». همچنین در این باره در «صد در نثر، در ۲۵» و روایت پهلوی، بخش‌های ۶ و ۱۲ مطالبی آمده است.
۱۱. «دز آگاه» به معنای «آگاه بر چیزها به شیوه بد و آگاه از چیزهای بد و نادرست» است.
۱۲. متن: پادشاطر.
۱۳. متن: *petyārag[ē]nīdār*، احتمالاً به معنای «آورنده آسیب و زیان اهریمنی».
۱۴. فعل مفرد برای فاعل جمع.
۱۵. متن: *rōstāg*؛ شاید: «... از [نیمه و] سوی ناحیت گریوه ارزور...»؛ یا «... از سوی روستا [و نیز از] گریوه ارزور...».
۱۶. «گریوه ارزور» پشته و تپه‌ای است که دهانه دوزخ در آن جای بر روی زمین باز می‌شود و جای فراز آمدن دیوان است.
۱۷. ویس و زَند و دِه، نام واحدهای اجتماعی در روزگار کهن است.
۱۸. «زیتاوندی» به معنای «هوشیاری، آماده و گوش به زنگ بودن» است یا به معنای «مسلح و مجهز بودن»، شاید «با زبان مندی» و یا «بلند [و سخت]».
۱۹. متن: *zūr*.
۲۰. متن: ورزیدن.
۲۱. متن: *appār*.
۲۲. متن: ورزید.
۲۳. «ایشان» می‌تواند به «مردمان» یا «پسران» بازگردد: «... مردمان دایگی کنند»؛ یا «... دایگی ایشان (= پسران) کنند».
۲۴. متن: *truf[t]agmāntar*؛ در دین کرد (۴۰۷/۲) «*truftagīh*» به معنایی در شمار «دستبرد، نقصان» به کار رفته است. در م.او ۲۹ احتمالاً منظور دستبرد اهریمنی به «خیم» اصلی و درست و طبیعت هرمزدی آدمی است که موجب خلل در عقل و نیروهای زیستی مادرزادی می‌شود.
۲۵. جای این واژه در جمله روشن نیست؛ شاید... [باشد]، مرد هر چه [بتر و ناقص عقل‌تر و گناهکارتر باشد]، پس بر او....

۲۶. جمله مبهم است؛ احتمالاً: «... هر چه بتر باشد، به همان میزان بیشتر زندگی خواهد کرد...».

27 . zūr-guwāgīh.

۲۸. معنای «پیدا شدن» چندان روشن نیست؛ شاید... جهان فرازش پیدا [و مسلم] شود؛ و یا... [به] جهان

پیدا شود [و ظهور کند] (?).

۲۹. جمله مبهم است؛ شاید: «... بدو پیدا شود کرفه [و] از آن، گناه را پادافراه رسد».

۳۰. «وَر» ظاهراً آبی است که به شکل دریاچه و رود می‌جوشد و بر زمین جریان می‌یابد. «وَر» هم بر زمین

هست و جاری می‌شود و هم در دریاها؛ و آب‌های جهان از این طریق از زیر زمین پدیدار می‌آیند و نیز با

یکدیگر پیوستگی و ارتباط می‌یابند.

بخش دهم:

ادبیات پیش‌گویانه ایرانی و رای مرزهای ایران

بیرون از مرزهای ایران روایاتی احتمالاً از یک متن مذهبی ایرانی ضد هلنی برجا مانده که در آن زمان بر سراسر آسیای غربی نفوذ و تأثیر بسیار عظیمی داشته است و ظاهراً عده‌ای ایرانی پیشگویی کرده‌اند که به زودی سلطه اروپاییان منفور به خواست خداوندی و برای همیشه از ایران و آسیا برچیده خواهد شد، و بار دیگر مشرق زمین پرچمدار آزادی، بیرق مجد و عظمت گذشته خویش را بر تارک زمین به اهتزاز درخواهد آورد. این اندیشه چندین قرن در نهان و خفیه جریان داشته است و از این همه روایات مختلفی برجا مانده، که روایت مندرج در کتاب دانیال از عهد عتیق؛ روایت مذکور در قطعاتی پراکنده که با عنوان پیشگویی هیستاسب (گشتاسب) آمده؛ و بالاخره روایتی مندرج در ترجمه پهلوی یک رساله اوستایی موسوم به بهمن یشت (که توضیحات آن گذشت) از آن جمله‌اند. اما قبل از پرداختن به این مطالب، اشاره به کهن‌ترین متن پیشگویی ایرانی در مجموعه‌ای تحت عنوان پیش‌گویی‌های سیبولایی^۱ (سی بیل) که مجموعه‌ای اعتراض آمیز و ضد هلنی است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

پیشگویی ایرانی در کتاب سوم مجموعه حاضر در سطرهای ۳۸۸-۳۹۵ جای دارد که به نظر بسیاری از دانشمندان، مؤلف آن یک نفر یهودی است که در حدود ۱۴۰ ق. م می‌زیسته، و هموست که از ترکیب و جور کردن پیشگویی‌هایی شرقی و هلنی، علیه دولت‌های یونانی

به طور اعم و دولت سلوکی به طور اخص رساله‌ای تبلیغی پرداخته است. هراکلیتوس افسوسی در اواخر قرن ششم قبل از میلاد، قدیمی‌ترین نویسنده یونانی است که از سیبولاها نام برده است. سیبولا، زنی بود ملهم از جانب خداوند که وقایع و حوادث هولناک و بدبختی‌ها و شگفت‌انگیز آینده را پیشگویی می‌کرد. در میان مردم چنین عقیده‌ای رایج بود که معمولاً با تغییراتی در گفته‌های سیبولا می‌شود از حوادث و مصیبت‌های پیشگویی شده جلوگیری کرد. پیش‌گویی‌های معدودی که از روزگار باستان نقل شده‌اند، همگی کوتاه و اصولاً جنبه مذهبی دارند. تنها نقل قول و خبر مستقیم درباره سیبولای ایرانی را « وارو Varro » (۱۱۶-۲۷ ق. م) در زمان قیصر داده است.^۲ وی از ده جا به عنوان مسند این سیبولاها یاد می‌کند که پارس نیز از جمله آنها و از همه قدیمی‌تر بود. در این پیشگویی آشکارا واقعیت تسلط و فرمانروایی اسکندر بر سراسر آسیا به تصویر آمده، ولی از سوی دیگر مرگ زود هنگام وی به دست فرزندزادگان و جانشینانش نمادی است از ستمکاری‌ها و بی‌عدالتی‌هایش.^۳ ترجمه سطرهای ۳۸۱-۴۰۰ قسمت سوم پیش‌گویی‌های سیبولایی چنین است:

اینک مقدونیه رنج‌های توانفرسا برای آسیا پدید خواهد آورد، و برای اروپا هم مصیبتی بزرگ،

از نسل کرونوس، از ذریه بردگان و حرامزادگان، زاده خواهد شد.
مقدونیه حتی بر شهر بارودار و مستحکم بابل استیلا خواهد یافت،
و آن‌گاه خود،

که بانوی همه سرزمین‌هایی که آفتاب بر آنها می‌نگرد،
خوانده خواهد شد،

در میان حماقت‌های دردانگیزش جان خواهد سپرد،
و در میان زادگان سرگردان نسل‌های بعد،
تنها نامی از آن باقی خواهد ماند.^۴

روزگاری مرد بی‌دینی به سرزمین توانگر آسیا خواهد آمد،
که قبای ارغوانی بر دوش خواهد داشت،
مردی وحشی، خودکام، و آتشگون.
که در برابر خود شعله‌ای چون آذرخش خواهد افروخت،

و همه آسیا در زیر یوغ ستم خواهد رفت، و خاک تشنه از خون کشتارهای عظیم سیراب خواهد شد.

اما چون برافتد دوزخ برای پذیرایی او آماده خواهد بود.
او سرانجام، به دست قومی از همان خاندان که می‌خواهد نابود سازد،
به کلی نابود خواهد شد.

پس از آن که تنه‌ای برآورد، و دشمن انسان آن را به هلاکت رساند
درخت دیگری با ده شاخه به جای خواهد گذاشت.
وی نیای جنگجوی نژاد ارغوانی پوش را خواهد کشت،
و چون آرس^۵ به دست فرزندزادگان خود، نابود خواهد شد،
و آن گاه شاخه طفیلی حکومت آغاز خواهد کرد.^۶

محققان و دانشمندان در تفسیر این پیشگویی عقاید مختلفی ابزار داشته‌اند: گروهی آن را اصلاً ایرانی می‌دانند و شخص اشاره شده را اسکندر گویند، و بعضی منشاء آن را یهودی و مربوط به آنتیوخوس چهارم ملقب به اپیفانس می‌دانند. از این میان «بوسست Bousset» تنها نظریه قابل قبول را ارائه می‌دهد که می‌گوید یک نویسنده یهودی، یک پیشگویی ایرانی کهنسالی را با افزودن سطرهای ۳۹۶ تا ۴۰۰ به صورتی که مناسب حال آنتیوخوس چهارم باشد، تغییر داده است.^۷ باید گفت ظاهراً سیولای ایرانی اندکی پس از پیروزی اسکندر سروده شده و نابودی نسل و نژاد اسکندر را به دست «آنهايي که می‌خواست نسل آنها را برافکنند» پیشگویی می‌کند. این کلمات به عنوان تعریف آرمان‌های اسکندر تنها درباره ایرانیان قابل اطلاق است زیرا اسکندر خود را رهاکننده و نجات‌دهنده ممالک و ملت‌های تابعه هخامنشیان معرفی می‌کرد.^۸

سروش‌های غیبی هیستاسپ (پیشگویی گشتاسپ)

در خلال دو قرن پیش از میلاد، مجموعه‌ای متشکل از پیش‌گویی‌هایی برجا مانده، که با اسامی هیستاسپ Hystaspe یا کتاب هیستاسپ یا سروش‌های غیبی هیستاسپ و یا به شکل مشهور در زبان فارسی پیش‌گویی‌های گشتاسپ نامیده می‌شود. این کتاب از ابتدا مورد توجه همگان بلکه صاحب اعتبار زیاد نیز بوده و تا دوره امپراطوری رومیان همه جا خواهان و خواننده داشته است. مؤلفان متعدد مسیحی متذکر می‌شوند که همانند سی بیل‌ها معتبر بوده و از یونانی به نثر لاتینی ترجمه شده بوده است.^۹ در اثری منسوب به پولس رسول از قول او

می‌گوید: «به کتاب‌های یونانیان بنگرید. سی بیل را بخوانید... و یا به هیستاسپس نگاه کنید. آن را بخوانید». و ادعا می‌شود پاره‌ای از پیش‌گویی‌های مسیحیان باید درست باشد. «زیرا تریس مجیستوس و هیستاسپس و سی بیل نیز همین‌ها را پیشگویی کرده‌اند و بنابر این جای تردید ندارد».^{۱۰}

بنا به اعتقاد دانشمندان این پیشگویی اصلی ایرانی دارد و تاریخ تدوین آن را سال‌های میان ۱۰۰ ق. م و ۵۰ ب. م گفته‌اند. زیرا از طرفی مؤلف کتاب، روم را مسبب اصلی بدبختی و ویرانی جهان اعلام می‌کند، و از طرف دیگر قدیمی‌ترین منابعی که از هیستاسپس صریحاً نقل قول کرده‌اند یکی کتاب یوستینوس شهید است که در نیمهٔ قرن دوم بعد از میلاد می‌زیسته، و دیگری لاکتانتیوس (Lactantius) است که این پیش‌گویی‌ها را در اثر خویش نهادهای الهی (Institutiones Divinae) آورده، که از کتاب قبل کامل‌تر است و ما امروزه این پیش‌گویی‌ها را از اثر وی می‌شناسیم. در هر حال به شکل کنونی آن این اثر سرشار از کینه‌ای شدید به رومیان است و باور قریب به یقین این است که مهرداد ائوپاتور پونتوسی (Mithradates Eupator von Pontus) مخوف این سروش‌های غیبی را بسان ابزار تبلیغ علیه رومیان به کار برده است. بنابر این طبیعی است که باید خود را با منجی، «پادشاه بزرگ» همسان قلمداد می‌کرد که در این مکاشفه فرستادهٔ آسمانی نامیده شده است. این پادشاه بزرگ بعدها در متون مانوی نیز دیده می‌شود و ظاهراً در فرجام شناسی ایران شخصیتی بسیار مهم است و وی را به عنوان تجسد مهر شناخته‌اند.^{۱۱} و به طور کلی در سروش‌های غیبی هیستاسپس می‌توان تمام مضامین مکاشفه‌ای مشهور ایرانی را بازیافت.^{۱۲}

بنا بر روایت لاکتانتیوس از آغاز جهان تا روزی که رستاخیز تن پسین گردد، و میان آدمیان با آتش داوری کرده شود، شش هزار سال است. چون هزارهٔ آخر فرا رسد، بدی و گناه افزون گردد. بنابر آنچه در پیشگویی آمده، این هزاره، همین دوره‌ای است که ما درآنیم. موجب و سبب گناه و بدی روم است، و از آن‌جا که روم در آیندهٔ نزدیکی محکوم به زوال و نیستی است، شاهنشاهی دوباره به آسیا برمی‌گردد. یک سلسله جنگ‌های لاهوتی نیز همراه این حوادث خواهد بود. در دورهٔ حکومت روم، شهرهای مهم (تخت جمشید؟) ویران خواهند شد، و آشوب‌ها و بلایای فوق طبیعی زندگی را برای بشر طاقت فرسا خواهد نمود. توصیف این مصیبت‌ها درست شبیه آنهاست که در بهمن یشت آمده است. اما چون کار به نهایت بدی رسد، نیکمردان بر فراز کوهی گرد خواهند آمد، و موجودی اهریمنی، خود را برای جنگ با آنها آماده می‌کند. نیکان دست نیاز به درگاه خداوند - در روایت لاکتانتیوس، یوپیتتر (ژوپیتتر) برمی‌دارند، و خداوند پادشاهی را به یاری آنان می‌فرستد، و او موجود اهریمنی را شکست می‌دهد.

موجود اهریمنی می‌گریزد، اما او را می‌گیرند و به دوزخ می‌افکنند. آن گاه داوری واپسین آغاز می‌شود، با آتش نیکان از جمله گناهان و پلیدی‌ها پاک، و بدان نابود می‌شوند. پس از آن دورانی طلایی در روی زمین آغاز می‌گردد.^{۱۳}

فرجام‌شناسی ایرانی در «سروش‌های غیبی هیستاسپ»

لاکتانیوس، نهادهای الهی.^{۱۴}

فصل هفتم: ۱۷، ۹ این باید هنگامی باشد که عدالت در آن [زمان] منسوخ و بیگناهی منفور خواهد شد؛ که در آن [زمان] بدان به شیوه‌ای خصمانه خوبان را تاراج کنند. به هنگام جنگ، نه قانون، نه نظم و نه تربیت اخلاقی مراعات شود، هیچکس به سگان توجهی نکند. تکلیف دینداری نشناسد. نه با جنس دیگر ترحم شناسد و نه با کودکان. همه چیز آشفته و بر ضد حق (الهی)، ضد حق مشخص شده طبیعت، آمیخته خواهد بود. بدین طریق تمام زمین چونان ویران خواهد شد که بر اثر راهزنی همه جاگیر و عام.

۱۷، ۱۰. هنگامی که این واقعه روی دهد، آن گاه راستکاران [پرهیزگاران] و پیروان حقیقت [راستی] از شریران جدا شوند و به بیابان‌ها گریزند. بیدین پس از آن که این را شنود، از فرط خشم بسوزد، با سپاهی بزرگ آید و پس از آن که تمام گروگان‌ها را گرد آورد، کوهی را که پرهیزگاران در آن پناه گرفته‌اند، برای حمله به آنان محاصره خواهد کرد.

۱۷، ۱۱. اما هنگامی که اینها خود را از همه سو در محاصره و احاطه شده ببینند، با صدای بلند به سوی خداوند فریاد زنند و یاری آسمانی را استغاثه کنند. و خداوند آنان را شنود و از آسمان «پادشاه بزرگ» را فرستد تا آنان را نجات دهد و آزاد سازد و تمام بی‌دینان را با آتش و شمشیر نابود گرداند.

۱۸. این را که این امر بدین گونه روی خواهد داد، تمامی پیامبران از طریق مینوی پروردگار و نیز روشن بینان بر اثر تحریک دیوان ابلاغ کرده‌اند.

آن گاه هیستاسپ که در بالا از او نام بردیم، پس از توصیف بی‌عدالتی این دوران فرجامین گوید که پارسایان و معتقدان که از گناهکاران جدا شده‌اند، با اشک و ناله زاری دست‌ها را به سوی آسمان بلند کنند و حمایت ژوپیتر (Jupiter)^{۱۵} را تمنا کنند. ژوپیتر به زمین توجه کند و صدای مردم را بشنود و بی‌دینان را نابود سازد، این امری است که سراسر حقیقت است به جز یک چیز، این که او گوید ژوپیتر کاری را انجام دهد که خداوند انجام خواهد داد.^{۱۶}

۱۹، ۵. ناگهان شمشیری از آسمان فرو افتد تا پرهیزگاران بدانند که فرمانده «جنگ مقدس» هبوط خواهد کرد و او همراه با فرشتگان تا مرکز زمین فرود آید و آتشی

خاموش نشدنی پیشاپیش او خواهد بود و قدرت فرشتگان به دست پرهیزگاران آن جماعتی سپرده خواهد شد که کوه را محاصره کرده‌اند و از سومین ساعت تا غروب کشت و کشتار خواهد بود و خون هم‌چون آبشاری سرازیر خواهد گشت: و پس از آن که تمامی گروگان‌ها قلع و قمع شدند، بیدین [دروند] به تنهایی خواهد گریخت و قدرت از او سلب خواهد شد.

۱۹، ۶ ولی این همان به اصطلاح، ضد مسیح است... او فاتح خواهد گریخت و اغلب جنگ را تجدید خواهد کرد و غالباً فاتح خواهد شد - تا او - پس از آن که در چهارمین کارزار که تمام بی‌دینان نابود شدند - مغلوب و اسیر گردد و سرانجام درازدستی و تعدی را تحمل کند.

۱۹، ۷. اما هم‌چنین دیگر شاهزادگان و حکام مستبد که ساحت زمین فرسوده‌اند با او اسیر شوند، به نزد پادشاه برنشدان و او آنان را سرزنش کند و جرم آنان را اثبات کند و کار زشت آنان را نکوهش و آنها را محکوم کند و به شکنجه‌هایی سپردشان که مستحق آنند. پس از آن که بدین طریق شرارت از بین رود و الحاد سرکوب شود، ساحت زمین که طی دوران‌های بسیار مقهور خطا و هتک حرمت بوده و بردگی ناآرامی را تحمل کرده است، به آرامش دست خواهد یافت. دیگر خدایانی که ساخته دست مردمانند، پرستیده نخواهند شد، بلکه بت‌ها از معابد و جایگاهشان به زیر انداخته، به آتش سپرده خواهند شد و همراه با نذورات شگفت‌آور خویش سوزانده خواهند شد.^{۱۷}

لاکتاتیوس نجات‌بخش آخرالزمان را (Rex magnus de caelo) می‌نامد.^{۱۸} پیشگویی سی‌بیل ایرانی (۳ / ۶۵۲) او را به صورت شاهی توصیف می‌کند که از جانب خورشید فرستاده می‌شود. لاکتاتیوس ادامه می‌دهد که با ظهور این شاه با عظمت، آتش مقدس به داوری انسان‌ها بر خواهد خواست:

«آتش خود به خود می‌سوزد. بی آن که خوراکش دهند لهیب می‌کشد و دود هم ندارد. پالوده و مذاب است و سیال مانند آب.

در روز قیامت و رستاخیز آنان که گناهانشان سنگین و یا بی‌شمار باشد در آتش خواهند سوخت؛ اما کسانی که صاحب عدل و کمال و فضیلت باشند آتش را در نخواهد یافت... نیروی معصومیت چنان بزرگ است که شعله‌ها بی آن که ضرر برسانند فروکش خواهند کرد؛ آتش قدرتش را از خداوند دارد. موظف است بدان را بسوزاند و از نیکان اطاعت کند».^{۱۹}

در اشعار کمادیانوس نیز همین گونه پیش‌بینی‌ها یافت می‌شود. در یک جا می‌گوید:

«خدا گیتی را با آتش آزمون خواهد کرد. آتشی که از متقیان اجتناب خواهد کرد و گناهکاران را فرو خواهد گرفت. طوفان آتش برای نیکان هم‌چون ژالهٔ سحری است و برای دیگران حکمِ مرگ.»

در عبارت دیگر می‌گوید:

«خدا گناهکاران را در شعلهٔ آتش خواهد آزمود؛ آتش با نیکان تماس پیدا نمی‌کند فقط آنها را خواهد لیسید. و آتش چنان زیاد است که سنگ‌ها آب خواهند شد.»^{۲۰}

در یک جا لاکتاتیوس صریحاً و مستقیماً از هیستاسپس نقل قول کرده و بی‌هیچ‌گونه ابهام دربارهٔ نابودی نهایی گناهکاران می‌گوید:

«هیستاسپس می‌گوید صاحبان تقوی و ایمان که از گناهکاران جدا شده‌اند، از ژوپیتز طلب شفاعت می‌کنند... ژوپیتز بر زمین نگاه خواهد افکند. صدای آدمیان را خواهد شنید و شریران را نابود خواهد ساخت.»^{۲۱}

بدین گونه پس از رفع بدی و دفع و سرکوب ستمگری و طی قرن‌ها انقیاد در وحشت و جنایت و تحمل بردگی بی‌رحمانه، زمین سراسر ظلم و بیداد، به صلح و آشتی و آرامش دست خواهد یافت. ایزدان ساختِ انسان‌ها دیگر توسط مردم مورد پرستش و ستایش نخواهند بود. بت‌ها از معابد و پرستش‌گاه‌ها و از تاج و تخت خودشان بیرون افکنده و همراه با هدایای شکوهمندشان در آتش سوزانیده خواهند شد.^{۲۲} (Inst. VII. 19.6s)

در سروش‌های غیبی، پیش‌گویی‌ها با تخریب بت‌ها و معابدشان به پایان می‌رسند؛ و همین طور است در کتاب‌های آخرت‌شناسی که قدر مسلم ایرانی هستند. به طور مثال، فصل سی و سوم بندهشن به این صورت پایان می‌یابد که پشوتن، قهرمان گروه نیکان، بت‌کده‌ها را که جایگاه دشمنان است، خراب خواهد کرد. و در بهمن یشت سوم (۳۰، ۳۶) بنا بر فرمان میترا (!)، وی بت‌کده، اقامت‌گاه دیوان را خراب می‌کند. بنابر این در اینجا شاهد همانندی آشکاری هستیم.^{۲۳}

به طور کلی در توصیف بلاها و مصیبت‌های آخرالزمان و معاد، به شماری از نشانه‌های مشترک و همانندی برمی‌خوریم که در شرح‌های پهلوی دربارهٔ آخرت در دوران ساسانیان و پس از آن متداول هستند. به طور مثال، سروش‌های غیبی می‌گویند که برخی از کشورها نه فقط با آهن و آتش، بلکه با زمین لرزه‌های مداوم نابود خواهند شد. (Inst. VII. 16,4.5)

از سوی دیگر این موضوع درست با ایادگار جاماسپیک (جاماسب‌نامه) فصل شانزدهم، ۱۳

به شرح زیر تطبیق می‌کند:

زمین لرزه‌ها پرشمار خواهند بود و خسارات زیادی وارد خواهند ساخت.

چشمه‌ها و رودها خشک خواهند شد به گونه‌ای که دیگر آبی برای نوشیدن وجود نخواهد داشت. (Inst. VII. 14,4.7)

این کمیابی آب را ایادگار جاماسپیک، فصل شانزدهم، ۱۳، نیز متذکر می‌شود، اما به‌ویژه بهمن یشت دوم، ۴۲ درباره آن به تفصیل شرح داده است:^{۲۴}

«... و باران در زمان خاص خویش نیارد و هنگامی که بیارد بیشتر جانوران زیانکار به جای آب بیارد و آب رودها و چشمه‌ها کاهش یابد، دیگر فزونی نیابد».

در آسمان نیز وقایع وحشت‌انگیزی روی می‌دهند که روح انسانی را به هراس می‌افکنند:

ستاره‌های دنباله‌دار، خورشیدگرفتگی‌ها، تغییرات رنگ ماه و سقوط ستارگان. (Inst. VII. 16,4.7)

در بهمن یشت دوم، ۳۱ و ۴۲ نیز این پدیده‌های آسمانی مطرح است:

«... خورشید ناپیدا و کوچک‌تر خواهد شد... و همه آسمان را ابر مهی [ابر و مه] شب ظلمانی کند...».

آن گاه سال کوتاه می‌شود، ماه کاهش می‌یابد و مدت روز تقلیل می‌یابد.

(Inst. VII. 16,4.10)

و در بهمن یشت دوم، ۳۱ نیز چنین آمده:

«... و سال و ماه و روز کوتاه‌تر شوند...».

به علاوه بلندترین کوه‌ها فرو می‌پاشند و همسطح دشت‌ها خواهند شد.

(Inst. VII. 16,4.11)

این یکی از مشهورترین مضامین ایرانی درباره آخرت از پایان دوران هخامنشیان است. در

بندهشن سی و چهارم (انکلساریا، ص ۲۲۸: ۳ و ادامه) با نقل قولی از اوستا چنین آمده است:

باز هم این موضوع گفته می‌شود: «این زمین دشتی خواهد شد بدون درّه و بدون تپه».

کوهی که قلّه آن (پل) چینود (Činvat)^{۲۵} است نه بلندی نشان خواهد داد و نه گودی.

به علت همه این بدبختی‌ها که بر سر زمین و انسانیت آمده‌اند، مردم مرگ را

می‌طلبند و بر مردگان حسرت می‌خورند و بر زندگان دلسوزی می‌کنند.

(Inst. VII. 16,4.12)

بهمن یشت دوم، ۴۴ نیز با تفصیلاتی بیشتر از معمول از این طرز برخورد انسان‌ها چنین حکایت می‌کند:

«در آن زمانه هراس انگیز مردمانی که کمر بند مقدس به کمر دارند و (با وجود این) بدی و فرمانروایی بد و هرگونه قانون دروغ را می‌جویند (هر چه) بر سر ایشان آمده است، زندگی را برایشان ناممکن می‌سازد، پس در پی مرگ به عنوان پاداش باشند. و جوانان و کودکان با درد به آن اندیشند و شوخی و شادی دل در بین آنان نباشد».

با این وصف مرگ فرا می‌رسد و با چنان نسبتی که انسانیت به نیستی می‌گراید و حتی یک دهم از هر هزار یا به زحمت صد نفر باقی نمی‌ماند.

(Inst. VII.16,4.12)

این شرح توصیفی را در بهمن یشت دوم، ۴۷ نیز با اندکی تغییر بازمی‌یابیم. در اینجا گفته شده است که از هر ده نفر، نه تن در فقر و بیچارگی فرو خواهند رفت. کاهش نه دهم را بهمن یشت دوم، ۳۱ درباره بذرها یادآور شده است:

«اگر صد (تخم) بگیرد، ۹۰ بکاهد، ده فزون شود و آن چه فزون شده است، مزه و لذت ندهد».

در بهمن یشت جای دیگر (دوم، ۲۷) این شرح آخرت از تضعیف تدریجی دولت و جامعه بحث می‌کند.

سروش‌های غیبی می‌گویند که دوسوم دامپروران نابود خواهند شد و تنها یک سوم که رنج دیده‌اند، زنده خواهند ماند. (Inst. VII. 16,4.12)

ولی چنین ویژگی و سخن در بهمن یشت وجود ندارد.^{۲۶}

تولد منجی در وقایع‌نامه زوکنن

وقایع‌نامه زوکنن (Chronique de zuqnin) کتابی مسیحی به زبان سریانی است که مطالب آن به نوبه خود - در اثری تاریخی بازمانده که به غلط به نام تاریخ نگار سریانی، دیونوسیوس تل مارهای (Dionysius von tell mahre) مشهور بود - ولی باید گفت که خود وقایع‌نامه در اصل نوشته مستقلی است که در آن به تفصیل درباره تولد منجی، ستاره و مغان

در شرق گزارشی آمده، و به آسانی می‌توان در آن ردپای یک روایت محضاً ایرانی را تشخیص داد. بنا به روایت وقایع نامه مغ‌های ایرانی همه ساله پس از درو علوفه Post messem trituratoriam^{۲۷} از کوه پیروزی (Mons Victorialis) بالا و به جایی می‌رفته‌اند که غاری آراسته به درختان و چشمه با زیبایی کم نظیر در آن‌جا وجود داشته است. در آن‌جا مغ‌ها خود را می‌شستند، نماز می‌گزاردند و به مدت سه روز خدا را با دعایی در سکوت (in silentio) می‌ستودند.^{۲۸} آنان منتظر می‌ماندند تا ستاره اقبال برآید و بر کوه پیروزی قرار گیرد، اما این ستاره نشانه تولد پادشاه جهان و بهبود دهنده جهان بود که در مکاشفه ایرانی به عنوان «پادشاه بزرگ» معروف بود.^{۲۹}

تولد منجی طبق اظهار نظرهای گوناگون در ادبیات مسیحی که آشکارا به روایت ایرانی بازمی‌گردد، توسط شخص زرتشت پیشگویی شده است. او به سه شاگردش اعلام می‌کند که در آخرت (پایان دوران)، پادشاه بزرگ از باکره‌ای زاده خواهد شد:

«گوش فرا دهید، من راز شگفت انگیز شاه بزرگ را که باید به دنیا آید، برای شما افشا خواهم کرد. هنگامی که زمان‌ها به پایان برسند، به هنگام آن از هم پاشیدگی که باید به زمان پایان دهد، کودکی تکوین خواهد یافت و در بطن باکره‌ای، بی آن که مردی به او نزدیک شده باشد، کاملاً شکل خواهد یافت.»

این منجی بنا به روایات از خاندان زرتشت است و نشانه‌اش ستاره درخشانی است که در آسمان نمودار می‌شود و در درخشش از خورشید برتر است.^{۳۰} گزارش وقایع (La chronique) از اینجا آغاز می‌شود که رشته سخن را درباره عادات سنتی به مغ‌ها می‌دهد:

و ما از پدرانمان قوانین و فرمان‌هایی دریافت داشته‌ایم. هم‌چنین همه رموز را آموخته‌ایم و به پسرانمان آگاهی داده‌ایم:

«شاید در زمان حیاتتان نور این ستاره را ببینید که می‌آید، چنان‌که ما آن را دریافت کرده‌ایم و از پدرانمان آموخته‌ایم.»

ما از کوه پیروزی بالا رفتیم و هنگامی که همگی هر یک از شهری گرد آمدیم، در پای کوه در مکانی، بیست و پنجم ماه و هر ماه با خلوص و پاکی به انتظار ماندیم. در چشمه‌ای که در پای کوه قرار داشت غسل کردیم و این چشمه، «(چشمه) تطهیر» نامگذاری شد. و در زیر این چشمه هفت درخت می‌رویید: درخت زیتون، کنده تاک مو، درخت مورد، سرو، درخت لیمو، درخت سدر و کاج.

و این کوه سراپا زیباتر و باشکوه‌تر از دیگر کوه‌های کشور ما و بی‌مانند است. و بسوی همه عطرها از آن بلند است و شبنمی که در آن جا جاری است عطرآگین است.

و هنگامی که آغاز ماه فرا رسید تا قلّه کوه بالا رفتیم و در ورودی غار اسرار نهانی ایستادیم و به سجده درآمدیم و دست‌هایمان را به سوی آسمان بلند و عبادت کردیم و در سکوت، بی آن که کلامی بر لب آریم، پدر بی‌نهایت بزرگی را ستودیم که جاودانه ناگفتنی و بی‌کران است. در سومین روز وارد غار شدیم و به سوی گنجینه‌های انباشته‌ای رفتیم که به عنوان هدیه به ستاره و برای پرستش آن نوری فراهم شده بود که ما در انتظارش بسر می‌بردیم...

ولی هنگامی که زمان و سرانجام آن چیزی فرا رسید که در نوشته‌ها نگاشته شده است، رؤیت نور آن ستاره نهانی غافلگیرمان کرد، ما نیز سزاوار آن شدیم که در زمان حیاتمان آمد، آنچنان که پدران ما فرمان داده بودند و نیز ما در نوشته‌ها خوانده بودیم با شادمانی آن را پذیرا گشتیم. و هر یک از ما تجلی‌های شگفت‌انگیز و گوناگون دید که پیش از آن هیچگاه ندیده بودیم، ولی اسرار آن در کتاب‌های مندرج است که خوانده بودیم. و ما هر یک بنا بر عادت دیرین خویش از محل سکونت خود آمده بودیم تا از کوه پیروزی بالا رویم و در چشمه تطهیر غسل کنیم تا بنا بر عادت خود را پاک کنیم. و ما «روشنایی» را به شکل ستون نوری وصف ناپذیر دیدیم که فرود آمد و بر فراز «غار اسرار» باقی ماند. هنگامی که آن را دیدیم، ترسیدیم و به هیجان آمدیم و بر فراز آن ستاره درخشانی را دیدیم که بر اثر نور آن قدرت تکلم نداشتیم، چون نور آن بسی درخشان‌تر از نور خورشید بود. و خورشید قادر نبود در برابر انوار آن پرتو افشاند. هم‌چنان که ماه در روزهای نisan پدیدار می‌شود و هنگامی که خورشید طلوع می‌کند، انوارش ماه را می‌بلعد، در آن موقع هنگامی که ستاره بر فراز ما طلوع کرد، خورشید این چنین به نظرمان می‌رسید، ولی نور ستاره بر ما و دیگر یاران اسرار درخشان‌تر از (روشنی) خورشید ظاهر گشت، اما بر دیگران ظاهر نشد، زیرا آنان دور از اسرار و ظهورش بودند. و ما شادمان شدیم و ستودیم و به عظمت پدر بی‌نهایت بزرگ اقرار آوردیم که (ستاره) او در زمان حیات ما درخشیده و ما سزاوار بوده‌ایم تا آن را بنگریم. و هنگامی که با شادمانی در چشمه تطهیر غسل کردیم، از کوه پیروزی بالا رفتیم و ستون نور را در برابر غار یافتیم. ترسی عظیم ما را فرا گرفت و به زانو درافتادیم و بنا بر عادت دیرین دست‌ها را بلند کردیم و خاموش رؤیت شگفتی‌هایش را ستودیم. و دگرباره دیدیم که آسمان هم‌چون دروازه عظیمی گشوده شد و مردان باشکوهی را دیدیم که ستاره نور را در دست‌هایشان می‌بردند. و آنان فرود آمدند و بر فراز ستون نور ایستادند. و سراسر کوه آکنده از نوری ناگفتنی به زبان بشری بود. و چیزی در برابر چشمانمان از ستون و ستاره به ما نزدیک شد، چیزی هم‌چون دست انسانی کوچک، ما

قادر به تماشای آن نبودیم و ما را نیرو بخشید. و ما دیدیم که ستاره وارد غار گنجینه اسرار نهانی شد و غار بیش از حد به درخشش درآمد. و صدایی ملایم و متواضع شنیدیم که ما را خطاب کرد و گفت: «با عشق وارد شوید، بی نگرانی، و تجلی بزرگ و شگفت انگیز را تماشا کنید!»

بر اثر کلمات صدا جرئت و نیرو یافتیم. و با وجودی که (هنوز) وحشت داشتیم، وارد شدیم و به دلیل آکندگی نور، در مدخل غار به زانو درآمدیم. و پس از آن که به فرمان او از جای برخاستیم چشمانمان را بالا بردیم و نور وصف ناپذیر، به زبان مردمان، را دیدیم. و چون نور خود را متراکم کرده بود، هم چون اعضای آدمی کوچک و فروتن به نظرمان رسید و به ما گفت: «صلح بر شما باد، یاران اسرار نهانی». و دگرباره بر اثر تجلی شگفت زده شدیم. و او به ما گفت: «نگران تجلی که دیده‌اید، نباشید، که این نور وصف ناپذیر بر شما ظاهر شده است [و این] که صدای پدر نهانی بی نهایت بزرگ را (شنیده‌اید). و دگرباره بر شما پدیدار شده است که نور او در ماهیت درخشانش متراکم شده و بر شما به شکل انسانی کوچک و فروتن و ضعیف ظاهر گشته است، زیرا ساکنان جهان قادر نیستند شکوه پسر ولادت یافته پدر بزرگ را تماشا کنند، حتی اگر به شکل جهان خاص آنان بر آنها ظاهر شود».^{۳۱}

این مطالب را می‌توان بدین گونه خلاصه نمود: شاه و منجی جهان به صورت ستاره‌ای آتشین ظهور کرده و بر کوه پیروزی صعود می‌کند و در غاری در آنجا متولد شده و موجودی نورانی را پدید می‌آورد. این همان «شاه بزرگ» است که در پایان دوران‌ها زاده می‌شود. این شاه که از زنی متولد شده و با این همه از طریق ستاره و آتش برق به زمین می‌رسد، میترای دوباره تجسم یافته است که مدام در غار تولد می‌یابد. مغها هر ساله، پس از آیین‌های ویژه تطهیر و یک دعای خاموش، سه روز تولد شاه منجی را انتظار می‌کشند و در آسمان برای کشف علامت او، ستاره درخشان، غور می‌کنند. هنگامی که شاه متولد می‌گردد، مغها به درون «غار گنج» وارد می‌شوند و به نشانه ادای احترام تاج‌های خود را به او تقدیم می‌کنند و روی پاهای وی می‌گذارند.^{۳۲}

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای آگاهی از پیش‌گویی‌های سیبولایی و بحث درباره آنها ر.ک: J. Geffcken, *Die Oracula Sibyllina* 1902; H.C.O. Lanchester, "the Sibyllina Oracles", Books III-V 1918; T. Zielinski, *La Sibylle* 1924; E. R. Bevan, *Sibyls and Seers* 1928; A. Kurfess, *Sibyllinesche Weissagungen* 1951.
۲. کسی نمی‌داند نخستین سی بیل ایرانی دقیقاً کی شروع به پیش‌گویی کرد و فقط حدس و گمان می‌توان زد شاید در اواخر دوره هخامنشیان بوده باشد. سده چهارم از نظر سیاسی قرن پرآشوبی بود همراه با مذاکره و دسیسه فراوان میان ساتراپ‌های ایرانی و یونانیان. چون پیش‌گویی‌های سی بیلی از وسایل مؤثر جهت پخش تبلیغات سیاسی شده بود، چه بسا یکی از ساتراپ‌ها، فردی ایرانی یا ایرانیانی را تشویق می‌کند تا این گونه اشعار را بسرایند و مشیت زئوس ایرانی را ابلاغ دارند. یعنی آن‌چه را که ایرانیان مایل بودند روی دهد و نه آن‌چه یونانیان آرزو می‌کردند اتفاق افتد. از آن پس پشتیبانی دولتی که پنهانی اعمال شد و مرتبط با نام درخشان و خیره کننده زرتشت بود بی‌شک زمینه را فراهم آورد تا انگاره سی بیل ایرانی در میان یونانیان و یونانی زبانان آسیای صغیر رخنه کرده و صاحب نفوذ و اعتبار شود. ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص ۴۷۸.
۳. ر.ک: آیین شهریار در شرق، ص ۱۱ به بعد.
۴. ر.ک: همان، ص ۲۱۸-۲۱۹، یادداشت ۶۸.
۵. آرس: Ares، پسر زئوس و هرا، از نسل دوازده خدای بزرگ اولمپ به شمار رفته، اما در آیین یونان، آرس هرگز جایگاه مهمی نداشته است. وی ایزد جنگ رومیان است که او را با سیاره مارس یا مریخ (بهرام) یکی می‌دانند. آرس در اصل یک خدای تراکیایی بود.
- برای آگاهی بیشتر ر.ک: فرهنگ اساطیر یونان و رُم، ژوئل اسمیت، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، ص ۱۳-۱۴؛ دانشنامه اساطیر یونان و روم، دیکسون کندی، ترجمه رقیه بهزادی، ص ۲۸-۳۰.
۶. ر.ک: آیین شهریار در شرق، ص ۴۸، یادداشت ۱۷. مردی که در پیش‌گویی ذکر شده که همه آسیا را مسخر خویش می‌سازد، تنها در مورد اسکندر صادق است نه جانشینان او. آنتیوخوس بر جزیی از آسیا حکومت می‌کرد، هم‌چنین از آنتیوخوس درختی به جای نماد که دارای ده شاخه باشد، یعنی از ذریه او ده تن شاه پدید نیامد در حالی که جانشینان اسکندر، که سلوکیان باشند، اگر از اسکندر تا آنتیوخوس چهارم بشماریم، ده تن بوده‌اند. نیز میان تصویری که در این پیش‌گویی از اسکندر پرداخته شده، با آن‌چه در کتاب پهلوی ارداویرافنامه که از عهد ساسانی است، آمده قرابت و شباهتی وجود دارد. در ارداویرافنامه (قسمت اول، ۱-۷) اسکندر به صورت مردی کینه توز، ویرانگر و خونریز مجسم گشته که ایران را به باد غارت و تباهی می‌گیرد، و سرانجام خود نیز نابود می‌گردد و رهسپار جهنم (دوزخ) می‌شود (آیین شهریار در شرق، ص ۱۳-۱۴).
۷. ر.ک: همان، ص ۱۳.
۸. ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص ۴۷۹.
۹. ر.ک: همان، ص ۴۸۲. ویدن گرن می‌نویسد: «احتمالاً مکاشفه ایرانی را که زیانزد بود، تحت نام گشتاسب

به یونانی برگردانده‌اند و یا آن که با یاری روایات ایرانی، مکاشفه‌ای یونانی تنظیم کرده‌اند. بعدها پدر کلیسا، لاکتانتیوس (Lactantius)، این پیش‌گویی‌ها را در نهادهای الهی (Institutiones Divinae) آورده و ما تاکنون آنها را فقط از اثر لاکتانتیوس می‌شناسیم» (جهان معنوی ایرانی، ص ۲۰۳).

۱۰. ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص ۴۸۲.

۱۱. ما از طریق ژوستین (Justin، ص ۲۶۷ و پس از آن) مورخ می‌دانیم که روایات شگفت‌انگیزی درباره تولد مهرداد نقل شده که عظمت انسانی بیش از حد وی و شهریاری جهانی او را تجلیل کرده است. در اینجا می‌توان نام سلسله مهرداد (داده مهر) را به عنوان نشانه تشریف یافتن به کیش مهر دانست (جهان معنوی ایرانی، ص ۲۰۳).

۱۲. ر.ک: همان، ص ۲۰۳.

۱۳. آیین شهریاری در شرق، ص ۴۰.

14. J. Bidez. F. Cumont, Les mages hellénisés, II, Paris 1938, S.. 370. f. (Text und kommentar); H. Windisch, Die orakel des Hystaspes, Amsterdam, 1929 (Diskussion).

۱۵. Jupiter: در سرتاسر عهد باستان ژوپیتر بزرگ‌ترین ایزد و پادشاه زمین و آسمان باقی ماند. ژوپیتر در آغاز به عنوان ایزد عناصر، زمان، آذرخش، تندر و نور پرستش می‌شد و به همین مناسبت از لقب‌ها و عنوان‌های بامسمایی چون: فولمیناتور، فولگوراتور، تونیتروآلیس، پلوویوس و تونانس برخوردار بود. ژوپیتر اندک اندک ایزدان کوچک محلی ایتالیا را جذب خود کرد و بدین ترتیب ویژگی‌هایش گسترش تازه و اشکال گوناگونی یافت. دولت روم که دولتی به تمام متمرکز بود، به ایزدی نیاز داشت که در عرصه مذهب، یگانگی‌اش را پاس دارد و استواری بخشد. از اینرو ژوپیتر به یک شخصیت سیاسی، پاسدار قوانین، عهدنامه‌ها، پیمان‌ها و پشتیبان رم در جنگ‌ها بدل شد.

فرهنگ اساطیر یونان و رُم، همان، ص ۲۳۸-۲۴۰

۱۶. آخرین نکته را خود لاکتانتیوس به مطلب افزوده است.

۱۷. ر.ک: جهان معنوی ایرانی، همان، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۱۸. دین ایران باستان، دوشن گیمن، ترجمه رؤیا منجم، ص ۴۰۹؛ و:

Lact. Inst., 7.16,14.

۱۹. ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص ۴۸۳؛ و:

Lact. Inst., 7.21,4.

۲۰. ر.ک: همان، ص ۴۸۳-۴۸۴.

Lact. Inst., 7.18,2.

۲۱. ر.ک: همان، ص ۴۸۴.

۲۲. ر.ک: دین‌های ایران، ویدن گرن، ترجمه منوچهر فرهنگ، ص ۲۸۸.

۲۳. همان، ص ۲۸۸.

۲۴. برای آگاهی از متن کامل این روایات ر.ک: بخش‌های «بهمن یشت» و «یادگار جاماسپی» در همین

کتاب.

۲۵. پل چینود Cīnwad یا چینور Cīnwar به معنای پل صراط - پلی است که باید همه مردم، پارسا و بدکار پس از مرگ از آن عبور کنند. در دین کرد (کتاب نهم، ص ۸۰۹) و دادستان دینیگ (پرسش ۲۰) و بندهش

(فصل ۳۰) در مورد جای این پل چنین آمده است: در ایرانسویج در بالا، بر قلعه دایتی (Dāiti) به بلندی یک صد مرد پل چینود قرار دارد و در زیر آن در وسط دوزخ است. در بندهش پل چینود به منزله دو بازوی ترازوی ایزد رشن تصور شده است که یک بازوی آن در بین البرز در شمال و بازوی دیگر در سر البرز در جنوب قرار دارد. پس از گذشتن سه شب اول پس از مرگ، روان را تا بن کوه البرز می‌برند و او بر آن پل عبور می‌کند تا به اوج آن قلعه می‌رسد، اگر بدکار است از آن جا به دوزخ فرو می‌افتد و اگر پارساست، به کمک ایزدان، بازوی دیگر ترازو را طی می‌کند و به اوج کوه البرز می‌رسد و از آن جا به بهشت می‌رود. تعلیقات مینوی خرد، احمد تفضلی، ص ۹۷-۹۸.

۲۶. برای این مقایسه‌ها ر.ک: دین‌های ایران، همان، ص ۲۹۰-۲۹۲.

۲۷. ویدن گرن در توضیح می‌نویسد: «واژه‌های *post messem trit* احتمالاً فقط به مفهوم نام یک جشن

ایرانی گرفته می‌شود، مانند گاهنبار *Gāhānbār* سوم سال». ر.ک: دین‌های ایران، ص ۲۹۳، یادداشت ۱.

۲۸. برای آگاهی از چگونگی دعا خواندن مغ‌ها و آیین آن ر.ک: همان، ص ۳۴۶-۳۴۷.

۲۹. مغان به عنوان تحفه برای منجی تازه متولد و پادشاهی جهان طلا و کُندر و مُرمکی (در بعضی روایات

«صبر» ذکر شده) نمی‌برند، بلکه تاج طلایی می‌برند که این خود واجد معنای اختلاف چشمگیری با روایت

پرتستانی است، ولی پس زمینه ایرانی آن به قدر کفایت آشکار است، زیرا رسم و رسوم ایرانی بود که به شهریار

به عنوان خراج تاج طلا بدهند. به همین علت در بندی از وقایع نامه زوکنن که در اینجا نیامده، چنین آمده

است: «و ما تاجمان را گرفتیم و آن را زیر پاهایش گذاشتیم» (جهان معنوی ایرانی، ص ۲۰۶-۲۰۷).

۳۰. ر.ک: همان، ص ۲۰۶؛ الیسه ورداپت *Elišē Vardapet* وقایع نگار ارمنی آورده که میترا (مهر) از زنی

زاده می‌شود:

«و یکی از برترین خردمندان شما گفته است که ایزد مهر از مادری انسان زاده شد و شاه و پسر خدا دو

عامل دلیر خدایان هفت گانه است» (ر.ک: دین‌های ایران، ص ۲۹۵).

۳۱. ر.ک: دین‌های ایران، ص ۲۹۶-۲۹۹؛ جهان معنوی ایرانی، ص ۲۰۷-۲۰۹.

۳۲. ر.ک: دین‌های ایران، ص ۳۰۱-۳۰۲ و توضیحات یادداشت ۱.

فکر و چهارم

پیشانی
از اوستامی اسکا تا اوستامی اسلا

از اوستای اشکانی تا اوستای اسلامی

بنابر پاره‌های اخبار و روایات پارسی و عربی اردشیر اول برای تاریخ ایران و اساطیر ایرانی تاریخ جدیدی را وضع نمود. علت آن را چنین گفته‌اند: در طول چهار دههٔ نخست قرن دوم میلادی در محافل زرتشتی اعتقاد عامیانه‌ای وجود داشت مبنی بر این که پایان هزارهٔ زرتشت نزدیک است و فاجعهٔ وحشتناکی در ایران به وقوع خواهد پیوست. چون به اعتقاد زرتشتیان، زرتشت ظهور هوشیدر یا منجی را در آینده‌ای نزدیک و جهت نو کردن نظام جهان نوید داده بود. در بین اقشار مردم و اکثر آنان، وجود روحیه اعتقاد به مکاشفه و معاد و منجی آخرالزمان سبب نوید به زندگی بهتر و امیدواری، و برای حکومت‌ها همیشه نامطلوب و حتی خطرناک بوده است. اغنیا و قدرتمندان از آغاز چنین دوره‌ای مدام در بیم و هراس بودند و از آن می‌ترسیدند که با بروز یک انقلاب قهرآمیز، ثروت و قدرت خود را از دست بدهند. اردشیر بدون آن که از این اوضاع و اومه‌ای به خود راه دهد به مقابله با این روایات و عقاید برخاست. وی در نظر داشت برای ایرانیان شاهنشاهی مستقل جدیدی را تأسیس نماید، سراسر ایران را تحت فرمان خود درآورد و خاندان خویش را بر تخت سلطنت بنشانند. بنابراین قبل از هر چیز لازم بود مردم ایران متقاعد شوند که پایان «هزارهٔ زرتشت» قریب الوقوع نیست و آنان دستخوش اشتباه شده‌اند.^۱ طبری در کتاب تاریخی خود شرح تاریخ ساسانیان را چنین آغاز می‌کند: «چون از آن هنگام که اسکندر بابل را بگرفت به حساب ترسایان و پیروان کتب

آسمانی پیشین پانصد و بیست و سه سال و به حساب مجوسان دویست و شصت و شش سال بگذشت،^۲ اردشیر پسر بابک شاه... سر برآورد». ^۳ اردشیر فاصله زمانی بین اسکندر و به قدرت رسیدن خود را کوتاهتر کرد و در واقع ۲۵۷ سال از آن (تاریخ حقیقی) کسر نمود. در نتیجه این عمل پایان «هزاره زرتشت» ۲۵۷ سال به تعویق افتاد و این مهلت زمانی موجودیت حکومت جدید و خاندان سلطنتی را در بین مردم تثبیت نمود. بدین ترتیب زمان زرتشت ۲۵۷ سال به عهد سلطنت اردشیر نزدیک تر گردید.^۴

این روایات ظاهراً نمودار اولین دستبردها در تاریخ ظهور منجی در اساطیر زرتشتی است که فعلاً به درست یا غلط بودن آن چون مربوط به زمان قبل از ظهور اسلام است کاری نداریم، ولی از آن جا که پایان «هزاره زرتشت» در عهد سلطنت اردشیر فرا نرسید، مردم متقاعد شدند که این تاریخ گذاری جدید باید مقرون به صحت باشد، و از سوی دیگر محتمل است پس از آن این تاریخ گذاری در محافل دینی زرتشتی نیز معمول شده و در کتب پهلوی نیز جایگاه معتبری یافته باشد.

آن چه امروزه از متون اوستایی به ما رسیده، نسخی است که کاتبان و به ویژه پارسیان پس از مهاجرت به هندوستان در هند و ایران در طی قرون مختلف نگاشته‌اند. به عقیده کارشناسان هیچیک از نسخ مزبور مربوط به ماقبل قرن‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی (هفتم و هشتم هجری) نمی‌باشد.^۵ در دین کرد و سایر آثار پهلوی در چگونگی فراهم آمدن اوستا و از بین رفتن مکرر آن در طی تاریخ و جمع آوری مجدد آن مطالبی بیان شده است. یکی از این مطالب افسانه‌ای مربوط به زمانی است که زرتشت دین را به نخستین شاگرد و یاور خود شاهزاده ویشتاسپ^۶ عرضه کرد و به فرمان او آن را در ۱۲۰۰ فصل به خط اوستایی روی لوحه‌های طلا نگاشته و در آتشکده سمرقند محفوظ داشت. در گزارش دیگر که خالی از حقایق تاریخی است، دین کرد می‌نویسد که به فرمان دارا پسر دارا (منظور داریوش سوم است)^۷ دو نسخه کامل از تمامی اوستا و زند آن طور که زرتشت آن را از اهورامزدا دریافت داشته بود تهیه کردند و یکی را در خزانه شاهی و دیگری را در محفظه آثار کشوری به امانت گذاردند. هنگامی که رومیان شرقی ایران را فتح کردند و اسکندر تخت جمشید را آتش زد، نسخه‌ای که داریوش در محفظه آثار امپراطوری داشته (و بنا بر روایات بر ۱۲۰۰ پوست گاو نوشته شده بود) طعمه حریق شد و دیگری که در خزانه سلطنتی بود به یونان فرستاده شد تا به زبان یونانی ترجمه شود. اما افسانه دیگری حاکی از آن است که اسکندر زند را به یونان فرستاد و اوستا را آتش زد. پرفسور کای بار پس از ذکر این روایات چنین اظهار نظر می‌کند که: «تمامی این تاریخ نگاری‌ها بدون شک به زمان خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی)

یعنی همان دوره‌ای که قسمت اعظم دین کرد تدوین شد مربوط می‌گردد و هدف آن بوده که اصالت و صحت مجموعه آثار مذهبی و تعالیم موجود را که اساس و پایه اعتقادات روحانی آن روز زرتشتیان بود ثابت و مدلل دارد.^۸

وی در ادامه می‌نویسد: «بر طبق این داستان‌ها کلیه آثار مذهبی زرتشتی حتی آنها که بعد از حیات زرتشت به وجود آمد... به خود زرتشت منسوب می‌گردد. برای ساسانیان ایجاد این عقیده در مردم کمال ضرورت را داشت که قبل از حمله اسکندر گجسته (ملعون) و غلبه او بر ایران نسخ و متون موثق و کامل اوستا وجود داشته و به دنبال پراکندگی آن مجدداً جمع آوری گردیده و سنن و مطالب دیگر بدان‌ها اضافه شده است.»^۹

به طور کلی دانشمندان و اوستاشناسان در پژوهش‌ها و تحقیقات علمی خویش بین مطالعات مربوط به عقاید اصیل شخص زرتشت Zarathuštrisme با مطالعات مربوط به اعتقادات موجود در صورت کنونی دیانت زرتشتی Zoroastrisme تفاوت قائلند. آسموسن می‌گوید: «در دوران بعد از زرتشت خاصه در زمان ساسانیان مطالب و مواضع تازه‌ای که طرح آن برای زرتشت ضروری نبود به عقاید دینی زرتشتیان اضافه شد. از جمله جهان به سه یا چهار دوره که هر کدام سه هزار سال به طول می‌انجامد تقسیم گردید و در پایان هر یک از این دوران است که سوشیانت (که اینک به صورت فرد مشخصی موعود زرتشتیان است) باید ظهور کرده و بر اهریمن و تباهی‌های او پیروز گردد.»^{۱۰}

نیبرگ اوستای پیش از اسکندر در ایران را تخیل محض می‌داند و می‌گوید: «ما هیچگونه دلیلی بر وجود داشتن یک کتاب یا نوشته مزدیسنی پیش از زمان ساسانیان در دست نداریم.»^{۱۱} وی در جای دیگر آورده که در پیکار با مانویت، از سوی فرمانروایی دولت ساسانی برای اولین بار فرمان نوشتن اوستا صادر شد: «در برابر این دین (مانوی) که دارای اسناد گرانبها و ادعای بیان وحی پاک نخستین بود، دین زرتشتی تنها یک راه داشت و آن این بود که خود یک چنین سند گرانبهایی را درست کند و از این راه کهنگی بیش از اندازه خود را که متضمن وحی نخستین بود، ادعا کند. شاید اگر تنها گزارش‌هایی درباره متن‌های اصلی نفیس و شکوهمند خود رواج می‌دادند، بسنده نبود، باید بتوان به آن اشاره کرد، و از این رو باید که آنها پدید می‌آمدند. از آن‌جا که این موضوع ضمن پیگرد مانویان در پایان سده سوم و آغاز سده چهارم بسیار حساس شده بود، چاره جز این نبود که شاپور دوم در ضمن اقدامات خود برای از میان برداشتن کیش مانوی و برای پایدار کردن دین زرتشتی به عنوان دین دولتی فرمان دهد که اوستا را بنویسند، و طبیعی است در جریان این کار داستان کهنگی بی‌مانند اوستای نوشته درست شد، تا از مانویان پیش بیفتند. از آن‌جا که این هیچ‌شدنی نبود که این متن‌ها را که

مرکب آن هنوز خشک نشده بود، متن‌هایی بسیار کهن بشناسانند، از نظریه پرمعنای تباهی سنت دینی از دوره‌ای معین و باززایش آن در دوره دیگر، که از نظر تاریخی به گونه ویژه‌ای درست بود، یاری جستند. از یک سو بدین وسیله به پیشواز اندیشه همه جا گسترده گنوستی، که به وحی دوره‌ای در درازای زمان اعتقاد داشت، می‌رفتند، و از سوی دیگر می‌توانستند بزرگ‌ترین فاجعه را در تاریخ سنت به گردن رومی‌های منفور بیندازد و بدین گونه یک ماده تبلیغاتی بسیار خوب بر ضد آنها بدست آوردند.^{۱۲}

پس از سپری شدن این دوران و درست در آغاز قرن هفتم میلادی و با وجود تسلط اسلام، دین زرتشتی باز ساکت نشست و جنبش متقابلی از خود نشان داد. به گفته اشپولر «روحانیت می‌کوشید تا با اصلاحات خود احکام تازه‌ای در قالبی متشکل بدست بدهد و عقاید اصیل آن دین را به صورتی خالی از زواید و شوائب درآورد، از عقیده به زروان^{۱۳} دست کشید و ایمان به «هورمزد» را به صورتی تا حد امکان منزّه تقریر کرد».^{۱۴} از سوی دیگر چنان که می‌دانیم در قرون اولیه تسلط مسلمانان بر زرتشتیان، جامعه زرتشتی برای فرار از اتهام تأثیرپذیری به شدت از بیگانگان به‌ویژه مسلمانان احتراز می‌کردند و این ثمرات و نتایجی در پی داشت که از آن جمله می‌توان به نفوذ افکار اسلامی بخصوص معتزلی در شالوده بنای جدید دین زرتشت توجه نمود. به اعتقاد اشپولر در قرن دهم میلادی برابر با قرن چهارم هجری، هنگامی که دین زرتشت به پیوست احیای مجدد افکار ملی ایرانی تجدید بنا نمود، کار این اجتناب و خودداری آنان (زرتشتیان) به مرحله‌ای رسید که علناً هر نوع تأثیر خارجی را محکوم دانسته و رد می‌نمودند، تا به جایی که در سال‌های ۹۲۱/۹۳۱ میلادی (برابر ۳۰۸/۳۱۹ هجری) گروه‌های مختلفی با اتکای به افکار شعوبیه، هوای این امر را در سر می‌پروراندند که با برانداختن دستگاه خلافت، سر از نو یک دولت ایرانی زرتشتی برقرار کنند. به موازات این دسته‌ها و بر اساس عقاید اصیل زرتشتی مجامعی از زرتشتیان با ایمان، آگاهانه به اندیشه‌های تازه‌ای پرداخته نتایج آن در کتب معتبر دینی آنان که دائماً از روی آنها نسخه‌نویسی می‌شد، تحریر یافت، و در مدافعاتی که از عقاید زرتشت - آن طوری که در دین‌کرد و سایر کتب موجود است - در مقابل سایر ادیان و هم در برابر اسلام انجام می‌گرفت، منعکس گشت. بدیهی است که سراسر این بنای جدید دین زرتشت، مملو از افکار اسلامی بخصوص معتزلی بود و از این ابایی نداشتند که در مقام حمله به معتزلیان دلایل اصحاب سنت و حدیث، و در مقام حمله به این طبقه دلایل معتزلیان را به معنی کلام اسلامی به کار ببرند.^{۱۵}

پروفیسور کای بار معتقد است: «از آن‌جا که هیچ اثر و دلیل متقنی بر این که اوستای موجود از روی یک متن قدیمی‌تر نوشته شده باشد در دست نداریم لاجرم باید این نظریه هنینگ^{۱۶} را

بپذیریم که جمعی از موبدانی که از هر لحاظ به حافظه و صحت دانش آنان اطمینان بوده با دقت انتخاب شده و آنان اوستایی را که از پدران و اجداد خود آموخته و به حافظه سپرده بودند به کاتبان دیکته نموده‌اند. تا زمانی که دلایل و شواهد تازه‌تری بدست نیامده باید اشتباهات و نارسایی‌های موجود را به این توجیه نمائیم که موبدان برای استفاده خود متنی قدیمی از اوستا را به الفبایی که فقط در آن حروف صامت به کار می‌رفته در دست داشته‌اند و از آن برای کمک به حافظه خود استفاده می‌نموده‌اند.^{۱۷} نیبرگ نیز می‌نویسد: «در خود اوستا از فن نوشتن هرگز یاد نمی‌شود... غالباً از بازخوانی گاهان و نیایش‌های مقدس سخن می‌رود، اما کوچک‌ترین اشاره‌ای به این نکته نیست که این نیایش‌ها از روی کتاب‌هایی خوانده می‌شده است... بر پایه همین واقعیت می‌توانیم حدس بزنیم که متن‌های اوستایی در زمان‌های کهن فقط زبانی وجود داشته و زبانی روایت می‌شده است».^{۱۸}

در تأیید سخنان نیبرگ و کسانی چون کای بار و هنینگ باید گفت ظاهراً تا مدت‌ها پس از دسترسی ایرانیان به خط و الفبا، اعتقاد راستین عامه مردم و روحانیون بر آن بود که متون مقدس اوستایی و حتی احتمالاً تفسیر آنها «زند» نیز باید از حفظ تلاوت شود.^{۱۹} به همین جهت در آئین‌ها و مراسم و اجرای نیایش‌های مذهبی، کلیه مطالب و ادعیه توسط موبدان از حفظ خوانده می‌شوند. اصولاً وجه تمایز یک موبد خوب داشتن حافظه‌ای قوی می‌باشد. حفظ کردن و خواندن آیات و متون اوستایی از بر، امتیاز مذهبی بزرگی برای موبدان است و فراموش نمودن آن متون گناهی بزرگ محسوب می‌شود. چنان چه در کتاب دین‌کرد ذکر شده که «سخن و زبان زنده و گویا مهمتر از نوشته و صورت مکتوب زبان است».^{۲۰}

بنا بر روایات و کتب تاریخی چنان چه می‌گویند خسرو انوشیروان شورایی مرکب از علما و رجال دینی عهد خود تشکیل داده و در آن جلسه موبد موبدان ۲۱ قسمت از متون مقدس اوستا را که بر مبنای حافظه افراد مطمئن نگاشته و تصویب شده بود و دیگر نمی‌توانست مورد تغییر قرار گیرد عرضه می‌کند.^{۲۱} احتمال دارد که این ۲۱ قسمت همان ۲۱ نسکی باشد که در کتاب نهم دین‌کرد بدان اشاره شده است. برای آن که این متون به نحوی صحیح تلفظ و قرائت شود، الفبایی اختراع نمودند مرکب از ۴۸ حرف که ۱۴ علامت آن برای حروف مصوت به کار می‌رفت و می‌توانست هر نوع تلفظ و صدایی را هنگام تلاوت آیات ادا نماید. مخترعین این الفبا آن چه از حروف الفبای پهلوی در دوران متأخر ساسانی به کار می‌رفت بدون هیچ گونه تغییری اتخاذ نمودند و برای آن اصواتی که حروف پهلوی به طور وضوح قادر به بیان و وافی به ادای مقصود نبود و یا اصولاً معادل آنها حرفی در آن الفبا وجود نداشت با تغییر صورت حروف پهلوی و یا اختراع حروف تازه علامات و حروف جدید به کار بردند. برای ایجاد گروهی

از حروف مصوت که گویا و رسا باشد ظاهراً الفبای یونانی و ارمنی به عنوان نمونه به کار رفته است.^{۲۲}

به هر حال با توجه به مطالب مطرح شده می‌بینیم اولاً هیچ دلیلی دال بر اثبات موجود بودن اوستای مکتوب پیش از اسکندر که بر ۱۲۰۰۰ پوست گاو نوشته شده بود و تماماً گفته‌ها و آموزه‌های اشو زرتشت بوده است، وجود ندارد، ثانیاً با فرض وجود چنین اوستایی، پس از حمله اسکندر از بین رفته و باز در دوران ساسانی جمع‌آوری شده و پس از آن این مجموعه مقدس در چند نوبت و توسط افراد مختلف جرح و تعدیل‌های بسیاری در آن راه یافته، به طوری که گیبون می‌نویسد: «در زمان ساسانیان فقط اثری از نام زرتشت باقی مانده بود و اشکال درک معانی پیام زرتشت سبب شده بود که ۷۲ فرقه مختلف خود را زرتشتی بنامند».^{۲۳} بنابراین چگونه می‌توان به اوستای متأخر که امروزه در جامعه زرتشتی مطرح و تماماً پس از نفوذ و گسترش اسلام تهیه و تدوین شده و در سراسر آن ردپای افکار و عقاید اسلامی آشکارا مشاهده می‌شود، به عنوان یک منبع دست اول و قابل اعتماد استناد نمود. از جمله موضوع مورد نظر ما نیز یعنی موعود در دین زرتشتی از این قاعده (تغییر و تبدیل‌ها) مستثنی نیست.

از ایران زرتشتی تا ایران اسلامی

فرنبغ دادگی در اواخر سده نهم میلادی / سوم هجری قمری در چگونگی افتادن سرزمین ایران به دست تازیان، در بندهش چنین آورده است:

«چون شاهی به یزدگرد آمد، بیست سال شاهی کرد. آن گاه تازیان به بس شمار به ایرانشهر تاختند. یزدگرد به کارزار با ایشان قادر نبود. به خراسان و ترکستان شد و اسب و مرد و یاری خواست، و او را آن جای کشتند. پسر یزدگرد به هندوستان شد، سپاه و گند آورد. پیش از آمدن به خراسان درگذشت. آن سپاه و گند بیاشفت. ایرانشهر به تازیان ماند».^{۲۴}

ایرانیان قبل از شکست و مغلوبیت ملت و تمدن باستانی ایران به دست لشکریان عرب و مسلمان، که تا قبل از ظهور اسلام همیشه ایشان را به دلیل عقب ماندگی به دیده حقارت می‌نگریستند و در میان دیگر همسایگان خود، این قوم را از همه پست‌تر و خوارتر می‌شمردند. پس از غالب شدن اعراب، این ضربه چنان مهلک و غیر مترقبه بود که به هیچ‌وجه جراحات حاصل از آن نمی‌توانست به آسانی التیام پذیرد و به راحتی کینه غالبین را از ضمیر مغلوبین بزداید. با آن که ایران و ایرانی ناگزیر تسلیم شمشیر عرب و تهاجم و نفوذ دینی جدید به نام اسلام شد و به ناچار به دلیل ضعف و سستی دولتمردان و سران قوم خویش، به یک باره صلابت، حشمت، استقلال و دولت باعظمت پادشاهی خود را در میدان‌های قادسیه،

جلولا، حلوان و نهاوند از کف بداد، ولی قوم غالب یعنی اعراب علی رغم کوشش‌های بسیار به هیچوجه نتوانستند به سهولت فرهنگ، آداب و رسوم و شعائر قومی و ملی و یادگارهای اجدادی ایرانی متعصب را عوض نمایند و در یک کلام از ایرانی شخصیتی بسازند که همانند یک عرب مسلمان فکر کند، لباس بپوشد، حرف بزند، زندگی کند و به طور کلی همان آمال و آرزوهای معنوی و دنیوی و عقاید و افکار وی را داشته باشد.

با این همه طی سده‌های هفتم میلادی / اول هجری قمری تا سیزدهم میلادی / هفتم هجری قمری فرهنگ و جامعه ایرانی دچار یک رشته تحولات اجتماعی، سیاسی و مذهبی شد که به سبب آن زرتشتیان از رأس جامعه کنار زده شدند و مسلمانان جای آنان را گرفتند. رویدادها و پیامدهای معینی به مسلمانان - اعم از عرب، نومسلمانان ایرانی یا نسلی مرکب از این دو - کمک کرد تا به جامعه حاکم تبدیل شوند و به اتفاق و به طور هماهنگ به اقدام بر ضد زرتشتیان پردازند که به دلیل مستعمره شدن سرزمین خود، و انتقال اموالشان به مسلمانان و در نتیجه مستحیل شدن تدریجی ایشان، تبدیل به زبردستان شده بودند. این تحول اجتماعی پیامد رابطه‌ای دوجانبه بود که از طریق آن، مهاجران مسلمان عرب و ایرانیانی که از لحاظ سیاسی، مذهبی و فرهنگی با مهاجران متحد شده بودند، توانستند بر سایر ایرانیان و به طور عمده بر زرتشتیانی که علاقه‌ای به پیوستن به حاکمان جدید نداشتند، سلطه یابند.

میان تغییر دین و دگرگونی‌های اجتماعی رابطه مستقیمی وجود داشت، زیرا آداب و رسوم متداول - که تا حد زیادی از سوی دین اعمال می‌شد - طریقه زندگی هر جامعه را معین می‌کرد. برای هر فرد تغییر دین از زرتشتی به اسلام، به معنای پذیرفتن جنبه‌هایی از رفتارها، عادت‌ها و سلایقی بود که مسلمانان عرب و ایرانی را از دیگران متمایز می‌کرد. البته نوکیشان مسلمان به هیچوجه از همه عقاید و رسوم زرتشتی خود دست نمی‌کشیدند. با وجود این یکی از عوامل تعیین کننده و ضروری برای عضویت دایم در جامعه اسلامی، پذیرفتن مقررات و احکام دین جدید در مورد چگونگی عبادت، لباس و خوراک به شیوه مسلمانان، همراه با رد آداب و رسوم دین زرتشتی چون بستن کمر بند مقدس (کشتی)^{۲۵} و یا عبادت در آتشکده‌ها بود.

موبدان و رهبران زرتشتی در تلاشی بیهوده با مراجعه به قوانین شرعی خود و گاهاً تلفیق آن با سخت‌گیری‌ها و احکام مغانه سعی بر حاکم کردن این قوانین بر روابط پیروان خود با مسلمانان برآمدند، زیرا آنها بدرستی دریافته بودند که این رابطه متقابل سرانجام باعث تغییرات و دگرگونی‌های دینی و فرهنگی - اجتماعی خواهد شد که شیوه زندگی و ساختار سنتی ایشان را تهدید می‌کند. بر این اساس موبدان طی احکامی ازدواج و آمیزش جنسی با مسلمانان و زاد و ولد به همراه آنان را ممنوع ساختند و همه زرتشتیان را ترغیب کردند که کسانی را که

آن ممنوعیت‌ها را نقض می‌کنند از حقوق اجتماعی محروم سازند. و به‌ویژه برای افرادی که دین خود را تغییر می‌دادند، مجازات‌های شدیدی در نظر گرفته شد^{۲۶} به طوری که مثلاً اگر شخصی زرتشتی دینش را تغییر می‌داد بنا بر حکمی در دم مرتکب گناه تناپوهل^{۲۷} شده و پس از گذشت یک سال (از زمان تغییر دین) سزایش مرگ و به اعدام محکوم می‌شد. با وجود تمامی این احکام و تمهیدات، فرادستان مسلمان اغلب در موقعیتی قرار داشتند که آن قوانین را لغو می‌کردند. در نتیجه تلاش‌های زرتشتیان برای جلوگیری از درهم آمیختن هم کیشان‌شان با مسلمانان به دلیل عوامل اجتماعی و اقتصادی خنثی شد. آقای چوکسی در خصوص این دوران می‌نویسد: «بیشتر زرتشتیان به سادگی جذب عرف اسلامی نشدند، بلکه با ورود به جامعه مسلمان اسلام و معیارهای رفتاری آن را پذیرفتند و سپس آنها را تعدیل کردند. از سوی دیگر، افراد کمی که در تدین خود تزلزل پیدا نکردند، کوشیدند بسیاری از جنبه‌های تمدن اسلامی را رد کنند. با وجود این، با گذشت چند نسل حتی آنها نیز در فعالیت‌های روزمره خود در معرض دگرگونی قرار گرفتند. هر چند میزان زیادی از کار روی قوانین اجتماعی مربوط به اقدامات عمومی و روابط اقتصادی بود، تنها نتیجه برای جامعه‌ای که به تدریج ولی به طور مداوم از شکلی زرتشتی به سوی شکلی اسلامی پیش می‌رفت، تطبیق دادن بیشتر رسوم متداول با اصول اسلامی بود. این بدان معنا نیست که جامعه ایران جزئی از جامعه عرب شد، بلکه می‌توان گفت هنگامی که عرف اجتماعی ایرانی در محیط‌های زرتشتی از اعتبار افتاد، بسیاری از اجزای این عرف با ارزش‌های اسلامی منطبق شد و در بعضی موارد حتی بر رسوم اسلامی مقرر شده، غالب آمد. بنابراین، تمدن اسلامی که طی نخستین سده‌های اسلامی در ایران‌شهر و ماوراءالنهر تبلور یافت، آینده خوبی از جنبه‌های اسلامی عرب و زرتشتی ایرانی بود»^{۲۸}.

کلیه این تغییرات و دگرگونی‌ها در جامعه ایران زرتشتی مدت شش سده به طول انجامید. بنا بر آمار، در سال ۷۵۰م / ۱۳۲هـ ق که عباسیان به قدرت رسیدند، در حدود ۸ درصد از شهرنشینان ایران مسلمان بودند. در اواسط سده نهم میلادی / اواسط سده سوم هـ ق این شمار تا ۵۰ درصد افزایش یافته بود. در دهه ۹۹۰ میلادی / دهه ۳۸۰هـ ق بیشتر ساکنان شهرها مسلمان شده بودند و از سال ۱۰۰۰م / ۳۹۱هـ ق تا سال ۱۲۵۰م / ۶۴۸هـ ق بیشتر روستاییان اسلام را پذیرفتند. طی همین دو دوره تأسیس مساجد و مدرسه‌ها و اضمحلال آتشکده‌ها و هیربدستان‌ها تحکیم جامعه مسلمان را به زیان جامعه زرتشتی، ابتدا در شهرها و سپس در روستاها، منعکس کرد.^{۲۹}

علل گرایش ایرانیان به اسلام

ایرانیان طی سه مرحله به اسلام گرویدند: نظامی، شهری و روستایی.^{۳۰} مرحله نظامی شامل اولین سال‌های فتوحات اعراب است. هر چند در آن زمان بیش از چند نفر زرتشتی اسلام نیاوردند، با این همه عوامل و محرک‌های خاص برای گرویدن سایرین فراهم بود. در آن زمان و پس از آن - گروه طبقات مختلف اجتماع ایرانی - زرتشتی به دین جدید را می‌توان بنا به علل متفاوتی چون آزادی، ثروت، ایمان و یا ناامیدی مردم از فرهنگ آیینی گذشته خویش دانست. فرایند پیوستن هنگامی آغاز می‌شد که زرتشتیان به صورت گروهی یا فردی دچار بحرانی می‌شدند و این امر معیاری صحیح برای دوره پس از آن بود. آن بحران، چه داخلی و چه خارجی، چه روانی و چه اجتماعی، چارچوبی اساسی را که جامعه یا فرد در آن احساس امنیت می‌کردند، سست می‌کرد. به این ترتیب، ایرانیان ضربه پذیر و حیران و با ذهنی آشفته در معرض نفوذ دستاوردها و مفاهیم دینی جدید قرار گرفتند که مسلمانان عرب مهاجم معرفی کرده بودند. آنان از یک سو ناامیدانه ترجیح دادند پذیرای دینی باشند که برتری خود را با پیروزی سیاسی به اثبات رسانیده بود، و از سوی دیگر جدید امکانات تازه‌ای یافتند که عالی‌ترین مفاهیم را نه تنها به عنوان نوعی نیایش و پرستشگری، بلکه به عنوان طریقه‌ای برای زندگی، به ایشان می‌بخشید، بنابراین خود را تسلیم اسلام کردند.

مرحله دوم گرویدن ایرانیان به اسلام مربوط به ساکنان شهرها بود. بر اساس داستان‌ها و روایات به جامانده در کتاب‌های مختلف چون تاریخ‌های محلی و وقایع نامه‌ها، این مرحله ظاهراً بین سده‌های دوم تا چهارم هجری از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. برعکس شهرهای ماوراءالنهر که به صورت صحنه‌ای برای شدت عمل به منظور تغییر دین درآمد، در جاهایی چون عراق، آذربایجان، خوزستان و سیستان به صورت محیط‌هایی آرام و منطقی برای پذیرش نسبتاً مسالمت آمیز و غالباً داوطلبانه اسلام هم از سوی افراد و هم از سوی گروه‌های کوچک زرتشتیان درآمد. هر چند در این دوران تغییر دین طی سده‌های دوم، سوم و چهارم هجری، به میزان کمتری در شهرهای کوچک و نیز روستاها اتفاق افتاد، اما اقدامات گروه‌های زرتشتی به هم پیوسته غالباً نومسلمانان ایرانی را مجبور می‌کرد به شهرهایی نقل مکان کنند که در آنها سایر مسلمانان می‌توانستند امنیت مادی و فرصت‌های اقتصادی به دست آورند. در حقیقت همین نقل مکان‌های دسته جمعی نومسلمانان روستایی به نواحی شهری، بازگوکننده علت اساسی توسعه و پدید آمدن شهرهای بزرگ اسلامی در ایران طی نخستین سده‌های اسلامی است.

مرحله سوم و نهایی این تغییرات اساسی در فرهنگ و دین ایران و ایرانی، گرویدن

زرتشتیان روستایی به اسلام و تأسیس سکونت گاه‌های اسلامی در سراسر ایران‌شهر و ماوراءالنهر بود. بر طبق مستندات تاریخی، پذیرفتن عقاید اسلامی توسط شمار فزاینده‌ای از مردم ساکن در روستاها از سدهٔ دهم میلادی / چهارم هـ.ق تا سدهٔ سیزدهم میلادی / هفتم هـ.ق اتفاق افتاده است. روستائیان غالباً آیین‌ها و معتقدات اسلامی را با تطبیق دادن آنها با آداب و رسوم و عقاید زرتشتی می‌پذیرفتند. در این زمان امتیاز بارز نومسلمانان روستایی این بود که به جای جستجوی سرپناه در شهرها، می‌توانستند تحت حمایت گروه‌های مسلمان که به سرعت رو به افزایش بودند، در روستای خود باقی بمانند. سرانجام، در هر روستا تراکم شدیدی از مسلمانان به وجود می‌آمد که موقعیت دینی جدید آن جا را تثبیت می‌کرد. لازم به ذکر است در بسیاری از نواحی، این تغییر با مسالمت صورت گرفت و اسلام به طور عمده از طریق مبلغان و واعظان انتشار یافت.^{۳۱} در برابر چنین حرکتی که به سرعت و در مقیاسی وسیع در حال انجام بود، این شاید یکی از عوامل اصلی ترغیب روحانیان و موبدان در شاخ و برگ دادن و جعل روایات دینی زرتشتی هماهنگ با داستان‌های مشهور اسلامی و متأثر از آن در میان مسلمانان بود، که به زودی بدان خواهیم پرداخت.

شمار زیادی از ایرانیان زرتشتی که در طی سده‌های متمادی به اعتقادات خود به شدت پایبند بودند، تنها به این دلیل که دینشان از لحاظ سیاسی و تشکیلات دینی بی اعتبار شده، نمی‌توانستند زوال دین زرتشتی را بپذیرند. در نتیجه همهٔ ایرانیان تغییر دین ندادند و گروه‌های کوچکی (به‌ویژه در فارس و کرمان) همچنان به دین بومی و اجدادی خویش سخت پایبند ماندند. هر چند به قیمت از دست دادن بسیاری از امتیازات اجتماعی و فردی و منزوی شدن به صورت اقلیتی خرد در جامعهٔ آن روز ایران. گروهی نیز به ناچار دل به غربت سپردند و رنج مهاجرت به هندوستان را بر خویش هموار کردند، و بدین گونه نهال تودهٔ انبوه ایرانیان امروز در هندوستان (که به پارسیان مشهورند) گذاشته شد.^{۳۲}

اصولاً بدون اقتدار نه جامعه می‌تواند به موجودیت خویش ادامه دهد و نه دگرگونی و تحول می‌تواند نقشی در ثبات آن جامعه ایفا کند. ابن خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود می‌نویسد: «هر گاه ملتی مغلوب گردد و در زیر تسلط دیگران واقع شود به سرعت رو به نیستی و زوال خواهد رفت». وی در تأیید نظریهٔ خود چنین آورده: «هنگامی که در جهان تغییرات بزرگی از قبیل تحول و انتقال کلی ملتی و یا از میان رفتن تمدن و عمرانی روی می‌دهد یا آنچه خداوند از قدرت خویش اراده می‌کند، امر پادشاهی از نژادی به نژادی دیگر منتقل می‌گردد... و این امر هنگامی رخ می‌دهد که ملتی واژگون گردد و به سرنوشت بندگی دچار شوند و هم‌چون ابزار بیگانگان شوند و به آنان متکی شوند... و این موضوع را دربارهٔ ملت ایران می‌توان ملاحظه

کرد... که چون در تصرف عرب و چنگال قهر و غلبه واقع شد، پس از اندک زمانی منقرض شدند و چنان هلاک گردیدند که گویی به وجود نیامده بودند.^{۳۳} جدا از افراطی که ابن خلدون در این عبارات بدان دچار شده و کاملاً مشهود است، گمان می‌رود که بخش اعظم و عمده‌ای از تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی آن روزگاران ایران، عبارت بوده است از تغییر دین ایرانیان، گرویدن سریع به دین جدید و ایجاد ساختار و تشکیلاتی نوین که در آن اسلام، مراکز آموزش و پرورش و مساجد اسلامی به سرعت جانشین دین زرتشتی، آتشکده‌ها و مدارس دینی زرتشتی شد.^{۳۴}

در منابع تاریخی و تفسیرهای متعدد، علل پذیرش نسبتاً سریع اسلام توسط ایرانیان توضیح و تشریح شده است. گروهی به کار بردن زور را عامل اصلی می‌دانند^{۳۵} و برخی از اساس دین زرتشتی را عقیده‌ای شاهانه می‌پندارند که در میان مردم از مقبولیت کمی برخوردار بوده، و وقتی که این دین دیگر نتوانست آنها را وفادار نگه دارد، بدون هیچ مانعی ایشان در معرض تبلیغات و فعالیت واعظان و مبلغان مسلمان قرار گرفته، در نتیجه مردم به آسانی و داوطلبانه جذب این دین جدید شدند. علاوه بر اینها ظاهراً مسائلی چون حفظ ثروت، برخورداری از آزادی‌های فردی و اجتماعی، معافیت از مالیات و رهایی از محدودیت‌های اجتماعی را می‌توان به عنوان عوامل دیگری نام برد که نقش اساسی در پذیرش سریع اسلام توسط ایرانیان داشته است.^{۳۶}

برتولد اشیپولر پس از آن که عامل جبر و فشار مسلمانان در گرویدن دسته جمعی زرتشتیان به اسلام را رد می‌کند، در پی علل دیگری در این باره است: «علت تعویض سریع مذهب در مورد رجال منطقه شمال شرقی ایران، که در آن زمان از لحاظ فرهنگی بر سایر مناطق آن سرزمین سمت رهبری داشت، در درجه اول، کوشش آنان برای حفظ موقعیت اجتماعی خویش بوده است. علت دیگر آن نیز این بود که با درهم شکستن شاهنشاهی ساسانیان، سازمان روحانیت، که به طور سلسله مراتب دقیق منظم شده بود، درهم ریخت و به دنبال آن نیز دین زرتشت که دین رسمی دولت بود، رو به اضمحلال گذاشت، زیرا مقام صدارت آنان، «پیشوای هوذینان» (حدود سال ۸۲۰ میلادی برابر ۲۰۵/۲۰۶ هجری) که در برابر سازمان اداری عرب رسماً وظیفه ریاست را عهده‌دار بود، دیگر هیچ‌گونه قدرت مرجعیت مذهبی نداشت و کار عمده وی به جمع‌آوری وجوه محدود گشته بود».^{۳۷}

هر چند چنان‌که اشاره شد، اشیپولر عامل جبر و فشار مسلمانان در گرویدن دسته جمعی ایرانیان به اسلام را رد می‌کند، اما باید اذعان نمود که در آغاز اقتدار مسلمانان اقتداری نظامی بود و اغلب با حربه جبر و فشار بر علیه زرتشتیان از آن استفاده می‌شد. در حقیقت دستگاه

خلافت بدون چنین نیرویی هرگز نمی‌توانست در سرکوب آمال و آرزوهای زرتشتیان و یا تحمیل خواسته و اراده خود بر اکثریت آنها موفق شود. با این همه جامعه زرتشتی در ایران تا زمانی که توان داشت در مقابل دولت و تشکیلات اسلامی پایداری کرد. با وجود این پایداریها، هنگامی که ستیز و جنگ جای خود را به همزیستی و زندگی مسالمت آمیز داد، تماس‌های اجتماعی دوجانبه که در حوزه‌های نظامی و سیاسی آغاز شده بود، به حوزه‌های مذهبی و اجتماعی فی‌مابین کشیده شد. «ناتوانی زرتشتیان در ممانعت از اعمال سلطه مسلمانان - از فرمانروایان دوردست گرفته تا قضات مربوط به امور ناحیه‌ای - به دلیل فقدان شورش یا در نتیجه حمایت اندک آن دسته از زرتشتیانی که احساس بردگی و مظلومیت می‌کردند، نبود. بلکه مقامات و ساکنان عرب با تمرکز امکاناتشان بر ضد تلاش‌های زرتشتیان برای برانداختن یوغ مسلمانان سرانجام پیروز شدند. عامل دیگری که به عنوان علت ناتوانی پیروان دین بومی - در حالی که هنوز در اکثریت بودند - در خلع ید از اشغال‌گران ذکر می‌شود، کم بودن نهضت‌های مستقل از نخبگان جامعه مغلوب بود. اقدام برای بیرون راندن مسلمانان عرب معمولاً بر عهده سران زرتشتی‌ای بود که دیگر به طور کامل نماینده مردم نبودند یا دیگر نمی‌توانستند توده‌های اهالی بومی (بیشتر بر مبنایی فراگیر تا بر اساس سلسله مراتب) را برای پیروزی بسیج کنند. در حقیقت در موارد بسیاری مرزبانان و دهگانان سابق مجریان بهره‌کشی تحت سلطه بیگانه بودند و سایر زرتشتیان به آنها اعتماد نمی‌کردند».^{۳۸}

دستکاری در متون زرتشتی

تا اینجا به تفصیل یادآور شدیم که: ۱. آنچه امروزه به عنوان اوستا و دیگر متون پهلوی دینی در دست است، طی سده‌های پس از ظهور و گسترش اسلام، توسط کاتبان و نسخه برداران زرتشتی در هند و ایران نگاشته شده است و قدیمی‌ترین نسخه اوستا به اوایل قرن چهاردهم میلادی مربوط است. و متذکر شدیم داستانی که در دین‌کرد درباره اوستای اصلی و مکتوب پیش از اسکندر آمده دارای هیچ مدرک موثق و قابل اعتمادی نیست. ۲. متن - های اوستایی در زمان‌های کهن فقط بصورت زبانی وجود داشته و زبانی روایت می‌شده و در طی قرون روایات توسط روحانیون مذهبی و موبدان سینه به سینه حفظ می‌شده است. در نتیجه امکان راه یافتن خطاها و اشتباهات عمدی و غیر عمد و نیز تغییرات و نارسایی‌ها بسیار است. ۳. هم‌چنین گفتیم برای ساسانیان ایجاد این عقیده در مردم کمال اهمیت را داشت که کلیه آثار مذهبی زرتشتی حتی آنها که بعد از حیات زرتشت بوجود آمده، مستقیماً از اهورامزدا به زرتشت الهام می‌شده و منسوب به وی است. و نیز قبل از حمله اسکندر متون

موثق و کامل اوستا وجود داشته و بعد پراکنده شده و مجدداً جمع‌آوری گردیده است. به عقیده برخی از دانشمندان تاریخ‌نگاری‌هایی که دربارهٔ متن اصلی اوستا در دین‌کرد ذکر شده، اولاً مربوط به دوره خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ م) است - یعنی همان دوره‌ای که قسمت اعظم دین‌کرد تدوین شد - و ثانیاً هدف از چنین افسانه پردازی‌ها صحت بخشیدن به مجموعه آثار دینی زرتشتیان و اصالت دادن به آن بوده است، و ثالثاً در همین دوران روحانیون و کاتبان در متون جمع‌آوری شده در زمان‌های مختلف جرح و تعدیل‌های بسیاری انجام دادند تا این کتاب مقدس و روایات آن بیش از پیش با نیازهای زمان همسو گردد. ۴. تمامی این تغییرات چه در جامعه زرتشتی و چه در متون اوستایی طی شش سده یعنی از سده اول هجری تا هفتم هجری صورت گرفت و در طی همین دوران زرتشتیان ایران از جامعه‌ای فرادست به مردمی فرودست تبدیل شدند. به‌ویژه پس از قرن چهارم هجری چنان‌که اشاره شد ایرانیان به سرعت و در مقیاسی وسیع در حال تغییر دین بودند و این شاید یکی از عوامل اصلی ترغیب روحانیان و موبدان زرتشتی در شاخ و برگ دادن و جعل روایات متون اوستایی بود تا بتوانند به این وسیله سدی در برابر این رود خروشان ایجاد نمایند و همچنین با تمهیداتی از این دست می‌خواستند از یک سو به مردم و پیروان دین بهی، آسمانی بودن، قدمت، اصالت و اعتبار معنوی دین و بنیانگذار آن را گوشزد نمایند و از دیگر سو با نقل و جعل روایات نشان دهند که اوستا در این موارد نیز با داستان‌های مشهور اسلامی هماهنگ و همسو بوده و به اصطلاح اوستا چیزی از کتاب آسمانی مسلمانان کم ندارد.

روحانیون زرتشتی وقتی که از هر لحاظ جامعه و دین خویش را در برابر اسلام در موضع ضعف، بلکه در معرض خطر نابودی دیدند، بیش از پیش کمبود وجود کتاب مقدس اوستا را به صورت مکتوب احساس کردند. به اعتقاد نگارنده علاوه بر مطالب مذکور فوق، دو دلیل عمده و اساسی در رویکرد روحانیون زرتشتی به جمع‌آوری اوستا و دخل و تصرف‌های فراوان در آن و جعل و برداشت از روایات اسلامی وجود دارد:

الف - در ادبیات زرتشتی مربوط به سده سوم هجری (نهم میلادی) به بعد، در موارد متعددی زرتشت در حال گفتگو با اهورامزدا نشان داده شده، و این تصویر مسلماً برگرفته از اعتقادی است که مسلمانان به وحی داشتند. در حقیقت در سده‌های دوم و سوم هجری (هشتم تا نهم میلادی) زرتشتیان همانند نیاکان خود، عقیدهٔ راسخی داشتند که اوستا از وحی الهی نشأت گرفته است. بنابراین آنان تمایل زیادی داشتند که اسنادی مذهبی فراهم آورند که مؤید این عقیده باشد. از سوی دیگر با ظهور اسلام، گسترش و تثبیت آن در ایران، برای پذیرفتن زرتشتیان به صورت جامعه‌ای ذمی از سوی مسلمانان، داشتن کتاب مقدس جنبهٔ اساسی و

قطعی داشت. لذا هم مسلمانان نیاز به احادیثی داشتند که اعتبار متون زرتشتی را تأیید کند،^{۳۹} و هم روحانیون و موبدان باید کتابشان را به گونه‌ای مجدداً گردآوری می‌کردند که پاسخگوی این نیازها باشد. بنابراین در این ایام متونی فراهم گردید که در آن مطالب و اشارات فراوانی که بسیار شبیه عبارات موجود در تورات و انجیل و قرآن، به خصوص در مورد زندگی پس از مرگ و روزهای پایانی بشریت و جهان است، دیده می‌شود.

ب - در زمان‌های کهن هیربدان معمولاً دانش و علوم دینی اعم از اصول عقاید، آیین‌ها و آداب و رسوم و حقوق را به صورت شفاهی و غیر مکتوب در میان طبقه خود تعلیم می‌دادند و به خانواده‌های بزرگان و اشراف منتقل می‌کردند. اما پس از اسلام و با کمبود عمومی روحانیان و متروک شدن گسترده مؤسسات دینی زرتشتی، موبدان آگاه، درصدد حفظ دانش خود به صورت مکتوب برآمدند. در طی این دوران افرادی چون آذرفرنبغ فرخزادان و منوچهر جوان جمان که جمع‌آوری و تألیف برخی از متون زرتشتی را بر عهده داشتند، مجموعه‌ای از تعلیمات و علوم دینی را با هدف مقابله با روحانیون مسلمان تألیف کردند، اما به دلیل معاشرت این افراد با مسیحیان، یهودیان و به‌ویژه مسلمانان، در این تألیفات تأثیرات این ادیان به خوبی آشکار است. آقای چوکسی در این باره می‌نویسد: «آذرفرنبغ فرخزادان که احتمالاً تألیف دین‌کرد را در بغداد آغاز کرد - چون بعدها این کتاب در آن جا کشف شد - گاه به گاه با دانشمندان مسلمان ارتباط داشت، همان طور که دیگر موبدان بزرگ مانند آذرباد امیدان چنین ارتباط‌هایی داشتند. آن‌ها ممکن است مطالبی جعلی به افسانه موجود در دین‌کرد و کتاب‌های دیگر افزوده باشند تا میان زندگی زرتشت و محمد [ص] وجه اشتراک ایجاد کنند».^{۴۰}

به طور کلی چنان چه به گزارشات نویسندگان و مورخین مسلمان در نخستین سده‌های اسلامی توجه شود، مشاهده می‌کنیم در این گزارش‌ها به بزرگنمایی درباره مسائلی چون توسعه و نفوذ حکومت اعراب، اسلام و فرهنگ اسلامی در دول مختلف و به‌ویژه ایران پرداخته شده، و نیز در شخصیت و سیره حاکمان و بخصوص خلفا و عدالت گستری و قدرت ایشان در ایران‌شهر و ماوراءالنهر اغراق‌های بسیاری صورت گرفته است. تمامی این گزارشات گاه از سر تعصب و جهل و گاه آگاهانه و با مقاصد سیاسی و دینی و حکومتی توسط نویسندگان و مورخان در کتاب‌های مختلف ذکر گردیده است. آمار اغراق آمیز در مورد تعداد سربازان، میزان خراج‌های پرداختی و یا مالیات‌های دریافتی، شمار افراد نومسلمان و نیز صورت غنایم و اسیران جنگی که در جنگ‌های نابرابر نصیب مسلمانان شده است، همه و همه نمونه‌هایی از این حقیقت است. با این همه با مقایسه و مقابله و دقت در این روایات (که در آن داستان‌های جعل شده و بی‌اساس که به عنوان رویدادهای واقعی تلقی شده‌اند، فراوانند) می‌توان تا حدودی

مطلب تعدیل شده‌ای از آنها استخراج نمود، و یا حداقل با استفاده و استناد به آنها می‌توان به جریان‌های مربوط به روابط خاص سیاسی، مذهبی و اجتماعی آغازین دو جامعه زرتشتیان و مسلمانان پی برد.

درست همین انتقادهای به نوشته‌ها و منابع متأخر زرتشتی به صورتی گسترده‌تر وارد است. در نگارش گزارش‌ها و متون زرتشتی، ظاهراً دو گروه اجتماعی شرکت داشتند که عبارت بودند از: روحانیان (موبدان) و دبیران. تاریخ‌های سلسله‌ای و محلی توسط دبیران مکتوب می‌شد، اما روحانیون در نگارشات خود توجه ویژه‌ای به آیین‌ها و مراسم دینی، ارایه احکام فقهی و چگونگی نظارت بر اجرای آنها، و به طور کلی متون دینی، مبذول می‌داشتند. هم موبدان و هم دبیران در گزارشات خویش به بازگویی شفاهی نقادان و خنیاگران از رویدادهای واقعی و افسانه‌ای متکی بودند، و این ویژگی از روزگار باستان تا نخستین سده‌های اسلامی میان این دو گروه حفظ شد. چنان‌که می‌دانیم بین سده‌های دوم تا چهارم هجری (۱۸۴-۳۹۱ هـ.ق، ۸۰۰-۱۰۰۰ م) ایالات فارس، کرمان و عراق به عنوان مراکز شکوفایی ادبیات متأخر زرتشتی معرفی شدند و چنان‌که قبلاً اشاره شد، در طی این دوران موبدان مشهوری چون آذرفرنبغ فرخزادان، امید اشوهیشت و دو برادر منوچهر و زادسپرم جوان جمان و دیگران دست به تهیه و نسخه‌برداری از کتب مقدس زدند و با این تلاش‌ها مجموعه‌ای از تعلیمات، علوم و احکام دینی در متون و رسالاتی به زبان‌های فارسی میانه (پهلوی) و فارسی نو جهت استفاده پیروان دین بهی فراهم گردید. این نوشته‌ها همگی سودمند نبودند زیرا حاصل اندیشه کسانی بود که یا اجباراً و یا از سر آگاهی و سیاست و دخیل کردن سلايق شخصی تا آن‌جا که می‌توانستند سعی کردند با انجام تغییرات در دین باستان مشترکاتی خلق کنند که بیش از پیش نشان دهنده اصالت و الهی بودن آن باشد،^{۴۱} تا به پیروان و نومسلمانان بقبولانند در حقیقت دین اسلام پیام‌آور اصول و دستورات تازه‌ای نیست، و به عبارتی دیگر هر آنچه در قرآن آمده، قبلاً و به شکل دیگر و گاه‌به‌بهرتر و کامل‌تر در اوستا ذکر شده است. در اینجا بود که موبدان به شدت کمبود و نبود اوستای مکتوب را احساس کردند، و در این راستا فعالیت‌های خویش را آغاز نمودند؛ در حالی که به عقیده نگارنده چنین تلاش‌هایی نه تنها زخم را التیام نبخشید بلکه بزرگ‌ترین ضربات را بر پیکر دین مزدیسنا فرود آورد. این نوشته‌ها و منابع که غالباً مربوط به دوران سلطه اسلام با موضوعات مذهبی و اجتماعی است، در طی ادوار دیدگاه‌هایی بسیار انحرافی در دین زرتشتی ایجاد کردند به نحوی که پیروان این دین به چند گرایش و فرقه‌های مختلف منشعب شدند، و امروزه متأسفانه با اتکاء به اوستای متأخر حتی نمی‌توان از اساسی-ترین اصول دین زرتشتی، با اطمینان سخن گفت.

حال باید دید در چنین اوضاع و احوالی و با وقوع این تغییرات ژرف و عمیق و پیدایش فرهنگ و دینی جدید که به مرور زمان و گاهاً سریع و غیرمنتظره در جامعه ایرانی نفوذ کرد و جایگزینی بی رغیب برای دین زرتشتی و فرهنگ دیرپای آن محسوب شد، نقش روایات و ادبیات پیش‌گویانه و بیانگر آخرالزمان، در این بین چگونه و تا چه حد بوده است. از هنگامی که اعراب مسلمان به پیروزی‌های خود و دوام آن پی بردند و از طرفی بسیاری از زرتشتیان ناامید اجتناب ناپذیری زوال خویش را پذیرفتند و با این استنتاج که مجبورند پذیرای دینی باشند که برتری خود را با پیروزی سیاسی ثابت کرده بود، ادبیاتی پیدایش یافت که از یک سو با انتظارات پیش‌گویانه و آخرالزمانی ارتباط یافت و از دیگر سو بازگوکننده پیشگویی‌هایی مبتنی بر تولد فرخنده، پیشرفت دینی جدید و پیروان آن، و فروپاشی سلسله‌ها و ادیان قدیم‌تر بود. در این ادبیات با طرح مسائل مختلف چون شکوه و عظمت گذشته مغلوبان و ذکر ذم‌نشی و دیوصفتی غالبان و نابودی آنان و بیان اوضاع و احوال جهان و علائم آخرالزمان، بر آن بودند تا کلیه وقایع مطرح شده را طبق دلایل عقلی تعبیر و تفسیر کنند. این پیش‌گویی‌ها تأثیر زیادی در تغییر دین سراسری مردم داشت و این هنگامی بود که مسلمانان هم پیش‌گویی‌های اسلامی و هم پیش‌گویی‌های دین زرتشتی را که صحت ظهور و دعوت آخرین پیامبر را تأیید می‌کردند، مورد اشاره قرار دادند. بسیاری از زرتشتیان - که دیگر نه امیدی به دین خود داشتند و نه رهبران دینی خود - تنها به این دلیل که خدای واقعی، دین آنها یا خود آنها را به حال خود رها نمی‌کند، سرانجام ترجیح دادند با حفظ بسیاری از آیین‌ها و معتقدات خویش، دین جدید را بپذیرند، و به این طریق پیش‌گویی‌ها به حقیقت تبدیل شد.^{۳۲}

پی‌نوشت‌ها:

۱. تاریخچه مکتب مزدک، اوتاکر کلیما، ترجمه فکری ارشاد، ص ۱۵۲؛ کلیما (همان، ص ۱۵۴، یادداشت ۲) در توضیح می‌نویسد که ابتدا «سیلواستر دوساسی» به این تاریخ گذاری جدید اشاره کرد و سپس اشپیگل نیز در کتاب خود به این مسئله پرداخت:

A. I. Silvestre de Sacy, Notices et extraits des manuscrits de la Bibliotheque imperiale..., Tome VIII., Paris 1810, S.161ff; Fr. Spiegel, Iranische Altertumskunde, Leipzig 1871-8, III., S.192f.

لازم به ذکر است که مسعودی در التنبیه والاشراف (ترجمه پاینده، ص ۹۱-۹۲) از این تاریخ گذاری غلط یاد کرده، آن را جزو اسرار دستگاه حکومت ایران و روحانیت زرتشتی معرفی می‌کند: «ایرانیان با اقوام دیگر درباره تاریخ اسکندر یک اختلاف بزرگ دارند و بسیاری مردم از این غافل مانده‌اند، زیرا... این یک راز دینی و شاهانی است و تقریباً هیچ کس به جز موبدان و هیربدان و اهل علم و درایت ندانند... قضیه این است که زرادشت... در ابستا (اوستا)... گفته است که از پس سیصد سال ملکشان آشفته شود و دینشان به جا بماند و چون هزارسال تمام شود دین و ملک با هم برود. مابین زرادشت و اسکندر در حدود سیصد سال بوده، زیرا زرادشت... در ایام پادشاهی کی بشتاسب پسر کی لهراسب بوده است و اردشیر پسر بابک پانصد سال و ده و چند سال پس از اسکندر به پادشاهی رسید و ممالک پراکنده را فراهم کرد و متوجه شد که تا ختم هزارسال در حدود دویست سال مانده است و خواست دوران ملک را دویست سال دیگر تمدید کند، زیرا بیم داشت وقتی دویست سال پس از وی به سر رسد مردم به اتکای خبری که پیمبرشان از زوال ملک داده از یاری و دفاع آن خودداری کنند.

بدین جهت از پانصد و ده و چند سالی که مابین او و اسکندر فاصله بود در حدود یک نیم آن را کم کرد و از ملوک الطوائف کسانی را که در این مدت باقی مانده شاهی کرده بودند یاد کرد و بقیه را از قلم بینداخت و در مملکت شایع کرد که استیلای او بر ملوک الطوائف و کشتن اردوان که از همه ایشان مهمتر بود و سپاه بیشتر داشت به سال دویست و شستم پس از اسکندر بوده است و تاریخ را بدین سان وانمود و میان مردم رواج گرفت. بدین جهت میان ایرانیان و اقوام دیگر اختلاف افتاد و تاریخ سال‌های ملوک الطوائف نیز به همین جهت آشفته شد».

کلیما به توضیحات مسعودی انتقاد می‌کند و می‌گوید: «توضیحات مسعودی این قدرها دقیق نیست که بتوانیم آن را بپذیریم. وی فاصله زمانی بین زرتشت و اسکندر را از موبدان پارسی اقتباس کرده است» (همان، ص ۱۵۵). ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه (چاپ زاخانو، ص ۱۱۳-۱۱۷؛ ترجمه داناسرشت، ص ۱۵۶-۱۶۲) در مورد طول سلطنت اشکانیان چندین خبر را به دقت ذکر می‌کند: طول سلطنت اسکندر و اشکانیان ۲۸۰ یا ۳۵۸ یا ۴۹۶ یا ۵۲۶ سال بوده است؛ در یک خبر نیز طول سلطنت اشکانیان بدون احتساب دوره اسکندر ۲۶۶ سال ذکر شده است. سیدحسن تقی زاده (بیست مقاله، ص ۳۵-۳۶) در این خصوص می‌نویسد: «بنا به نوشته‌های مسعودی (کتاب التنبیه، ص ۹۸) و بیرونی (قانون مسعودی) اردشیر در کار غش در تاریخ آن اندازه پیش رفت که دوره سلطنت اشکانیان را کوتاه کرد و رسماً طول زمان میان اسکندر و شخص خود را ۲۶۰ سال (و به قولی دیگر ۲۶۶ سال) قرار داد، و این همان است که در خدای نامه آمده بوده است. [این عدد در واقع نیمی از عدد سال‌هایی است که میان مرگ اسکندر در ۳۲۳ ق.م و جلوس اردشیر به تخت پدرش در فارس در حدود ۲۱۲ میلادی، یا میان «مبدأ تاریخ اسکندری» یعنی تاریخ سلوکی و انقراض سلسله اشکانیان به دست اردشیر (۵۳۵=۲۲۴+۳۱۱)، فاصله بوده. عین این عدد (۲۶۶) در فهرست پنجم بیرونی مربوط به شاهان اشکانی، و نیز در فهرست اول او که سلطنت اسکندر در نظر گرفته نشده، آمده است]. آغاز سلطنت انوشروان، مطابق فهرست اصلی بیرونی، ۳۱۰ (و در نسخه بدل: ۳۰۹) سال پس از آغاز پادشاهی اردشیر بوده، بدان سان که سال بیست و

پنجم سلطنت او بایستی مطابق با سال ۳۳۳ تاریخ ساسانیان بوده باشد. چون ۲۶۰ سال فاصله میان اردشیر و اسکندر و ۲۵۸ سال فاصله میان اسکندر و زرتشت را بر آن بیفزاییم، عدد $۲۶۰+۲۵۸=۵۱۸$ سال به دست می‌آید که همان عدد سال‌هایی است که از هزاره چهارم (دهم) عمر جهان گذشته بود.

و نیز نگاه کنید به همان، ص ۵۶۲-۵۶۳ تعلیقات؛ و یادداشتهای ۲ و ۴ که پس از این می‌آید.

۲. نولدکه در توضیح این مطلب می‌نویسد: «مسیحیان سوریه معمولاً تاریخ وقایع را از روی تاریخ سلوکی حساب می‌کنند؛ ایشان این تاریخ را تاریخ اسکندری می‌دانند. سال ۵۲۳ سلوکی مطابق می‌شود با سال ۱۲-۲۱۱ مسیحی؛ اما این تاریخ درست نیست و جلوتر از زمان حدوث واقعه است. صحیح روایت آگائیاس است (۴/۲۴)؛ او از قول یک راوی سریانی تاریخ حادثه را سال ۵۳۸ اسکندری = ۲۲۷-۲۲۶ مسیحی آورده است. مقصود از مجوس در کتب عربی معمولاً به طور کلی ایرانیان پیرو دین قدیم است (نه فقط علمای دینی ایشان). این مطلب که ایرانیان فاصله میان اسکندر و غلبه اردشیر را فقط ۲۶۶ سال می‌دانستند از مآخذ متعدد معلوم می‌شود» (تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، پیشین، ص ۵۱، یادداشت ۱)؛ کلیما نیز در توضیح این مطلب آورده: «این خبر که اردشیر ۵۲۳ سال پس از فتح بابل توسط اسکندر قیام کرد، صحیح نیست زیرا اسکندر این شهر را اندکی پس از نبرد گوگامل تسخیر نمود، یعنی در اکتبر یا نوامبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد. اردشیر باید از سال ۱۹۳ میلادی راه پیشرفت خود را آغاز کرده باشد. گزارش میرخواند مبنی بر این که اردشیر دوازده سال قبل از درگذشت آخرین پادشاه اشکانی قیام کرده، بیشتر محتمل است. ظاهراً «دیوکاسیوس Diocassius» نیز این خبر را تأیید کرده است» (همان، ص ۱۵۵، یادداشت ۳).

۳. ر.ک: تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، پیشین، ص ۴۱.

۴. چنان که در یادداشت ۲ توضیح داده شد، منظور از تاریخ اسکندر در متون شرقی همان تاریخ سلوکی است. بنابراین منظور از ۵۲۳ پس از اسکندر در واقع سال ۲۱۱-۲۱۲ میلادی (طبق محاسبه سریانی - مقدونی) و یا سال ۲۱۲-۲۱۳ میلادی (طبق محاسبه کلدانی) است (ر.ک: آثار الباقیه، چاپ زاخا، ص ۲۸). علت این اختلاف محاسبه آن است که نیمه اول سال کلدانی مطابق می‌شود با نیمه دوم همان سال در تقویم سریانی - مقدونی. بنابراین روی هم رفته نمی‌توان به نتیجه روشنی رسید که موبدان پایان هزاره زرتشت را در چه سالی انتظار داشته‌اند. اما اوتاگر کلیما (همان، ص ۱۵۳) این محاسبات ایرانیان را این طور توجیه می‌نماید: «تختستین سال «تاریخ اردشیر» ممکن است مطابق با پانصد و بیست و سومین سال تاریخ سلوکی بوده باشد، زیرا همان طور که می‌دانیم اردشیر قبل از آن که بر اردوان اشکانی فایق گردد (سال ۲۲۴ میلادی)، مدت‌ها با همسایگان خود در فارس جنگ‌های متعددی داشته است. آخرین سال سلطنت اردشیر به احتمال قوی سال ۵۵۲ سلوکی (مطابق ۲۴۱/۲۴۰ میلادی) بوده است. اگر پایان «هزاره زرتشت» بنا بر اعتقادات عامیانه مردم ایران قرار بوده است در این دوره زمانی (= عهد سلطنت اردشیر) اتفاق بیفتد، پس نتیجه می‌شود که این هزاره در بین سال‌های ۷۸۹ تا ۷۶۰ قبل از میلاد آغاز گشته بوده است. اما با دگرگونی‌ای که اردشیر به وجود آورد، وضع به شرح زیر تغییر کرد:

فاصله زمانی بین زرتشت تا اسکندر: ۴۷۷ سال

فاصله زمانی بین اسکندر تا اردشیر: ۲۶۶ سال

فاصله زمانی آغاز سلطنت ساسانیان تا پایان هزاره زرتشت: ۲۵۷ سال

تاریخی که بدین ترتیب برای «ظهور» زرتشت به دست می‌آید، سال ۵۳۲ یا ۵۰۳ قبل از میلاد می‌شود». هنینگ با استفاده از تحقیقات دکتر هیلدگارد لوی Hiedegard Lewy (مقاله «پیدایش خطا در گاه شماری ایرانی»، در مجله انجمن سلطنتی آسیایی: "The Genesis of the Faulty Persian Chronology", JAOS, LXIV (1944), pp.197-214) و سیدحسن تقی‌زاده (The "Era of Zoroaster", JRAS. (1947), pp.33-40) ترجمه این مقاله تحت عنوان «مبدأ تاریخ زردشت» در بیست مقاله، ص ۳۸۱ به بعد آمده است. و نیز در این باره نگاه کنید به مقاله دیگر «زمان زردشت»، ص ۴۹۳ به بعد همان. و نیز یادداشت ۱ همین بخش که توضیحات آن گذشت.) در این باره به طور خلاصه می‌نویسد: «در آغاز دوره ساسانی تنها یک مبدأ تاریخ رایج بود که با آن تاریخ حوادث را تعیین می‌کردند؛ مبدأ سلوکی. این که این تاریخ در سراسر ایران به کار می‌رفته کاملاً اثبات شده است؛ سکه‌های پارسی هم همین تاریخ را دارند. به هر تقدیر، با این که تاریخ سلوکی به کار می‌رفت، منشأ آن شناخته نبود. به‌ویژه این که ایرانیان نمی‌دانستند این تاریخ بیگانگان است؛ و از آن‌جا که به اشتباه گمان می‌کردند برای شمارش سال‌ها شیوه‌ای کاملاً ملی به کار گرفته‌اند، بی‌محابا، آن را با «جهان سال» دوازده هزارساله، که قرن‌ها پیش و احتمالاً در قرن پنجم قبل از میلاد روی داد ابداع شده است، در هم آمیختند. این جهان سال خود امری غریب و مبهم بود. رویدادهای بزرگ تاریخ جهان را ایرانیان با این سال می‌سنجیدند: آفرینش جهان، انسان نخستین، ظهور زرتشت، موعود آینده، روز رستاخیز و جز آن؛ اما البته این تاریخ، با زندگی روزمره، رابطه دقیق و مشخصی نداشت. ولی اینک همه چیز دگرگون شده بود: جهان سال، وقتی با تاریخ سلوکی در هم آمیخت، دیگر جنبه آسمانی و کیهانی خود را از دست داد و اهمیت عملی یافت. سال‌های سلوکی را با سال‌های مشابه دهمین هزاره جهان سال یکی پنداشتند و یکسان دانستند و بدین‌گونه سال ۵۳۸ سلوکی، که آن را مبدأ سلسله ساسانیان می‌دانستند، برابر سال ۹۵۳۸ تاریخ جهانی شد. از سوی دیگر، دهمین هزاره، هزاره‌ای است که با آمدن زرتشت آغاز می‌شود. در سال ۹۰۰۱، زرتشت که آن زمان ۴۲ سال داشت، شاه ویشتاسپ را به دین بهی درآورد. از آن زمان تا دوره اسکندر، ۲۵۸ سال گذشت. می‌گویند که اسکندر چهارده سال سلطنت کرد. پس «تاریخ سنتی زرتشت» چنین می‌شود: یا ۲۵۸ سال قبل از اسکندر و یا $258 + 14 = 272$ سال پس از مرگ اسکندر (ظهور زرتشت) و یا $258 + 42 = 300$ سال قبل از اسکندر (تولد زرتشت).

وقتی دوره سلوکی با دهمین هزاره یکسان شناخته شد، آغاز آن نیز، به ناچار با آمدن زرتشت تطابق یافت. پس دوره سلوکی به اصطلاح همان «دوره زرتشت» شد. اشتباهی که در محاسبه دوره سلطنت اشکانیان پدید آمد نتیجه ناگزیر این امر بود که خود به خود انجام گرفت. اردشیر، نخستین شاهنشاه ساسانی، در ۵۳۸ به تخت نشست. از ۵۳۸ تا ۲۵۸ سال یعنی از آمدن زرتشت تا حمله اسکندر و ۱۴ سال سلطنت اسکندر را کسر کنید؛ باقیمانده دوره سلطنت اشکانیان می‌شود (که البته به اشتباه گمان می‌کردند با مرگ اسکندر آغاز شده است. این باقیمانده دقیقاً ۲۶۶ سال می‌شود؛ و همین تعداد سال‌ها را در سنت ساسانی به اشکانیان اختصاص دادند. می‌بینیم که در این اشتباه هیچ غرضی وجود نداشته است و بر خلاف اعتقاد مسعودی فریبکاری و تقلب عمدی در کار نبوده است و تنها جهل مرکب از تاریخ ایران باعث آن شده است».

زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی، ص ۹۰-۹۱

۵. ر.ک: مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۷۳.

۶. دربارهٔ ویشتاسپ (گشتاسپ) نگاه کنید: بخش زند بهمن یسن، یادداشت ۱.
 ۷. دربارهٔ دارای دارایان ر.ک: بخش دربارهٔ گزندی...، یادداشت ۲۳.
 ۸. ر.ک: دیانت زرتشتی، ص ۶۶
 ۹. ر.ک: همان، ص ۶۷
 ۱۰. ر.ک: همان، ص ۱۰۸.
 ۱۱. ر.ک: دین‌های ایران باستان، نیبرگ، ترجمهٔ دکتر نجم آبادی، ص ۲ و ۴۵۲ به بعد.
 ۱۲. ر.ک: همان، ص ۴۲۶-۴۲۷.

۱۳. زروان، پهلوی: zurwān، اوستا: - zrvān به معنای زمان، که در متن‌های فارسی میانه به عنوان ایزد زمان شناخته شده است. نیبرگ در دستورنامهٔ پهلوی (۲۳۲/۲) این نام را به صورت zurvan و اوستایی آن را - zaurvan ضبط نموده است. مهرداد بهار دربارهٔ کهن‌ترین مدارک که از این نام در آن مطالبی آمده می‌نویسد: «کهن‌ترین مدارک ما دربارهٔ نام زروان احتمالاً مدارک نوزی است که متعلق به قرن دوازدهم پیش از مسیح است که در آن نام za-ar-wa-an شباهت بسیار با نام زروان دارد و علاوه بر آن، جزو zarwa با پیش‌نام‌های دیگری ترکیب شده است.»^۴

مدارک دیگری نیز داریم که وجود نام این ایزد را پیش از عهد ساسانیان نشان می‌دهد، از جمله، اوستا و آثار مهری اروپایی؛ ولی اطلاعات وسیع ما دربارهٔ زروان به دورهٔ ساسانیان می‌رسد که مدارک پهلوی، مانوی، ارمنی و سریانی بسیاری را دربارهٔ زروان و دین زروانی در دسترس ما قرار می‌دهد. وی در ادامه می‌گوید که از مجموعهٔ اطلاعاتی که دربارهٔ زروان به دست می‌آید، می‌توان چنین گفت:

«زروان خدای زمان است و اغلب در نوشته‌های پهلوی با نام زمان از او یاد می‌شود. در اوستا شخصیتی کوچک و اندک اهمیت دارد. اما از نوشته‌های عصر ساسانی برمی‌آید که او خدایی سخت مورد ستایش تودهٔ مردم بوده است. خدایی که به عنوان خدای زمان، ذات او جاودانگی است و به عنوان خدای مکان، همهٔ آفرینش در او است و بیکرانه است و جز او ذاتی بیکرانه نیست. او سرچشمهٔ هستی است. او بن مایهٔ ماده، زمان، قرار کیهانی و سرنوشت است. او هستی کل است. منشایی ندارد و خود منشأ همه چیز است. هیچ کس نمی‌تواند بر او برآشوبد و بر وی فرمانروا شود. خرد و قدرت او نیز بیکران است. علاوه بر اینها، او خدای مرگ، خدای داور، خدای قرار و نظم، خدای تاریکی و روشنی و خدای سرنوشت است. اما زروان چون بیکرانه است. برای هیچ یک از آفریدگان او، حتی خدایان، قابل شناخت نیست.

از زروان بیکران، زروان کرانه‌مند با نه هزار سال درازا پدید می‌آید که در طی آن، میان هرمزد و اهریمن، که دو فرزند زروان بیکرانه‌اند، نبرد درمی‌گیرد و با پیروزی هرمزد بر اهریمن، پس از نه هزار سال نبرد، دوران زروان کرانه‌مند به سر می‌رسد.

* قوم نوزی که در اطراف کرکوک فعلی در عراق ساکن بودند، به زبان هوری یا خوری سخن می‌گفتند، زبانی که از آکادی جدا بود. خشت‌های نوزی متعلق به میانهٔ هزارهٔ دوم پیش از مسیح است. اینهایم معتقد است جزو zarwa در نام‌های مرکب، نام یک خدا است. برای این نکته ر.ک:

Leo Oppenheim, Studien zu den richtsemitischen Nuzi-Namen; in Archive für Orientforschung, 12, 1937-9, p.31.

از مجموعه مطالب زروانی برمی‌آید که زروان در اصل خدا - پدری بوده است که اغلب اقوام ابتدایی بشر به چیزی نظیر او معتقد بوده و هستند. خدا - پدری که از او همه خدایان و دیوان، همه نیروهای خوب و بد و همه جهان پدید آمده است. ولی، چنان چه از نوشته‌های پهلوی برمی‌آید، بعدها از این خدا - پدر نخستین، خدایی چنان مجرد و پیچیده ساخته‌اند که می‌رساند عقیده به زروان در ایران مراحل متفاوت تمدن را از یک جامعه ابتدایی تا جامعه‌ای پیشرفته، چون جامعه ساسانی، طی کرده است.

اطلاعات مفصل‌تر ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۸ به بعد، یادداشت ۱۱.

۱۴. ر.ک: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۱؛ و منابعی که درباره زروان معرفی شده.

۱۵. ر.ک: همان، ص ۳۵۰-۳۵۱.

16. W. B. Henning: *The Disintegration of the Avestic Studies*, p.48.

۱۷. ر.ک: دیانت زرتشتی، ص ۷۳-۷۴؛ هم‌چنین در توضیح این مطلب آمده که کارل هوفمان K.

Hoffmann که در:

Handbuch der Orientalistik Erste Abteilung, Vierter Band, Iranistik, Erster Abschnitt, p.11.

این نظریه را بیان داشته، آن را به شرط آن که اصولاً چنین متنی چه به زبان پهلوی اشکانی و چه به زبان پهلوی ساسانی وجود داشته است معتبر می‌شمارد.

۱۸. ر.ک: دین‌های ایران باستان، پیشین، ص ۸.

۱۹. اوتاگر کلیما در این خصوص گفتار جالبی دارد بدین قرار: «در گذشته اعتقاد بر این بود که مردم مشرق زمین همه چیز را خوب به یاد می‌سپارند و حافظه آنان قوی، صادق و قابل اعتماد است. اما این ادعا فقط در صورتی صحت دارد که مطلب مربوط به موضوعاتی باشد که از نیروی سحرآمیز خاصی برخوردارند. مثلاً متون مقدس که واژه‌ها، طرز جمله سازی، خصوصیات نحوی، حتی تکیه و تلفظ صحیح آن متون رحمت خداوندی را برای انسان به همراه می‌آورد. ولی روی هم رفته در مشرق زمین عکس این ادعا صحت دارد. در این خصوص می‌توان به گفته «لاگرانژ» M. J. Lagrange که در زمینه تحقیقات مربوط به «عهد عتیق و عهد جدید» یکی از مراجع بزرگ محسوب می‌شود، استناد کرد. وی در مقاله خود تحت عنوان *Les sources du troisie'me Evangile* می‌نویسد که: «به ما گفته‌اند در مشرق زمین داستان‌ها با امانت غیر قابل تصویری از سینه‌ای به سینه دیگر نقل و عیناً تکرار می‌شوند. ولی حالا که در شرق به سر می‌بریم کمتر شاهد این پدیده هستیم، بلکه برعکس به طوری که مشاهده می‌کنیم حتی کوچک‌ترین واقعه به هنگام نقل از سینه‌ای به سینه دیگر تحریف و تصحیف می‌شود» (*Revue Biblique*، سال ۱۸۹۶، ص ۵ به بعد). و این مطلب در مورد تمام زمینه‌های تحقیقاتی‌ای که مواد اولیه تحقیق را اخبار و احادیث تشکیل می‌دهند، صدق می‌کند» (تاریخچه مکتب مزدک، ص ۱۷۵).

۲۰. ر.ک: دیانت زرتشتی، ص ۶۸.

۲۱. نگاه کنید به: نامه اول متوجه به مردم سیرکان در:

W. B. Baily: *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford 1943, p.173.

۲۲. ر.ک: دیانت زرتشتی، ص ۷۳؛ ایران شناس آلمانی آندره‌آس معتقد است که مطالب اوستا تا زمان اشکانیان نوشته نشد و برای نوشتن آن اول بار الفبای پهلوی اشکانی به کار برده شد که فقط برای حروف صامت علامتی داشته و در آن سایر علائم و حروف مصوت با کمک حروف صامتی مثل «ا»، «و»، «ی» ادا می‌شده است. این متن اوستای اشکانی می‌بایست بعدها جزء جزء و حرف به حرف به طور مکانیکی از الفبای پهلوی اشکانی به الفبای اوستایی برگردانده شده باشد و این همان اوستایی است که ما امروزه در دست داریم. به عقیده آندره‌آس اختلافات و جدایی‌های دستوری متون کنونی اوستا به آن سبب به وجود آمده که موبدانی که متون را به خط جدید اوستایی برمی‌گردانده‌اند به آن زبان آگاهی کامل نداشته‌اند، زیرا زبان اوستایی در زمان ساسانیان زبان اهل علم و فضل بوده و همان حالت زبان لاتین را در اروپای قرون وسطی داشته است. نگاه کنید به:

F. C. Andreas: Die Entstehung des Awesta Alphabetes und Sein ursprünglicher Lautwert, Verh. des XIII Internationalen Orientalisten - Kongresses, Hamburg 1902, P. 92ff.

به نقل از همان، ص ۶۹

۲۳. نقل از: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، جلال الدین آشتیانی، ص ۳۴۱.

۲۴. بندهش، ترجمه بهار، ص ۱۴۱.

۲۵. نگاه کنید به: فرگرد دوم، یادداشت ۲۹.

۲۶. چنان که در متن اشاره شده برای تغییر دین احکام سختی در نظر گرفته شده، برای نمونه در روایت امید آشوهیستان ص ۱۷ آمده: «هر گاه مردی از دین زرتشتی به اسلام گرایید و مسلمان باقی ماند، در دم به عنوان گناهکار تناپوهل محسوب خواهد شد. اگر در عرض یک سال همچنان به اسلام پایبند بماند در آن صورت گناهش مرگ ارزان خواهد شد». نمونه‌های دیگر را می‌توان در ص ۱۶۷-۱۷۵ مشاهده نمود. در این باره در نامه تنسر نقل است که اردشیر عذابی را که برای گناهان خلق نسبت به خدا مقرر بود، تخفیف داد و ملایم گردانید: «چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی، حالاً عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی، شهنشاه فرمود که چنین کس را به حبس بازدارند، و علماً مدت یک سال به هر وقت او را خوانند و نصیحت کنند، و ادله برو عرض دارند، و شبه را زایل گردانند، اگر به توبه و انابت و استغفار بازآید خلاص دهند، و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد، بعد از آن قتل فرمایند» (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، کریستن سن، ترجمه مجتبی مینوی، ص ۱۶۶).

۲۷. تناپوهل tanāpuhl یا تنافور: در اوستا تنوپرته tanu-parəθa به معنی «تن به سزا رسیده» یا پشوتنو یعنی تن به سزا ارزانی یا تن محکوم و به عبارتی به معنی «کسی که تن خود را باید برای گناهی که کرده است بدهد» آمده است. در گزارش پهلوی تناپوهل یگانه tanā-puhlīgānīh: تناپوهل و یا تناپوهر؛ و در پازند تنافور شده و در توضیح افزوده شده: مرگ ارزان، یعنی به مرگ ارزانی یا درخور مرگ (ر.ک: یادداشت‌های گائاه، پورداود، ۳۸۱-۳۸۰؛ وندیداد، هاشم رضی (۴۹۸/۱): اوستا، دوستخواه (۹۵۷/۲). در اوستا درجه گناه تنوپرته، پشوتنو یا تناپوهل بسیار سخت و سنگین و پس از گناهان مرگ ارزان از بزرگ‌ترین گناهان و جرایم محسوب می‌شود. دارمستر ادعان دارد که «پشوتنو در اصل معنای مرگ ارزان داشته و بعدها تعدیل شده و به هر گناه کاری که سزای گناهش دوپست تازیانه یا دادن تاوانی برابر هزار و دوپست درهم باشد، اطلاق گردیده است» (اوستا، دوستخواه، ۸/۲-۹۵۷). به طور کلی در قوانین جزایی گناه تناپوهل عبارت است از زخم و یا

صدمه و آسیبی که موجب نقص عضو کسی شود؛ و بنا بر مسایل فقهی و احکام شرعی موبدان، تاوان یک تنافور گناه برابر است با سیصد استیر که در زمان ساسانیان ثروتی کلان محسوب می‌شده است. هر گاه شخص گناهکار تاوان و جریمه را نمی‌پرداخت و حد تازیانه درباره‌اش به دلیل گریز اجرا نمی‌شد، به حکم شرع مرگ ارزان بود.

برای توضیحات بیشتر درباره گناه تناپوهل و دیگر گناهان و احکام هر یک در دین زرتشتی ر.ک: مقاله «درجات گناه، تاوان و پنت در دین زرتشتی، از نگارنده، هفت آسمان، ش ۲۸، ص ۱۸۷ به بعد.

۲۸. ر.ک: ستیز و سازش، ترجمه نادر میرسعیدی، ص ۱۷۴؛ و ص ۱۱۱-۱۱۲.

۲۹. ر.ک: همان، ص ۱۰۵ و ۱۷۳.

۳۰. برخی از محققین و دانشمندان به مراحل تغییر دین در میان ایرانیان بدون ذکر معیارهای زمان شناسانه و آماری اشاره کرده‌اند. برای نمونه نگاه کنید به:

Hodgson, *The Venture of Islam*, Vol.1, p.305; Lapidus, "The Conversion of Egypt", pp.260-261; Lev, "Persecutions and Conversions", pp.73-76; Levtzion, "Toward a Comparative Study of Islamization", pp.16-18.

۳۱. ر.ک: ستیز و سازش، همان، ص ۱۳۱-۱۳۳.

۳۲. در این باره نگاه کنید به: تاریخ ایران، اشپولر، ص ۳۴۰-۳۴۲.

۳۳. نگاه کنید به: مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ص ۲۸۱-۲۸۴.

۳۴. نگاه کنید به:

Gibb, *Mohammedanism*, pp.4-5; Hodgson, *The Venture of Islam*, Vol.1, pp.230, 235-236, 308; Hourani, *History*, pp.46-47, 57; Lewis, *Arabs*, pp.70-71;

لازم به ذکر است که پیشرفت مؤسسات دینی در جامعه ایران طی دو مرحله صورت گرفت. طی مرحله نخست که از سده هشتم میلادی / دوم هجری تا سده دهم میلادی / چهارم هجری به طول انجامید، مؤسسات اسلامی در شهرهایی چون اردبیل، اصفهان، شیراز، نیشابور، زرنج در سیستان و بخارا در ماوراءالنهر تأسیس شدند، که ظهور این مراکز با زوال مؤسسات زرتشتی در شهرها همزمان بود. مساجد روستایی، به خصوص مساجد جامع، طی مرحله دوم ظهور مؤسسات از سده دهم میلادی / چهارم هجری تا سده سیزدهم میلادی / هفتم هجری تأسیس شدند. افزایش مراکز اسلامی در نواحی مختلف، از میان رفتن آتشکده‌ها و مدارس روحانیان زرتشتی را در آن نواحی تسریع بخشید (ر.ک: ستیز و سازش، ص ۱۳۴).

۳۵. خانم مری بویس در (Boyce, *Zoroastrians*, pp.145-146, 149) و دیگر صفحات، این نظر را که

اسلام در میان ایرانیان در اصل با زور انتشار یافت، تأیید کرده است. اما بعدها در (Zoroastrianism, pp.149,) (152) تا حدودی دیدگاه‌های خود را تعدیل کرده است.

۳۶. ر.ک: ستیز و سازش، ص ۸۹؛ درباره علل مختلف تغییر دین ایرانیان ر.ک: ص ۲۰۱، همان،

یادداشت‌های ۳-۶ که در آن منابع مختلفی معرفی شده است.

۳۷. ر.ک: تاریخ ایران، اشپولر، ص ۳۳۸-۳۳۹.

۳۸. ر.ک: ستیز و سازش، ص ۶۳-۶۴.

۳۹. در سده‌های نخستین اسلامی، دانشمندان مسلمان در تلاش برای گنجاندن زرتشتیان در گروه اهل ذمه

احادیث فراوانی فراهم آوردند که در اصالت و صحت انتساب بسیاری از آنها و نیز سلسله روایات آن مورد تردید

است. در مجموعه‌های از گزارش‌ها ادعا شده بود که حضرت محمد ﷺ تصدیق نموده که زرتشتیان مورد حمایت قرار دارند: «پیامبر از کسانی که در هجر بودند، خراج دریافت کرد». در روایتی دیگر، وضعیت اجتماعی و دینی زرتشتیان از طریق خلفایی مانند عمر اول به پیامبر مربوط شده است: «روزی عمر اظهار کرد: من در مورد چگونگی رفتار با زرتشتیان مطمئن نیستم. سپس عبدالرحمن ابن عوف برخاست و گفت: من گواهی می‌دهم که پیامبر فرمود: با آنان به همان طریق رفتار کنید که با مردمی که صاحب کتاب مقدس آشکاری هستند رفتار می‌کنید» (ستیز و سازش، ص ۱۴۳-۱۴۴). در گزارشی دیگر امام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: «محمد [ص] ، ابوبکر و عمر از زرتشتیان جزیه می‌گرفتند. من از بزرگانی در میان آنان اطلاع داشتم که کتاب دینی و تعالیمی داشتند که زمانی آنها را فرا می‌گرفتند و بعد آنها را ترک کردند» و «زرتشتیان ملتی بودند که کتابی دینی داشتند و از آن برای فراگیری استفاده می‌کردند». لازم به ذکر است که انتقال این گزارش‌ها و روایات در طول زمان و توسط مسلمانان با زمینه‌هایی ایرانی و گاه با تمایلاتی مرتبط با خوارج صورت می‌گرفت (ر.ک: همان، ص ۱۴۴). بیهقی در سنن (۱۸۹/۹) این امر را که حضرت علی علیه السلام ازدواج‌های همخون را دلیلی بر زوال دانش دینی دانست، در توضیح این مطلب آورده است که چرا در زمان غلبه اسلام کتاب مقدس در میان زرتشتیان فراگیر نبود. گزارش‌های بیشتر را می‌توان در بخاری، صحیح ۵۸:۱؛ ابن حنبل، مسند (۱۹۰/۱-۱۹۴) و ابن سعد، طبقات (۲/۱، ص ۱۹؛ ۱/۷، ص ۹۴) مشاهده نمود.

۴۰. ر.ک: ستیز و سازش، ص ۸۵.

۴۱. در این راستا می‌توان از فعالیت‌های تحریفی زادسپرم در تغییر و تحریف روایات پهلوی یاد نمود. در حدود سال ۸۸۱ م / ۲۶۸ هـ ق منوچهر رساله‌ای در انتقاد از برادرش زادسپرم نوشت برای آن که وی مراسم را برای تطبیق دادن با زمان‌های متغیر، تغییر می‌داد.

۴۲. ر.ک: همان، ص ۱۷۲.

فکر و پنجم

ادبیات مسکویانه و نفس آن

ادبیات پیشگویانه و نقش آن

«در سرآغاز جهان مقدر شد که علائمی معین وقوع رویدادهایی را از پیش نشان دهند، علائمی که گاه به وسیله آذرخش، نشانه‌ها و ستارگان، گاه از طریق رؤیا، و گاه از طریق سخنان افراد آشکار می‌شوند» سیسرو (متوفی ۴۳ ب.م).^۱

آگاهی از وقایع آینده و اشراف بر حوادث و اتفاقات غیرمترقبه که احیاناً در زندگی هر فردی ممکن است اتفاق افتاده و نقش حیاتی در زندگی وی و یا اطرافیانش ایفا کند، عطش سیری‌ناپذیر انسان از دیرباز تاکنون است. به همین جهت وی به نیروهای رازآمیز و خدای‌گونه‌ای توجه کرد که می‌توانست او را از ژرفای خویش به مقولاتی چون پیش‌بینی یا مکاشفه، و پیشگویی راهنمایی کند، و این هر دو باهم متفاوتند. پیش‌بینی به معنای «دانستن پیشاپیش» یا مکاشفه، دیدن عینی و نمادین رویدادهای آینده در حالتی میان خواب و بیداری و یا رؤیا (خفتار) است، اما پیشگویی را می‌توان به معنای از پیش خبر دادن آینده و اتفاقات آن دانست که با استفاده از ابزارها و یا دیدن نشانه‌هایی چون روند و مسیر ستارگان (اختربینی)، ارزیابی فال و طالع فرد (طالع‌بینی و فال‌بینی)، پیشگویی براساس خط‌های کف دست (کف‌بینی) و جز اینها، انجام می‌پذیرد. به‌طور کلی و با این تعاریف، مکاشفه و روایات پیش‌گویانه عبارتند از گفته‌ها، اعمال و نمادهایی که گذشته یا حال را با وقایع آینده مرتبط

می‌سازد. برخی از پیش‌گویی‌ها مشخص و پرتفصیل‌اند و بقیه مبهم و نامعلوم. گاهی در بعضی روایات واقعه یا تحولی به نفع گروهی خاص پیشگویی می‌شود مانند تأسیس سلسله یا فرقه‌ای جدید و یا ظهور یک پیامبر. و در برخی دیگر بلایای قهرآمیز طبیعت - هرچند برای نشان دادن زوال تدریجی یک جامعه یا امت - پیشگویی می‌شود که شامل گزارش‌هایی درباره آخرت و پایان جهان است. به این ترتیب اعتقاد به پایان جهان، ظاهراً با پیشگویی پیوندی ناگسستی دارد.^۲

هنگامی که اعتقادات دینی و آیینی مردم به واسطه شرایط، خاستگاهی در ورای اتفاقات و حوادث عادی دارند و به تأیید می‌رسند، آن عقاید هرچه که باشد در ذهن آدمی راسخ‌تر و استوارتر می‌شوند. در ایجاد آن شرایط هر عاملی که دخیل باشد و یا به هر طریقی به وجود آمده باشد - چه به وسیله مورخان و کتاب، چه به وسیله پیشگویان، موبدان و معان، چه با سیاست‌های حکومتی و دولتی، چه در اثر مکاشفات و آینده‌نگری یا پیش‌گویی‌های نجومی و جادوگری، چه به وسیله خدا و یا افراد بشری، و یا غیره و غیره تأثیرگذاری آن بر مردم ایران در نخستین سده‌های اسلامی تفاوتی نمی‌کند. روایات پیش‌گویانه و آخرالزمانی، با ایجاد پلی میان تاریخ و دین، فراتر از گروه‌های خاص قرار گرفتند.

«وقایعی که نویسندگان نخستین سده‌های اسلامی نقل کرده‌اند بیانگر نمونه‌هایی است از جریان تفکر دو جامعه زرتشتی و مسلمان در مورد ابعاد تاریخی دین و ابعاد دینی تاریخ که با استفاده از ابعاد ادبی دین و زمان به وجود آمده است. جهات پیش‌گویانه و آخرالزمانی در هر گزارش - نه با اطلاعات دقیق، بلکه با موضوعاتی مبالغه‌آمیز پدید آمد که در آنها طرز تلقی خوانندگان و شنوندگان در مسیری معین جهت داده می‌شد. عناصر واقعی و اسطوره‌ای هر روایت وقایعی را که با پیشگویی یا مکاشفه آخرالزمانی تعبیری عقلانی یافته بود، به ترتیب تاریخی به سرنوشت جامعه پیوند دادند. دقت و اعتبار هر داستان از طریق پیوستگی آن با سایر داستان‌ها به شیوه‌ای که صحت تاریخی آن بر مبنای اعتقادات دینی قرار می‌گرفت، تأیید می‌شد. این ادبیات با پیوند دادن دو جامعه در جریان اجتناب‌ناپذیر رخدادها، گرویدن جامعه ایران به دین جدید را آسان کرد، به طوری که بخش بزرگی از جامعه زیردست به تدریج در گروه مسلط جذب شد».^۲

پیروزی نظامی اعراب مسلمان بر ایرانیان، به تدریج و پس از آن که روابط اجتماعی فیمابین شکل گرفت، جنبه مهمی شد از پیشگویی اسلامی و اعتقاد به آخرالزمان در دین زرتشتی، که به مرور ادبیات پیش‌گویانه نوینی را پی‌ریزی کرد که نزد هر دو گروه از اهمیت بالایی برخوردار بود. این که تأثیر این هر دو بر یکدیگر تا چه اندازه بود، خود به بحثی فراتر از این گفتار نیازمند است، اما باید اذعان نمود هرچند دین زرتشتی طلایه‌دار ادبیات پیش‌گویانه است،

اما پس از ظهور اسلام و گسترش و نفوذ آن در ایران، این روایات خواسته یا ناخواسته رنگ و بویی دیگر یافت، تا جایی که (چنانچه اشاره کردیم) موبدان بزرگ و نام‌آور نیز مجبور به جعل داستان‌ها و روایات بسیاری - و به عبارت صحیح‌تر دست‌کاری در روایات قدیمی - شدند تا میان زندگی اشوزرتشت و آخرین پیامبر وجه اشتراک ایجاد کنند.

پیش‌گویی‌های زرتشتی

مفهوم پیش‌گویی زرتشتی، به‌خصوص در شکل خاص آن که مبتنی بر دیدگاه زرتشتیان نسبت به پایان جهان پس از سپری‌شدن نه‌هزار یا دوازده هزار سال است، ظاهراً از اعتقاد به آخرالزمان و ادوار جهانی در بینش هندو ایرانی سرچشمه گرفته است و بعدها با نمودار بابلی دوران‌ها در تاریخ مقدس پیوند می‌یابد. بینش زرتشتی در مورد زمان که نشأت گرفته از آن دیدگاه است (چنان‌که در بررسی زند و هومن یسن نشان داده‌ایم) در ابتدا دربرگیرنده چهار دوره است که با فلزات تطبیق شده و هر فلز از فلز قبلی کم به‌تر است. از این چهار فلز که نشانگر چهار دوره یعنی دوران زرین، سیمین، پولادین و آهن‌گمیخته است در آغاز کتاب بهمن یشت یاد شده، لیکن در بخش دیگری از همین کتاب که مسلماً از افزوده‌های بعدی است، از درختی کیهانی یاد می‌شود که هفت شاخه دارد به این ترتیب: زرین، سیمین، برنجین، مسین، ارزیزین، پولادین و آهن‌گمیخته؛ و هر یک از این شاخه‌ها با عصری از ادوار هفت‌گانه تاریخ افسانه‌ای ایران منطبق است.^۴ این اعتقاد به هفت پیکری عمر جهان؛ بی‌تردید تحت تأثیر تعلیمات نجومی بابلی، که مطابق آن هر یک از سیارات بر هزاره‌ای پادشاه است، به پیدایی آمده و بسط و گسترش یافته است. اما در مزدیسنا ایران باستان، عمر جهان نه هزارسال (۳×۳۰۰۰) انگاشته می‌شد در حالی که در آیین زروانی، همچنان‌که نیبرگ نشان داده^۵ (و در فرگرد اول بدان پرداختیم)، مدت پایش گیتی به دوازده هزارسال می‌رسیده است. مطابق معتقدات این دو آیین ایرانی - همانند همه آموزه‌های مربوط به اعصار عالم - پایان کار جهان به‌وسیله آب و آتش خواهد بود، به قول نویسنده رومی فیرمیکوس ماترنوس^۶ «به‌وسیله آتش و توفان آب».^۷

چنان‌که می‌دانیم، نجات‌دهنده زرتشتی در آخرالزمان ظهور می‌کند تا دورکننده شر و دروغ از جهان باشد و سرانجام دین زرتشتی را به صورت دین تمامی بشریت درآورد. موبدان و سایر پیروان دین زرتشتی، رخدادهای تاریخی را بر مبنای این نمودار به‌گونه‌ای توجیه می‌کردند که گویا رخدادهای مؤمنان را به زمان ظهور منجی نزدیک‌تر می‌کنند. نتیجه این امر در نخستین سده‌های حکومت اعراب بر سرزمین‌های ایران، پیش‌بینی روز رستاخیز با تمرکز روی اشغال مسلمانان بود.^۸ در اواخر سده سوم ه.ق (اواخر سده نهم میلادی) زادسپرم جوان جمان، با این

پیشگویی که در سال سیصدم روز به شب تبدیل خواهد شد و دین آشفته شود و خدایی بلرزد،^۹ یا به عبارتی دیگر دین مورد غفلت قرار خواهد گرفت و پادشاهی نابود خواهد شد، به نوعی پریشانی و ترس زرتشتیان را نسبت به اشغال تازه واردان نشان داد. چنان که می‌بینیم در این پیشگویی هیچ اشاره مستقیمی به اشغالگران و مسلمانان عرب نشده است، ولی رفته‌رفته و با گذشت زمان و مهاجرت تعداد بیشتری از اعراب به ایرانشهر و بیعت ایرانیان با اسلام و تغییر کیش آنها، موبدان مجبور شدند در متون گذشته تجدید نظر کرده و از آن پس صریح‌تر سخن بگویند. به طوری که در زند و هومن یسن چنان که خواهیم دید (البته در متن دست‌کاری شده) به صراحت ورود مسلمانان عرب را مقارن آخرین روزهای بشریت ذکر کرده است.^{۱۰} لازم به ذکر است گفته‌های مربوط به آخرالزمان و وقایع آن، اشاره به آشوب اجتماعی در میان زرتشتیان تحت سلطه نیز داشت. موبدان با اشاره به سلطه‌ای که مسلمانان - چنان که از پیش مقدر شده بود - به دست آوردند، پیش‌گویی‌های قدیمی‌تر را چنان دست‌کاری و بازنویسی کردند که حکومت اعراب مسلمانان نشان‌دهنده روزهای پایانی جهان و بشریت و واقع‌شدن آخرالزمان بود با این نشانه‌ها که در آن زمان «سرباز سواره، پیاده خواهد بود، سرباز پیاده سوار بر اسب خواهد شد، بردگان در مسیرهای اربابان راه خواهند رفت» و «جداکردن بزرگان از افراد پست و افراد پست از بزرگان ممکن نخواهد بود».^{۱۱}

تسخیر ایرانشهر و ماوراءالنهر به دست اعراب فرصتی بود برای معتقدان به آخرالزمان تا به توضیح وقایع تاریخی از منظری دیگر پردازند. در روایات تاریخی زوال دین زرتشتی و جایگزینی آن با دین اسلام و همراه آن سقوط پادشاهی ایران، نوعی دگرگونی ناگهانی و قریب‌الوقوع خوانده شد.^{۱۲} موبدان دوباره با کارکردن روی بخش‌های اصلی منابع مورد وثوق خویش سعی کردند تا این پیشگویی را که دفاع در برابر اعراب به جایی نمی‌رسد و ایرانیان باید به آن چه نویسندگانی زرتشتی «پست‌ترین دوران‌ها» توصیف کرد، تن دهند، به صورت مطلب اصلی جایگزین نمایند.^{۱۳} به این ترتیب کسانی که پرهیزکارانه به دین زرتشتی ایمان داشتند می‌توانستند با تصور منجی خود نیرو بگیرند و پا جای پای کسانی بگذارند که با سلطه بیگانه نبرد و در برابر دینی بیگانه پایداری کرده بودند.

در شرایط پدید آمده پس از پیروزی اعراب و اشغال ایران به‌وسیله مسلمانان، مردم براساس موقعیت اجتماعی‌شان و عقاید مذهبی و دیدگاه‌های فردی نسبت به خدایانی که می‌پرستیدند، به دو گروه عمده تقسیم شدند. از دیدگاه مسلمانان که اعضای جامعه فرادست جدید بودند، همه چیز در پیرامون آنها و در آسمان و زمین رویه منطقی و درستی طی می‌کرد، و در یک جمله و به معنای وسیع اراده خداوند یکتا (الله) حکومت عالیه داشت. اما از نظر زرتشتیان زبردست، کارگزاران افرادی ناشایسته بودند که زمام امور را به ناحق در دست داشتند. بنابراین

«چه زمان برای اهورامزدا برای بازگرداندن سلطه ایران به سر رسیده بود و چه جز آن، ترسناک‌تر آن بود که استیلای اسلام و سلاطین مسلمان، اعلام می‌کرد که اکنون خدای دیگری در آسمان تفوق دارد. مسلمانان به اتکای موقعیت نظامی در میدان‌های نبرد و دگرگونی اجتماعی در شهرهای ایران از قادسیه تا بخارا شکوه خداوند را ستایش می‌کردند. از طرف دیگر، زرتشتیان اراده خدایی را که به نظر می‌رسید ناتوان از جلوگیری از انقیاد مؤمنان است، مورد تردید قرار می‌دادند. اینجا بود که ادبیات پیش‌گویانه سودمند واقع شد، چنان‌که می‌شد این ادبیات را به رشته تحریر درآورده و آن را برای انطباق با نیازهای خاص هر جامعه جرح و تعدیل کرد. این ادبیات به هر دو صورت شفاهی و مکتوب، وسیله‌ای برای توضیح رویدادهایی فراهم کرد که زندگی مردم را به نحو قابل‌توجهی دگرگون کرده بود. در این روایات و داستان‌ها پیروزی مسلمانان، تجلی لطف خداوند توصیف می‌شد و هر شکست زرتشتیان گامی به سوی آخرالزمان بود».^{۱۴}

در ادبیات پیش‌گویانه، با تأکید بر این که پیش‌گویی‌ها در گذشته صورت گرفته، با روایاتی که حقانیت دین، امید و ثبات پیروان و عقایدشان را فراهم می‌آورد، شرایط روزمره را با جامعه هماهنگ می‌کرد. در این روایات با تفسیر رویدادهای مربوط به انسان و داستان خلقت، و نیز ترکیب پیشگویی و مکاشفه آخرالزمانی در ادبیات اسلامی و زرتشتی، سبب انسجام و آمیختگی بیش از پیش دو جامعه بزرگ از هم جدا را فراهم نمود. «ادبیات مبتنی بر پیش‌گویی‌های فرخنده، بیان امیدهای جامعه مسلمان بود و ادبیات بیانگر مکاشفه آخرالزمانی، ناامیدی جامعه زرتشتی را آشکار می‌کرد. اینها متون سلطه و انقیاد و نوشته‌های استعمارگران و استعمارشوندگان بود».^{۱۵} بنابراین باید گفت پیروزی‌های سیاسی به مسلمانان عرب و آن دسته از ایرانیان، زرتشتی نومسلمان که به دلایل مختلف که بدان‌ها اشاره شد، با گروه فرادست و مسلط دست اتحاد داده بودند، قدرتی بخشید تا این سخنوری را که تأثیر بسزایی در جامعه و مردمان داشت، به سود خویش جهت بدهند. به گفته خانم مری بویس: «در اوایل دوره اسلامی در تمام متن‌های مکاشفه‌ای پهلوی دست‌کاری کردند تا آنها را برای تقویت کیش زرتشت، که می‌بایست مصیبت غلبه بیگانگان را بار دیگر تحمل کند، دوباره به کار برند».^{۱۶}

چنان‌که می‌دانیم پس از فتوحات اسلام و گسترش آن در ایران زرتشتی، در میان زرتشتیان دو متن پیش‌گویانه اهمیت بسزایی یافت. یکی زند و هومن یسن (که به تفصیل بدان خواهیم پرداخت) و دیگری یادگار جاماسب (فصل ۱۶) یا جاماسب‌نامه که به جاماسب پیشگوی ویشتاسپ شاه افسانه‌ای نسبت داده شده است.^{۱۷} پیش‌گویی‌های مطرح شده در این دو اثر عمدتاً عبارتند از پیش‌گویی‌هایی که پس از گذشت سال‌ها و یا قرن‌ها از وقوع رویدادها و حوادث، بیان شده‌اند. در زند و هومن یسن (که نوعی گردآوری است) همانند پیش‌گویی‌های

هیستاسپ (که چنانچه خواهیم دید پیش‌گویی‌ها با یک رؤیا مطرح می‌شوند) زرتشت رؤیایی می‌بیند و اهورامزدا تعبیرکننده خواب اوست. اما در جاماسب‌نامه این پیش‌گویی‌ها در قالبی دیگر از زبان جاماسب و پاسخ به پرسش‌های گشتاسب (ویشتاسپ) ابراز می‌شوند. خانم بویس پس از اشاره به این دو اثر، می‌گوید: «... همانند مورد هیستاسپس، با آثار مکاشفه‌ای گردآوری‌شده و مجعولی روبه‌رو هستیم که ادعا می‌شود متعلق به عصر و زمان خود زرتشت‌اند».^{۱۸} جالب اینجاست که بلافاصله می‌گوید، ادعایی که چندان هم بی‌پایه نیست. آن‌گاه در توضیح این مطلب استناد می‌کند به این موضوع که چون فصل اول زند بهمن یسن از زند یعنی شرح برنسک گم‌شده ستودگر (ستودگر) گرفته شده و چون این نسک خود شرح اوستایی بر گات‌های یسنا ۳۱ که گفته‌های خود زرتشت به اهورامزدا است، بنابراین «حقیقت مطلب این‌که پیش‌گویی‌ها و مکاشفات زرتشتیان اصولاً از رؤیاها و تصورات خود زرتشت نسبت به آینده مشتق شده و ریشه گرفته است. رؤیا و تصویری که به تحقیق با گذشت قرون، شاخ و برگ فراوان به خود دیده است».^{۱۹} عجیب‌تر اینجاست که آیا خانم بویس خود متوجه تناقض‌گویی آشکار خویش نشده‌اند. اگر این آثار مجعول‌اند پس روشن است که جاعلین برای اثبات نظر خود به مطالبی استناد کنند که تا حدودی نظرشان به شکل قابل قبول‌تری جلوه کند، در نتیجه ادعا می‌کنند که مثلاً زند بهمن یسن مبتنی بر نسک مفقودشده ستودگر است. و از طرفی چگونه می‌توان به آثاری از این دست که به گفته بویس و دیگر دانشمندان در طی قرون شاخ و برگ فراوانی بدانها راه یافته، استناد نمود. درباره جاماسب‌نامه نیز می‌دانیم که از سده ششم تا هشتم ه.ق (۱۲-۱۴ میلادی) کاتبان و موبدان ناشناسی چندین بار بر روی سخنان جاماسب همانند زند وهومن یسن کار کرده‌اند - ابتدا به پهلوی، سپس به فارسی نو و پازند (زبان فارسی میانه و مکتوب به خط اوستایی) - و در طی همین مدت پیش‌گویی‌های بیانگر مکاشفه آخرالزمانی به آن سخنان افزوده شد. برای مثال، شاه ویشتاسب پرسید: «این دین پاک تا چه مدت شکوفا خواهد بود و پس از آن چه زمان و عصری فراخواهد رسید؟» و ظاهراً جاماسب چنین پاسخ داده است:

«این دین یک‌هزاره شکوفا خواهد بود، سپس مردم پیمان خود را [با خداوند] نقض خواهند کرد... [در نتیجه، سلطه بر] سرزمین ایران به دست تازیان خواهد افتاد... رشد معنوی شایسته مردم [ایران] آسیب خواهد دید... مرگ‌های نابهنگام بسیاری اتفاق خواهد افتاد... انیرانیان با ایرانیان درهم خواهند آمیخت، به طوری که [در آن زمان] ایرانی از انیرانی قابل تشخیص نخواهد بود».^{۲۰} حال در اینجا برای نشان دادن تمامی افزودن‌ها و کاستی‌ها و نمونه دست‌کاری‌های متعدد که در متون زرتشتی روی داده، معتبرترین رساله را که در آن از موعود و چگونگی ظهور آن و علائم آخرالزمان سخن رفته، یعنی زند وهومن یسن را مورد بررسی

قرار می‌دهیم.

بهمن یشت و تحریفات آن

میان محققان و دانشمندان در زمان تألیف بهمن یشت اختلاف وجود دارد و با توجه به شواهد موجود، و با آن که دست‌نویس‌های این متن مقدم بر قرن سیزدهم بعد از میلاد نیستند، اکثر مفسران متفق‌القولند که این متن دست‌کم در عهد ساسانی جامه تألیف پوشیده و پس از آن در زمان‌های مختلف و در چند نوبت دست‌کاری و ویرایش شده است. می‌توان گفت متن فعلی بهمن یشت تألیفی است که حداقل از سه تفسیر که از آنها نام برده شده، گردآوری شده است: زند وهومن یشت، زند خرداد یشت و زند اشتاد یشت. از طرفی چون در ابتدای متن حاضر عبارت «ستودگر نسک» آمده، بنابراین متن فعلی دست‌کم مبتنی بر چهار سند مکتوب دیگر است. گفته‌ی هدایت درباره‌ی زند وهومن یشت (یسن) که از منابع مسلم بهمن یشت بوده قابل توجه است: «چون در این کتاب به دقت نظر شود، دیده خواهد شد که مندرجات آن منتخبات و یا دست‌چینی از نسک‌های گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیرکننده‌ای این متن را به سلیقه و با وقایع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده است. به حدی که در ربط مطالب اولی و وحدت اصلی کتاب خلل‌هایی وارد آمده است. این آشفتگی در نسخ پازند و فارسی بهمن یشت به مراتب بیشتر دیده می‌شود».^{۲۱} آن‌گاه آقای هدایت با اشاره به این که دارمستتر تاریخ تألیف زند وهومن یسن را بین ۱۰۹۹ میلادی و نیمه‌ی قرن چهاردهم یا کمی قبل از آن می‌دهد، درباره‌ی تاریخ کتاب می‌نویسد: «چیزی که محقق است نسخه‌ی کپنهاگ در حدود ۵۵۰ سال قبل نوشته شده و از آن‌جا که افتادگی و اشتباهات زیادی در آن دیده می‌شود، بدیهی است که نسخه‌ی اصلی نبوده و از روی نسخه‌ی خطی قدیمی‌تری رونویس شده و هر رونویس‌کننده‌ای کم‌وبیش در آن دخل و تصرف کرده است. راجع به پیش‌گویی‌ها نیز رونویس‌کنندگان همین آزادی را به خود اجازه داده‌اند. این مطلب از مقابله‌ی چهار دوره ستودگر در زند وهومن یسن با پیشگویی همین دوره در دین‌کرد که با یکدیگر متفاوت هستند آشکار می‌گردد».^{۲۲}

با توجه به مطالب بهمن یشت و دقت در متن آن می‌بینیم که در چند جای این رساله، مکرر و به صورت ناشیانه‌ای از حملات رومیان، ترکان و مسلمانان سخن به میان آمده و هر بار تعبیر و توضیحی بر آن افزوده شده است. به‌طور مثال نام پهلوان موعود بهرام ورجاوند ذکر شده که با تولدش ستاره‌ای از آسمان فرو می‌افتد:

«پدر این کی از تخمه کیانیان باشد. او به یاری هوشیدر به هندوستان رود. در صد

سالگی او را میل به زنان باشد و از او «کی» دین به نام وهرام ورجاوند (بهرام ورجاوند) به وجود آید.^{۲۳}

چنان که می‌دانیم بهرام یکی از پادشاهان سلسله ساسانی است. در ادامه همین مطلب آمده: «بعضی گفته‌اند شاهپور (شاپور)».^{۲۴} شاپور هم یکی دیگر از شاهان ساسانی است. بنابراین بسیار روشن است که این مطالب در دوره ساسانیان یا پس از آن به متن اصلی افزوده شده‌اند.^{۲۵}

آقای هدایت پس از ذکر این نکته که گرد آورنده زند وهومن یسن از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انوشیروان) اسمی به میان نمی‌آورد، در این باره می‌نویسد: «اصل زند یا شرح وهومن یسن در اواخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعد از او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی اسمی نمی‌برد. گویا منتخبات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب به توسط نویسندگانی گردآوری شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را به‌طور مبهمی با هجوم سرکردگان تورانی مخلوط می‌کند. احتمال می‌رود که گردآورنده در زمان چنگیزخان می‌زیسته، در این صورت نسخه فعلی باید ۱۵۰ سال با نسخه اصلی اختلاف زمان داشته باشد. اما به نظر نمی‌آید که از نسخه اصلی رونویس شده باشد. چون برای پروراندن دوره «آهن آلوده» زمان فرمانروایی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل‌تری به دست استنساخ‌کننده داده است. قسمت‌های زند وهومن یسن که از اوستا گرفته شده، از منابع خیلی قدیمی‌تری بوده که مربوط به زمان اولین پادشاهان ساسانی می‌شود و بی‌شک با منتخباتی کنونی فرق داشته است».^{۲۶}

با توجه به مطالب مذکور هیچ شکی نیست که در متون پیش‌گویانه پهلوی و از جمله بهمن یشت تحریفات و تغییرات بسیاری راه یافته و آنچه اکنون در دست است ته رنگ ملایم و محو در پس زمینه تصویری مه‌آلود از موعود مزدیسناست. و بی‌هیچ تردیدی باید گفت اصل این متن خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستایی افسانه‌آمیز بوده و به‌ویژه قسمت شکوه و اندوه راجع به دوره (آهن آلوده) در آن وجود نداشته است. زیرا معقولانه نیست بپذیریم به هنگامی که دین زرتشت در سراسر ایران زمین گسترده بوده و با اقتدار کامل بر زندگی ایرانیان تسلط داشته، چنین نسبت به آینده آن اظهار بدبینی شود. بدیهی است که قسمت عمده این‌گونه ادبیات در زمان پیمان شدن دین زرتشت افزوده شده است، و بی‌دلیل نیست که کاتبان در دوره‌های مختلف و جهت تسکین خود و دیگران، گاه دست به دامان موعودانی چون بهرام ورجاوند و شاپور می‌شدند و گاه در جستجوی موعودی ایزدی از نسل فرمانروایان باستانی (به نام‌های مختلف گاه پشوتن، گاه هوشیدر و گاه سوشیانس) بودند که مهاجمان را از

کشور بیرون رانده و امنیت و صلح و عزت گذشته را به ارمغان آورد.

در متن بهمن یشت (آنچنان که امروزه در دست است) به طور کلی از پنج نجات‌دهنده نام برده شده است. سه تن از آنها یعنی پشوتن، سوشیانس و هوشیدر از شخصیت‌ها و چهره‌های نجات‌بخش اساطیری هستند و دو تن دیگر یعنی بهرام پنجم و شاپور از پادشاهان ساسانی به‌شمار می‌روند. بنابراین می‌توان گفت که متن این پیشگویی در طول زمان دست‌کم پنج‌بار متوالی دست‌کاری و تحریف شده، که ظاهراً قدیمی‌ترین مورد آن از قرن پنجم بعد از میلاد جلوتر نبوده است. ساموئیل ک.ادی در این باره می‌گوید: «اگر تصور کنیم که پیشگویی اصلی دربارهٔ چهار پادشاهی در آغاز دورهٔ ساسانیان، دست‌کم چهاربار مورد تغییر و تبدیل قرار گرفته، و به صورت پیشگویی دربارهٔ هفت پادشاهی بیرون آمده است، بر خطا نرفته‌ایم. این تغییر و تبدیل تقریباً تا قرن سیزدهم ادامه داشته، زیرا چنان که او.وست نشان داده،^{۲۷} هجوم اعراب و ترکان به ایران چنان تغییراتی را ضروری ساخته بوده است».^{۲۸} اکثر اوستاشناسان و مفسران از جمله وست معتقدند که بهمن یشت دست‌کم در عهد ساسانی به تألیف درآمد و پس از آن در چندین نوبت بازسازی و بازنویسی شده است. و باز ک.ادی در این خصوص می‌نویسد: «در این رساله (بهمن یشت) مکرراً و به طرزی نامطلوب برای بیان حملات رومیان، مسلمانان و ترکان دست برده شده است. برای برطرف کردن تشویش و به‌هم‌ریختگی که از این لحاظ ایجاد می‌شده، لازم بوده که چندین بار متن ویراسته شود، و تعبیر و توضیحی بر آن افزوده گردد و گمان می‌کنم که این امر در زمان ساسانیان شده باشد».^{۲۹}

در اینجا آقای ساموئیل ک.ادی مرتکب اشتباه فاحشی شده‌اند. اگر صحبت از حملهٔ اعراب و مسلمانان به ایران است پس چگونه به این نتیجه رسیده‌اند که این تغییرات در زمان ساسانیان انجام شده است. آیا صحیح‌تر این نیست که بگوییم صورت نهایی این تغییرات سال‌ها پس از تاخت‌وتاز اعراب و شکست اقتدار ملی پادشاهی ایران ساسانی به وقوع پیوسته است. از آن‌چه گذشت آیا می‌توان این پرسش را مطرح نمود که «آیا موعودهای سه‌گانه مطرح در دین زرتشتی دستاورد موبدان و روحانیانی است که از قرن سوم و چهارم هجری به بعد در متون پهلوی راه یافته است؟» مثلاً در متن بهمن یشت با آن که در هر دوره و به مقتضای زمان و تحریفات انجام شده نجات‌بخش گاه پشوتن، گاه سوشیانس و گاه هوشیدر نامیده می‌شود ولی با این همه همیشه از یک فرد به‌عنوان موعود و نجات‌بخش یاد شده است. در این رساله پشوتن، مسیحای جنگاور و موعود نجات‌بخش اصلی پیشگویی بوده، ولی بعدها با افزوده‌شدن نام دیگر شخصیت‌ها به متن، وی به ناچار تغییر مقام و جایگاه داده و به صورت موجودی ماورایی و فوق طبیعی که منصب موبدموبدان را در دین احیا شدهٔ زرتشتی دارد، خودنمایی می‌کند.^{۳۰} یکی از وظایف مهم نجات‌بخشان که از نسل فرمانروایان باستانی ایران‌اند، بیرون

راندن اشغالگران و مهاجمان از سرزمین ایران است. حال با دقت در معنی و مفهوم این سخن به این نتیجه می‌رسیم که در حال حاضر (یعنی زمان کتابت یا افزودن این مطالب) پادشاهی مقتدر و پاری و سپهسالاری از تخمه آدیان بر تخت سلطنت ایران وجود ندارد تا با اقتدار مهاجمان و دشمنان را تار و مار کرده و از ایران به بیرون براند. با پژوهش در تاریخ می‌بینیم چنین وضعیتی به‌هیچوجه با زمان ساسانیان همخوانی ندارد چون پادشاهان آن عهد نه‌تنها با قدرت هرچه تمام‌تر بر سراسر ایران زمین حکومت می‌راندند، بلکه بر سر تصرف سوریه و آناتولیا نیز با امپراطوری بیزانس در کشمکش بودند. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که متن ویرایش شده نهایی بهمن یشت یا باید متعلق به دوره ساسانی باشد که به‌طور کلی قابل پذیرش نیست و یا به دوره بعد از عهد ساسانیان، که تک‌تک ایرانیان در حسرت از دست دادن اقتدار ملی خویش و سلطه اعراب سوگوار بوده و در انتظار موعودی نجات‌بخش مویه سر می‌دادند.

اگر توجه کنیم در اصل متن پیشگویی هرجا صحبت از اسکندر و مهاجمان پیش آمده معمولاً این موضوع با عناوین رمزی و ایهام‌داری چون «دیوان ژولیده موی از تخمه خشم» و جز آن ذکر می‌شوند. اما در دو جای بهمن یشت از اسکندر مستقیماً و به عنوان سرکرده مهاجمان یاد شده و وی را «براندازنده دین» و «مهاجم» خوانده است.^{۳۱} اگر پیشگویان را در دوران ساسانی فرض کنیم، پس ذکر این مطالب بیش از هزار سال پس از مرگ اسکندر بوده، بنابراین ذکر نام اسکندر و توهین به وی هیچ خطری را متوجه ایشان نمی‌کرد. و این خود دلیلی است بر این که اولاً اصل رساله بهمن یشت از دوره هلنی است و ثانیاً این تغییرات در متن پیشگویی پس از دوران سیاه استیلای مهاجمان روی داده است. هم‌چنین ذکر این نکته بایسته است که نویسندگان دوران ساسانی معمولاً یونانیان را رومی می‌خوانند.^{۳۲} بنابراین هرجا که در بهمن یشت مهاجمان را رومی می‌خواند این تحریف از عهد ساسانی است و هرجا مهاجمان اعراب و مسلمانند، مسلماً این افزوده بعد از دوران ساسانی و در زمان استیلای اعراب صورت پذیرفته است.

یکی دیگر از نکات مهم و قابل ذکر بهمن یشت این است که سنوات هزاره‌هایی که در این رساله مطرح شده، به‌هیچوجه با واقعیات وفق نمی‌دهد. این موضوع به‌ویژه از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروایی مهاجمان و هزاره ظهور هوشیدر تأیید می‌شود. «طبق محاسبه تقریبی وست تاریخ ظهور زرتشت با ۶۶۰ قبل از میلاد تطبیق می‌کند. از این قرار ظهور هوشیدر سال ۳۴۱ م و ظهور هوشیدرماه سال ۱۳۴۱ م و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق می‌افتد».^{۳۳} و چون هزاره سوشیانس به روایت بندهش تا تن پسین و رستاخیز ۵۷ سال است بنابراین و با محاسبه وست، رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد.^{۳۴}

آقای هدایت در پیشگفتار زند وهومن یسن می‌نویسد: «مطابق دلیل نجومی که آقای بهرام گور انکلساریا شفاهاً اظهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را می‌شود به ۸۶۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زد. در حدود ۷۱ سال و نیم نقطه اعتدالین ۱ درجه سیر قهقرایی می‌کند، به طوری که تقریباً در ۲۱۵۰ سال اعتدالین در برج سابق می‌افتد. به موجب اسناد پهلوی که در دست است، در زمان زرتشت نقطه اعتدالین در برج ثور بوده و کیسه نوروژ از زمستان شروع شده و اکنون در برج حمل می‌باشد و کیسه از ۱۳ آوریل شروع می‌شود، پس از محاسبه دقیق نجومی به دست می‌آید که از زمان زرتشت تا میلاد ۸۶۰۰ سال می‌گذرد».^{۳۵} این نظر که مورد تأیید اوستاشناسانی چون سهراب پولسارا و پروفیسور کاتراک می‌باشد^{۳۶} به طور کلی متباین با روایات اسطوره‌ای و دینی زرتشتی است که سال کیهانی یا دوره جهانی را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است.

چنان که در بخش نخست کتاب یادآوری کردیم، سال کیهانی به باور زرتشتیان و روایات دینی ایشان از نه هزاره و یا دوازده هزاره تشکیل شده است. اما در بندهش از سال کیهانی دیگری که دارای هفت هزاره است نیز یاد شده که قبلاً متن آن تماماً ذکر شد. بنابه روایات پهلوی هر یک از موعودهای سه‌گانه به فاصله هزار سال از یکدیگر ظهور خواهند نمود. به نقل بندهش و بنابه روایت دوازده هزار ساله، ظهور هوشیدر در آغاز هزاره یازدهم، هوشیدرماه در آغاز هزاره دوازدهم و سوشیانس در پایان هزاره دوازدهم است. اما بنابه روایت هفت هزارساله، ظهور این موعودها به ترتیب در هزاره پنجم، هزاره ششم و هزاره هفتم می‌باشد. سال کیهانی کامل که دوازده هزار سال است به چهار دوره یا عهد سه هزار ساله تقسیم می‌شود و زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر و دیگر نجات‌بخشان را در آخرین دوره دارند. بنابه مندرجات زند وهومن یسن و از روی سنواتی که در آن ذکر شده، تاکنون این هزاره‌ها چندین بار به پایان رسیده، اما شارحین و مفسرین اوستایی، پیوسته همانند یهودیان معتقد به مبحث هزاره‌گرایی^{۳۷} ظهور این وقایع و منجیان را به تعویق می‌اندازند و هنوز هم پیروان را چشم به راه نگاه داشته‌اند. به عقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زمان گذشته شده است از سه عقیده مختلف ناشی می‌شود:

«۱. در متن کتاب (زند وهومن یسن) ذکر می‌شود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتد. درین کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهند شد. از این قرار هیچ‌گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروایی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود. چنین عقیده‌ای را نویسندۀ متن اصلی اوستایی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروایی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. و در آن زمان به وقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که بایستی دوباره دین را

آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.

۲. هجوم نژاد دیوان و لطماتی که می‌رسانند، زمانی به وقوع می‌پیوسته که هزاره زرتشت خاتمه یافته بوده، هوشیدر به دنیا می‌آید و چون سی سال از عمرش می‌گذرد، بهرام ورجاوند متولد می‌شود و او نیز در سی سالگی لشکرکشی کرده مهاجمین را ریشه‌کن می‌نماید. چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۷۰-۵۹۰ میلادی در دوره پادشاهی آشفته هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده‌اند و رشادت‌های سردار سرشناس ایرانی، بهرام چوبین در حد نظرشان بوده است. این مستنسخ انتظار پایان فرمانروایی دیوان را فقط برای یک قرن داشته است.

۳. در جای دیگر ذکر می‌شود (زند بهمن یسن، در نهم - ۱) که هوشیدر در سال ۱۸۰۰ متولد خواهد شد یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدمین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروایی دیوان هشتصد سال به تأخیر می‌افتد و پشتون که آرینده دین می‌باشد، در پایان هزاره ظهور نمی‌کند. جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس‌کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدت‌هاست که از هزاره زرتشت می‌گذرد و اتفاقات پیش‌بینی شده رخ نداده است.^{۲۸}

نکته مهم قابل ذکر دیگر اختلاف زمان‌بندی هزاره‌ها در متون پهلوی است مثلاً در زند وهومن یسن میان هزاره فریدون^{۳۹} تا هزاره هوشیدرماه ۹۰۰۰ سال است در حالی که در دوره هفت هزار ساله بندهش، فریدون در هزاره سوم و هوشیدرماه در هزاره ششم است. و این همه نشان‌دهنده این واقعیت است که سال‌های مطرح شده در این هزاره‌ها که در متون مختلف آمده هیچ‌کدام با حقایق تاریخی منطبق نیست. و اکثراً حاصل دخل و تصرف‌های نابجای کاتبان و شارحینی است که جملگی در قرون سوم و چهارم هجری و پس از آن زندگی می‌کردند. لازم به ذکر است آنچه از ادبیات متأخر زرتشتی اکنون در دست است، در عهد خلفای عباسی تنظیم گردیده است و به باور اکثر محققین، بیشترین فعالیت در زمان مأمون (قرن نهم میلادی) برای جمع‌آوری این ادبیات به عمل آمد. در زمان تنظیم این رسالات، عدم مدارک و اطلاعات دقیق و کافی از یک‌سو، و نیز مفهوم نبودن زبان اوستایی قدیم (حتی در میان موبدان) از سوی دیگر سبب شده بود حتی دعا‌های قدیمی که باید اصالت خود را حفظ نموده باشد، به شکلی ادا می‌شد که به‌هیچ‌وجه با متون اصلی مطابقت نداشت و زبانی مخصوص به خود بود که خواننده نمی‌فهمید چه می‌گوید، و حتی متنی که نوشته شده بود با آنچه خواننده می‌شد به کلی تفاوت داشت. ولی مهم مفهوم این کلمات نبود بلکه تشریفاتی بود که می‌بایستی به درستی انجام پذیرد تا دیوان رانده شوند و مردم از آسیب مصون مانده و یا استغاثه و طلب کمک آنان به نتیجه رسد. «دهالا می‌نویسد که حتی گاهی خود اجرا‌کنندگان ریتوال‌ها و

آداب و شعایر، معنی آن چه را می‌گفتند درک نمی‌کردند و فقط کلماتی را ادا کرده و آدابی را انجام می‌دادند. سرودها و پیام‌های مذهبی به مشتی دعا مبدل شده بود که بر خود یا در و دیوار آن را آویزان می‌کردند و به صورت سحر و ورد و جادو به کار می‌گرفتند. همین اوستای منحرف بود که ابتدا به اروپا رسید و موجب برداشت‌های اولیه غلط محققین گردید.^{۴۰} دهالا پس از شرح انحراف دین زرتشت و تبدیل اهداف اصلی و عملی آن به دعا و ورد و طلسم و... می‌نویسد: «در این تمایل عمومی در جهت کشیده‌شدن بی‌اراده دین به سوی عوامل متحجر و مادی مشخصه زمان و باورهای سراسر اوستای متأخر و هم‌چنین عصر پهلوی متعاقب آن می‌باشد که به‌خصوص در این ادوار آخر به اوج انحراف خود رسید.»^{۴۱}

پروفسور اُرانسکی در اثر بسیار ارزشمند خود درباره انحرافات اولیه‌ای که در گردآوری و انشای اوستا در زمان حکومت ساسانیان صورت گرفته چنین می‌نویسد: «اقدامات پرده‌پوشی‌های صورت گرفت تا زرتشتی‌گری پایدار و استوار گردد و بعضی جریان‌ات مذهبی از آن طرد و جریان‌ات دیگری بدان محلق شود و به صورتی درآید که جوابگوی منافع روحانیان عالی‌مقام زرتشتی و طبقات زمامدار باشد، گمان می‌رود که روحانیان زرتشتی - یعنی محرران متن مدون اوستا - در طی فعالیت خود آن چه را که به زعم خویش اصیل و باستانی نمی‌شمردند از متن حذف کرده و بخش‌های نوی که با نیازمندی‌های کیش مزبور سازگار بود بدان افزودند. و به منظور تثبیت تلفظ صحیح و دینی آن کتاب، الفبای ویژه اوستایی، بر پایه الفبای پارسی میانه (که منشأ آن نیز آرامی بوده) مدون ساختند و چند حرف مصوت و مصمت بدان افزودند. وی در ادامه در خصوص نامفهوم بودن زبان اوستایی حتی در نزد روحانیان چنین می‌نویسد: باید در نظر بگیریم که امر عظیم تدوین و تحریر اوستا و نقل آن به الفبای جدید توسط روحانیانی صورت گرفت که زبان اوستا برای ایشان زبانی مرده و (تا حد معتنا بهی) نامفهوم بود و در نتیجه بالطبع در جریان عمل، متن کهن دستخوش تحریفات فراوان گشت. بنابراین اثری که از زیر دست محرران اوستا بیرون آمده تعیین متن واقعی اوستا و تلفظ حقیقی زبان آن را سخت دشوار می‌سازد. در عین حال اوستا را از زبان باستانی (مرده) - که فقط در مورد نیازمندی‌ها و مراسم دینی محفوظ داشته بودند - به زبان زنده و محاوره‌ای و ادبی آن زمان یعنی پارسی میانه ترجمه کردند.»^{۴۲}

ابوریحان بیرونی در اثر همیشه جاوید خود «آثار الباقیه» به اختلاف آرا و اقوال ایرانیان در هنگام ظهور موعود و این که چه زمان سلطنت دوباره به ایرانیان می‌رسد، اشاره نموده و می‌نویسد: «... جاماسب کتابی دارد که در آن آمده پس از هزار و پانصد سال که از تاریخ زرتشت گذشت دوباره سلطنت به ایرانیان می‌رسد و به رأی آنان که در تواریخ دقت نظر دارند، در هزار و دویست و چهل و دو سال از قیام اسکندر منقضی شد و جز آن چه را که ما بعداً خواهیم گفت

به ظهور نپیوست ولی این مدت بنابر رأی زرتشتیان به انقضا نرسیده چه اقوال و آراء آنان در مدت سلطنت اشکانیان کاملاً باهم مختلف است و بنابر عقیده ایشان باید زمانی را که جاماسب گفته پانصد سال پس از زوال سلطنت از ایرانیان و کشته شدن یزدگرد پسر شهریار باشد.^{۳۳} اگر این وقت که ذکر شد همان باشد که جاماسب و زرتشت قصد کرده بودند البته در تعیین این وقت مصاب بوده‌اند زیرا این قضیه در آخر سال هزار و دویست و چهل و دو اسکندری بوده و هزار و پانصد سال در این وقت از تاریخ زرتشت می‌گذشت ولی در این خطا کردند که تصور کرده بودند سلطنت باز به مجوس برگردد و چنان که ابو عبدالله عدی که بسیار تعصب مجوسیت دارد و زمان زیادی خروج قائم را منتظر بود کتابی در ادوار و قرانات تصنیف کرده و در آخر دفتر چنین گفته که هیجدهمین قران از مولد محمد ﷺ با الف عاشر موافق است که به مشتری وقوس تعلق دارد و از این رو حکم نمود که انسانی خروج خواهد کرد که دولت مجوسیت را بازگشت دهد و به همه روی زمین مستولی و چیره خواهد شد و ملک عرب و دیگر امم را از میان خواهد برد و مردم را به یک دین و یک مسلک جمع‌آوری خواهد نمود و شر را از روی زمین برخواهد داشت و به اندازه هفت قران و نیم سلطنت خواهد کرد، و تصریح نمود که از اعراب پس از آن که در قران هفدهم شاهی جلوس می‌کند کسی دیگر نخواهد سلطنت کرد و در وقتی که او تعیین نموده جز زمان مکتفی و مقتدر را اقتضا نمی‌کند و به وعده خود پس از این دو تن نمی‌توانست وفا کند و گفته‌اند که دولت ساسانی در قران‌های آتشی بوده و دولت دیلم برای علی بن بویه که ملقب عمادالدوله است در قران‌های ناری اتفاق افتاد و این وقتی است که امیدوار بودند سلطنت به پارسیان برگردد اگرچه دین و سیرت ایشان چون پارسیان قدیم نباشد. نمی‌دانم چرا دولت دیلم را برگزیدند با آن که دلالت انتقال ممر به مثلثه آتشی بر دولت بنی‌عباس که دولت خراسانی و شرقی است ظاهرتر است و به علاوه چه بنی‌عباس و چه آل بویه از تجدید دولت ایرانیان و از اعاده دین ایشان خیلی دور بودند.^{۳۴}

با توجه به تمامی مطالب ذکر شده می‌توان فهرست‌وار به نتایج ذیل رسید: ۱. بهمن یشت که یکی از متون مهم ادبیات پیش‌گویانه زرتشتی است، به دلیل تحریفات و دست‌کاری‌های مکرر و اعمال نظر کاتبان و روحانیان به هیچ‌وجه قابل اعتماد و استناد نیست. ۲. مطالب اصلی بهمن یشت مطمئناً از منابع خیلی قدیمی‌تری بوده که حداقل مربوط به زمان اولین پادشاهان ساسانی است که بی‌هیچ تردیدی با متن کنونی تفاوت داشته و مختصرتر بوده است. ۳. در متن اصلی تنها یک نوع سال کیهانی وجود داشته است ولی شارحین و محرران پیوسته و با وقوع پیش‌آمدهای گوناگون در آن تغییراتی ایجاد کرده و مدام آن را به تعویق انداخته‌اند. ۴. از سوشیانس به معنی رایج امروزی در میان زرتشتیان، در متن اصلی بهمن یشت هیچ اثر و

نشانی موجود نبوده، بلکه چنان که نشان داده شد، به ظن قوی نجات‌بخش اصلی یک نفر (پشوتن) و از نسل و دودمان پادشاهان کیانی بوده است.

بهمن یشت را می‌توان چنین خلاصه نمود: زرتشت از اورمزد بی‌مرگی طلب می‌کند و اورمزد خرد همه‌آگاه را به این طریق به زرتشت می‌نماید که وی در رؤیا تنه درختی با چهار شاخه می‌بیند: یکی زرین، یکی سیمین، یکی پولادین و یکی از آهن گمیخته. آن‌گاه اورمزد، زرتشت را آگاه می‌کند که آن تنه درخت با چهار شاخه که در رؤیا دیده، نمایانگر چهار دوره جهان است که از پس هم فراخواهند رسید. سه فلز شریف و ارزشمند نخستین مظهر سه تن از شاهان ایران یعنی: زرین دوران شهریاری گشتاسب‌شاه، سیمین شهریاری اردشیر و پولادین شهریاری خسرو انوشیروان است ولی چهارمین فلز نمایانگر و مظهر فرمانروایی «دیوان ژولیده‌موی از تخمه خشم» می‌باشد. آن‌گاه در ادامه به تفصیل شرح مصیبت‌ها و بلاهایی (زمینی و آسمانی) ذکر شده که در دوران فرمانروایی بیدادگرانه مهاجمان بیگانه بر سر ایران فرود خواهد آمد. پس از ذکر این دوران سیاه و پر اندوه، بهمن یشت پایانی خوش و نویدبخشی را پیشگویی می‌کند که در آن به همت و دلیری موعود زرتشتی، پشوتن - به همراه ۱۵۰ تن از یاران و سوران بی‌شمارش - تمامی دشمنان و دیوان نابود خواهد شد و دوباره دین بهی و فرمانروایی پارسی در ایران زمین روا خواهد شد. بنابراین چنان که می‌بینیم تنها موعود و نجات‌بخش اصلی در متن، پادشاهی پشوتن نام از پدری کیانی‌نژاد (۳/۱۴) و گشتاسب نام (۳/۵۲) است که به یاری همراهان و سوارانش دشمنان و دیوان ژولیده موی از تخمه خشم را از ایران بیرون می‌راند و از آنان (چندان بکشد که پس از آن هزاران زن تنها یک مرد توانند بینند) و پس از آن چنان که اشاره شد، کشور را دوباره آبادان می‌سازد. هرچند در قسمت‌های پایانی بهمن یشت که مسلماً از دوران متأخر است، از هوشیدر نیز یاد می‌شود (باب سوم، آیه ۴۴ به بعد) که باعث نجات و آبادانی ایران است و گفته می‌شود (۳/۵۲) که چون هوشیدر ظهور کند، پشوتن پیراینده دین و راهنمای معنوی جهان می‌شود.

بنابراین چنان که مشاهده نمودیم پشوتن بی‌شک اولین و قدیمی‌ترین شخصیت اسطوره‌ای است که اولاً به کهن‌ترین دوران جامعه دینی زرتشتی تعلق دارد که در روایات اسطوره‌ای - مکاشفه‌ای رخ می‌نماید و ثانیاً وی هرچند بازیگر نقش موعود و در مقام نجات‌بخش در تمامی مکاشفات ایرانی است، ولی رفته رفته و با گذشت زمان، نقش وی کمرنگ شده و به حاشیه رانده می‌شود. ویدن‌گرن ضمن بیان سیر تکاملی روایات مکاشفه‌ای در تأیید این سخنان اشاراتی دارد: «روایات مکاشفه‌ای در ایران از اعصار گوناگون و حلقه‌های گوناگونی پدید آمده‌اند. رفته‌رفته طرح معینی از آن ساخته شد که به‌طور کلی اساس آن گاه‌شماری شناخته جهان است. در بندهشن (فصل سی و سه) با توصیف موجزی رویارو می‌شویم که نظری اجمالی

دربارهٔ کل گردش جهان، از تازش اهریمن در آغاز نخستین هزاره گرفته تا سقوط قلمرو ساسانیان را بازگو می‌کند. مؤلف در پایانِ توصیف خود، پیشگویی نابی را دربارهٔ آینده عرضه می‌دارد: کی وهرام (Ka'i vahrām بهرام)، منجی آرمانی خواهد آمد که ما او را از منابع دیگر پهلوی، برای مثال یادگار جاماسبی می‌شناسیم. شاید در این کی‌بهرام بتوان شخصیتی تاریخی را بازیافت: متأسفانه نمی‌توانیم بگوییم که منظور چه شخصیتی است. سپس پیشگویی با شخصیتی کاملاً اسطوره‌ای، با پشتون پسر گشتاسب به پایان می‌رسد که در تمام مکاشفات ایرانی نقش مهمی بازی می‌کند. او به نخستین جامعهٔ دینی تعلق دارد و در کهن‌ترین دورهٔ دین زرتشتی در مقام منجی، در زمان نیاز، به انتظارش بوده‌اند. شخصیت او می‌تواند به کهن‌ترین قشر روایات مکاشفه‌ای بازگردد».^{۴۵}

پی‌نوشت‌ها:

1. Cicero, De Divinatione, 1:118.

به نقل از: ستیز و سازش، ص ۶۵.

۲. ر.ک: همان، ص ۶۵ این منابع به‌خصوص پیشگویی و مکاشفهٔ آخرالزمانی را به‌طور کلی مورد بررسی

قرار داده‌اند:

Aune, Prophecy, pp.1-17, 81-83, 112-114, 121-126; Betz, "Religio-Historical Understanding of Apocalypticism", pp.135-138; Chadwick, Growth of Literature, Vol.1, p.473, Vol.3, p.705, 844-847; Charls, Religous Development, pp.14, 16-17; Encyclopedia of Religion, s.v. "apocalypse", "eschatology".

۳. ر.ک: ستیز و سازش، ص ۸۸۷.

۴. اسطورهٔ بازگشت جاودانه، میرچا الیاده، ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، ص ۱۳۲؛ نیز نگاه کنید به: مقالهٔ فرانتس

کومون تحت عنوان «پایان جهان مطابق آرای مغان غربی»، در مجلهٔ تاریخ ادیان سال ۱۹۳۱، پاریس، ص ۷۱

به بعد:

F. Cumont, "La fin du monde selon les mages occidentaux", in: "Revue de l'histoire des religions", 1931, p.71ff.

۵. نگاه کنید به: مقالهٔ نیبرگ تحت عنوان «مسایل مربوط به بندهشن و کیهان‌شناخت مزدایی»، روزنامهٔ

آسیایی، پاریس ۱۹۲۹ و ۱۹۳۱، مجلدات ۲۱۴ و ۲۱۹، ص ۴۱ و بعد و ص ۳۳۵:

Nyberg, "Questions des Cosmogonie et de Cosmologie Mazde'ennes", in: "Journal Asiatique", 1929, 1931; p.41ff, 235.

۶. Firmicus Maternus : نویسنده و اخترشناس رومی در سده چهارم میلادی و مؤلف کتاب معروف

«علم تنجیم» (Mathesis).

7. per pyrosim et cataclysmum.

نقل از: اسطوره بازگشت جاودانه، ص ۱۳۲.

۸. هم‌چنین نگاه کنید به:

Gignoux, "L'Apocalyptique iranienne", pp.74-77; "Nouveaux Regards sur L'apocalyptique Iranienne", pp.339-340, 343-344; Menasce, "Zoroastrian Literature", pp.557-558; Morony, Iraq After the Muslim Conquest, p.304.

۹. «در سیصدسالگی [دین] در روز، شبی (=تاریکی، کسوف) باشد، پس دین آشفته شود و خدایی بلرزد».

ر.ک: وزیدگی‌های زادسپرم، محمدتقی راشد محصل، (۱۲/۲۵)، ص ۷۳

۱۰. ر.ک: بخش‌های «بهمن یشت» و «زند بهمن یسن» در همین کتاب. و نیز درباره دستکاری‌های بهمن

یشت نگاه کنید به: بخش «بهمن یشت و تحریفات آن». در زند بهمن یسن آمده: «دوران هفتم یا دوران آهن‌گمیخته، پادشاهی بد دیوان ژولیده موی خشم‌تخمه است». آقای چوکسی اصطلاح خشم‌تخمه را به صورت جدیدی تفسیر کرده، می‌گوید: «اصطلاح خشم در دین زرتشتی معمولاً نامی برای دیو خشم است و در این عبارت جناسی است برای هاشم، مؤسس خاندان محمد نبی[ص]» (ر.ک: ستیز و سازش، ص ۷۲).

۱۱. ر.ک: «جاماسپ‌نامه فارسی» و «یادگار جاماسپی» در همین کتاب. این کلمات یادآور این اندیشه‌های

فلسفی موجود در کتاب واعظ سلیمان ۷: ۱۰ (سده سوم پیش از میلاد) است: «بردگان را سوار بر اسب‌ها و شاهزادگان را پیاده چون بردگان دیده‌ام».

۱۲. درباره نقش سقوط و زوال پادشاهی بومی در ایجاد ادبیات پیش‌گویانه و آخرالزمانی نگاه کنید به:

Smith, "A Pearl of Great Price", p.94.

۱۳. نگاه کنید به: ستیز و سازش، ص ۷۳.

۱۴. ر.ک: همان، ص ۸۶-۸۷

۱۵. ر.ک: همان، ص ۸۷

۱۶. ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ص ۴۸۸.

۱۷. این متن‌ها تماماً در این کتاب ذکر شده، ر.ک: بخش‌های مربوط به هر یک.

۱۸. ر.ک: پس از اسکندر گجسته، ص ۴۸۷.

۱۹. ر.ک: همان، ص ۴۸۷-۴۸۸.

۲۰. نقل از: ستیز و سازش، ص ۷۲؛ و نیز ر.ک: بخش «جاماسپ‌نامه فارسی» و «یادگار جاماسپی» در همین

کتاب. - انیران، Anērān: غیرایرانی، اصطلاحی قوم‌شناختی در پارسی میانه که عموماً به صورت تحقیرآمیز و موهین برای اشاره به دشمنان سیاسی و مذهبی ایران و دین زرتشت به کار رفته است. این واژه از نظر ریشه‌شناختی، در حالت جمع، دارای پیشوند نفی [- an]، و متضاد با Ērān است. ایران (Ērān) خود مشتق شده از Ariyānām (به معنای، ایرانیان) است و در دوره ساسانیان به مناطقی اطلاق می‌شده که «آریایی‌ها» (=ایرانیان) در آنها ساکن بودند یا ایرانی‌زبانان در آنجا حضور داشتند. واژه Anērān، متضاد، در «Iran» اوستا

نیز یافت می‌شود؛ یشت‌های ۲/۸ و ۶۸/۱۹ به ویرانی مناطق غیرایرانی به وسیله *xvarnah* (درخشش) اشاره می‌کنند. این اصطلاح در ادبیات زرتشتی، و احتمالاً در اندیشه سیاسی ساسانی، به‌طور محسوسی دارای یک دلالت ضمنی دینی نیز هست. شخص «انیر» (*aner*) الزاماً یک «غیرایرانی» نیست، ولی قطعاً یک «غیرزرتشتی» است؛ و «انیر» پرستنده دیوها یا پیرو دین‌های دیگر معنی و معرفی می‌شود (ر.ک: دین‌کرد، ص ۱۴۷). عرب‌ها و ترک‌ها «انیر» خوانده می‌شوند، از آن‌رو که عموماً مسلمان، و دیگر به‌گونه‌ای در حجاب‌اند. برای آگاهی بیشتر ر.ک:

Ph. Gignoux, "Aneran", in: *Encyclopedia Iranica*, Vol.2, 1987, pp.30-31.

و نیز: قوم آریا، داریوش احمدی، ص ۱۵۹-۱۶۱.

۲۱. ر.ک: زند و هومن یسن، ص ۱۲-۱۳.

۲۲. ر.ک: همان، ص ۱۳.

۲۳. بهمن یشت، ۳/۱۴. همچنین درباره بهرام ورجاوند ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۳.

۲۴. بهمن یشت، ۳/۱۴.

۲۵. در قسمت سوم، بند ۱۹ بهمن یشت افزوده‌های بیشتری به چشم می‌خورد؛ بعضی گفته‌اند از سگستان و پارس و خراسان؛ بعضی گفته‌اند از دریاچه پدشخوارگر؛ بعضی گفته‌اند از اریان و کوفستان؛ بعضی گفته‌اند از تبرستان.

۲۶. ر.ک: زند و هومن یسن، ص ۱۳-۱۴.

27. E. W. West, *Pahlavi Texts I*, pp.Liii-Lvi.

۲۸. ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۵۷۰.

۲۹. ر.ک: همان، ص ۲۰؛ درباره افزوده‌های بعدی بهمن یشت در یادداشت ۲۵ و ۲۴ مطالبی ذکر شد. همچنین برای بحث تفصیلی و مشروح درباره متن بهمن یشت و ترجمه انگلیسی و یادداشت‌های متعدد نگاه کنید به: متون پهلوی وست:

E. W. West, *Pahlavi Texts I (Sacred Books of the East V 1880)*, pp.L-Lix, 189-235.

۳۰. ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص ۵۷۰؛ همچنین درباره پشتون ر.ک: فرگرد دوم، یادداشت ۴.

۳۱. بهمن یشت، قسمت دوم، بند ۱۹، قسمت سوم، بند ۳۴.

۳۲. ر.ک: آیین شهریاری در شرق، ص ۲۲؛ از گروه مهاجمان به‌طور کلی یک‌بار به لفظ یونان نام برده شده که در شرق نزدیک باستانی، برای تسمیه «گرگ‌ها» به کار می‌رفته، و ظاهراً این لفظ مشتق از واژه ایونی است؛ تلفظ پهلوی کلمه که یونان باشد معادل صورت پارسی باستانی یثونا، عیلامی ایونه، عبری یاوان و هندی یونا است. اما به‌هرحال چنان که در متن آمد، نویسندگان عهد ساسانی معمولاً یونانیان را رومی می‌خوانند (همان، ص ۲۲)؛ ر.ک: بهمن یشت، قسمت سوم، بند ۵؛ فارسی باستان، کنت، ترجمه سعید عریان، ص ۶۶۲؛ همچنین در این‌باره نگاه کنید به:

Elamite, Persepolis Treasury Tablet 21, in G. G. Cameron, *Persepolis Treasury Tablets* (1948), 119. Hebrew and Hindu from C. C. Torrey, "Yawān' and Hellas' as Designations of the Seleucid Empire", *JAOS* 25 (1904), 302-11.

۳۳. ر.ک: زند و هومن یسن، هدایت، ص ۱۶.

۳۴. ر.ک: همان، ص ۱۶.

۳۵. ر.ک: همان، ص ۱۶-۱۷ و یادداشت ۱.

۳۶. ر.ک: زمان زرتشت، پروفیسور کاتراک، ترجمه کی خسرو کشاورزی، ص ۷۷-۷۹. همچنین برای آگاهی از نظریات مختلف دانشمندان غرب و شرق درباره تاریخ و زمان ظهور زرتشت ر.ک: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، جلال‌الدین آشتیانی، ص ۵۴-۹۶.

۳۷. یهودیان و مسیحیان در مبحث «هزاره‌گرایی» (Millenarianism = Millenniumism) بر این باورند که در ابتدای هر هزارسال، احتمال آمدن شخصیتی آسمانی و نجات‌بخش وجود دارد؛ از این رو در سال ۲۰۰۰ میلادی یهودیان با دوربین‌های مداربسته، شبانه روز از بیت‌المقدس فیلم‌برداری می‌کردند؛ زیرا معتقد بودند که «ماشیح» از بیت‌المقدس ظهور خواهد نمود؛ و یا در این سال به نقل یکی از مجلات آمریکایی در نظرخواهی از مسیحیان آمریکا عده بسیاری از آنان اعلام نموده‌اند که منتظر بازگشت مسیح(ع) در سال ۲۰۰۰ هستند (دکترین مهدویت، سیدرضی موسوی گیلانی، ص ۴۰-۴۱).

۳۸. نقل از: زند و هومن یسن، هدایت، ص ۱۵-۱۶.

۳۹. درباره فریدون ر.ک: بخش بهمن یشت، یادداشت ۳۷.

۴۰. ر.ک: زرتشت، مزدیسنا و حکومت، همان، ص ۱۲۴.

۴۱. ر.ک: همان، ص ۳۴۲.

۴۲. مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۷۰-۷۲.

۴۳. آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ص ۵۴۴.

۴۴. ر.ک: همان، ص ۵۰۳.

۴۵. ر.ک: جهان معنوی ایرانی، ویدن‌گرن، ترجمه محمود کندری، ص ۱۹۲.

کتابنامه

زبان‌های فارسی و عربی

۱. آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، به کوشش زاخو (Sachau)، لایپزیک، ۱۹۲۳.
۲. آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۵۲.
۳. آفرینش در اساطیر آمریکا، سیدحسن حسینی (أصف)، نشر ادیان، ۱۳۸۳.
۴. آیین شهریار در شرق، ساموئیل، ک. ادی، ترجمه فریدون بدره‌ای، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
۵. ارداویرافنامه (ارداویرازنامه)، فیلیپ ژینیو، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انتشارات معین، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۷۲.
۶. ارداویرافنامه (بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی)، دکتر رحیم عفیفی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۷. ارداویرافنامه (متن انتقادی پهلوی)، ویراسته کی‌خسرو دستور جاماسپ‌جی جاماسپ‌آسا، با مقدمه کتیون مزدایور، انتشارات توس، ۱۳۸۲ (از روی چاپ بمبئی، ۱۹۰۲).
۸. اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، دکتر رحیم عفیفی، انتشارات توس، ۱۳۷۴.
۹. اسطوره بازگشت جاودانه، میرچا الیاده، ترجمه بهمن سرکاراتی، نشر قطره، ۱۳۷۸.
۱۰. اسطوره زندگی زرتشت، ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر چشمه، ۱۳۷۲.
۱۱. الآثار الباقية عن القرون الخالية، ابوریحان محمد بن احمد البیرونی، تحقیق و تعلیق پرویز اذکایی، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰.
۱۲. التنبيه والاشراف، ابوالحسن علی مسعودی، به کوشش دوخویه (De Goeje)، لیدن، ۱۸۹۴.
۱۳. التنبيه والاشراف، مسعودی، مترجم ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
۱۴. الجامع الصحيح، محمدبن اسماعیل البخاری، تحقیق م. ل. کرهل، ت. و. جوینبول، ۴ج، لیدن، بریل، ۱۸۶۲-۱۹۰۸.
۱۵. السنن الكبرى، ابوبکر احمد البیهقی، ۱۰ج، حیدرآباد، ۱۹۲۶-۱۹۳۶.
۱۶. الطبقات الكبير، محمدبن سعد، تحقیق ا. زاخانو، ۹ج، لیدن، بریل، ۱۹۰۴-۱۹۴۰.
۱۷. الفهرست، ابن‌ندیم، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۲.
۱۸. القانون المسعودی، ابوریحان بیرونی، ۳ج، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۳-۱۳۷۴ق.
۱۹. المسند، احمدبن حنبل، ۶ج، قاهره، مطبعة الميمنية، ۱۸۹۵؛ الطبعة الجديدة، بیروت،

المکتب الاسلامی و دار صادر، ۱۹۶۹م.

۲۰. انجیل شریف (عهد جدید)، از انتشارات انجمن کتاب مقدس ایران، چاپ چهارم، ۱۹۸۶.
۲۱. اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، گزارش دکتر جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، ۱۳۷۴.
۲۲. ایران در زمان ساسانیان، کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۲ و ۱۳۷۴.
۲۳. بررسی هادخت نسک، دکتر مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۲۴. بندهش، فرنیخ دادگی، مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
۲۵. بندهش هندی، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
۲۶. بیست مقاله، سیدحسن تقی‌زاده، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱.
۲۷. بی‌مرگان و فرسگردکرداران، محمد تقی راشد محصل، فروهر، سال ۲، شماره ۵ و ۶ مرداد و شهریور ۱۳۶۴.
۲۸. پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵.
۲۹. پس از اسکندر گجسته، تألیف مری بویس، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۵.
۳۰. پیام‌آور گذشته‌ها، فون دانیکن، بدون تاریخ و مترجم.
۳۱. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، دکتر احمد تفضلی، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۳۲. تاریخ ادیان، هاشم رضی، ج ۵، انتشارات کاوه، تهران، ۱۳۴۵.
۳۳. تاریخ الامم والملوک، محمد بن جریر طبری، به کوشش دوخویه (De Goeje)، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱م.
۳۴. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، برتولد اشپولر، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
۳۵. تاریخ ایران کمبریج، ۳/۲، ۱، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۳۶. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۱۵۲، تهران، ۱۳۵۸.
۳۷. تاریخ باستانی ایران، ریچارد فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۳۸. تاریخ بلعمی، ابوعلی محمد بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱.
۳۹. تاریخ جنبش مزدکیان، اوتاگر کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس، ۱۳۵۹.
۴۰. تاریخچه مکتب مزدک، اوتاگر کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس، ۱۳۷۱.
۴۱. تاریخ دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران (قبل از اسلام تا عصر پهلوی)، دکتر بهاء‌الدین بازارگاد، کتابفروشی اشراقی، اسفند ۱۳۴۵.
۴۲. تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، حمزه اصفهانی، طبع گوتوالد، چاپ بیروت، ۱۹۶۱م.
۴۳. تاریخ کیش زرتشت، مری بویس، همایون صنعتی‌زاده، انتشارات توس، ۱۳۷۴.

۴۴. تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، هاشم رضی، انتشارات بهجت، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۴۵. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۳، چاپ تهران، ۱۳۰۱-۱۳۱۲.
۴۶. ترجمه چند متن پهلوی، ملک‌الشعراء بهار، نشر سپهر، ۱۳۴۷.
۴۷. تمدن ایران ساسانی، ولادیمیر لوکونین، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، ۱۳۶۵.
۴۸. ثنویان در عهد باستان، دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۴.
۴۹. جاماسپی (جاماسپ‌نامه فارسی)، به کوشش مدی، بمبئی، ۱۹۰۳ م.
۵۰. جستار درباره مهر و ناهید، محمد مقدم، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۰.
۵۱. جشن‌های باستانی ایران، علی خوروش دیلمانی، انتشارات اقبال، ۱۳۴۲.
۵۲. جهان معنوی ایرانی از آغاز تا اسلام، گئو ویدن‌گرن، ترجمه محمود کندری، نشر میترا، تهران، ۱۳۸۱.
۵۳. خرده اوستا، ابراهیم پورداود، از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، بمبئی، بدون تاریخ.
۵۴. خرده اوستا، برگردان از دین دبیره، استاد رشید شهردان ایران شهردان، تصحیح و تطبیق، موبد مهربان موبد خدامراد موبد دینیار فیروزگری، انتشارات فروهر، ۱۳۸۲.
۵۵. داستان دینیک، هیرید تهمورس دینشاجی انکلساریا، به کوشش ماهیار نوایی و محمود طاووسی، گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، شماره ۴۰، چاپ دوم، مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵.
۵۶. دادستان دینیک، به کوشش ت. د. انکلساریا، بمبئی، ۱۹۰۱.
۵۷. داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید گلشاه و متن‌های دیگر (بررسی دست‌نویس م. او. ۲۹)، کتیون مزداپور، انتشارات آگاه، ۱۳۷۸.
۵۸. دانشنامه اساطیر یونان و روم، دیکسون کندی، ترجمه رقیه بهزادی، انتشارات طهوری، ۱۳۸۵.
۵۹. دانشنامه ایران باستان، هاشم رضی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱.
۶۰. دانشنامه مزدیسنا، دکتر جهانگیر اوشیدری، نشر مرکز، ۱۳۷۱.
۶۱. درجات گناه، تاوان و پتت در دین زرتشتی، سیدحسن حسینی (اصف)، هفت‌آسمان، شماره ۲۸، ص ۸۷ به بعد.
۶۲. در جستجوی افسانه‌های قدیمی، اریک فون دانیکن، ترجمه شیرین رادان، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۲.
۶۳. دستورنامه پهلوی (جلد دوم شرح واژگان و دستور زبان)، هنریک ساموئیل نیبرگ، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.
۶۴. دکترین مهدویت، سیدرضی موسوی گیلانی، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ۱۳۸۴.
۶۵. دیانت زرتشتی، مجموعه سه مقاله از پروفیسور کای‌بار، پروفیسور آسموسن و دکتر مری بویس، ترجمه فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

۶۶. دین ایران باستان، دوشن گیمن، ترجمه رؤیا منجم، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.
۶۷. دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی، امیل بنونیست، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی، نشر قطره، ۱۳۷۷.
۶۸. دین و اسطوره در امریکای وسطا (پیش از کلمب)، تالیف مهران کندری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
۶۹. دین‌های ایران باستان، هنری ساموئیل نیبرگ، ترجمه دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۵۹.
۷۰. دین‌های ایران، گئو ویدن گرن، ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ، انتشارات آگاهان ایده، ۱۳۷۷.
۷۱. رساله سوشیانس، استاد پوردادود، انتشارات فروهر، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۷۲. روایات داراب هرمزدیار، به کوشش مدی، بمبئی، ۱۹۲۲.
۷۳. روایت امید آشوهیستان، ترجمه و آوانویسی دکتر نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز، ۱۳۷۶.
۷۴. روایت پهلوی (متنی به زبان پارسی میانه یا پهلوی ساسانی)، مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
۷۵. روز هرمزد ماه فروردین. ر.ک به: ماه فروردین روز خرداد.
۷۶. زبان و ادبیات پهلوی، ج. تاوادی، ترجمه س. نجم‌آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۳.
۷۷. زراتشت‌نامه، بهرام پزدو، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۸.
۷۸. زرتشت، سیاستمدار یا جادوگر، والتر برونو هنینگ، ترجمه کامران فانی، کتاب پرواز، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۷۹. زرتشت، مزدیسنا و حکومت، مهندس جلال‌الدین آستینانی، شرکت سهامی انتشار، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.
۸۰. زمان زرتشت، پروفیسور جمشید کاووس‌جی کاتراک، ترجمه کی‌خسرو کشاورزی، انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
۸۱. زند بهمن یسن، تصحیح محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۸۲. زند وهومن یسن، صادق هدایت، بدون تاریخ چاپ.
۸۳. سپتته آرمئی تی (سپندارمذ)، سیدحسن حسینی (أصف)، هفت‌آسمان، شماره ۱۹.
۸۴. ستیز و سازش، جمشید کرشاسپ چوکسی، ترجمه نادر میرسعیدی، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۸۵. سلطنت قباد و ظهور مزدک، کریستن سن، ترجمه احمد بیرشک، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۴.
۸۶. شاهنامه فردوسی، ابوالقاسم فردوسی، تهران، بروخیم، ۱۳۱۳-۱۳۱۵.
۸۷. شاهنامه فردوسی، مسکو، آکادمی علوم اتحاد شوروی، زیر نظر ع. نوشین، ج ۵، به تصحیح

رستم علی‌اف، ۱۹۷۶.

۸۸. شایست ناشایست، متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)، آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۸۹. صد در نثر و صد در بندهش، تصحیح و حواشی Dhabhar، بمبئی، ۱۹۰۹.
۹۰. فارسنامه، ابن بلخی، به سعی و تصحیح گای لیسترانج و رینولد ان نیکلسون، لندن، ۱۹۲۱.
۹۱. فارسی باستان (دستور زبان، متون، واژه‌نامه)، رولاند، گ. کنت؛ ترجمه و تحقیق سعید عریان، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۴.
۹۲. فرهنگ اساطیر یونان و رُم، ژوئل اسمیت، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، انتشارات روزبهان، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۴.
۹۳. فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
۹۴. فرهنگ نام‌های اوستا، هاشم رضی، ج ۲، انتشارات فروهر، ۱۳۴۶.
۹۵. فرهنگ واژه‌های اوستا، احسان بهرامی، به یاری استاد فریدون جنیدی، بنیاد نیشابور، نشر بلخ، ۱۳۶۹.
۹۶. فرهنگ و تمدن آمریکای جنوبی (پیش از کلمب)، تألیف مهران کندری، تهران، ۱۳۷۱.
۹۷. قوم آریا، داریوش احمدی، نشر ادیان، ۱۳۸۵.
۹۸. کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، مترجم انجمن کتاب مقدس، چاپ دوم در ایران، ۱۹۸۷.
۹۹. کیانیان، کریستن سن، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۳۶.
۱۰۰. گاناها (سرودهای زرتشت)، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۴.
۱۰۱. گاه‌شماری در ایران قدیم، سیدحسن تقی‌زاده، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات شکوفان، ۱۳۵۷.
۱۰۲. گاه‌شماری و جشن‌های ایران باستان، هاشم رضی، انتشارات بهجت، ۱۳۷۱.
۱۰۳. گزیده‌های زادسپرم، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۱۰۴. گفتاری درباره دین کرد، دکتر محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۲۵.
۱۰۵. مانی و تعلیمات او، گنو ویدن گرن، نزهت صفای اصفهانی، نشر مرکز، ۱۳۷۶.
۱۰۶. ماه فروردین روز خرداد، ابراهیم میرزای ناظر، مشهد، انتشارات ترانه، ۱۳۷۳.
۱۰۷. ماه فروردین روز خرداد، صادق کیا، ایران کوده، شماره ۱۸، سال ۱۳۳۱.
۱۰۸. متن‌های پهلوی، جاماسب اسانا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۱۲.
۱۰۹. متون پهلوی، گردآورنده جاماسب اسانا، گزارش سعید عریان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.
۱۱۰. متون شرقی و سنتی زرتشتی، ۲ جلد، نوشته و پژوهش هاشم رضی، انتشارات بهجت، ۱۳۸۴.
۱۱۱. مجمل‌التواریخ والقصص، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، تهران، ۱۳۱۸.
۱۱۲. مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، نوشته موبد اردشیر آذرگشسب، انتشارات فروهر، چاپ سوم،

- ۱۳۷۲.
۱۱۳. مروج الذهب، ابوالحسن علی مسعودی، به کوشش شارل پلا (Ch. Pellat)، بیروت، ۱۹۶۵-۱۹۷۹ م.
۱۱۴. مروج الذهب، ابوالحسن علی مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
۱۱۵. مزدیسنا و ادب پارسی، ۲ جلد، تألیف محمد معین، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۱۱۶. مسالک الممالک، ابواسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری، به کوشش دوخویه، لیدن، ۱۹۲۷ م.
۱۱۷. مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
۱۱۸. مقدمه فقه اللغة ایرانی، ای. م. ارنسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، ۱۳۷۹.
۱۱۹. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
۱۲۰. نامه تنسر به گسنسپ، به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۴.
۱۲۱. نجات بخشی در ادیان، محمدتقی راشد محصل، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۲۲. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، کریستن سن، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، نشر چشمه، ۱۳۷۷.
۱۲۳. نهاية الارب فی اخبار الفرس والعرب، به تصحیح محمدتقی دانش پزوه، تهران، ۱۳۷۴.
۱۲۴. وزیدگی‌های زادسپرم، پژوهش محمدتقی راشد محصل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.
۱۲۵. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، پروفیسور آرتور کریستن سن، ترجمه و تحریر استاد مجتبی مینوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۲۶. م. او. ۲۹، گنجینه دست نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، شماره ۲۶، مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، ۱۳۵۵، به کوشش دکتر ماهیار نوابی، دکتر کی خسرو جاماسپ‌آسا.
۱۲۷. وندیداد، هاشم رضی، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۶.
۱۲۸. وهرود و ارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی)، ژوزف مارکوارت، ترجمه داود منشی‌زاده، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۶۸.
۱۲۹. ویسپرد، گزارش استاد پورداد، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
۱۳۰. هفت آسمان، شماره ۲۰، «رشن» دانشنامه، سیدحسن حسینی (اصف).
۱۳۱. یادداشت‌های گائاه، نگارش پورداد، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۶.
۱۳۲. یادگار زریران، متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویس لاتین و سنجش با شاهنامه، دکتر

یحیی ماهیار نوابی، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.

۱۳۳. یسنا، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

۱۳۴. یشتها، گزارش پورداود، ۲ جلد، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

زبان‌های اروپایی*

135. Andreas, F. C., Die Entstehung des Awesta Alphabetes und Sein ursprunglicher Lautwert, Verh. des XIII Internationalen Orientalisten-kongresses, Hamburg, 1902.

136. Anklesaria, B. T., Zand Akasih, Bombay, 1956.

137. Anklesaria, B. T., Zand ī Vohuman Yasn, Bombay, 1957.

138. Anklesaria, P. K., Bundahish, Tehran, 1970.

139. Anklesaria, T. D., Danak-u-Mainyo ī Khard, Pahlavi Pazand, and Sanskrit Texts, Bombay, 1913.

140. Anklesaria, T. D., The Bundahishn, Bombay, 1908.

141. Anklesaria, T. D., The Datistan-i Dinik, Bombay, 1911.

142. Antia, E. K. (ed.), Pazand Texts, Bombay, 1909.

143. Anue, David, E., Prophecy in Early Christianity and the Ancient Mediterranean World, Grand Rapids, MI: Eerdmans, 1983.

144. Baily, W. B., Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books, Oxford, 1943.

145. Benveniste, E., Revue de l'Histoire des Religions, 1932.

146. Betz, Hans, D., On the Problem of the Religio-Historical Understanding of Apocalypticism, Journal for Theology and the Church, 6 (1969): 134-156.

147. Bevan, E. R., Sibyls and Seers, London, 1928.

148. Bidez, J., Cumont, F., Les mages hellénisés, II, Paris, 1938.

149. Biruni Symposium, Iran Center Columbia U., 1976 (also in) The Comm. Vol. Biruni (1976).

150. Boyce, M. and Firoze Kotwal., Zoroastrian baj and dron", BSOAS XXXIV, 1971.

151. Boyce, M., A Persian Strogold of Zoroastrianism, Oxford, 1977.

152. Boyce, M., Handbuch der Orientalistik, Vierter Band Iranistik Zweiter Abschnitt Literature Leiden, Brill, 1968.

153. Boyce, M., On the Antiquity of Zoroastrian Apocalyptic, BSOAS 47, 1984.

154. Boyce, M., On the Sacred fires of the Zoroastrians, BSOAS XXXI, 1968.

155. Boyce, M., Zoroastrianism: Its Antiquity and Constant Vigour. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 1992.

156. Boyce, M., Zoroastrians: Their Beliefs and Practices, London: Routledge & Kegan Paul, 1979.

157. Boyce, M., ātaš-zōhr and āb-zōhr, JRAS, 1966.

* برخی از کتابهای این کتابنامه مورد استفاده مستقیم نگارنده نبوده، ولی چون از آنها در متون و یا پی‌نوشت‌ها یاد شده، لذا نگارنده به ذکر دقیق نشانی آنها پرداخت تا خواننده علاقمند را از مراجعه به منابع دیگر و سرگردانی برهاند.

158. Chadwick, H. Munro, and N. Kershaw Chadwick., *The Growth of Literature*, 3 Vols., Cambridge University Press, 1932-1940, Reprint, 1986.
159. Charles, Robert, H., *Religious Development Between the Old and New Testaments*, London, 1914, Reprint, 1977.
160. Christensen, A., *Les Kayanides*, Copenhagen, 1931.
161. Cicero, M. T., *De Senectute, De Amicitia, De Divinatione*, (ed.) and trans. W. A. Falconer, Vol.154, London: William Heinemann, 1923, Reprint, 1979.
162. Cumont, F., *La fin du monde Selon les mages occidentaux*, *Revue de l'Histoire des Religions* (Paris), Jan-June 1931.
163. Darmesteter, J., *Etudes Iraniennes*, Amsterdam, 1971.
164. Darmesteter, J., *Le Zand - Avesta II*, Paris, 1892-93, reper. 1960.
165. Dhabhar, B. N., *The Epistles of Mānūshchīhar*, Bombay, 1912.
167. Dhabhar, B. N., *Zand-ī Khurtak Avistāk*, Bombay, 1949.
168. Dhabhar, E. B. N. (ed.), *Saddar Nasr and Saddar Bundelesh*, Bombay, 1909.
169. Dhabhar, E. B. N. (ed.), *The Pahlavi Rivayat*, Bombay, 1913.
170. Eddy, S. K., *The King is Dead*, Lincoln, 1861.
171. *Encyclopedia Iranica.*, Ehsan Yarshater, Volume III, London and New York, 1989.
(و نیز جلد‌های ۲ و ۱۰)
172. *Encyclopedia of Religion and Ethics.*, (Ed.), J. Hastings, 13 Vols., New York: Scribner, 1908-1926.
173. *Encyclopedia of Religion.*, (Ed.) M. Eliade and Others, 16 Vols., New York: Macmillan, 1987.
174. Geffcken, J., *Die Oracula Sibyllina in Die griechischen Schriftsteller XXVIII*, Leipzig, 1902.
175. Geldner, K. F., *Avesta, Heiligen Bücher der Parsen*, Stuttgart, 1895.
176. Gibb, Hamilton, A. R., *Mohammedanism: An Historical Survey*, Oxford, 1962.
177. Gignoux, Ph., *Anērān*, in: *Encyclopedia Iranica*, Vol.2, 1987.
178. Gignoux, Ph., *L'Apocalyptique Iranienne est-elle Vraiment la source d'autres apocalypses?*, *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae*, 31 (1985-1988): 67-78.
179. Gignoux, Ph., *Nouveaux Regards sur l'apocalyptique Iranienne*, *Comptes rendus de l'Académie des Inscriptions et belles-lettres* (1986): 334-346.
180. Gignoux, ph., *Sur l'inexistence d'un Bahman Yasht Avestique*, *Journal of Asian and African Studies*, 32, Tokyo, 1986.
181. Henning, W. B., *The Disintegration of the Avestic Studies*, TPS, 1942 (Published in 1944).
182. Hodgson, Marshall G. S., *The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization.*, 3 Vols, Chicago, University of Chicago Press, 1974.
183. Hourani, Albert., *A History of the Arab Peoples*, Cambridge, 1991.
184. Jackson, A. V. Williams., *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran*, New York, 1899, repr.1932.

185. Jamasp Asa, K., The day Khordad of the month Farvardin commonly called Khordadsal, translated from the Original Pahlavi text. fest.cama, 1900.
186. Kurfess, A., Sibyllinische Weissagungen, Munich, 1951.
187. Lactantius., The Divine Institutes (ed. S. Brandt and G. Laubman), in Corpus Scriptorum Ecclesiastorum Latinorum XIX, Leipzig, 1890.
188. Lagrange, M. J., Les Source du Troisième Evangile, Revue Biblique, 1896.
189. Lanchester, H. C. D., The Sibylline Oracles, Book III-V, 1918.
190. Lapidus, Ira M., The Conversion of Egypt to Islam, Israel Oriental Studies, 2 (1972).
191. Lev Yaacov., Persecutions and Conversions to Islam in Eleventh Century Egypt, Asian and African Studies, 22, 1-3 (1988).
192. Levetzion, Nehemia., Toward a Comparative Study of Islamization, In Conversion to Islam, ed. N. Levetzion, 1-23, New York: Holmes and Meier, 1979.
193. Lewis, Bernard., Arabs in History, 2nd ed, New York (1976).
194. Madan, D. M., The Complete Text of the Pahlavi Dinkard, I, II, Bombay, 1911.
195. Menasce, Jean, de., Zoroastrian Literature After the Muslim Conquest, In the Cambridge History of Iran, Vol.4, ed. R. N. Frye, 543-565, Cambridge, 1975.
(ترجمه این مقاله در کتاب تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، بخش هفدهم با عنوان ادبیات زرتشتی پس از فتح مسلمانان، ص ۴۶۷ به بعد آمده است).
196. Messina, G., Ayātkār ī Žāmāspik, Roma, 1939.
197. Modi, J. J., Persian Jāmāspi, Pahlavi, Pazend and Persian Text, Bombay, 1903.
198. Modi, J. J., The Religious Ceremonies and Customs of the Parsis, 2nd ed., Bombay, 1937.
199. Morony, M. G., Iraq After the Muslim Conquest, Princeton, NJ: Princeton University Press, 1984.
200. Noshervān, K. A. D., The Text of the Pahlavi Zand ī Vohuman Yašt, Bombay, O. J.
201. Nyberg, H. S., A Manual of Pahlavi, II, انتشارات اساطیر ۱۳۸۰
202. Nyberg, H. S., Questions de Cosmogonie et de Cosmologie Mazdéennes, Journal Asiatique (Paris), 1929, 1931.
203. Oppenheim, Leo., Studien zu den richtsemitischen Nuzi-Namen; in Archive fur Orientforschung, 12, 1937-9.
204. Rozenberg, Fr., Le Livre de Zoroastre, St.pet, 1940.
205. Sanjana, D. D. P., Nirangistan, A Photozincographie Facsimile, Bombay, 1894.
206. Sanjana, D. P., The Dinkard V.XIV, Bombay, 1915.
207. Silvestre de Sacy, A. I., Notices et extraits des manuscrits de la Bibliotheque imperiale..., Tome VIII, Paris, 1810.
208. Smith, J. Z., A Pearl of Great Price and a Gargo of Yams: A Study in Situational Incongruity, I Imagining Religion: From Babylon to Jonestown, Chicago, 1982, Reprint, 1988.
209. Spiegel, F., Die Traditionelle Literatur, Wien, 1860.

210. Spiegel, Fr., Eranische Altertumskunde, Leipzig, 1871-8.
211. Unvala, M. R., Darab Hormozyar's Rivayat, II Vols., Bombay, 1922.
212. West, E. W., Pahlavi Texts, II, SBE, XVIII, Oxford, 1882.
213. West, E. W., Pahlavi Texts, Part I: The Bundahiš. Bahman Yašt, and Shayast La Shayast, Oxford, 1880.
214. West, E. W., Pahlavi Texts, Part III: The Book of Mainyo i Khard, Oxford, 1885.
215. West, E. W., The Pahlavi Jamasp-Namak, Strassburg, 1904.
216. West, E., Sacred Books of the East, Oxford 1880, V.
217. Widengeren, G., Pahlavi and New Persian, Unvala Memorial Volume, Bombay, 1964.
218. Windisch, H., Die Orakel des Hystaspes, Amsterdam, 1929.
219. Yarshater, E., Iranian National History, Cambridge History of Iran, 3(1,2), Cambridge, 1983.
220. Zielinski, T., La Sibylle, Paris, 1924.

نمایه

۱۲۳

آذرباد..... ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۵۶ ← آذرباد
 آذر برزین مهر..... ۹۵، ۹۶، ۱۱۸، ۱۱۹
 آذرباد ماراسپندان..... ۱۲۴، ۱۲۵
 آذربایجان..... ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۸، ۲۵۱
 آذرباد..... ۸۴، ۸۵ ← آذرباد
 آذرخش..... ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۶۹
 آذر فرنیخ..... ۸۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۰، ۲۵۶
 ۲۵۷

آذر فرنیخ فرخزادان..... ۸، ۲۵۶، ۲۵۷
 آذر گشنسب..... ۲۸، ۱۸۲، ۱۹۴
 آذر گشنسب..... ۹۶، ۱۸۲
 آذر مهر..... ۸۴، ۱۰۸ ← آذر برزین مهر
 آرتور، کریستن سن..... ۲۵
 آرس (ایزد)..... ۲۲۷، ۲۳۷
 آرمان شهر..... ۱
 آز..... ۳، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۸۷، ۹۶، ۹۷، ۱۱۰
 ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۸۳
 ۱۸۹، ۱۸۸

آز، آز دیو..... ۱۸۳، ۱۸۸
 آزیروست..... ۴۶، ۱۱۲، ۱۴۱ ← آز، آز دیو
 آزتک، آزتک‌ها (قوم)..... ۱۳
 آسروُن..... ۶۹
 آسمان..... ۳، ۷، ۱۴، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰
 ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰
 ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۹
 ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۷۲
 ۲۷۵

آسموسن..... ۲۴۵، ۲۹۱
 آسموغ، آسموغ، اهل موغ..... ۳۸، ۳۹، ۶۵، ۶۷، ۱۳۱
 ۲۱۳، ۱۸۲

آسورستان، اسورستان (= بین‌النهرین)..... ۹۲، ۱۱۵، ۱۲۸

« آ »

آب..... ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۷، ۳۸
 ۴۲، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۲
 ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۳
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۵
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۸
 ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۱
 ۲۷۱، ۲۳۲

آب زور..... ۱۶۷ ← زوهر
 آب زوهر..... ۱۲۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸ ← زوهر
 آبان..... ۳۶، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۰۱
 آبتین..... ۱۴۲
 آبگینه..... ۱۵۴
 آتروپات، اتروپاته..... ۲۱۴ ← آذرباد ماراسپندان
 آتش..... ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۶۳، ۶۴
 ۶۸، ۷۲، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
 ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۸
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۷۱

آتش بهرام..... ۳۴، ۴۵، ۵۱، ۶۳، ۶۶، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵
 ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۶۷، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۰
 آتش پادشاه پیروزگر..... ۶۳ ← آتش بهرام
 آتش زوهر..... ۱۲۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸ ← زوهر
 آتشکده..... ۴۵، ۱۱۰، ۱۷۳
 آخرالزمان..... ۲، ۵، ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۴، ۳۸، ۳۹
 ۴۰، ۴۳، ۶۱، ۶۶، ۷۲، ۷۷، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۱۹
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۵۸

آخرین موعود..... ۱۵، ۱۹، ۴۲ ← سوشیانس
 آدم..... ۲۵، ۶۷، ۸۷، ۸۹، ۱۴۲، ۲۱۶
 آذر..... ۶۴، ۷۳، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۰
 ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۹۳
 اردشیر آذرگشسب ۱۹۴، ۲۹۳
 اردویسور ۱۰۳ ← اناهد، ناهید، آبان فره
 اردیبهشت (ایزد) ۳۹، ۵۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۸۵،
 ۱۹۲، ۲۲۱
 آرزو (کشور) ۶۶، ۱۸
 آرزیز ۸۹، ۱۱۳، ۱۲۵
 ارمیه، ارمینیه (دریاچه) ۲۸ ← چیچست
 ارتگ ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۹۴ ← اروند، دجله
 اروپا ۲۲۶، ۲۸۱
 اروس رزور ۱۲۸ ← سید بیشه
 اروند (رود) ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۹۴ ← ارتگ، دجله
 آریامن ۱۹۱
 ازدواج مقدس ۲۱۷
 ازبیک (کتاب تاریخ) ۲۵
 ازیرین گاه ۱۶۸
 ازدها ۳۸، ۱۰۵ ← ضحاک
 ازدهاک، ازی دهاک ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱ ← ازی دهاک،
 ضحاک
 ازدهاکشی ۱۰۵
 اسب ۲۷، ۴۷، ۸۹، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵،
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،
 ۲۰۳، ۲۴۸، ۲۷۲
 اسب اروند (تندرو) ۴۷ ← اسب
 اسپندارمذ ۶۵، ۱۹۲، ۲۱۱ ← اسپندارمذ، اسفند
 اسپتمان، اسفتمان ۵۷، ۲۲، ۲۳، ۲۱۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹،
 ۲۱۱، ۲۱۲ ← سپتمان
 استوت ارته ۲، ۱۷، ۲۷ ← سوشیانس
 استودان، ستودان ۱۵۶
 استویهاد (دیو) ۷۲ ← وای بتر، مرگ
 اسفند، اسفندارمذ (ماه) ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۴، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۹۰ ← اسپندارمذ
 اسفندیار ۸۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰
 اسکندر، اسکندر گجسته
 ۷، ۸، ۱۶، ۹۵، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۶، ۲۲۷،
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۰
 اسلام ۲، ۷، ۸، ۱۰، ۱۴۸، ۱۶۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸،
 ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶

آسیا ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۷
 آصف آگاه ۳، ۴، ۱۰
 آفتاب ۳۶، ۳۸، ۴۲، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۸،
 ۲۲۶ ← خورشید، خور
 آفریدون ۱۴۲ ← فریدون
 آفرینش (اسطوره آفرینش) ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۳۷،
 ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۹۷، ۹۸،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴،
 ۱۴۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۷،
 ۲۰۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۹
 آفرینگان ۱۶۷، ۲۱۴
 آکادمی ۲۹۲
 آکسفورد ۷۷
 آمیزش ۳۳، ۱۹۸، ۲۴۹
 آنتیوخوس چهارم (ایفانس) ۲۳۷
 آهن گمیخت (گمیخته، گمیخت) ۱۸۵
 آهن، (عصر آهن) ۷، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۵،
 ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۷۶
 آهو، آهو (=عیب) ۴۹، ۱۱۲، ۱۵۴، ۱۶۷، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷

« ۱ »

آیرنیم خوارنو ۱۴۹
 آئیویانگهن ۶۷ ← آیونگهان، آیویانگهان
 ابراهیم ۶۴، ۲۹۱، ۲۹۳
 ابن خلدون ۲۵۳، ۲۶۵
 ابوبکر ۲۸۹
 اترپاته ۲۱۴
 اختر، اختران ۱۸۶
 ارتخستر ۱۵۲، ۱۵۳
 ارته، اشه ۲۷، ۱۵۲ ← آشه
 ادبیات بد زمانگی ۵
 ادبیات پیش گویانه ۹، ۲۰۵، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۵
 ارجاسب ۹۲، ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۹۹، ۲۰۳
 ارداویرافنامه ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۸۹
 اِردت فِذری (مادر سوشیانس) ۲۰، ۲۱
 اردد بُد ۲۱، ۲۴ ← اردد فِذری
 اردشیر ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۲

۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۵۴
 ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱
 امشاسفند، امشاسفندان ۱۷۰، ۲۱۶ ← امشاسپند
 امید اشوهیشت، امید اشوهیشتان ۸، ۲۱۷، ۲۵۷
 امیرالمؤمنین (ع)، علی ابن ابی طالب ۶۷
 اناهد ۲۰۱ ← اردویسور
 انجیل ۲۵، ۶۶
 انجیل مرقس ۶۶
 انکتیل دوپرون ۷۸
 انکلساریا، تهمورث ۶۸
 انگرمینو (اهریمن) ۱۶
 انوشیروان ۷۹، ۸۴، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۹۹، ۲۰۸
 ۲۷۶ ← خسرو انوشیروان
 انیران (روز) ۶۱، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۹۹
 ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۸۵
 انیرانیان ۲۷۴
 اهرمن، اهریمن ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۳، ۳۴
 ۲۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۶۰، ۶۴، ۶۵
 ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۳
 ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۱
 ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۸۴
 اهل ذمه ۲۶۵
 اهلموغ ۴۸، ۱۲۰، ۱۳۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳
 اهلموغ، اهلموغی ۴۸، ۵۰، ۶۰، ۱۲۰، ۲۰۶، ۱۳۱، ۲۰۸، ۲۱۰
 ۲۱۱، ۲۱۳ ← اشموغ
 اهلوداد، اشوداد (صدقه) ۱۱۲
 اهورامزدا (اهوره مزدا) ۱۷، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۸، ۲۵، ۲۴۴
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۷۴ ← اورمزد، هرمز
 آهوشان ۲۴ ← بی مرگان
 اوارون کنشی ۱۶۱
 اوباتیشادها ۲۶
 اوخشیت نیمه ۱۹ ← هوشیدرماه
 اورمزد، هرمزد ۷، ۲۲، ۲۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۹
 ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴
 ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵
 ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۰
 ۲۹۱
 اسمیت، ژوتل ۲۳۷
 آسنوند (کوه) ۱۰۲
 اشبولر، برتولد ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۹۰
 اشیگل ۲۵۸
 اشتاد (روز) (ایزد) ۷۸، ۸۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۳
 ۱۳۰، ۲۷۵
 آشتر (تازیانه، شلاق) ۱۸۴
 آشتر ۱۸۶ ← شتر
 اشعیاء نبی (کتاب) ۶۶
 اشکانی، اشکانیان ۱۶۵، ۱۷۲، ۲۰۸، ۲۸۲
 اشم وهو ۹۰، ۱۰۰، ۱۱۴، ۲۱۲، ۲۱۷
 اشم یخمای اوست ۶۱
 اشموغ ۶۵ ← اشموغ
 آشه ۱۸۲ ← ارته
 آشوزد ۶۱
 آشوزنگ پورودخشت توییه ۶۱ ← آشوزد
 اعمال رسولان (کتاب) ۶۷
 آغریت ۲۷، ۶۱
 افراسیاب ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۵۹، ۹۱، ۹۵، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۵۴
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۷
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳، ۲۱۷
 افزونی (آتش) ۲۲، ۲۴، ۵۶، ۵۹، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴
 ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۹۰، ۲۰۷
 افسوس گر، افسوس گران، افسوس گری ۳۹، ۵۰، ۱۱۲
 ۲۱۰
 افسون ۱۶۶
 اقلیم ۲۷، ۶۶، ۱۳۶ ← کشور
 اقیانوس آرام ۱۴
 اکومن ۱۹۲ ← اکومنه
 البرز (کوه) ۶۸، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۹
 ایاده، میرچا ۲۸۴
 الیزه (کتاب تاریخ) ۲۵
 الیشه وردایت ۲۳۹
 امام باقر (ع) ۶۷
 آمرداد (ایزد) (ماه) ۱۷
 امریکا (نام خاص) ۱۴
 امشاسپند، امشاسپندان ۳۳، ۴۰، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۹۲، ۹۵، ۹۶

۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸
 ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳
 ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴
 ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
 ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵
 ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹
 ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷
 ایران زرتشتی ۷، ۸، ۲، ۲۴۸
 ایران شهر، ۷، ۵، ۲۲، ۲۳، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۸۰، ۹۹، ۱۰۱
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۳
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
 ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹
 ایرانویج ۴، ۶، ۱۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۲۱۳، ۲۳۹
 ایرانی، ایرانیان، ۷، ۴۶، ۶۶، ۶۹، ۸۹، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۸
 ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴
 ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱
 ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۰
 ایرج ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۹۳
 ایزد جهان خرد ۱۴ ← خرد شهر ایزد
 ایزدان، ۱، ۲۵، ۳۳، ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۶۶، ۷۲، ۸۹، ۹۰، ۹۵
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵
 ۱۴۹، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
 ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹
 ایزدان مینوی ۱۱۸، ۱۹۵
 ایزدی آفریننده ۱۴
 ایستادن خورشید (در آسمان) ۴۳، ۵۳
 ایستواستر ۵۶، ۶۹
 ایستواستران (انجمن) ۱۸۹
 ایستر ۲۰۳
 اینکا، اینکاها (قوم) ۱۴
 ایوشوست (ایوکشست) ۱۶۲، ۱۶۴
 ایونگهان، ایویانگهان ۱۹۲، ۱۹۵

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۰۶، ۲۰۷
 ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۸۳ ← اهورامزدا،
 اهورامزدا
 اورمزد روز ۴۱
 اُروئت نر ۶۱
 اوروران (گیاهان) ۴۴
 اورون (ران) ۲۱۳
 اوز (کی اوجی) ۱۵۷
 اوستا، ۲، ۴، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸
 ۳۸، ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۸
 ۷۹، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶
 ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳
 ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۰
 ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹
 ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۳
 اوسفرید، اوسفرید، استوفرید (= نذر و خیرات) ۱۱۲
 اوشد انتار (کوه) ۱۲۹
 اوشنر ۲۰۲، ۱۹۸
 اوشهین گاه ۱۶۸
 اوشیدر، هوشیدر، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۶، ۳۸، ۴۳، ۵۴، ۵۵
 ۵۷، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۴
 ۲۰۱، ۲۰۴
 اوشیدرماه، هوشیدرماه ۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۸، ۴۳، ۵۷
 ۷۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۱
 اوشیدر نماز ۱۹ ← هوشیدرماه
 اوشیدری، جهانگیر ۲۵، ۲۶، ۲۹۱
 اولمپ ۲۳۷
 اوله رودبار ۱۲۵، ۱۹۹
 ایادگار جاماسپیک (یادگار جاماسب) ۲۳۱، ۲۳۲
 ایثا آت یزمشیده (یثا آت یزه میده) ۹۰، ۱۱۴
 ایران، ۷، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۶
 ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸
 ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲
 ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴
 ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

۲۴۸، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۰
 بنویست، امیل ۱۵، ۲۵، ۱۲۵، ۱۴۸، ۲۹۲
 به دین مزدیسنان ۱۱۴
 بهار ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳
 بهار، مهرداد ه ۲۹، ۶۲، ۶۴، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۳
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۹۰
 بهار، ملک الشعراء ه ۲۹، ۶۲، ۶۴، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۳
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۹۰
 بهدین، بهدینان ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۲۱۷
 بهرام (ایزد) ۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۷۱، ۸۰، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴
 بهرام پزدو ۱۸۰، ۲۹۲
 بهرام چوبین ۲۸۰ ← بهرام
 بهرام گور (وهران گور) ۸۶، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۷۹
 بهرام ورجاوند ۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۶۲، ۷۱، ۸۰، ۱۱۶، ۱۹۳، ۲۱۷
 کی بهرام، کی بهرام ۲۸۶ ← کی بهرام
 کی وهرام
 بهرود ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۹
 بهروز خداپرست ۲۰
 بهزادی، رقیه ۲۵، ۱۳۰، ۲۳۷، ۲۹۰، ۲۹۱
 بهشت ۲۵، ۳۹، ۸۵، ۹۰، ۹۰، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۳۹، ۲۸۹
 بهمن (امشاسپند) ۴، ۵، ۳، ۴، ۵، ۷، ۶، ۲۵، ۳۶، ۳۸، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳

بابکان ۱۳۸، ۱۹۷، ۱۹۹ ← اردشیر، بابکان
 بابل ۳۶، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۶۰
 باژ، باج (نیایش) ۶۸
 باد، باد (روز) ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۵۷، ۷۲، ۸۸، ۹۳، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۶، ۲۳۷
 باران ۲۳، ۲۸، ۳۷، ۴۴، ۵۴، ۷۲، ۸۸، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۳۲
 بارتولومه ۳۶، ۶۲
 بالنده پرهیزگاری ۵۲، ۶۹ ← هوشیدر
 بالنده نیایش ۵۶ ← هوشیدرماه
 بت پرستی ۲۶، ۱۰۶
 بخارا، بهران ۹۳، ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۶۵، ۲۷۳
 بخت آفرید ۸۴، ۱۰۸
 بد، بد ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۱۷۱ ← سروت فذری
 بد زمانگی ۲۱۹ ← زمانه بد
 بدره‌ای، فریدون ۸۱، ۱۴۶، ۲۸۶
 برادرش، برادریش ۵۴
 برادریش (برادر زرتشت) ۷۰
 برزذ ۶۱ ← بیرزد
 برسم ۴۹، ۵۷، ۶۷، ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷
 برشوم ۴۸، ۴۹، ۶۷، ۸۷، ۱۱۱، ۱۲۶
 برف سیاه ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۵
 بست (شهر) ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۹۸، ۲۰۰
 بستور ۱۲۹
 بستور زیران ۱۲۹
 بغان ۳۴
 بلا، بلاها ۳، ۳۳، ۲۴، ۴۵، ۷۱، ۱۶۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۹۰، ۲۳۱
 بلخ ۱۷۸، ۲۹۳
 بنات النعش (هفتورنگ) ۶۴، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۶۵
 بندش ۳، ۴، ۵، ۱۵، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۵۲، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۸

پدشخوارگر ۱۸۴، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۰۷
 پدیسار ۱۲۵، ۱۸۱، ۲۸۶ ← پتسخوارگر
 پدیسار ۲۱۲، ۲۰۷
 پراهوم (زئوتره) ۱۶۷ ← هوم
 پرهیزگار ۱۱۳
 پساخت ۱۸۴ ← ور
 پسوش هوزو ۱۳۰ ← سگ
 پشوتن، پشیوتن ۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۳
 ۸۰، ۸۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۳۱، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۶

پشوتنو ۲۶۴ ← تباوهل
 پشیوتن چهارمیهن ۶۲ ← پشوتن
 پل چینود، چینود پل ۳، ۱۰۳، ۱۶۷، ۲۳۸ ← چینود، چینوت
 پنجه دزدیده ۱۲۶ ← خمسة مسترقه
 پوران دخت ۱۵۱
 پورداود، ابراهیم ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۶۷، ۶۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۶۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵

پورشسب ۷۰
 پوروتخشت ۶۱ ← پوروداخشت
 پوروچیستا ۱۴۶
 پولساراه، سهراب ۲۷۹
 پیروز، پیروج ... ۴۱، ۹۰، ۱۰۹، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۵۴

پیشداد ۱۵۵
 پیشگوی گنتاسپ ۱۴۶
 پیشگوی، پیشگو، پیشگوی ها .. ۳۶۶، ۱۳۳، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵
 پیشگوی های سیولایی (سی بیل) ۲۳۷
 پیشوای هوزینان ۲۵۳
 پیشی شی آئن ۶۲ ← پشوتن، چهارمینوگ

« ت »

تابستان ۵۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۲۰
 تازی، تازیان ۲۵۸، ۳۵، ۸۹، ۹۷، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۴، ۲۴۸

۲۲۸، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۴
 بهمن اسفندیار، بهمن اسفندیاران ۸۵، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۹، ۲۰۸
 بهمن پونجیه ۳۶
 بهمن یشت ۷، ۳، ۴، ۳۸، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷
 بوم گزندک ۴۴، ۱۶۰
 بویس، مری ۲۵، ۷۸، ۸۱، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۰، ۲۹۱

بیرزد ۶۱
 بیرونی، ابوریحان ۲۵۹، ۲۸۱، ۲۸۹
 بیشه هوتس ۱۲۸
 بی مرگ، بی مرگی، بی مرگان ۳، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۹، ۶۱، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۶

بین التهرین ۱۲۸
 بیوراسپ، بیور اسپ، بیورسپ ۹۷، ۱۲۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۰۱ ← ضحاک

« پ »

پادافراه، پادافره ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۱، ۲۲۳
 پادشاه زن، زن پادشا ۱۹۴ ← زناشویی
 پادیاب، پادیاو، پادیابی ۴۹، ۵۱، ۱۱۱، ۲۱۰
 پارت، پارتیان ۱۲۸ ← پارس
 پارس ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۸۶ ← پارت
 پارسیان ۶۷، ۱۲۷، ۱۶۷، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۸۲
 یازارگاد، بهاء الدین ۱۵۰، ۲۹۰
 پتت ۶۷، ۲۱۷، ۲۶۵، ۲۹۱
 پتسخوارگر، پتسخواریان ۹۱، ۱۸۱، ۱۹۸
 پتیاره، پتیاره گی ۳۸، ۴۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۶۳، ۲۲۰
 پتیت ایرانی (رساله) ۷۲

۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۲،
 ۲۳۴، ۲۳۵
 خوره (خره)..... ۲۱۵، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۸، ۲۶ ← قره، فر
 خونیرث، خونیرس، خونیره..... ۱۲۰، ۶۶، ۶۵، ۶۱، ۲۷، ۱۸
 خویودس (ازدواج خویشی)..... ۲۱۷، ۲۱۲، ۲۱۰
 حیوان..... ۱۶۳، ۹۹

« د »

دنا..... ۲۱۳ ← دین
 دابار..... ۶۸
 دات..... ۱۰۲، ۹۳، ۸۴
 داد، دات..... ۷۰، ۶۹، ۶۶، ۶۴، ۵۱، ۴۹، ۴۱، ۳۸، ۲۵، ۱۴، ۷، ۵، ۱
 ۷۲، ۸۰، ۸۵، ۹۳، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶،
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۷،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸،
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۶،
 ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۸۰ ← قانون
 دادار..... ۲۱۴، ۱۵۴، ۱۴۷، ۱۳۷، ۱۲۴، ۱۰۶، ۷۲
 داد اورمزد، دادار اورمزد (نام موبد)..... ۲۹، ۲۴، ۲۳، ۲۲
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۶۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۹
 دادستان دینیک..... ۱۸
 دادگاه (آتش، آذر)..... ۱۱۸، ۱۱۰، ۱۰۵، ۱۰۴، ۶۳، ۴۵ ← آتش
 دارای دارایان..... ۲۶۲، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۵۰، ۱۴۷
 دارمستر..... ۲۷۵، ۲۶۴، ۱۲۲، ۷۹، ۷۸
 داریوش دوم..... ۱۵۰
 داریوش سوم..... ۲۴۴، ۲۰۳، ۷
 داناسرشت، اکبر..... ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۵۹، ۱۵۰، ۳۴
 دجله..... ۱۹۴، ۱۰۱
 دخمه..... ۱۵۶ ← دادگاه
 دد..... ۲۲۰، ۵۵، ۵۴، ۲۳
 درجان..... ۳۹ ← دروغ
 درفش..... ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۹۴، ۹۲، ۹۱، ۸۹، ۶۹، ۵۳، ۴۵
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۰۰
 درنگ خدای..... ۱۸۶، ۷۲ ← وای درنگ خدای
 درواسپ..... ۲۸

چهرومیان گشتاسیان (چترکمیان)..... ۱۱۷، ۱۰۸، ۹۵، ۸۴
 چیچست (دریاچه)..... ۱۷۷، ۹۲
 چیچسته..... ۲۸
 چین..... ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۳۶، ۵۳، ۳۶، ۱۴
 چینود، چینوت..... ۲۳۹، ۲۳۲، ۱۶۷، ۱۰۳

« خ »

خرد شهر ایزد، خردیشهر ایزد..... ۱۴
 خرد همه آگاه..... ۲۰۷، ۱۰۸، ۸۵، ۸۴، ۸۳ ← همه آگاهی
 خرداد (روز، ماه)..... ۹۵، ۸۴، ۷۸، ۶۴، ۵۹، ۵۸، ۵۵، ۵۳، ۳۵، ۱۷
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۷۵،
 ۲۹۳، ۲۹۲
 خرده اوستا..... ۲۹۱، ۱۲۵، ۶۷
 خرفستر، خرفستران..... ۲۰۱، ۱۶۶
 خسر (= پدر زن)..... ۱۱۰، ۴۶
 خسرو انوشیروان..... ۲۵۵، ۲۴۷، ۲۴۴، ۱۲۳، ۸۲، ۷۹، ۷
 ۲۸۳ ← انوشیروان
 خسرو پرویز..... ۱۵۱، ۱۲۹
 خشایارشا..... ۱۴۹
 خشم ۱۷، ۲۳، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰
 ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰،
 ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳،
 ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۸،
 ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵
 خشم تخمه..... ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۹۴، ۹۲، ۷۹، ۴۵
 ۱۲۵ ← دیوان گشاده موی
 خلقت..... ۲۷۳، ۱۲۶، ۶۵، ۵۳، ۲۵، ۱۵ ← آفرینش
 خمهان، خمهان، خم آهن..... ۱۹۴
 خونیرس، خونیره..... ۲۱۳، ۲۷
 خوارزم..... ۱۰۴
 خوتای نامک (خداینامه)..... ۱۸۰
 خور (روز)..... ۱۷۰، ۱۸
 خورشیدتر (اوشیتر)..... ۱۹
 خورشیدماه (اوشیترماه)..... ۱۹
 خورشید..... ۵۳، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۳۹، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۸، ۱۳، ۷
 ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۸۷، ۹۱
 ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۴۶،
 ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶

۷۲، ۷۹، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰،
 ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۴،
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۹۳

دیو گرسنگی..... ۵۶
 دیو لاشه و مردار..... ۱۶
 دیو نسو..... ۱۶
 دیو، دیوان ۳..... ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۸، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱،
 ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲،
 ۷۰، ۷۲، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳،
 ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۱،
 ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۲۸۵، ۲۸۳

دیوان گشاده موی..... ۴۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۳
 دیوپرست، دیوپرستی..... ۲۰۲
 دیوزادگان..... ۱۰۹
 دیوکاسیوس..... ۲۶۰
 دیونوسیوس تل مارهای..... ۲۳۳

« ر »

رکویچس، چیشمن..... ۱۸
 رادی، راد، رادان..... ۵۶، ۱۱۹، ۲۰۰، ۲۹۱ → رد
 راسپی..... ۱۶۷، ۱۹۵
 راسپی..... ۱۶۷، ۱۹۲، ۱۹۵
 راسو..... ۱۳۰، ۱۵۵
 راشد محصل..... ۴، ۷، ۷۱، ۸۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۰، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴

راینیداری..... ۴۸، ۱۱۱
 ریتون..... ۱۶۴، ۱۶۸
 رج..... ۳۸
 رد..... ۱۲۸
 ردان..... ۵۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۱۰
 ردی..... ۵۰، ۲۱۰
 رستاخیز، ر..... ۶، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱

دروج ۳۸، ۴۱، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵،
 ۲۰۸ → دروغ

دروغ، دروغ گو..... ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۶۳،
 ۶۵، ۸۱، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰،
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۳،
 ۱۷۴، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۳،
 ۲۷۱ → دروج

دروند..... ۹۳، ۹۵، ۹۶
 دزدیده..... ۱۲۶ → خمسۀ مسترقه
 دژآگاه..... ۵۰، ۲۲۰
 دستور بوزو..... ۳۷
 دستور، دستوران..... ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۴،
 ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۷،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۰

دشت نشانه؟..... ۹۲، ۹۴، ۱۰۱ → پیشانسه
 دستان..... ۲۲، ۴۶، ۱۱۳
 دستان مرزی..... ۴۶، ۱۱۳
 دفن مرده، دفن مردگان..... ۴۹، ۱۱۱
 دماوند (کوه)..... ۲۰، ۵۷، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۳ → دماوند
 دماوند..... ۱۰۵ → دماوند
 دهاک..... ۱۷، ۳۹، ۱۲۰، ۱۶۴، ۱۶۵ → ازی دهاک، ضحاک
 دوال کستیان، دوال کستی..... ۱۱۳، ۱۱۸
 دوزخ، جهنم ۴۹..... ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۵،
 ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸،
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۷،
 ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۸۹

دوساسی، سیلوستر..... ۲۵۸
 دین (روز)، ۲۴، ۲۵، ۳۷، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۸۱،
 ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۸،
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵ → دینا،

دین مزدیستان

دین به مازدیستان..... ۲۳، ۲۴ → دین مزدیستان
 دین مزدیستان، دین مزدیسنی..... ۹۹
 دین کرد، دینکرت ۲، ۳، ۷، ۲۱، ۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
 ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱

ژویتر (یویتر)..... ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۸
 ژوزه (خارپشت)..... ۱۳۰
 ژوستین (مورخ)..... ۲۳۸
 زینیو، فیلیپ..... ۲۸۹، ۷۸

«س»

سئوشیانت..... ۱۵ ← سوشیانس
 ساسان (خدای، خوانو)..... ۱۷۲، ۱۵۲، ۱۲۲، ۳۸
 ساسانیان، ساسانی..... ۱۰۴، ۱۰۱، ۹۹، ۷۸، ۶۶، ۲۵، ۷، ۲، ۷
 ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۸۱
 ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۱
 ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
 ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۸۵

سال ثابت شمسی..... ۶۶
 سال عرفی (یا شمسی ناقص)..... ۶۶
 سام..... ۱۹۳، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۲۱، ۱۰۶، ۹۸، ۶۱، ۳۹، ۳۴
 ۲۰۱ ← سامان گرشاسب

ساموئیل ک. ادی..... ۷۸
 ساوول (دیو)..... ۱۹۲
 سپاهان..... ۱۹۹ ← اوله رودبار
 سپاهبد، سپاهبدان..... ۶۴، ۴۱، ۴۰
 سبت دویبا..... ۶۵ ← هفت کشور
 سپتیمان..... ۱۷، ۱۶ ← سپتیمان
 سپندارمذ..... ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۱، ۹۰، ۸۹، ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۴۳، ۴۹، ۴۶، ۴۵
 ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۸۷، ۲۰۹
 ۲۱۶، ۲۹۲ ← اسفند، اسپندارمذ

سپندمینو..... ۱۸۸
 سپتیمان..... ۱۲۸، ۸۳ ← سپتیمان
 سپتیمان..... ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۴۹، ۴۶، ۴۵
 ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹
 ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۶ ← اسپتیمان

سپیدبیشه، سپیدرزور (سپیدرزور)..... ۱۲۸، ۱۱۷، ۱۱۵
 ستاره پایه..... ۱۸۹، ۱۸۴
 ستر زن..... ۱۹۴ ← زناشویی
 ستوتگر، سودگر..... ۹۹، ۸۳ ← ستوتگر
 ستودان..... ۱۵۶
 ستودگر..... ۲۷۵، ۲۷۴، ۱۰۷، ۹۹

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶
 ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰
 ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲ ← زروان

زمانه بد، زمان بتر..... ۱۱۱، ۸۷، ۴۸، ۲۱۲ ← بدزمانگی
 زمستان..... ۱۴۰، ۹۳، ۹۰، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۷۰، ۵۶، ۵۵، ۵۲، ۲۸
 ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۷۹
 زمین..... ۳، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹
 ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷
 ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸
 ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۰۹
 ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۸، ۲۸۲

زمینه سازان ظهور..... ۶۹، ۲
 زناشویی..... ۱۹۴ ← ازدواج
 زند بهمن یسن..... ۳، ۴، ۵، ۹، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹
 ۵۰، ۵۱، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۴
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۶۶، ۲۰۲
 ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۶۲، ۲۷۴
 ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲

زنگیاب..... ۲۷، ۱۷ ← زنگیاب
 زوت..... ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۶۷ ← زوت
 زوتهماسب..... ۲۰۲
 زوهر..... ۲۱۲، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۲۷، ۱۱۸، ۱۱۴
 ۲۱۷، ۲۱۳

زیناوند..... ۱۵۵ ← تهمورث، طهمورس
 زینگاو، زینی گاو..... ۱۹۸ ← زنگیاب

«ژ»

ژونل اسمیت..... ۲۹۳، ۳۳۷

سیاوش، سیاوختن..... ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۱۷، ۹۵، ۹۴، ۶۲
 ۲۰۳، ۱۹۹
 سیولا..... ۲۲۶ ← پیشگویی‌های سیولایی
 سیبیل..... ۶ ← پیشگویی‌های سیولایی
 سیج (دیو)..... ۵۱، ۴۸، ۱۶۵، ۲۱۱

« ش »

شاپور اول..... ۲۵
 شاپور هرمزدان..... ۱۹۹، ۱۲۵
 شاپورگان..... ۲۵، ۱۴
 شاهپورگان..... ۲۵ ← شاپورگان
 شاهنامه فردوسی..... ۲۹۲
 شبورقان..... ۲۵ ← شاپورگان
 شرک..... ۱۸۷، ۵۳ ← اشموغ
 شمیران (سمیرامیس)..... ۱۵۰ ← همای
 شمیگ ابو..... ۲۱ ← سروت فذری
 شهروراز، شهر براز (خشتروچ)..... ۱۵۳، ۱۵۱
 شهرپور..... ۱۶۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲
 ۲۹۰
 شور..... ۹، ۲۸، ۱۲۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷
 شوردریا..... ۲۸
 شیدسی، شیدسیان، شیدسیک..... ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۷
 شیر (جانور)..... ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۷۳، ۸۹
 ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۹
 ۳۱۱
 شیطان..... ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۳ ← شیدسی

« ص »

صد در بندش..... ۲، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۷
 ۷، ۷۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۹۳

« ض »

ضحاک..... ۱۷، ۲۰، ۳۹، ۵۷، ۵۸، ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵
 ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱
 ← بیوراسپ، ازدها، ازی دهاک

ستودیس..... ۹۹
 ستور، ستوران..... ۴۷، ۸۴، ۸۸، ۹۸، ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۶۳، ۲۱۱
 ستویس (ایزد)..... ۶۶
 سدره، سدره پوشی..... ۶۸، ۲۱۰
 سرخیوست، سرخیوستان..... ۱۳
 سردگان، سرده (گرگ)..... ۵۴، ۲۰۰
 سرنوشت..... ۱۳۴، ۱۴۶، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۰
 سروش..... ۲۶، ۴۱، ۵۸، ۶۰، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۳۱
 سروش‌های غیبی هیستاسپ..... ۶، ۱۴۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۹
 سعد، سعدیان..... ۸۹، ۱۲۶، ۲۱۳
 سگ..... ۶۸، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۰
 سگ آبی (بیر)..... ۱۱۷، ۱۳۰
 سلم..... ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۵۶، ۱۹۸، ۲۰۲
 سماک رامح..... ۶۴ ← هفت‌اورنگ، بنات‌النعش
 سناویذک..... ۱۰۶
 سنجانا، پشتون..... ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۰
 ۷۲، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۴
 سند (رود)..... ۱۰۱، ۲۴۵، ۲۷۵ ← وهرود، بهرود
 سه آکاتل توپیلتسین..... ۱۳
 سه تخمه (دریاچه)..... ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۳۰ ← هامون، کیانسیه
 سه شیه..... ۱۸۴، ۱۹۱
 سوتگر..... ۱۵۴
 سودابه..... ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳
 سوشانس..... ۱۵
 سوشیانت..... ۴، ۲، ۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴۵
 سوشیانس..... ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۸۰، ۹۸
 ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۴
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
 ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹
 ۲۸۲، ۲۹۲
 سوشانس، سوشیوس، سیوشوس..... ۱۵، ۵۹ ← سوشیانس
 سوه (کشور)..... ۱۸
 سوهی..... ۶۶ ← سوه

فرارونی ۶۸
 فرای، ریچاردین ۲۹۰، ۱۵۲
 فرتاخت خومیگان ۶۱ ← فردخت خمیگان
 فرجام ۲۲۸، ۱۹۱، ۱۲۱، ۴۳، ۴۱
 فرداختتر خومیگان ۶۱
 فردذفش (کشور) ۱۸
 فردذفشو ۶۶ ← فردذفش
 فردوسی ۲۹۲، ۲۹۱، ۱۸۱، ۱۵۰ ← شاهنامه فردوسی
 فرزدان (دریاچه)، فرزدان ۱۲۹، ۱۱۶
 فرش ۲۰۲، ۱۹۸
 فرشته آب ۱۹ ← ناهید
 فرشته ۲۱۳
 فرشگردسازان ۱۸۶، ۱۸۴
 فرشگرد ۱۴، ۲۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۷۲ ← فرشگرد
 فرشوشتر، فراشوشترا ۶۹
 فرنبغ ۲۹۰، ۲۴۸، ۱۰۴، ۶۴
 فرنگیس ۲۰۳
 فره ۱۸، ۳۴، ۵۸، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۹۸،
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲ ← خوره (خره)
 فره‌مند ۹۵
 فروباگ ۱۰۴ ← آذر فرنیغ
 فرورتی ۲۱۳ ← فروهر، فروشی
 فروردگان، فروردیگان ۱۷۴، ۱۲۶، ۱۱۲، ۸۹
 فروردین (روز) (ماه) ۱۵، ۱۶، ۲۶، ۳۵، ۴۱، ۵۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹
 ۷۲، ۱۲۶، ۲۹۲ ← فروشی، فروهر
 فروشی ۱۸، ۱۶ ← فروهر
 فروهر، فروهران ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۶۹، ۱۰۸،
 ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲،
 ۲۹۳ ← فروشی
 فروهرانشوان (ایزد) ۱۰۱
 فریان ۶۱
 فریدون ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۸، ۹۷، ۸۱، ۷۲، ۵۸، ۱۷
 ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۸۰
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳ ← آفریدون
 فریفتار (دیو) ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۱۱، ۱۱۰، ۶۵، ۵۱، ۴۷، ۴۶، ۱۷، ۳
 فلز گداخته، فلز گرم ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۳، ۶۰
 ۱۹۴، ۲۱۴ ← پَساخت
 فون دانیکن، اریک ۲۹۱، ۲۹۰
 فیرمیکوس ماترنوس ۲۷۱

« ط »

طلسم ۲۸۱
 طهمورث ۱۹۷، ۱۴۲
 طوس ۵۹، ۲۷، ۲۴

« ظ »

ظهور منجی، ظهور منجیان ۵۲، ۴۵، ۹، ۳، ۶

« ع »

عریان، سعید ۲۹۳، ۲۸۶، ۶۴
 علائم آخرالزمان ۲۵۸، ۳۷، ۳، ۶
 علائم ظهور ۱۳۳
 علامات ظهور ۲۰ ← نشانه‌های ظهور، ظهور منجی
 عمر ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۵۲، ۱۰۲، ۱۲۷،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۱
 عمر جهان ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۵۲، ۱۲۷، ۲۶۰، ۲۷۱
 عهد جدید ۲۹۳، ۲۹۰، ۲۶۳
 عهد عتیق ۲۹۳، ۲۶۳، ۲۲۵
 عیسی پسر مریم ۲۵ ← مسیح
 عیسی مُعذَّب (در اعتقاد مانویان) ۲۵
 عیسی (ع) ۱۴، ۲۵ ← مسیح

« غ »

غلامبارگی ۲۱۱، ۱۴۴، ۵۱، ۵۰ ← ۲۱۶ لواط

« ف »

فارس ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۲، ۱۲۹، ۱۰۴، ۹۲، ۶ ← پارس
 فارقلیط ۲۴
 فر ۱۴۹، ۱۰۴، ۱۸، ۱۷، ۱۶
 فراخ پیشانی ۱۲۸، ۱۱۷، ۱۱۵
 فراخکرد (دریا) ۱۵۴، ۱۲۹، ۱۲۷، ۷۰، ۲۸
 فرادت، فره ۱۸ ← فرادت خوارنه
 فرادت خوارنه ۱۸

کرونوس ۲۲۶
 کژدم (گزنده) ۱۳۴، ۳۸
 کسو، کسویه (دریاچه)، کسه آبه ۱۶، ۱۷ ← کیانسیه
 کشور جنوب شرقی ۱۸ ← قردذفش
 کشور جنوب غربی ۱۸ ← ویذذفش
 کشور شرقی ۱۸ ← سوه
 کشور شمال شرقی ۱۸ ← وروخرشت
 کشور شمال غربی ۱۸ ← وروبرشت
 کشور مرکزی ۱۸ ← خونیرس
 کشور میانه ۲۷ ← خونیرس
 کشور (اقلیم) ۹۷، ۶۵، ۳۴، ۴۱، ۴۸، ۵۲، ۲۷، ۱۸، ۲۱، ۲۳
 ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۶
 ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۷۷، ۲۸۳
 کفن، کفن کردن ۱۱۱، ۴۹
 کلیما، اوتاگر ۲۹۰
 کندری، مهران ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱
 کندی، دیکسون ۲۹۱
 کنگ دز ۱۶۳ ← کنگ دز
 کنگ دز ۱۴۴، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۱۷، ۹۵، ۹۴، ۲۳
 ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰
 کوئینم خوارنو ۱۴۹ ← خره، خوره
 کواد، کوتاه ۱۵۳، ۱۵۲ ← قباد (کیانی)
 کوادیس ۱۵۷
 کوفستان ۹۴
 کوکولکان ۱۳
 کومون، فراتس ۲۸۴
 کوه خدا ۲۲
 کی ایوه ۶۱
 کی خسرو جاماسب ۶۴
 کی خسرو ۱۰۴، ۱۰۲، ۷۲، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۲۴، ۲۱، ۱۷
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۸۴
 ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۲ ← خسرو
 کی بهرام ۲۰۰، ۱۹۸، ۳۳ ← بهرام ورجاوند
 کی سیاوش ۱۹۹
 کی قباد ۱۴۲
 کی کاووس پورکی خسرو پوردارا ۱۶۹
 کی کاووس کی خسرو پوردارا ۵
 کی کاووس کی خسرو ۵
 کی گشتاسب ۱۷ ← گشتاسب

فیلیپ ۲۸۹

«ق»

قادیسیه ۲۷۳، ۲۴۸
 قانون ۲۳۳، ۲۲۹، ۲۱۰، ۱۵۵، ۹۷، ۸۹، ۸۷، ۵۱، ۴۱، ۱۹
 ۲۵۹ ← داد
 قباد (ساسانی)، کواد ۱۴۷، ۱۳۸، ۱۲۵، ۱۰۸، ۸۶، ۸۳
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۹۲
 قباد دوم (شبرویه) ۱۵۱
 قربانی ۱۸۱، ۱۲۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۷۳، ۲۵
 قهستان (کوهستان) ۲۲
 قیامت مردگان ۲۸، ۱۸ ← مرده، مردگان
 قیصر ۲۲۶، ۱۹۹

«ک»

کابل، کابلستان (کاوولستان) ۱۹۸
 کابلستان ۲۰۰، ۱۱۶، ۹۳، ۵۳، ۳۴
 کاتراک (پروفوسور) ۲۹۲، ۲۷۹
 کاست ۱۷۰، ۴
 کالکی ۱۳
 کامدین شاپور ۳۶
 کامک سود ۱۸ ← وئورو سوه
 کامک نیایش ۱۸ ← وئورو نمه
 کانفسه ۲۴، ۲۲ ← کیانسیه
 کاووس، کاوس ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۶۵، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۱۵
 ← کی کاوس
 کاوه ۲۹۰
 کای بار ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۴، ۷
 کباتیس، کبادس، کوادس ۱۵۷ ← قباد، کواد
 کبیسه ۲۷۹، ۱۴۵، ۵۹، ۴۱ ← وهیزگ، وهیزگی
 کتاب مقدس ۲۹۳، ۲۹۰، ۲۵۵، ۸
 کتسال کواتل ۱۳
 کرت ۹۴
 کرفه، کار کرفه، کرفه مند ۱۸۹، ۱۱۴، ۱۱۱، ۵۱، ۴۸
 ۲۲۱، ۲۱۱، ۲۱۰
 کر میر (کلمیر، کله میر؟) ۱۱۵

گشتاسب، گشتاسیان ۳۴، ۷، ۶۳، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۲،
 ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۷۴
 ۲۸۳، ۲۸۴ ← کی گشتاسب

گشتاسب برده ۱۵۱
 گشنسب، گشسب ۱۵۷، ۶۴ ← آذر گشسب
 گل شاه، گرشا ۱۴۷ ← کیومرث
 گلندر ۱۲۳
 گنامینو ۱۱۷، ۱۱۳
 گنامینوی ۱۱۹، ۱۱۸
 گناه، گناهکاری ۳، ۴۹، ۳۵، ۶۰، ۵۱، ۵۰، ۶۷، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۸۸
 ۹۸، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۷۴،
 ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱،
 ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۱

گندرو ۱۰۶
 گهنبار ۱۲۶
 گواگ پد ۲۹ ← اردت فذری، سوشیانس
 گویاک ابو ۲۱ ← اردت فذری
 گویدشاه ۶۱، ۸۴، ۱۰۸، ۱۲۴، ۲۱۳ ← اغریث
 گوپت شاه ۶۱ ← گوپد شاه
 گوئرز (گودرز) ۶۱
 گوچهرمار ۱۹۱، ۱۹۲
 گودرز ۲۷، ۶۱
 گور ۱۶۸، ۱۵۲، ۱۲۵، ۸۶
 گوسفند، گوسپند ۲۸، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۷۲، ۱۰۵، ۱۱۲،
 ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۷۰،
 ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
 گوش (نام روز) (ایزد) ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۴۶، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۳۴
 گوشت ۳۹، ۳۸، ۴۰، ۵۷، ۶۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۸۹،
 ۱۹۳

گوشودا ۶۸
 گیتی ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹،
 ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲،
 ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۰،
 ۲۳۱، ۲۷۱

گیهان، کیهان ۱۲۴
 گیو ۲۴، ۶۱، ۱۶۴، ۱۹۳ ← ویو
 گیومرث ۶۲ ← کیومرث

کی وهرام ۲۸۴ ← بهرام ورجاوند
 کیان، کیانی، کیانیان ۳۵، ۳۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۴۳
 ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۸
 کیانسیه، کیانسه ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۹۳، ۱۱۶،
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱ ← کسو
 کیانیان ۲۹۳، ۲۷۵، ۹۷، ۹۵، ۹۳
 کینکان ۳۷
 کیومرث، کیومرته ۱۶، ۱۹، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۹۰،
 ۱۹۸، ۱۹۷

« گ »

گئورو ۶۱
 گات‌ها ۶۵، ۱۴۹ ← گاتا، گاهان
 گاتا ۸۹ ← گات‌ها، گاهان
 گاسنبار، گاتویائیریه ۱۲۶ ← گاهنبار
 گاهان، گاهانی ۲۶، ۵۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۹۰، ۹۹، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۴۷ ← گاتا
 گاهنبار ۲۲، ۱۱۲، ۱۲۶، ۲۳۹
 گاو، ورزا ... ۲۷، ۲۸، ۴۷، ۵۶، ۶۳، ۶۹، ۷۲، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۲،
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۲،
 ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۴۴، ۲۴۸
 گاو ورزا ۴۷، ۸۹، ۱۱۲، ۲۱۱
 گاو یکتا آفریده، گاو نخستین ۱۸۹
 گجسته، گجستگ ← اسکندر ۷، ۲۴۵، ۲۸۵
 گربه آبی ۱۳۰
 گرزمان، گرودمان ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲
 گرسنگی، دیو گرسنگی ۱۷، ۴۰، ۵۶
 گرشاسب، گرشاسب ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۳۱
 گرشا ۱۴۷
 گرگ، گرگ سردگان ۲۳، ۵۳، ۵۴، ۹۴، ۹۶، ۱۱۷، ۱۱۹،
 ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱،
 ۲۰۰

گرگ‌ها ۲۸۶ ← یونان
 گریوه، گریوه ارزور ۱۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲
 گزیده‌های زادسپرم ۳، ۲۸، ۳۸، ۴۲، ۶۹، ۷۰، ۱۰۳، ۱۲۵،
 ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۹۳

گستهم (ویستخم) ۶۲
 گشاده کشتی (بی سدره و کشتی راه رفتن) ۵۱

۱۲۸، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۰۲، ۲۶۱

مرد سیاه درفش ۶۹
 مرده، مردگان ۳۸، ۴۹، ۶۷، ۶۸، ۷۸، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۸۷، ۱۹۱،
 ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۸۱
 مرگ، دیو مرگ... ۲۸، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۵،
 ۷۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۳،
 ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵،
 ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۱،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲،
 ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴

۲۷۸ ← استویهاد

مرگ ارزان، مرگ‌رزان ... ۶۷، ۱۶۰، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۷، ۲۶۴

مرو درخشان، مرو زردستان ۹۴، ۱۱۷، ۱۳۰
 مری بویس ۲۵، ۷۸، ۱۶۸، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۹۰، ۲۹۱
 مزدا ۱۶، ۲۸۴
 مزداپور، کتابیون ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۹۱، ۲۹۳
 مزدک بامدادان ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۹۹
 مزدیسن، مزدیسنه، مزدیسنی ۹، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۴،
 ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۱۲۵، ۶۴، ۶۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۴۹،
 ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۴۵، ۲۵۷،
 ۲۶۴، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴

مزدیسنان غیر زروانی ۱۵
 مزن، مَرنی (دیو) ۱۵۴، ۱۶۴
 مسیح، مسیحیان ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۲۳۰، ۲۶۲، ۲۸۷
 مسیح تابان ۲۵ ← مسیح
 مسینا ۱۵۹، ۱۶۶
 مشکور، محمد جواد ۲۹۳
 مشیانه ۳۸، ۶۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸
 معتزلی ۷، ۲۴۶
 مَغ، مغان ۱۱۱
 مَغ (گودال)، مفاک ۶۷
 مقتات، مقتاد ۱۲۷
 مقدم، محمد ۲۶، ۳۹، ۵۰، ۶۲، ۱۵۵، ۲۷۵، ۲۹۱
 مقدونیه ۷۸، ۲۲۶
 مَکبوس ۶۶ ← کیسه
 مگس، مگس سیاه ۱۸۴، ۱۸۵
 ملانئید ۱۴

«ل»

لاکتانیوس ۶، ۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
 لاگرانژ ۲۶۳
 لنینگراد ۱۴
 لهراسب ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۵۹
 لواط ۴۶، ۹۰، ۱۱۳، ۲۱۷
 لوکونین ۲۹۱

«م»

م او ۲۹ ۶۸، ۲۱۲، ۲۲۲
 مار، ماران ۲۳، ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۱، ۱۴۴، ۱۵۸،
 ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۷۸
 ماراسپندان ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۱۴
 مارکوارت ۲۹۴
 مازور ۱۴
 ماشیح ۱۳، ۲۸۷
 مانوی ۱۴، ۲۵، ۱۴۸، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۶۲
 مانویت ۲۴۵
 ماه (ایزد، قمر) ۱۳، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۴۱، ۴۲،
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸،
 ۶۹، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳،
 ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،
 ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵،
 ۲۹۲، ۲۹۳
 ماه فروردین، روز خرداد (رساله) ۳۵، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹،
 ۲۹۲، ۲۹۳
 ماه ونداد (ماه دات) ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۵
 ماهونداد ۸۴، ۱۰۸
 ماوراءالنهر ۱۰۰، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۵
 مایا، مایاها (قوم) ۱۳
 متون پهلوی ۲، ۳، ۳۵، ۴۲، ۶۴، ۷۱، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۶،
 ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۳، ۲۵۴، ۲۷۷، ۲۸۰،
 ۲۸۶، ۲۹۳
 متون مکاشفهای و پیش‌گویانه ۳
 ملن .. ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،

نامی پد، نامی بُد ۵۲
 نامیگ پد ۵۲، ۲۸ ← نامی بُد
 ناهید ۲۹۱، ۱۷۸، ۱۱۷، ۱۰۳، ۹۳، ۵۲، ۲۸، ۲۶، ۱۹ ← اناهِید،
 اناهِیتا

ناوَتاگ (رودخانه) ۶۱
 نجات بخش ۲۸۷، ۲۸۳، ۲۷۷، ۸۰، ۳۴، ۲۰ ← منجی، موعود
 نجم آبادی، س ۲۶۲، ۸۰
 نخستین انسان، نخستین شهریار ۱۵۵، ۱۴۷، ۱۴۶، ۶۵
 ۲۹۴، ۱۵۶ ← کیومرث

نرسه، نرسی ۱۵۲، ۱۰۲ ← نریوسنگ
 نرسیه پسر ویونگها ۶۱
 نریمان ۱۹۳، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۴۲، ۳۹، ۳۷، ۳۴
 نریمان هوشنگ ۳۷
 نریوسنگ ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۰۲، ۹۸، ۹۵، ۹۴، ۵۸، ۵۲
 ۱۴۷، ۱۵۴ ← نرسه

نسا (جسد) ۱۸۱، ۱۷۳
 نساپوشان ۲۱۰، ۶۸، ۵۱ ← نسا
 نساخوران، نساسوزان ۲۱۰، ۶۸، ۵۱ ← نسا
 نساکده (جای مرده) ۱۱۱، ۸۷، ۴۹ ← نسا، مردار
 نسک ۲۷۵، ۲۷۴، ۱۰۷، ۸۳

نطقه ۱۹۸، ۱۴۶، ۱۰۲، ۶۸، ۵۸، ۵۶، ۵۲، ۲۰، ۱۹، ۱۷
 نمنگه (نماز) ۱۹ ← اوخشیت نَمه
 نهادهای الهی ۲۳۸، ۲۲۹، ۲۲۸، ۶، ۷
 نهان دوارشنی ۱۲۵ ← نهان روش
 نهان روش، نهان روشی ۱۲۲، ۱۰۷، ۶۸

نوح ۲۹
 نوذره، نوذریان ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۳، ۱۵۶، ۶۱
 نوروز ۲۷۹، ۱۷۴، ۱۲۸، ۱۲۶، ۲۸، ۲۲
 نوزی (قوم) ۲۶۲
 نولدکه، تنودور ۲۹۰

نیاز (دیو) ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۱، ۴۶، ۴۵، ۴۳، ۲۸، ۲۳، ۳
 ۱۴۰، ۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۳، ۹۲، ۸۹، ۷۷
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۷
 ۲۸۴، ۲۵۶، ۲۳۸، ۲۲۸، ۲۱۱

نیبرگ، ساموئیل ۲۶۲، ۲۳۷، ۲۴۵، ۱۹۳، ۶۴، ۶۲، ۲۵، ۱۵
 ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۴، ۲۷۱

نیرنگستان (کتاب) ۱۲۴، ۱۱۸، ۱۱۱، ۱۰۱، ۸۸، ۶۸، ۵۱
 ۱۲۸

نیمرود ۱۸۴، ۱۶۸، ۱۶۲، ۵۳

ملکوس، ملکوسان ۲۰۰، ۱۶۳، ۱۴۴، ۵۴
 منجی، منجی آخرالزمان ۳۷، ۳۴، ۲۵، ۶، ۴، ۳، ۲، ۱، ۷، ۶، ۴
 ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۲۸، ۲۱۹، ۱۹۸، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۸
 ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۴ ←

موعود، نجات بخش
 منطقه البروج ۱۵
 منوچهر، منوش چهر ۱۶۵، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۰۱، ۷۰، ۸
 ۲۹۲، ۲۶۶، ۲۶۳، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۳۸، ۱۹۸، ۱۶۷

منوش خورشید بر بینی ۱۵۶ ← منوچهر
 منوش خورنر ۱۵۶ ← منوچهر
 مهدی، حضرت ۲۹۱، ۱۳
 مهر (ایزد) (روز) (ماه) ۶۴، ۵۵، ۵۳، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۳۶، ۲۲
 ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۸
 ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
 ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۹، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۰
 ۲۹۱، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۲۸، ۲۲۲

مهر ۲۱۰، ۱۱۸، ۱۱۰، ۴۸، ۴۶
 مهر دروجی ۱۶۰، ۴۶
 مهرداد، انویاتور پونتوسی ۱۵۵، ۱۴۸، ۱۲۲، ۶۴، ۶۲، ۲۸، ۵
 ۲۶۲، ۲۳۸، ۲۳۸، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۳
 ۲۹۰

مهرگان (جشن) ۱۷۴
 مهلی، مهلیانه ۱۴۷ ← مشی، مشیانه
 موبد، موبدان ۱۲۵، ۱۲۳، ۸۸، ۸۴، ۷۹، ۶۹، ۶۷، ۶۳، ۵۹، ۲۸
 ۲۱۶، ۱۸۶، ۱۷۹، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۵۰، ۱۴۶، ۱۳۷
 ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۴۷

موش فرخو ۱۳۰ ← سگ
 موعود ۴۱، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۰، ۹، ۸، ۶، ۵، ۴، ۳
 ۲۰۴، ۱۷۰، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۳۴، ۷۷، ۵۸، ۵۲، ۴۲
 ۲۸۱، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۶۱، ۲۴۸، ۲۴۵
 ۲۹۱ ← منجی، نجات بخش

مولر، ماکس ۱۴
 میترا ۲۹۱، ۲۳۹، ۲۳۱ ← مهر
 مینو، مینوان، مینویان ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۳۸، ۱۳۶، ۹۹
 ۲۱۳، ۲۰۷

مینوگ خرت ۶۲ ← مینوی خرد

«ن»

ناگهیس (دیو) ۱۹۲ ← ترومد

نیوشاپور ۸۴، ۱۰۸، ۱۲۳
 نیوشاپور دادار ۸۴

«و»

وئوربرشت ۶۶ ← هفت کشور
 وئورجرشت ۶۶ ← هفت کشور
 وئورو - سوه ۱۸ ← کامک سود
 وئورو - نجه ۱۸ ← کامک نیایش
 وارغنه (مرغ) ۱۰۶
 وارو ۲۲۶
 وازشت (آتش) ۱۳۰
 واوروبرشتی (وئور برشتی) ۶۶ ← وئوربرشت
 واوروجرشتی ۶۶ ← وئورجرشت
 وای درنگ خدای ۷۲، ۱۸۶
 وایو ۱۵۵ ← وای
 ودست (برادر زرتشت) ۲۰
 وِر (ازمایش ایزدی) ۲۳، ۵۵، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۱۴
 ← پِساخت

وِر جمکرد (باروی جسم ساخته) ۵۵
 وِرذت فرّه ۱۸ ← ویدت خوارنه
 وِرژشت مانسیر ۹۹
 وِروبرشت (کشور) ۱۸
 وِروجرشت (کشور) ۱۸
 وستا ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱
 وِشاد دوبارشتی ۶۸ ← گشاده کشتی
 وِشتگ ۹۹
 ولخش ۱۵۲
 وِن جُد بیش، وِن جودبیش ۶۱
 وِن یوت بیش ۶۱ ← وِن جدبیش
 وندیداد ۱۳۰، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۱، ۷۳، ۶۷، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۱۶
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۴، ۲۹۴

وَنگهو فذری (مادر هوشیدرماه) ۲۰
 وه (رود) ۲۲ ← وه رود
 وه بُد، وه پد ۲۱، ۲۳ ← ونگهو فذری
 وه رود، وه ۹۳، ۱۰۲ ← بهرود
 وهرام ۶۲، ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۷۶
 وهرام ورجاوند ۶۲ ← بهرام ورجاوند
 وهرام ورجاوند ۹۳، ۲۷۶

وهشاپور - دات - اورمزد ۸۴ ← نیوشاپور دادار
 وهمن، دکتر فریدون ۷۸، ۲۹۱
 وُهوتزگ (سگ ولگرد) ۱۳۰ ← سگ
 ویدذفش (کشور) ۶۶
 ویدزفشو ۶۶ ← ویدذفش
 ویدن گرن، گنو، ۴، ۲۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹

ویدت خوارنه ۱۸ ← وِرذت فرّه
 ویراکوچا ۱۴
 ویس هورو (سگ نگهبان) ۱۳۰ ← سگ
 ویسپرد ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۶۷، ۱۲۵، ۱۴۶، ۲۹۴
 ویسپه تئوروگیری ۱۷، ۲۱
 ویشتاسپ، ۴، ۶۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۲
 ۲۷۳ ← اردت فذری

ویشوه رویه ۱۰۵
 ویو (گیو) ۶۱ ← وایو
 ویون ۶۲ ← گیو
 ویونگهان، ویونجهان ۶۱، ۱۸۷

«و»

هئوتیشت (از جاودانان) ۶۱
 هات ۱۶۳، ۱۶۸
 هادخت نسک ۲۹۰
 هادمانسری، هادمانسر ۵۳، ۶۹، ۷۲، ۱۸۳، ۱۸۴
 هامون (دریاچه) ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۵۲، ۱۰۲، ۱۹۲
 هاوشت، هاوشتی، هاوشتان ۱۱۹، ۱۶۳
 هاون گاه، هاونی ۱۶۴
 هاویشت ۲۱۶
 هخامنشیان، هخامنشیان ۱۴۹، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۷
 هدایت، صادق، ۴، ۵، ۱۶، ۲۵، ۷۱، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۹، ۱۶۶، ۲۱۴، ۲۷۵، ۲۷۶
 ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲

هراکلیتوس افسوسی ۲۲۶
 هرمز، هرمزد (اول، دوم، سوم، چهارم) ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳

هرمزد ۶، ۳۳، ۳۳، ۴۳، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹
 ۷۱، ۷۲، ۹۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

۱۶۵، ۱۹۸، ۲۱۹، ۲۴۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸،
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳ ← اوشیدر
 هوشیدرماه ۳، ۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۹، ۴۲، ۵۲، ۵۶، ۵۷،
 ۵۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۵۹، ۱۶۳،
 ۲۰۱، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰ ← اوشیدرماه
 هوگر ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۸ ← هریتی
 هوگو ۱۴۶
 هوم ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۹۲، ۲۰۹،
 ۲۱۴ ← هئومه
 هومت ۴۶، ۲۰۹، ۲۱۴
 هون ۹۹ ← هیون، هیاطله
 هوو (زن زرتشت) ۵۲
 هیاطله ۹۹، ۱۹۹ ← هون
 هیرید ۵۰، ۵۱، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۹۱
 هیرمند (رود) ۲۷، ۱۲۹، ۲۹۱
 هیستاسپ ۴، ۱۳۳، ۱۴۶، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۷۴ ←
 پیشگوی گشتاسب
 هیلدگارد لوی ۲۶۱
 هیون، هیونان، خیون، خیونان ۵۳، ۹۹، ۹۲، ۸۹،
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
 هیونان سرخ، هیونان سید ۸۹، ۹۲ ← هیون

« ی »

یادگار جاماسپ، یادگار جاماسپی ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۹، ۱۲۳،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۹، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۸۵
 یادگار زریبان ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۹۴
 یارشاطر، احسان ۲۵، ۲۹۰
 یثا آت یزه میده ۲۱۷
 یثا اهو ویریو ۲۱۷ ← اهنور
 یزد، یزدان، یزدی ۱۴، ۶۳
 یزدان ۷، ۲۳، ۳۸، ۱۰۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۶
 یزدکرت ۱۵۲، ۱۵۳ ← یزدگرد
 یزدگرد (اول) ۱۵۲
 یزدگرد (دوم) ۱۵۲
 یزدگرد (سوم) ۱۵۱، ۱۵۳
 یزش، یزشن ۲۴، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۷۱، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
 ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۶۲، ۲۸۰،
 ۲۹۲ ← شاپور هرمزدان
 هروسپ آگاه ۳۷ ← همه آگاه
 هزاره اوشیدر ۵، ۶، ۷، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹،
 ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۰ ← هوشیدر
 هزاره اوشیدرماه ۳۶، ۳۸، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹،
 ۱۹۸، ۲۰۱ ← هوشیدرماه
 هزاره، هزاره گرایی ۲، ۳، ۵، ۷، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۳، ۳۴،
 ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۷۱، ۷۲، ۸۶، ۸۸،
 ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹،
 ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳،
 ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴
 هفت اقلیم ← هفت کشور ۶۶
 هفت اورنگ، هپتورنگ ۶۴ ← سماک رامج
 هفت کشور ۲۰، ۲۲، ۳۹، ۴۱، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۶۵، ۸۴، ۱۰۸،
 ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۸۶، ۲۰۷
 هفتالان (شاه هیاطله) ۱۰۰، ۱۶۸، ۱۹۹
 هفتورنگ ۲۵، ۱۵۸، ۱۶۵، ۲۲۰ ← هفت اورنگ
 هلن، هلنی ۶، ۷۸، ۱۳۳، ۲۲۵، ۲۷۸
 همای ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰ ← چهارآزاد (شریف‌النسب)،
 شمیران (سمیرامیس)
 همانست ۹۰، ۱۰۱، ۱۷۵
 همپرسیگی، همپرسی ۲۲، ۲۴، ۴۳، ۵۳، ۷۱
 همه آگاهی ۸، ۱۰، ۷، ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۵۴ ← خرد همه آگاه
 هند، هندوستان ۳۴، ۳۶، ۵۳، ۶۳، ۹۳، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۴،
 ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۲،
 ۲۷۵، ۲۵۴
 هندو ایرانی ۲۶، ۲۷۱
 هندوگان ۳۵ ← هند، هندوستان
 هنینگ، والتر ۱۵۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۹۲
 هورچیشمن ۱۸ ← خورچشم
 هوسرو ۱۵۳ ← خسرو
 هوشت، هاویشت ۶۱ ← هاوشت
 هوشنگ ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۷، ۱۹۸
 هوشیدر ۳، ۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۵۲، ۵۴،
 ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲،
 ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۳

۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۸	۲۱۶، ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۹۲
یشتن ۱۸۱ ← یزش، یزشن	یسنا، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶
یهودا..... ۲۵	۲۹۵، ۲۷۴، ۱۴۶
یهود، یهودیان، یهودی..... ۱۳، ۲۵۶، ۲۷۹، ۲۸۷	یشت، یشتها.. ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۵۱
یوئیل نبی (کتاب)..... ۶۶	۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۸۹
یوستینوس شهید..... ۶، ۲۲۸	۹۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲
یوشت فریان..... ۶۱، ۸۴، ۱۰۸	۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۶
یونان، یونانیان، یونانی..... ۱۲۴، ۹۲، ۱۵۰، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۳۸	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۱
۲۹۳، ۲۹۱، ۲۸۶، ۲۷۸، ۲۴۴	۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
	۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۷۵، ۲۷۷

des Zarathoustras (Zarātoshtnāmeḥ) (p.169-182) ; 6. Les passages des textes pehlevi se rapportant aux ères des trois *Saoshyānt-s* qui ont servi de base à la rédaction des deux premiers chapitres (p.183-195) ; 7. La dix-huitième partie du *Bandehash*, qui a trait aux derniers millénaires et à l'apparition des trois Sauveurs promis (p.197-204) ; 8. Un texte intitulé *Fin de millénaire (Ākhar-e hazāreh)* (p.205-217) ; 9. *Les Signes de la naissance du Sauveur (Neshān-hā-ye zādan-e mondjī)* (p.219-223) ; 10. Une dernière partie, intitulée « littérature apocalyptique iranienne hors de l'Iran », rassemblant plusieurs courts textes judéo-chrétiens, l'un étant même écrit en syriaque, mais dont le contenu se rapproche de l'apocalyptique iranienne (p.225-239).

Dans le quatrième chapitre, intitulé « de l'Avesta parthe à l'Avesta islamique » (p.243-266) et le cinquième chapitre, intitulé « la littérature apocalyptique et son rôle » (p.269-287), Sayyed Ḥasan Āṣef Agāh développe ses considérations, auxquelles on a fait allusion plus haut, sur les réserves qu'il convient d'avoir devant une littérature avestique en réalité seulement écrite — ou réécrite et remaniée — pendant les premiers siècles de la domination musulmane et sur l'impact de l'islam qu'il convient de voir dans les textes avestiques plutôt que d'envisager, comme on l'a fait jusqu'à présent, une influence zoroastrienne sur les religions abrahamiques. Entre autres, comme le montre Sayyed Ḥasan Āṣef Agāh, il n'y avait sans doute aucune trace dans le zoroastrisme premier des Sauveurs tels qu'ils sont aujourd'hui connus parmi les zoroastriens (v. p.282), la figure originelle du Sauveur s'étant modifiée ultérieurement sous l'influence de la figure du Mahdi islamique, ou plus précisément shiite.

Si tout l'ensemble du présent ouvrage constitue une première pour laquelle il convient de remercier, outre son auteur, la fondation *Avenir radieux*³¹, Sayyed Ḥasan Āṣef Agāh ouvre avec ces deux derniers chapitres des lignes de recherches qui laissent augurer d'intéressantes avancées à venir pour la science et l'histoire des religions. On attend donc avec espoir et impatience de futurs travaux ainsi que leur traduction en langues européennes.

Mashhad Moqaddas,
le 10 Djomādā thānia 1427
25 juin 2007 / 4 tir 1386
Christian Donaud
(Yakya 'Alawi)

31. Fondée en 2005 par le *Hoddjato l-islam wa l-moslemīn* Mas'ūd Pūr Sayyed Āghā'i.

posthume que dans le salut apporté au monde par le Sauveur de la fin des temps.

Cela dit, non seulement cette tentative de sauver le zoroastrisme ne parvint pas à ses fins, mais on peut penser qu'elle l'acheva, en ce sens qu'elle greffa sur son vieux corps tant d'éléments qui lui étaient étrangers qu'il est devenu dès lors impossible de parler avec certitude des plus fondamentaux principes du zoroastrisme originel. A plus forte raison l'est-il pour la question de savoir ce que pouvait bien être la figure du Sauveur de la fin des temps dans le zoroastrisme premier, tant l'interférence de strates multiples de rédaction et l'influence ultime et définitive de la figure du Mahdī musulman se laissent deviner sans pouvoir être clairement distinguées. Il n'était donc pas plus possible à Sayyed Hasan Āṣef Agāh qu'à n'importe qui d'autre de dégager l'image originelle du Sauveur zoroastrien, mais il lui était possible, et il le fait avec brio, de réunir pour nous dans une grande fresque toute l'épopée de la fin des temps et du *Saoshyānt*, sauveur de l'Iranie dans la littérature apocalyptique zoroastrienne, avant de nous faire part de l'état des études et recherches des spécialistes en ce domaine ainsi que des perspectives aussi prometteuses qu'inattendues qu'il tire de ses propres investigations.

Sayyed Hasan Āṣef Agāh commence donc, dans un premier chapitre d'une douzaine de pages intitulé « le Sauveur promis dans le zoroastrisme » (p.13-29), par résumer pour nous les données éparses dans tous les textes zoroastriens concernant la doctrine cyclique des douze millénaires rythmant l'histoire humaine et celle des trois *Saoshyānt-s*, fils de Zarathoustra, dont deux doivent apparaître au début des deux derniers millénaires et le troisième à la fin des temps.

Dans un second chapitre d'une quarantaine de pages complétées par quelque onze pages de notes, il revient plus en détail sur les caractéristiques des fins des derniers cycles et de « la fin des temps dans la littérature apocalyptique zoroastrienne » (p.33-73) : signes annonciateurs, état du monde avant et après l'apparition des Sauveurs, vie des trois *Saoshyānt-s*.

Suit un long troisième chapitre, intitulé « textes apocalyptiques et prophétiques » (p.77-239), qui réunit, en version persane, tous les textes de cette littérature, accompagnés d'un appareil considérable de notes : 1. *Bahman yāsht* (p.83-106) ; 2. *Zand Bahman yasan* (p.107-131) ; 3. *Prophéties de Djamāsp* (p.133-158) ; 4. *Souvenir de Djamāsp* (*Yādegār-e Djamāsp*, ou plus précisément les deux derniers chapitres de ce texte, qui s'apparentent aux prédictions du *Zand Wahūman yasan*, les deux écrits se complétant mutuellement; p.159-168) ; 5. *L'Épître*

avestique, provenant selon la tradition de Zarathoustra lui-même — un « champion sur qui peut compter Zarathoustra », dont la personnalité n'apparaît pas clairement, certes, mais qui fait bel et bien déjà partie de l'historiosophie zoroastrienne considérée comme la plus ancienne.

Oui, mais voilà : comme le constate Sayyed Hasan Āṣef Agāh, on est maintenant en mesure d'affirmer que toute la littérature religieuse zoroastrienne disponible, y compris les *Gāthā* et autres textes avestiques, a été mise par écrit en Inde et en Iran *après* la conquête arabe, pendant les trois premiers siècles de la domination musulmane (du 7^e ou 10^e siècle de l'ère chrétienne), les plus anciens manuscrits conservés datant même seulement du 14^e siècle. Avant cette mise par écrit, seule existait une transmission orale des textes sacrés, l'évocation par le *Denkart*³⁰ d'un Avesta écrit avant Alexandre et disparu de son temps n'étant étayée par aucun élément fiable. A supposer d'ailleurs qu'un tel Avesta eût existé, il aurait donc disparu du temps d'Alexandre pour n'être à nouveau réécrit qu'à une époque sassanide dont Gibbon disait qu'« il n'y restait qu'à peine trace du nom de Zarathoustra ».

Bref, la littérature avestique fut donc soit écrite soit réécrite et remaniée pendant les siècles de la domination musulmane. On peut alors comprendre qu'en vue d'essayer d'endiguer le mouvement croissant de conversion des Iraniens à l'islam, les clercs zoroastriens aient intégré à leur littérature sacrée des éléments islamiques qu'ils pensaient, à tort ou à raison, motiver le transfuge de leurs ouailles vers la nouvelle foi, leur laissant ainsi croire que ces éléments motivants se trouvaient tout aussi bien dans leur foi première, avec cependant l'avantage dû à la primauté et à l'originalité, l'Avesta n'ayant ainsi rien à envier au Coran, qui n'avait à son tour rien de neuf à offrir. D'autant que, ce faisant, les clercs zoroastriens tiraient pour second, mais non moindre bénéfice de se voir pleinement reconnus par les musulmans le statut de « gens de l'Écriture », puisqu'en leur Livre saint, présenté comme une révélation d'Ahura Mazda, le Seigneur Sage, à Zarathoustra, se retrouvent parfois à l'identique les thèmes de la Révélation coranique. Et l'on peut alors aussi aisément comprendre que, parmi ces éléments motivants empruntés à l'islam, on trouve en bonne place le thème de la victoire sur la mort et le mal comme fin dernière de l'homme et de l'humanité, tant dans le salut personnel

30. Un des principaux écrits zoroastriens comprenant, d'une part, une sorte de résumé et de conservatoire de la littérature ancienne et, d'autre part, une théologie systématique du dualisme zoroastrien accompagné d'une vigoureuse critique de l'islam.

par lui au christianisme et finalement à l'islam. Or, fait pertinemment remarquer Sayyed Ḥasan Āṣef Agāh, c'est probablement tout le contraire qui s'est passé, à savoir que l'idée zoroastrienne du Sauveur promis à la fin des temps aurait été développée — soit à partir de rien, soit à partir d'un noyau primitif difficile à isoler de ses développements ultérieurs — sous l'influence de la vision qu'en ont les religions abrahamiques et plus particulièrement l'islam. Et cette inversion du sens de l'influence, illustrée ici par un thème unique, pourra avec intérêt être reprise comme hypothèse de travail pour les autres grands thèmes mythiques considérés jusqu'à présent comme d'origine zoroastrienne.

On objectera bien entendu qu'une telle influence à rebours ferait allègrement fi de l'irréversibilité du temps et que des siècles, voire des millénaires, séparent l'apparition de l'islam de celle de Zarathoustra, que l'on retienne pour sa vie la datation zoroastrienne traditionnelle (de ~ 660 à 583 av. J.-C.), celle de la mythique historiographie grecque (6000 ans avant Alexandre) ou celle, intermédiaire, de bien des savants européens (~ II^e millénaire av. J.-C.). Passe encore que l'on pense à une telle réversion d'influence entre zoroastrisme et judaïsme, les deux religions s'étant longuement côtoyées dans l'empire achéménide, depuis que le grand Cyrus délivra les juifs de la captivité de Babylone et leur offrit généreusement asile, méritant ainsi d'être qualifié de « Messie » (en hébreu : *masīḥ*, c'est-à-dire « oint », traduit en grec par *christos*) dans la Bible²⁷, dont plusieurs livres furent d'ailleurs écrits en Iran, lequel en garde pieusement les traces²⁸. Mais avec l'islam ?

D'autant que si les trois Sauveurs dont l'apparition scande l'histoire sacrée zoroastrienne n'apparaissent que dans des textes considérés comme tardifs²⁹, le nom de *Saoshyānt*, qui les désigne et qui signifie « bénéfique », nomme déjà dans les *Gāthā* — les textes considérés comme les mieux assurés et les plus sacrés de toute la littérature

27. Le second Isaïe (XIV, 1), parlant de Cyrus, s'exprime en ces termes : « Ainsi parle le Seigneur à son oint (Li-Mesiho). »

28. Les tombes de plusieurs prophètes de l'Ancien Testament, comme Daniel à Suze ou Habacuc à Touyserkân, sont toujours des lieux de pèlerinage pour les musulmans d'Iran et les tombes d'Esther et de son oncle Mardochée à Hamadân sont un des plus anciens lieux de pèlerinage juifs.

29. Dans ces textes en pehlevi, attribués à l'époque sassanide, il est dit que la semence de Zarathoustra, recueillie et conservée au fond d'un lac, fécondera au cours des siècles trois vierges qui donneront naissance, à mille ans d'intervalle, à trois Sauveurs présidant à des ères de rénovation cyclique. La dernière rénovation, à la fin des temps, inaugurerà une transfiguration définitive du monde et la résurrection des corps.

concentrer plus spécialement sur le zoroastrisme²⁴ et s'est attelé à la tâche d'étudier les langues iraniennes anciennes, choix que l'on ne peut qu'estimer et encourager à plus d'un titre.

Le premier est qu'il n'existe paradoxalement aucun spécialiste de cette religion et de ces langues de l'antique Perse dans un centre d'études pourtant sis au cœur même de l'Iran. Mais surtout, et bien que cette religion soit encore vivante en Inde comme en Iran et que l'on peut donc l'étudier tant dans ses livres anciens que dans sa réalité actuelle, le Zoroastrisme offre dans l'histoire des religions le cas unique d'une absence quasi totale de consensus parmi ses spécialistes : comme le fait remarquer Jean de Menasce²⁵, les témoignages anciens portés de l'extérieur étant souvent difficiles à interpréter et à concilier avec les textes zoroastriens, dont les principaux sont notoirement obscurs, les savants ont des divergences d'opinion considérables sur presque toutes les questions importantes y afférant — historicité, date et habitat de Zarathoustra, sens obvie des textes fondamentaux sur la doctrine et le culte, etc. Enfin, la question des rapports du zoroastrisme, religion « aryenne », et de l'islam, religion « sémitique », est un nœud gordien que non seulement nul n'a pu à ce jour ni trancher ni démêler, mais qui a donné lieu à quantité d'emmêlements et de confusions, cela peut-être tout simplement parce qu'on aura pris les choses à l'envers de ce qu'elles furent, comme l'envisage de manière originale Sayyed Ḥasan Aṣef Agāh dans le présent ouvrage, *le Saoshyānt, sauveur de l'Iranie*, consacré au thème du « Sauveur promis à la fin des temps » dans le zoroastrisme²⁶.

Ce thème messianique comme bien d'autres est de ceux dont on a pu penser qu'il serait passé du zoroastrisme au judaïsme pour être transmis

judaïsme et hébraïsant, est une honorable exception. Une palme spéciale devrait cependant être attribuée à ce responsable de la section des religions indiennes dont on taira le nom et qui, alors qu'il ne connaît ni le sanscrit ni aucune autre langue indienne, n'hésita pas pour autant à proclamer en ma présence « quasiment mieux connaître l'hindouisme que les hindous » ! Que dirait cet « indianiste » — au demeurant pieux clerc musulman — d'un « orientaliste » qui prétendrait « connaître l'islam mieux que les musulmans » tout en ne pouvant lire le Coran et les autres textes islamiques que dans des traductions en langues occidentales ?

24. Il prépare actuellement, entre autres, une bibliographie générale des sources zoroastrienne, une étude sur l'apocryphe *Dasātir-e āsemānī*, attribué à la secte Ādher Keyvānīyeh et un ouvrage sur les rites funéraires dans l'Iran ancien.

25. *Encyclopædia Universalis*, article « zoroastrisme ».

26. Déjà précédé par le premier article cité dans la note 22 p.ix et deux autres articles : « La foi en la connaissance du Sauveur dans diverses religions et écoles », *Entedār-e maw'ūd*, n°15 (2005), p.149-166 ; « Le Sauveur et la fin des temps dans le zoroastrisme », *Mashreq-e maw'ūd*, n°3 (2007).

fondation et ne se laisse pas griser, comme c'est trop souvent le cas, par une volonté de prestige qui ne laisserait de lui qu'une belle nacre vide ; et d'autre part qu'il ne cède pas à la facilité d'en rester à l'étape préliminaire et nécessaire de la traduction de fruits déjà produits par la science des religions, mais la dépasse pour se livrer à ses propres études et recherches et en livrer les résultats. Certains signes laissent malheureusement craindre que le danger d'enlèvement ne soit pas que théorique, à la fois en raison des succès obtenus et de l'épuisement ou détournement des volontés originelles — inspirations comme aspirations.

Un des collaborateurs de ce centre, Sayyed Ḥasan Aṣef Agāh Ḥoseyni Ashkevari²⁰, auteur du présent livre, *le Saoshyānt, sauveur de l'Iranie*, est de ceux qui prônent inlassablement la nécessité de ne pas se contenter de traduire des ouvrages déjà existants, mais de produire ses propres travaux. Donnant lui-même l'exemple, il s'est dans un premier temps livré à des essais de synthèses partielles d'études et recherches en mythologie comparée, publiant ainsi un ouvrage sur les mythes de la genèse chez les Indiens des Amériques²¹ et des articles sur diverses questions d'histoire des mythes et religions²². Conscient du fait qu'il ne pouvait dépasser le stade des synthèses pour se livrer à ses propres investigations sans se spécialiser dans un domaine et acquérir les langues d'expression des religions étudiées²³, il a décidé de se

20. Son père, Sayyed Ahmad Ḥoseyni Ashkevari, est un des plus grands connaisseurs contemporains de manuscrits islamiques. Il a entre autres rédigé le catalogue de la fameuse bibliothèque Mar'ashi Nadjafi et publié d'autres catalogues importants. Il dirige actuellement à Qom la fondation pour la diffusion du patrimoine manuscrit, le Madjma'-e dhakhā'ir-e eslāmī. — Aṣef est le nom de poète (*takhalloṣ*) de Sayyed Ḥasan, qui a publié un recueil intitulé *Silence dans l'empire céleste (Sokūt dar malakūt)*, Madjma'-e dhakhā'ir-e eslāmī, 2005.

21. *La genèse dans les mythologie d'Amérique*, Qom, Nashr-e adyān, 2004. Cet ouvrage doit être complété par quatre volumes, en attente de publication, consacrés aux récits de la genèse dans différentes religions et mythologies du monde (2 vol.), en particulier de l'Iran ancien (1 vol.) et de l'Inde (1 vol.).

22. « Le Sauveur dans le zoroastrisme », *Haft āsemān*, n°4 (1999), p.107-122 ; « Le Déluge dans les mythes mésopotamiens et la Torah », *id.*, n°6 (2000), p.165-182 ; « Sepantah Arma'iti (Sepandārmōdh) », *id.*, n°19 (2003), p.202-204 ; « Cosmologie et théorie hindoue des cycles », *id.*, n°20 (2003), p.47-66 ; « Rashan (Rashnū), dieu de la justice et de l'épreuve divine », *id.*, n°20 (2003), p.215-218 ; « Degrés de péchés, expiation et repentir dans le zoroastrisme », *id.*, n°28 (2005), p.187-223 ; « *Les commandements célestes (Dasātīr-e āsemānī)*, apocryphe zoroastrien », *id.*, n°33 (2007) ; etc.

23. Malheureusement, les responsables et chercheurs du Centre d'Études sur les Religions et les Rites ne connaissent généralement pas les langues sacrées ou liturgiques des domaines qu'ils étudient — à l'exception, bien entendu, des spécialistes de l'islam. Ceux qui travaillent sur le christianisme, par exemple, ignorent tant le latin que le grec. Le cas de Hosseyn Tawfiqi, spécialiste du

La psychologie, la psychanalyse n'auraient-elles rien à ajouter à la compréhension de l'expérience mystique ? » Etc.

Faudrait-il donc se faire une raison et consentir à l'hypothèse énoncée par Gobineau : « Peut-être cette pauvreté [critique] est-elle une des conditions de l'initiative ; peut-être ne peut-on pas avoir les deux mérites [l'esprit inventif et l'esprit critique] à la fois » ? L'antagonisme serait ainsi irréductible entre l'esprit gnostique, renaissant dans le monde moderne sous des formes telles que le traditionalisme de Guénon ou la phénoménologie de Corbin, et un esprit scientifique qui ne saurait être, nous dit-on, que positiviste ? N'y aurait-il l'espoir d'aucune synthèse à un horizon où se rencontreraient enfin Orient et Occident ?

La quête d'un tel horizon est ce qui motive la démarche d'un des penseurs iraniens contemporains les plus intéressants, Mostafa Malekian, pour qui « s'il est [pour l'homme] une voie vers la libération, ce ne saurait être que dans la synthèse et la conjonction de la rationalité et de la spiritualité (*'aqlāniyyat-o ma'nawiyyat*) et en donnant à chacune de ces deux grandes vertus le droit qui lui revient »¹⁹. Sous son inspiration, Sayyed Abū l-Ḥasan Nawwāb fonda en 1996, dans la ville-sanctuaire chiite de Qom, un Centre d'Études des Religions et des Rites (*Markaz-e moṭāle'āt-o taḥqīqāt-e adyān-o madhāhib*) qui pourrait constituer un des événements les plus marquants de l'histoire des religions — et de l'histoire de cette histoire — depuis l'apparition du cercle Eranos. L'existence d'un tel centre d'études est déjà un phénomène exceptionnel, pour ne pas dire unique, dans le monde musulman, voire oriental dans son ensemble, et sa situation au cœur même de la pensée chiite et de son renouveau ne fait qu'ajouter à sa passionnante étrangeté. Dans sa courte vie, ce centre a déjà publié des dizaines d'ouvrages sur les diverses religions, abrahamiques ou non. Il diffuse par ailleurs depuis 1999 un périodique, *Haft āsemān* (*Les sept cieux*), qui est actuellement dans le monde une des plus intéressantes revues de science des religions.

Ce centre pourrait alors bien devenir une des étapes sur la voie vers cet horizon de rencontre entre rationalité « occidentale » et spiritualité « orientale » — au sens symbolique des termes. Il faudrait cependant pour cela, d'une part qu'il reste habité par le souffle qui inspira sa

19. Mostafa MALEKIAN, *Rāhi be rehā'i* (*Une voie vers la libération*), Téhéran, Negāh-e mo'āscr, 2001, p.7. Un entretien de l'auteur de ses lignes avec ce philosophe sur sa biographie intellectuelle et le sens de sa démarche a été publié dans *Les mondes chiites et l'Iran*, Paris-Beyrouth, Karthala-IFPO, 2007.

N'abordant pas la religion comme un épiphénomène d'infrastructures diverses, voire comme une maladie infantile de l'humanité, mais comme une vérité surhumaine essentielle à l'homme ou à tout le moins comme un phénomène plus intimement et fondamentalement constitutif de l'âme humaine que la fabrication d'outils et même que la pensée, de telles approches ne pouvaient manquer de rencontrer des résistances et de susciter un jour ou l'autre une vigoureuse réaction néo-positiviste. C'est ainsi que Steven M. Wasserstrom, spécialiste américain reconnu de la science des religions, s'en prit à Henry Corbin et à ses compagnons d'exploration des voies du mythe et des routes de la foi en les accusant d'être les nouveaux prophètes d'une « religion après la religion »¹⁷. Pour lui, en réhabilitant mythes, symboles et expériences mystiques dans le cadre académique, Corbin, Eliade, Scholem et consorts n'ont fait qu'y infiltrer une nouvelle forme de vision religieuse, philosophiquement et scientifiquement « légitimée » au prétexte de « phénoménologie » et à renfort d'érudition et d'apparats critiques, ce qui a conduit à une perversion de ce que la science des religions « doit être » et ouvert la voie aux nouvelles formes d'ésotérisme du New Age. Corbin est donc un « professeur amphibie » ne tenant chaire en Sorbonne que pour mieux accomplir sa mission d'« apôtre en salle de classe » et conduire sa « guerre privée contre la raison » et « la modernité » au nom de son « syncrétisme occultiste », alors que l'histoire des religions ne saurait être que recherche historique, sous peine de ne pas être une recherche du tout.

Bref, toute approche non historique de la religion, en particulier celle d'une philosophie de la religion comme l'entendait Corbin, n'a rien à dire de sérieux sur les religions et, comme le fait remarquer Pierre Lory dans sa critique de ce livre¹⁸, le débat étant récusé d'office, aucune des questions qui méritent réellement d'être posée n'est abordée ni discutée : « peut-on aborder les religions en tant que telles, comme signifiantes par elles-mêmes ? La phénoménologie est-elle une démarche convaincante en matière d'étude des religions ? La démarche religieuse peut-elle produire elle-même son propre sens ? N'a-t-elle aucun compte à rendre aux autres disciplines des sciences humaines ?

17. *Religion after Religion – Gershom Scholem, Mircea Eliade and Henry Corbin at Eranos*, Princeton, Princeton University Press, 1999.

18. En ligne sur le site de l'Association des amis de Henry et Stella Corbin : <http://www.amiscorbin.com/textes/francais/religion.htm>.

Mais être l'hôte d'un univers spirituel, c'est commencer par lui faire en vous-même une demeure. Il n'est possible de vivre dans l'univers spirituel shî'ite, comme en tout autre univers spirituel, et de comprendre comment l'on y vit, qu'à la condition qu'il vive aussi en vous. Sans cette intériorisation, on n'en parlera que de l'extérieur et probablement à contresens, car l'on ne peut décrire un édifice dans lequel on n'a jamais pénétré.¹⁴

Il n'est pas d'hospitalité spirituelle sans réciproque, sans que l'hôte accueilli ne soit intérieurement un hôte qui accueille. Car, sans cette réciprocité, il n'est point d'espoir de comprendre.¹⁵

Parallèlement — mais non sans interférences, comme le montre en particulier le cas de Seyyed Hossein Nasr¹⁶ — se multipliaient les travaux de penseurs qui, dans le sillage ouvert par l'œuvre de René Guénon, font délibérément et radicalement le choix de la « tradition » — par quoi ils désignent, non des us et coutumes, mais l'ensemble des connaissances sacrées et supra-rationnelles que l'humanité a reçues par révélation, par réalisation métaphysique et/ou par intuition intellectuelle — en rejetant comme aberrations tant la modernité rationaliste et matérialiste que la « postmodernité » irrationnelle et pseudo-spiritualiste. Il ne s'agit donc pas pour eux de se faire hôtes d'un univers spirituel pour le comprendre, mais d'échapper à la désorientation moderne en prenant les voies de l'Orient des lumières — *ex Oriente lux* —, autrement dit d'intégrer pleinement une tradition spirituelle en se défaisant de tout ce qui relève de la mentalité moderne. Le paradoxe est que leur volonté de redevenir des fils de la Tradition ne fait pas pour autant d'eux des hommes « traditionnels », car leur démarche n'est pas portée par une tradition, mais le résultat d'un choix individuel propre à l'homme des temps modernes. L'homme traditionnel, fruit de sa tradition, la suit et transmet sans choisir. C'est l'individu moderne qui se fait et se choisit. Et le « traditionaliste », variété atypique d'homme moderne, est un nostalgique qui voudrait redevenir ce qu'il ne peut plus être.

14. *Ibid.*, t.I p.7-8.

15. *Ibid.*, t.IV p.460.

16. Penseur iranien qui tout à la fois appartient au courant de pensée initié par Guénon — il fonda et dirigea la revue traditionaliste iranienne *Djavidân kherad* (*Sophia perennis*) — et fut un proche collaborateur d'Henry Corbin, en particulier pour son *Histoire de la philosophie islamique* (Paris, Gallimard, 1986).

textes religieux en chinois, japonais, sanskrit, grec, latin, persan et arabe ; Gershom Scholem, pionnier de l'exploration des *Grands courants la mystique juive*⁸ ; Gilbert Durand qui, en redonnant à l'« imagination symbolique » sa place centrale d'intermédiaire entre la raison et les sens, voulait réunifier un homme occidental écartelé entre ces deux extrêmes et faire de l'anthropologie la « science de l'homme » plutôt que d'émietter l'homme en « sciences humaines »⁹ ; et bien d'autres encore¹⁰...

Et puis, au cœur de ce foyer, rayonnait celui qui en apparaît comme l'âme, ou bien l'ange : Henry Corbin qui, pour rencontrer le fait religieux là où il se passe, prônait comme seule possible une démarche « phénoménologique » consistant à se faire l'hôte, dans les deux sens du terme, d'un univers spirituel :

« Sauver les phénomènes », peut-on lire dans ce qu'il considérait lui-même comme son « programme et testament »¹¹, c'est les rencontrer là où ils *ont lieu* et où ils ont *leur lieu*. En sciences religieuses, c'est les rencontrer dans les âmes des croyants plutôt que dans les monuments d'érudition critique ou dans les enquêtes circonstanciées. Laisser se montrer ce qui s'est montré à eux, car c'est cela le *fait religieux*.¹²

Ici le spectateur, qui est le phénoménologue, doit devenir l'hôte spirituel de ceux à qui se montre cet objet et en assumer avec eux la charge.¹³

8. 1^{ère} éd. New York, 1941.

9. « C'est bien là [à Eranos], écrit Gilbert Durand dans son *Introduction à la mythodologie*, — en marge de toutes les universités du monde — que, librement, des universitaires les plus éminents créèrent une science anthropologique nouvelle dont la base reposait sur la faculté essentielle du *sapiens sapiens* : à savoir son incontournable pouvoir de symboliser, son imagination symbolique. »

10. Tels Ernst Benz, Adolf Portmann, Martin Buber, Henri-Charles Puech, etc. Cependant, parmi les quelque 180 conférenciers qui s'y sont succédé, un petit nombre seulement en réalisèrent l'idéal et formèrent le petit groupe de ceux qui devinrent le support du concept d'Eranos.

11. H. CORBIN, *En Islam iranien*, Paris, Gallimard, 1971-72, t.I p.XII.

12. *Id.*, t.I p.XIX ; v. aussi p.9 s., en particulier p.10 : « Est-ce tellement scientifique de prétendre expliquer à ceux qui voient, les raisons pour lesquelles ils voient ce que précisément l'on est soi-même incapable de voir ? Qu'en peut-on savoir, puisqu'on ne voit pas l'objet qu'ils voient ? Dès lors cet objet se confond pour nous avec l'inexistant. Comment expliquer ce *rien* par quelque chose d'autre, — l'objet métaphysique par les circonstances sociales ? ».

13. *Ibid.*, t.I p.XXVIII.

D'autres démarches connurent par contre un succès plus durable et engendrèrent des postérités qui sont loin d'avoir dit leur dernier mot. Elles sont marquées par les grands noms qui formèrent le noyau du discret cercle Eranos et qui furent presque tous à l'origine d'idées et de recherches aussi révolutionnaires que prolifiques et bénéfiques⁵. Grâce à leurs avancées, pourrait-on dire en reprenant un concept de Mircea Eliade, l'*homo* s'est découvert être *religiosus* avant que d'être *faber* ou *sapiens*.

On rencontrait au cercle Eranos le psychiatre Carl Gustav Jung, dont l'approche symbolique délivra la psychologie du carcan paternel freudien et de ses sombres profondeurs du subconscient pour orienter son regard vers de plus lumineux états supérieurs de conscience, préparant ainsi la voie à l'essor de la psychologie transpersonnelle⁶.

S'y trouvait aussi Mircea Eliade, dont les infatigables recherches comparatistes sur les mythes et les religions aboutirent à une grandiose synthèse⁷ conjoignant profondeur de vue, immense érudition et simplicité d'abord et faisant prendre aux investigations de l'histoire et de la science des religions un tournant si décisif qu'elles ne pourront plus jamais être renfermées dans l'étroite gangue positiviste dont il les a sorties.

Fréquentaient encore ce foyer intellectuel Toshihiko Izutsu, ce philosophe et islamologue japonais qui avait accès dans l'original aux

trouve — les consciences recevant ce discours comme significatif —, mais dans une abstraction discursive extraite de son lieu de vie et considérée comme l'épiphénomène de structures de pensées immuables et déterminantes.

5. Sous l'inspiration de Rudolf Otto, Olga Froebe-Kapteyn (1881-1955) créa en 1933, à Ascona en Suisse, la fondation Eranos, dont les activités se poursuivirent pratiquement sans interruption jusqu'aux années soixante-dix. Une rupture s'opéra à la mort d'Adolf Portmann, en 1972, lorsque la direction d'Eranos échut à Rudolf Ritsema. Sous son autorité, les conférences prirent dès 1988 une direction nouvelle, se concentrant désormais sur le *Yi King*.
6. L'école transpersonnelle est la quatrième grande école en psychologie, après la psychanalyse freudienne, le behaviorisme et l'approche humaniste, dont elle retient le meilleur en y ajoutant la dimension spirituelle comme partie intégrante de l'homme, tachant d'intégrer les données des psychologies individualistes de l'Occident avec les perceptions intuitives et mystiques des psychologies spirituelles de l'Orient. Elle apparaît en 1969, lorsque le psychologue humaniste américain A. Maslow fonde le *Journal of Transpersonal Psychology* et se développe avec les réflexions de C. Tart, S. Grof, R. Walsh et K. Wilber, qui en est certainement le principal théoricien.
7. Dont la forme la plus aboutie est son *Histoire des croyances et des idées religieuses*, qui va « de l'âge de la pierre aux théologies athéistes contemporaines » (Paris, Payot, 3 vol., 1976, 1978, 1983).

dans la vision moderne³. C'est ainsi que sont nées les sciences ayant pour objet l'étude sous divers angles (histoire, sociologie, psychologie, anthropologie, etc.) des croyances et pratiques spirituelles, religieuses et/ou parareligieuses de l'humanité.

Seulement, en éliminant d'office du fait religieux ce qui le fait être ce qu'il est — à savoir l'esprit religieux, par et pour lequel ce fait existe et a un sens —, les diverses sciences de la religion se privaient *ipso facto* de l'objet qu'elles prétendaient étudier. Tous les constituants doctrinaux ou pratiques d'une vision mythique ou religieuse n'ont en effet de sens que pour l'esprit qui adhère à cette vision et pour lequel elle est la vérité même. Vouloir alors rendre compte de ce phénomène en écartant la conscience qui le fait exister pour recourir à des explications extrinsèques de tout ordre — historiques, économiques, sociologiques, psychologiques, etc. —, c'est comme ôter la vie à un organisme vivant, puis le disséquer pour comprendre comment il vit, ou vider une cité de ses habitants et la réduire à l'état de ruine pour en donner ensuite à voir une reconstitution archéologique en lieu et place de ce qu'y voyaient ceux qui y vivaient...

Réalisant que toutes les considérations extérieures au fait religieux ou mythique lui-même ne suffisaient pas à en rendre compte et ne permettaient aucunement d'en saisir l'essence, des spécialistes de ces sciences recentrèrent leurs études sur leur objet premier en vue d'y trouver une signification intrinsèque.

L'approche structuraliste promue par Claude Lévi-Strauss, portée par les développements de la linguistique et de la sémiotique, fit d'emblée une entrée tonitruante et occupa un temps le devant de la scène — pour ne pas dire tout le terrain, tant elle devint incontournable — avant de s'estomper comme se retirant sur la pointe des pieds⁴.

3. Dans ses *Fragments d'un journal*, Mircea Eliade écrivait : « L'homme moderne, radicalement sécularisé, se croit ou se veut athée, areligieux, ou tout au moins indifférent. Mais il se trompe. Il n'a pas encore réussi à abolir l'*Homo religiosus* qui est en lui : il n'a supprimé (s'il l'a jamais été) que le *christianus*. Cela veut dire qu'il est resté „païen“, sans le savoir. Cela signifie aussi autre chose : une société areligieuse n'existe pas encore (je crois, quant à moi, qu'elle ne peut pas exister, et que, si elle se réalisait, elle périrait au bout de quelques générations d'ennui, de neurasthénie ou par un suicide collectif)... » (*Encyclopædia universalis*, lignes conclusives de l'article « Eliade M. », par M. Olender).

4. Peut-être pour s'être uniquement intéressée au discours et à sa dissection plutôt que de s'adresser à ceux pour qui le discours était intégralement significatif. Autrement dit, si cette approche entendait bien se détourner des éléments extrinsèques au profit d'un sens intrinsèque au discours religieux ou mythique, elle ne se donnait pas les moyens d'atteindre à ce sens, puisqu'elle ne le cherchait pas là où il se

également avoir droit au respect ; et si cet instinct n'avait pas existé, s'il n'avait pas agi, nous n'aurions rien à analyser, rien à admettre, rien à rejeter, rien à comprendre.

C'est sur ces considérations, fruits d'un court mais fécond séjour iranien, que le comte Arthur de Gobineau achève la relation de ses *Trois ans en Asie*¹. Sans aucunement souscrire à l'idée d'une fracture essentielle entre Orient et Occident², force est bien de constater l'existence d'un antagonisme entre deux états d'esprit que l'on préférera cependant qualifier, suite à René Guénon, de « moderne » et « traditionnel ».

Se voulant « dés-enchanté », délivré de tout mythe, légende, religion et superstition, l'esprit moderne se devait naturellement de produire des discours aptes à rendre rationnellement compte des « irrationalités » de l'esprit traditionnel qui forment la mystérieuse nébuleuse du « sacré », irrationalités qui rempliraient quasiment tout l'horizon de la vision traditionnelle et que l'on voudrait croire réduite à pratiquement rien

1. Pour avoir écrit un incongru *Essai sur l'inégalité des races*, Gobineau a été définitivement excommunié par les clercs de la pensée correcte. Il était pourtant loin d'être seul en son temps à surfer sur la vague sortie des laboratoires de Linné et Buffon qui atteignit son apogée avec la publication des travaux de Darwin. Mâtinées de quelques considérations linguistiques, les nouvelles théories transformistes et évolutionnistes engendrèrent alors quantité de rêveries et délires pseudo-scientifiques sur l'aryanisme auxquels souscrivirent des personnalités aussi illustres que Renan ou Michelet, que l'on ne fit pour autant pas déchoir de leurs piédestaux, le péché mortel des uns n'étant que peccadille chez d'autres, au bon gré des inquisiteurs, fussent-ils laïcs. C'est que des Renan et Michelet partageaient au moins avec la quasi-totalité de leurs contemporains l'idée que l'Europe serait la providentielle missionnaire des lumières de la civilisation comme elle le fut auparavant de la vraie religion, tandis qu'un Gobineau aggravait son cas en pourfendant les idées colonialistes et européocentristes : « *Pour ce genre d'esprits, écrit-il, qui forme la majorité des juges, l'Europe représente l'ombilic de l'univers, et ce qui n'en est pas existe sans droits et vole sa part d'air et de soleil ; dans leur ignorance superbe, ce sont ces gens-là qui applaudissent à tous les abus de la force sans en comprendre l'odieux, et qui couronnent des victoires dont ils n'aperçoivent pas l'inanité. Cruels comme l'enfance imbécile, tout Asiatique ruiné, fusillé ou pendu, est à leurs yeux une hostie légitimement placée sur l'autel de l'avenir. Ils prophétisent, sans se lasser, quand on leur annonce un désastre pour ces pays lointains, le triomphe prochain et assuré du christianisme et de la civilisation.* » (*Trois ans en Asie*)

2. Cette fracture est en fait un des nouveaux mythes constitutifs de l'« imaginaire » moderne élaboré suite à la sécularisation en trompe l'œil que constitue le « basculement des archétypes bibliques de l'ordre sacré à l'ordre profane opéré par les Lumières et la Révolution française » (Georges CORM, *Orient-Occident, la fracture imaginaire*, p.20, avec en note des renvois fondamentaux à *l'Herméneutique de la sécularisation* et au *Mythe rationnel de l'Occident*).

Préface

En définitive c'est là, [en Asie], que se sont accomplis les faits les plus considérables et les plus féconds, que se sont produites les plus grandes idées, là aussi que les philosophes de tous les âges ont été chercher leurs doctrines, comme les marchands y ont trouvé leurs richesses. [...] Rien de ce qui a été trouvé dans le monde ne l'a pu être ailleurs. Il a été ensuite amélioré, modifié, amplifié ou diminué. [...] Mais c'est l'invention qui contient la vie, le reste n'est que secondaire. L'Asie a donc eu l'invention et se repose de cet immense enfantement.

Mais, il faut aussi l'avouer, une qualité intellectuelle lui a toujours manqué : c'est la critique comme nous la possédons et la pratiquons. Peut-être cette pauvreté est-elle une des conditions de l'initiative ; peut-être ne peut-on pas avoir les deux mérites à la fois. [...] Maintenant, c'est notre aptitude dominante, elle produit la forme de notre esprit ; elle ouvre la source de tout notre orgueil. Nous savons classer, rapprocher, apprécier, juger comme jamais on ne l'a pu faire. A la vérité, il suffit d'une erreur d'une demi-ligne au départ pour que toutes nos conséquences soient fausses. Aussi changeons-nous toutes nos conclusions à chaque période décennale, mais sans douter jamais de l'excellence de notre travail, ni de la supériorité universelle de notre méthode. [...]

Je ne dis pas que l'on ait tort en Europe de penser comme l'on pense. Mais, tout bien considéré, la nature irréfléchie, ou pour mieux dire l'instinct des Asiatiques à imaginé de si grandes choses [...] que leur façon d'être me semble

Saoshyānt, sauveur de l'Iranie

**Préface de
Christian Bonaud (Yahya 'Alavi)**

**By
Sayyed Hasan Aşef Agâh
2007**